

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسانها

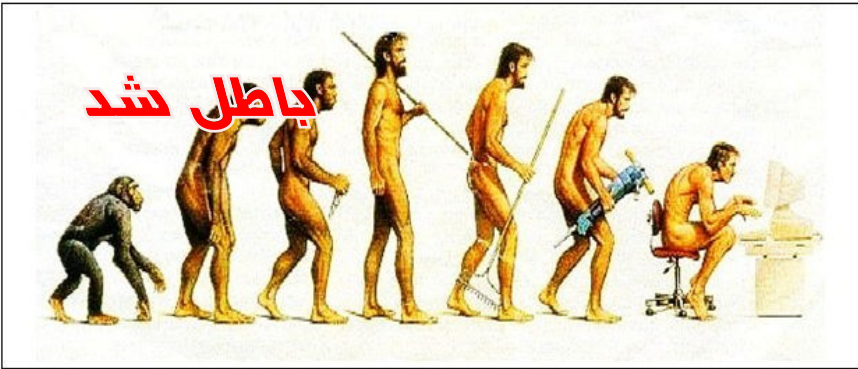
HOSNAISM AGAINST DARWINISM

ویراست دوم

گرد آوری و و تالیف: شهروز حسینی

باطل شد

باطل شد



باطل شد



باطل شد



باطل شد

باطل شد



isrdgavilsvdq A

باطل شد



باطل شد

مجله مراهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان,ها

ویرایش دوم

جایگزینی برای فرضیه داروین

HOSNAISM AGAINST DARWINISM

گردآوری و تالیف:

شهرزاد حسنی

سرشناسه : حسنی، شهروز، ۱۳۶۰ -
 عنوان و نام پدید آور : فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها ویرایش دوم : جایگزینی
 برای فرضیه داروین = Hosnaism against darwinism / گردآوری و تالیف شهروز
 حسنی.
 مشخصات نشر : ری: شهروز حسنی، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری :
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۰۰۴-۶۵۵۰-۶
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا.
 عنوان دیگر : اثبات ابطال داروینیسم و ارائه تئوری جایگزین از موضع خلقت گرا ها
 موضوع : انسان, آفرینش , جنبه‌های قرآنی Creation Qur'anic, Human beings
 teaching قرآن و تکامل Qur'an and evolution , تکامل , جنبه های مذهبی ,
 اسلام , Evolution, Religious aspects, Islam, شجره ممنوعه , Forbiden
 trees
 شناسنامه افزوده :
 شناسنامه افزوده :
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۵ ۵۶ ح ۸ الف / BP۱۰۴
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹
 شماره کتابشناسی, مله : ۴۵۰۶۳۲۶

نام کتاب : فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان ,ها ویرایش دوم

گردآوری و تالیف : شهروز حسنی

ناشر : ری

ویراستار : ملیحه شاهسون

چاپ اول : ۱۳۹۵ چاپ :

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه صحافی :

قیمت : ۱۰۰۰۰ تومان (بابت هزینه کاغذ و چاپ و توزیع) و صلوات بر محمد و آل محمد

برای محتوا

آدرس : ری تلفن : ۵۵۹۶۱۰۲۲

پست الکترونیک : hasan7947@yahoo.com سایت اینترنتی : shakerin313.ir

هر گونه بهره برداری و نشر , با نیت فی سبیل الله (به شرط حفظ امانت) آزاد و مورد منت است

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد .

تقدیم به همه شهدای دفاع از مرز و مریم ، که با
اراده خود (فی سبیل الله) تا درک شهادت پیش
رفتند و دروغهای شیاطین انسی را باطل کردند و
مقیقت واقعی را معنا کردند و امروز همه ما را
بابت ایجاد امنیت پژوهشهای فکری و علمی مدیون
خود کردند .

راهشان پر فروغ باد

فهرست

۱۶.....	مقدمه
۱۹.....	منابع مورد استفاده
۲۲.....	فصل اول ابطال داروینیسم
۲۲.....	معرفی اجمالی داروینیسم
۲۴.....	واکنش علمای اسلام تا به امروز در قبال فرضیه داروین :
۲۸.....	معرفی اجمالی کروموزومها
۳۱.....	بطلان فرضیه غالب (خلقت نخستین انسان, "الوسی")
۳۱.....	ابطال فرضیه داروین (از وجه بررسی کروموزومی)
۳۳.....	اختلالات مربوط به کروموزوم های جنسی
۳۴.....	سندرم کِلایِن فِلتر
۳۴.....	سندرم (XY)
۳۴.....	سندرم XXX
۳۴.....	بیماری های مندلی (mendelian disease)

- ۳۶..... اختلافات چند عاملی
- ۳۷..... تفاوت در تعداد کروموزوم‌ها!
- ۳۸..... ابطال داروینیسیم: آیا از نظر ژنتیکی شامپانزه قادر است به انسان جهش کند؟
- ۴۱..... ابطال داروینیسیم فسیلهای گذر میانی و اثبات خلق دفعی (و نه تدریجی) حیوانات
- ۴۱..... فسیلهای زنده
- ۴۴..... ابطال داروینیسیم: استتار و انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی!
- ۴۶..... خلقت در دی ان ای
- ۴۸..... ابطال داروینیسیم با اثبات پیچیدگی خلقت (عجایب چشم انسان)
- ۴۸..... موتوری به نام مژک
- ۵۰..... فروپاشی فرضیه داروین
- ۵۲..... فصل دوم فرضیه جایگزین داروینیسیم، خلقت یونیک و انحصاری هر موجود
- ۵۳..... علیه داروینیسیتها (نگاه از بیرون خود فرضیه)
- ۵۳..... چرا فرضیه داروین توجیه و گسترش پیدا کرد؟
- ۵۴..... فرضیه داروین به نفع چه کسانی کار می‌کند؟
- ۵۴..... و از سوی چه کسانی بازنشر می‌شود؟
- ۵۵..... چرا ابطال فرضیه داروین اهمیت دارد؟ و باید با آن دشمنی کرد؟
- ۵۵..... فرضیه داروین بت بزرگ است
- ۵۶..... اگر فرضیه داروین زده شود فرضیه جایگزین چه می‌تواند باشد؟
- ۵۷..... سوال: آیا پرداختن به امور غیبی گناه ندارد؟
- ۵۷..... آیا پرداختن به امور غیبی اثلا نتیجه‌ای هم دارد؟
- ۵۸..... تعریف عالم غیب
- ۵۹..... غیب و پیامبر اکرم

- ۵۹..... راه ارتباط با غیب
- ۶۲..... غیب به معنای موجود و نامکشوف برای انسان
- ۶۲..... این فرضیه برای چه کسانی مفید است ؟
- ۶۳..... این فرضیه به درد چه کسانی نمی خورد ؟
- ۶۵..... آسیب شناسی فرضیه های موجود خلقت نخستین انسان
- ۶۵..... گیاهان گوشتخوار
- ۶۷..... آیات شجره در قرآن بخش اول
- ۷۰..... درک یک شاخص زمانی، "هبوط"
- ۷۱..... مقایسه مبنای تاریخی داروینیستها و توحید گراها
- ۷۲..... تفکیک انسان در دو بعد جسم و روح به عنوان ظرف و مظهر
- ۷۳..... بررسی زمانی ماقبل هبوط، از نظر سازوکار خلقت جنتی جسم انسان
- ۷۴..... "ثم" به عنوان زمانی که هبوط واقع می شود
- ۷۵..... منی با نطفه فرق دارد
- ۷۶..... هبوط به عنوان شاخص زمانی خلقت انسانها
- ۷۷..... بررسی مابعد از هبوط، از نظر سازوکار خلقت مادی
- ۸۱..... آیه ای دیگر برای زمان ما بعد از هبوط
- ۸۳..... بررسی کلمه "سلاله" در کلام الله
- ۸۴..... بررسی هبوط از نظر مخاطبین آن
- ۸۵..... اهبطوا در سایر آیات
- ۸۶..... چرا آیات مرتبط با لا تقربا همگی الشجره آمده؟ (معرفه و شناسا)
- ۸۷..... آیا شجره، وسیله امتحان آدم و حوا (انسان) در جنت بوده است؟

- ۸۸ بررسی رابطه شجره و ظهور سَوَاءَئُهُمَا
- ۹۰ اگر سوات را به آلات تناسلی ترجمه کنیم
- ۹۲ بدت و بررسی امکان وجود آلات تناسلی در جنه
- ۹۳ درک اختلاف معنایی کلمات سَوَاتٍ و عورات در قرآن
- ۹۳ بررسی کلمه سَوَاتٍ در قرآن
- ۹۴ کاربرد کلمه جسد در قرآن
- ۹۵ بدن در کلام الله
- ۹۶ عورات در قرآن
- ۹۸ سوء و سوی
- ۹۹ مخاطبان ماجرای قالوا بلی به چه کسانی بر می‌گردد؟
- ۱۰۰ اساطیر الاولین
- ۱۰۴ قالوا بلی و عهد الهی
- ۱۰۵ بررسی آیه دلاهما بغرور در مورد آدم و حوا
- ۱۰۸ بررسی خطای آدم و حوا از وجه ظلم کردن
- ۱۰۹ بررسی خطای آدم و حوا از وجه محرکی به نام شیطان
- ۱۱۰ بررسی خطای آدم و حوا از نظر انگیزه آن دو
- ۱۱۴ بررسی آیه شجره الخلد و ملک لایبلی
- ۱۱۶ تحلیل عسی آدم فغوی(آدم عصیان کرد پس اغوا شد)
- ۱۱۸ بررسی خطای آدم و حوا از دید شیطان، آیا هدف شیطان عیان کردن سواتهما بوده است؟
- ۱۱۹ بررسی شیوه تفکر و فلسفه بافی، شیطان
- ۱۲۱ تدبر در رجز خوانی های شیطان

- شناخت ابلیس، الشیطان، شیطان از دیدگاه قرآن ۱۲۴
- بررسی و درس آموزی از اشتباه شیطان ۱۲۶
- بررسی کاربرد دو کلمه انسان و آدم در قرآن ۱۳۱
- مسئله خلیفه الهی نوع انسان ۱۳۳
- فرضیه ای در مورد مکان هبوط (بر اساس فرضیه موازی بودن غیب و شهادت در عالم) ۱۳۶
- نظریه ای در مورد یوم القیامه ۱۳۸
- آیاتی که کلمه الشجره در آنها به کار رفته است ۱۳۸
- شجره و امتحان الهی (تفاوت جنت ما قبل از هبوط، جنت ما بعد از یوم القیامه) ۱۴۰
- سطح اختیار انسان و جن در ماجرای نزدیکی به شجره ۱۴۲
- سکوت ملائکه در ماجرای نزدیکی آدم و حوا به شجره ۱۴۴
- حدسیاتی در مورد شجره (پیش زمینه فرضیه شجره در جنت) ۱۴۷
- در مورد سازوکار خلقت جسم انسان، اشکالی که به فهم ما وارد است ۱۴۸
- فرضیه شجره (دستگاه) و خلقت نخستین انسان، ها: ۱۴۹
- بیان دیگر فرضیه شجره ۱۴۹
- کلمه ساکن شدن و سکونت در قرآن ۱۵۲
- حوا (ع) ۱۵۳
- بررسی لذت جنسی در جنت ما بعد از قیامه ۱۵۴
- آیت شراب سکرآور (وفواحش) و آیت لا تقربا هذه الشجره ۱۵۵
- خطای آدم و حوا در تقرب به شجره و موضوع تزکیه ۱۵۶
- خطای آدم و حوا یا عصیان آن دو ۱۵۷
- نتایج پس از واقعه نزدیکی به شجره ۱۵۹

- ۱۶۰ بررسی آیه الم اقل لكم ۱۶۰
- ۱۶۱ نزدیکی به شجره چه لباسی را از تن آدم و حوا خارج کرد؟ ۱۶۱
- ۱۶۱ کاربرد کلمات لباس در قرآن ۱۶۱
- ۱۶۳ فرضیه عالم های موازی (دو عالم موازی) ۱۶۳
- ۱۶۵ درک جدیدی از کلمه عالمین ۱۶۵
- ۱۶۷ نسبت غیب و شهاده (و بحث عالمهای موازی) ۱۶۷
- ۱۶۹ اکتشافات علم طبیعیات, غرب و تمدن پارس ۱۶۹
- ۱۶۹ غیب و اکتشافات عصری ۱۶۹
- ۱۷۰ ترکیب آیه عند ربهم یرزقون تکامل علمی جنتیان و نظریه غیب و شهاده ۱۷۰
- ۱۷۲ مجردات - ملائک و عالم موازی ۱۷۲
- ۱۷۳ عالم موازی و تاثیر و تاثر آنها بر یکدیگر (مثلا نحوه عمل شیطان) ۱۷۳
- ۱۷۵ تجربه ملائکه از به کار بردن صفت یسفک الدماء چه بوده است؟ ۱۷۵
- ۱۷۶ ماجرای نسناس ۱۷۶
- ۱۷۷ تحلیل مکالمه ملائک با خداوند در مورد خلقت انسان ۱۷۷
- آیا الله به تسبیح و تقدیس نیاز دارد؟ چه کسانی لیاقت ارجعی (رجعت, بازگشت) در برابر
 هیبوط (پایین رفتن) را دارند. ۱۸۴
- سوال: چرا خداوند شیطان را معدوم نمی کند تا جهانی از او آسایش بگیرد؟ ۱۸۷
- ماجرای برادر کشی قابیل و ابطال اسرائیلیات ۱۸۸
- ابطال اسرائیلیاتی که مبلغین روحانی, آنها را به قرآن تحمیل کرده اند ۱۹۴
- تحلیل و پاسخ به شبهه: ۱۹۴
- بررسی آیات امه در قرآن ۱۹۹

-
- ۲۰۰..... ماجرای طوفان زمان نوح(ع) و مسئله نسل دوم حیوانات آن.....
- ۲۰۰..... جوابی مرسوم به سوال در مورد نوح (ابوالبشر ثانی).....
- ۲۰۱..... اشکال به خلقت گراهای تلمودی در مورد واقعه طوفان زمان نوح (ع).....
- ۲۰۲..... واقعه طوفان نوح در کلام الله.....
- ۲۰۴..... برداشتهای ما پیرامون واقعه طوفان زمان نوح (ع).....
- ۲۰۹..... قیاس نسل دوم بعد از ماجرای کشتی نوح با نسل دوم بعد از هبوط.....
- ۲۰۹..... راه حل منطقی حل مسئله توالد نسل دوم انسانها.....
- ۲۱۰..... فرضیه شجره و ماجرای هبوط و حل مسئله منشا قبائل بدوی.....
- ۲۱۲..... نسبت تعداد پیامبران با بیشترین زمانی که تخمین زده می شود هبوط اتفاق افتاده.....
- ۲۱۲..... تعمیم فرضیه شجره (دستگاه توالد جنتی) به سازوکار خلقت همه مخلوقات.....
- ۲۱۳..... انسان ابزار ساز , خدای ابزار ساز.....
- ۲۱۴..... شجره طیبه , شجره خبیثه و معنای جدیدی از توحید افعالی.....
- ۲۱۵..... سوال آیا خداوند (نعوذبالله) با انسانها بازی می کند (لهو و لعب)؟.....
- ۲۱۶..... برداشتهایی در مورد شجره.....
- ۲۱۷..... التقاط تحقیقات دیرین پژوهان و تحقیقات تمدن پژوهان.....
- ۲۱۸..... فرضیه شجره و درک مفهومی جدید از هبوط.....
- ۲۱۹..... بررسی فرضیه شجره از حیث تمدنی.....
- ۲۲۳..... توصیفات قرآن در مورد یهود و متون آنها موسوم به اسرائیلیات :.....
- ۲۲۶..... آیات اخاهم و فرضیه شجره و خلقت نخستین انسانها.....
- ۲۲۷..... آیه ابویکم.....
- ۲۳۰..... آیات آبائنا و بررسی فرضیه نخستین انسان , ها.....

- ۲۳۲ بیان استدلالی برای حکمت ارسال رسل
- ۲۳۴ فرق اخراج و هبوط
- ۲۳۷ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
- ۲۳۷ برداشتی از سوره الرحمن که تصویری از کیفیت سازوکار خلق جنتی را به انسان می دهد
- ۲۳۸ استثناء خلقت انسان در ما بعد از هبوط حضرت عیسی (ع)
- ۲۴۰ بررسی فرضیه خلقت نخستین انسان ،ها از منظر سایر شرایع دین توحید
- ۲۴۱ بعد مسافت
- ۲۴۲ سوالات مربوط به قبائل بدوی
- ۲۴۳ فرضیه خلقت نخستین انسانها و بررسی تمدنی
- ۲۴۴ ارتباط این فرضیه با کلمه "اولین" در قرآن
- ۲۴۵ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
- ۲۴۷ سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ
- ۲۴۸ شِيعِ الْأَوَّلِينَ
- ۲۴۸ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ
- ۲۴۸ أَبَائِنَا الْأَوَّلِينَ
- ۲۴۹ خُلِقُ الْأَوَّلِينَ
- ۲۴۹ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ
- ۲۴۹ زُبُرِ الْأَوَّلِينَ
- ۲۵۰ الْأَوَّلِينَ
- ۲۵۱ تفاوت مواد خام اولیه و مواد ترکیبی از آنها
- ۲۵۳ چرا الله مدام ناچیز بودن انسان را به رخس می کشد
- ۲۵۴ فرضیه خلقت انسان ها و مراتب نفس در آیه خلقکم من نفس واحده

- کاربرد فعل خلق در عبارت خلق زوجها ۲۵۶
- کاربرد فعل جعل در عبارت جعل زوجها ۲۵۷
- نفس واحده و خدای نمونه ساز ۲۵۹
- آیت ترتیب و توالی توالد ارضی برای درک ترتیب و توالی , توالد جنتی ۲۶۰
- شاهکلید شماره ۱ قرآنی در جهت تائید فرضیه , خلقت نخستین انسان ,ها ۲۶۱
- شاهکلید ۲ قرآنی در جهت تائید فرضیه خلقت نخستین انسان ,ها ۲۶۲
- شاهکلید شماره ۳ خلقت نخستین چهارپایان از ۸ زوج اولیه ۲۶۳
- اشکال به داروینیسیم از موضع متدولوژیستی (روش شناسی) ۲۶۴
- فرق نزول و انزال ۲۶۵
- استفاده از مدل "۸ نوع اولیه" برای معارف عالم جعل ۲۶۶
- فرضیه نخستین انسانها و حورالعین ۲۶۶
- دلیل تنوع انواع گیاهی در قرآن ۲۶۷
- شاهکلید شماره ۴ قرآنی "زوجین" در تائید فرضیه خلقت نخستین انسان ,ها ۲۶۸
- شاهکلید شماره ۵ قرآنی ۲۶۹
- شاهکلید شماره ۶ قرآنی ۲۶۹
- فرضیه خلقت نخستین انسان,ها و امه (جامعه شناسی) ۲۷۱
- لکل امه ۲۷۱
- امه واحده ۲۷۳
- پیامبران و امه واحده ۲۷۶
- کفار و امه واحده ۲۷۷
- ماجرای بعضکم لبعض ۲۷۸
- ۴ عدد طلائی , یک واقعیت علمی ۲۸۰

- ۲۸۱ تکامل از دید داروین‌یست ها و شیعه
- ۲۸۲ فرضیه خلقت نخستین انسانها و آیه یختمون در ملا اعلیٰ
- ۲۸۳ فرضیه خلقت نخستین انسانها و شناخت مفهوم مکر الله
- ۲۸۵ محکمه الهی پس از وقوع امری خارج از حکم الهی
- ۲۹۱ وجود رحم خاص در سازوکار جنتی خلقت انسان
- ۲۹۳ تشبیه خلقت آدم (ع) و عیسی (ع)
- ۲۹۴ فرضیه ای در مورد کارکرد روح و نه چپستی روح
- ۲۹۵ شاهکلید ۵ قرآنی خلقت نخستین حیوانات
- ۲۹۶ یک درس بزرگ برای بیولوژیست های شیعه انقلابی
- ۲۹۷ شاهکلید شماره ۶ قرآنی در مورد خلقت نخستین گیاهان
- ۲۹۷ کاربرد اثنین در آیات دیگر قرآن الهین اثنین
- ۲۹۸ کاربرد کلمه الهین در قرآن
- ۲۹۹ کاربرد اثنتین در قرآن (دو بار به موصوف مونث)
- ۳۰۰ ارتباط موت و حیات و جسم و روح
- ۳۰۰ سوال بررسی این فرضیه در حیطة کدام علم جا می گیرد؟
- ۳۰۳ تقابل کریشنیسم با داروینیسم
- ۳۰۶ چرا نام حُسْنائِسم انتخاب شده است
- ۳۰۶ ابطال نتیجه ای که داروینیسم می خواهند بگیرند " بقای اصلح "
- ۳۰۹ تعریف قرآن از صلح و اصلح
- ۳۱۰ داروین ایسم، باطل است و تبعیتش جهل است
- ۳۱۱ عقل و کاربست آن

- ۳۱۵.....مقایسه داروینیسیم با تشیع از وجه کیستی؟
- ۳۱۶.....خداشناسی در کلام الله.....
- ۳۲۳.....ابطال داروینیسیم.....
- ۳۲۳.....پیوست ۱ ابطال داروینیسیم صفات اکتسابی و دراز شدن گردن زرافه !.....
- ۳۲۸.....پیوست ۲ ابطال داروینیسیم بررسی دی ان ای.....
- ۳۳۴.....پیوست ۳ در ابطال داروینیسیم جهش یا موتاسیون.....
- ۳۴۱.....پیوست ۴ در ابطال داروینیسیم فسیل زنده (گذر میانی).....
- ۳۴۳.....پیوست ۵ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت انعقاد خون.....
- ۳۴۷.....پیوست ۶ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت , سوسک بمب افکن:.....
- ۳۴۹.....پیوست ۸ ابطال داروینیسیم تکامل گیاهان.....
- ۳۵۰.....پیوست ۹ ابطال داروینیسیم بدون تغییر چرا ؟.....
- ۳۵۲.....پیوست ۱۰ ابطال داروینیسیم قوس کف پا.....
- ۳۵۴.....پیوست ۱۱ ابطال داروینیسیم با اثبات اراده خلقت.....
- ۳۵۶.....پیوست ۱۲ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت هوشمند ساخت موتوری با بازده ۱۰۰ درصد.....
- ۳۵۸.....پیوست ۱۳ ابطال داروینیسیم محیط و تاثیرات گزینشی آن.....
- ۳۶۱.....پیوست ۱۴ علت انقراض نسل های بینابینی به صورت گزینشی توسط محیط.....
- ۳۶۲.....پیوست ۱۵ ابطال داروینیسیم عدم امکان آمیزش انسان و میمون ! چرا؟!.....
- ۳۶۶.....پیوست ۱۶ ابطال داروینیسیم انشعابی که فقط یک بار اتفاق افتاد.....
- ۳۶۷.....پیوست ۱۷ ابطال داروینیسیم تطور در مقیاس میکرونی.....
- ۳۶۸.....پیوست ۱۸ ابطال داروینیسیم فسیلهای میان دوره ای.....
- ۳۷۱.....پیوست ۱۹ ابطال داروینیسیم بررسی صحت وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی!.....

- پیوست ۲۰ ابطال داروینیسیم پرواز برای چه؟ ۳۷۳
- پیوست ۲۱ ابطال داروینیسیم افزایش سه برابری مغز ۳۷۶
- پیوست ۲۲ ابطال داروینیسیم از دریا به خشکی ۳۷۸
- پیوست ۲۳ ابطال داروینیسیم کریستف کلمب و کشف قاره آمریکا و تطور! ۳۸۱
- پیوست ۲۴ ابطال داروینیسیم توهم تطور ۳۸۳
- نتیجه گیری ۳۸۵

مقدمه

اول از همه اعلام می کنم نگارش این کتاب فی سبیل الله صورت گرفته است ، لذا هر کجای این کتاب ، برداشتی ، مخالف آن یافتید ، آن برداشت را باطل کنید دوم اینکه ، در مورد نظریات جدیدی که در این کتاب ارائه شده است ، به هیچ وجه ادعای کامل بودن نمی کنم ، لیکن امید است با تضارب آراء در مصادیق مشخص ، همگی با هم ، به حقیقت برسیم .

هر وقت نام شجره می آید یک ترس درونی وجود آدمی را می گیرد و بلافاصله سعی می کند، فاصله خود را با این کلمه حفظ کند ، تا مبادا آنچه زمینه خطای آدم و حوا (ع) را باعث شده ، دامن ما را هم بگیرد و با ما هم آن شود ، که با آدم و حوا (ع) شد . لذا تا به امروز هیچ اندیشمند بزرگی را نداشته ایم که حول این کلمه ، کار پژوهشی انجام دهد . گویی تابویی است که نباید نزدیکش شد . سوال : طبق آیات قرآن چه آزمونی، علت خطای آدم و حوا شد ؟ آیا باید علت و سوال را پاک کرد، یا در تلاش برای درک و مهارش برآمد ؟ مگر نه اینکه خداوند همه چیز را مسخر انسان قرار داده است ؟

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (النحل/۱۲)

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمايند؛ در این، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا،) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند!

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفَلَكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ (الحج/۶۵)

آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد؛ و (نیز) کشتیهایی را که به فرمان او بر صفحه اقیانوسها حرکت می‌کنند؛ و آسمان [= کرات و سنگهای آسمانی] را نگه می‌دارد، تا جز بفرمان او، بر زمین فرو نیفتند؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است!

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ (لقمان/۲۰)

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند!

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِنَجْرِ الْفُلْكَ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (الجاثية/۱۲)

خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتیهها بفرمانش در آن حرکت کنند و بتوانند از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید!

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الجاثية/۱۳)

او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته؛ در این نشانه‌های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می‌کنند!

نکته: خداوند هیچگاه به آدم و حوا و سایر مومنان پس از او، نفرموده، که شجره را ننشاسید. بلکه صرفا بیان فرموده: لا تقربا هذه الشجره!!! (به این درخت خاص نزدیک مشوید) که قطعاً منظور، نزدیک نشدن فیزیکی است البته با توجه به حدیث امام معصوم که فرمودند: نه تنها گناه نکنید بلکه فکر گناه را هم نکنید می‌توان به این آیه تعمیم داد، که منظور علاوه بر نزدیک نشدن فیزیکی، کنترل و مسخر کردن اسب سرکش فکر، نیز است.

آیا موضوعی به این مهمی و بزرگی باید مغفول بماند؟
در این پژوهش منجر به فرضیه (خلقت نخستین انسان‌ها) کلمه "الشجره" به

عنوان سر نخ اصلی ، گرفته شده است و همه وقایع پیشینی و پسینی آن را ، مورد بازبینی قرار داده ایم . با کمال خضوع و خشوع و با تمام وجود ، به اعجاز قرآن (۱۴ قرن بعد از نزولش) اعتراف می کنیم.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ
وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (النحل/۸۹)

(به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی انگیزیم؛ و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم! و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

باشد به درجه ایمانی نوع بشر افزوده شود .لازم به ذکر است در صورت تأیید و مقبولیت این فرضیه، بسیاری از ترجمه های فعلی قرآن مشکل دار ، شناخته خواهد شد ، ترجمه هایی که حجابی بر فهم بشر انداخته، تا این گنجینه بی نهایت الهی، در دست ما مظلوم بماند و گویی برخی مترجمان، تلاش کرده اند، معنی کلمات و اصطلاحات قرآن را، با سطح فهم عوام (۱۰۰ سال گذشته) و داستانهای تحریفی تلمود تطبیق دهند(پایین بیاورند) نه برعکس، (یعنی تلاش برای بالا بردن سطح فهم مردم به سطح کلمات قرآنی)، البته این نوع رویکردها ظلمی است در حق قرآن ، چون هر کلمه ای بار معنایی و مفهومی خاص خود را دارد و یقینا اگر خداوند کلمه دیگری را مناسب تشخیص می داد آن را گزینش می کرد و به کار می برد، (مثلا خداوند در مورد پهنه های وجود انسان کلمات فواد ، شغاف، قلب، صدر را به کار می برد ولی اکثر مفسرین به جای این ۴ کلمه صرفا کلمه دل را جایگزین می کنند که قطعا بسیار ضعیفتر از حمل مفاهیم کلمات بالا است) لذا علماء پارسی که سرزمینشان محل زد و خورد آراء مختلف آن هم به انواع زبانهای شرق و غرب عالم است ، باید وظیفه سنگین ، ترجمه قرآن را بر عهده بگیرند .ان شا الله

توصیه اکید اینکه : حتما این کتاب را دو بار بخوانید یکبار از اول تا به آخر یکبار از آخر به اول تا برای سوالاتی که در دور اول در ذهنتان بی پاسخ مانده است ، جوابی پیدا کنید .ان شا الله

چون این مجموعه، گرد آوری شده از فیشهای یادداشت، موردی بوده است برخی از مطالب در چند فیش به جهات مختلف بررسی شده بود، اگر می‌خواستیم مجدداً بازچینی کنیم ممکن بود، نکته‌ای از قلم بیافتد لذا ترجیح دادم مخاطب را از نکته‌های احتمالی که ممکن بود به ذهنش برسد، محروم نکنم، ولو مجبور باشد، مطلبی را تکراری بخواند. به هر حال در ویراست دوم سعی شده اشکال فوق به حداقل برسد، ۲- برخی جمله بندی‌ها طولانی بود که سعی کردم کوتاهش کنم ۳- برخی عبارات عامیانه (که موقع دریافت و نگارش مطلب فی البداهه به فوادم رسیده بود و همانطور در متن حاضر آمده بود را تا جایی که مطمئن شوم مفهوم مورد نظر منتقل می‌شود، اصلاح کردم. ۴- چون طبق ثبت روال تاریخی موضوعات نبوده، تقدم و تاخر موضوعات برخی نا هماهنگی‌ها را به وجود آورده بود که تا حد امکان تصحیح شد. امیدوارم شما مخاطب محترم، با مطالعه این کتاب به تفاوت ماهیتی بین ۱- دستگاه فکری حکمت بنیان قرآنی با ۲- دستگاه فکری فلسفه اندیش مادی، پی ببرید. این دستگاههای فکری از مواد اولیه ورودی (فکتهای طبیعی و تاریخی)، محصولات متفاوتی بیرون می‌دهند (نتایج متفاوتی دارند) که البته زمان درستی و حق بودن فقط یکی را ثابت می‌کند. لذا ما مسئول انتخابایمان هستیم. انتخابتان به حق باد.

باشد که ادای دینی، به محضر کلام الهی (هر چند ناچیز) بشود.

منابع مورد استفاده

در گرد آوری مطالب این مجموعه، سعی شده فقط از ۱- منبع معجزه قرآن و ۲- عقل مصلحت اندیش (مصلحت به معنای مقابله با مفسدت و نه به معنی عوامانه اتخاذ روش حد وسط) و ۳- اندوخته دانش و تجربه بشری (اکسپریمنتالی و ساینستیکالی) استفاده شود، دلایل نقلی در تائید مطالب، آورده نشده است.

این مرحله ، برداشتهایمان را ، فقط به قرآن محدود می کنیم و سایر کتب آسمانی را فعلا کنار می گذاریم چون اولاً آنها مستقیم یا غیر مستقیم ریشه در اسرائیلیات دارند(اسرائیلیات به منابع رسیده از پیامبران و دانشمندان بنی اسرائیل(بنی یعقوب) اطلاق می شود که اکثرشان توسط روحانیون یهود(حاخام یا حاکام یا حاکم شرع یهود) ، دچار تحریف شده اند) ثانياً وقتی آخرین ورژن کتاب راهنمای زندگی بشر، از سوی خالقمان آمده است که اتفاقاً خود خداوند ضامن و حافظ آن بوده است ، (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ(الحجر/۹) ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم!) چه نیازی به ورژن های قدیمی تر است . (نه اینکه خدای نکرده جسارتی کرده باشیم ، بلکه آنها را برای پژوهشهای تخصصی تر می گذاریم)

هدف دیگر این کتاب تلاش برای رسیدن به اتفاقات ابتدای خلقت انسان است ، دلیل خلقت انسان ، امری که هیچ داروینستی توضیحی برای آن ندارد چون، هیچ یک از ۸ میلیارد انسان امروز ، روی کره زمین آن موقع نبوده اند و تازه اگر هم کسی بوده ، خطر صحت منبع خبر پیش می یاد و و از طرفی اتفاقی بوده که فقط یکبار رخ داده و هیچ امکان تکرار پذیری ندارد ، لذا همه صحبتها راجع به آن دوره، از منظر عقل خود بنیاد، در حد حدس و گمان و فرضیه است .

حال کدام بهتر است به فرضیات یک انسان عادی و فیلسوفانی احتمالاً مغرض ، گوش فرا دهیم و بپذیریم (داروینیسیم) یا به معجزه جاوید یعنی کلام الله مجید رجوع کنیم . که حداقل ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و ۵ نبی اولوالعزم و ۱۴ امام معصوم پای آن را امضا کرده اند .

از طرفی از وارد کردن روایات ائمه اطهار (سلام الله علیهم) نیز در این موضوع فعلا ، پرهیز می کنیم ، تا راویان و کارشناسان محترم، اهل سنت نیز از آوردن روایات (از منابع خود) پرهیز کنند ، تا بلکه از مناقشه بر سر روایات موضوعی اجتناب گردد و به اصل موضوع پرداخته شود ، امید است در نتیجه این اقدام ، با همه مسلمانان جهان ، روی مرجع مشترکمان (قرآن)، از در تفکر و تعقل درآییم . سعی شده در معنی یابی کلمات قرآن ، به کاربرد آن کلمه در آیات دیگر ، توجه

شود. و مضاف اینکه از المعجم و المعانی و سایر منابع لغتشناسی نیز، استفاده شده است و با توجه به آیه: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا (البقرة/۲۶)** خداوند از این که (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی‌کند. ما نیز برای روشن شدن مسئله ای به این درجه از اهمیت از کاربرد کلماتی که منع عرفی دارد شرم نمی‌کنیم مثل منی، نطفه و آلت، فرج و رحم و ... باشد که مخاطبان محترم، بر ما خورده نگیرند.

حرکت در جهت درک و توجیه کردن حق، (جایگاه هر موجود در دستگاه خلقت) چراغ راهنمایی است که ما را هدایت می‌کند گو اینکه آن حدیث قدسی می‌فرماید: شما به دانش و توانایی خود در راه حق، عمل کنید من آنچه نمی‌دانید را به شما تعلیم خواهم کرد.

نکته: ترجمه‌هایی که در متن حاضر آمده، ترجمه مرسوم است و الزاما با نظر نگارنده همخوانی ندارد. ان شا الله این کتاب، مقدمه ای شود، تا بزرگان و مراجع دین، ترجمه ای دقیقتر از کلام الله، تهیه فرمایند و در اختیار همه مردم جهان، قرار دهند.

فصل اول ابطال داروینیسیم

اهمیت فرضیه "شجره و خلقت نخستین انسان,ها" با توجه به اینکه فرضیه داروین پایه اکثر نظریات دنیای مدرن است ابطال آن و فرضیه جایگزین مقبول، انقلابی است، که همه رشته های دانشگاهی (نظام آموزشی وارداتی) موجود، را تحت تاثیر قرار می دهد. از جمله رشته هایی که با این فرضیه مرتبط هستند می توان به این موارد اشاره کرد: باستانشناسی، تاریخ، جغرافیای انسانی، ادیان، فلسفه، علوم اجتماعی، انسان شناسی، رشته های فرهنگی، سایکولوژی (روانشناسی)، علوم سیاسی، علوم اقتصادی، و البته (در نظام قدیمی آموزش) موضوعات حوزوی و فقهی (تفسیرها و ترجمه ها).

لازمه بیان ادامه مطلب این است که بدانیم پایه ای ترین نظر جاری و مقبول در مراجع مدعی علم، یعنی داروینیسیم، چیست و در رد آن چه نتایجی به دست آمده است.

معرفی اجمالی داروینیسیم

ابتدا با فیکسیزم آشنا شویم، فیکسیزم، می گوید: دستگاه خلقت قائم به ۱ خالق است، این تفکر از مدت ها پیش از میلاد مسیح (علیه السلام) تا قرن نوزده، تفکر حاکم بر حوزه علوم طبیعی بوده، و بیان می کند که هر یک از جانداران، خلقت مستقلی داشته و هیچ گونه رابطه ای با همدیگر ندارند، بدین معنا که هیچ نوعی از آن ها به نوع دیگر، قابل تبدیل نمی باشند.

پیروان داروینیسیم معتقدند: مسیر خلقت غیر از فیکسیسم، می باشد.

فرضیه تحول انواع : (که البته ، " تطور " درست تر است به معنی از طوری به طور دیگر شدن)، در مقابل فرضیه ثبات انواع فرضیه‌ی تحول انواع یا ترنسفورمیسم ، که توسط دانشمندانی مانند لامارک و به خصوص چارلز داروین، زیست شناس انگلیسی، مورد توجه فزون تری قرار گرفت، بر این باور است که خلقت موجودات زنده بطور مستقل نبوده ، یعنی جانداران فعلی هر کدام تکامل یافته گونه‌ی قبل از خود است و سرمنشا همه آن‌ها از یک موجود تک سلولی (به عنوان یک موجود زنده) پدید آمده‌اند. (این ادعا با پژوهشهای جدید که در ادامه می آید، رد شده است)

پیروان این فرضیه می گویند " تمام گیاهان و جانوران در مدتی بسیار طولانی، از اشکال ساده و اولیه حیاتی متکامل شده‌اند. داروین این نظریه را در کتاب «منشا انواع» به تفصیل مطرح نمود و هیچ نامی از انسان نیاورد بلکه تکامل را فقط درباره‌ی انواع گیاهی و جانوری مطرح نمود اما پس از دوازده سال در کتاب «تبار انسان» نظریه تکامل را به انسان نیز سرایت داد و انسان و میمون را از تبار مشترکی دانست". (این فرضیه ای است که تا کنون همه نتایج آزمایشگاهی خلاف آن را ثابت کرده است) مضافا اینکه او شواهدی هم بر این ادعا اقامه کرده است :

(الف) "عبور از سادگی به پیچیدگی: داروینیست ها مدعی اند ، مطالعات دیرینه شناسی نشان می‌دهد موجودات زنده از اندام‌های ساده به اندام‌های پیچیده، تکامل یافته‌اند"(این ادعا آنچنان که در ادامه، در مورد فسیلهای دوره میانی می آید، دروغ است فسیل کوسه ۵۰ میلیون سال پیش با اسکلت کوسه زنده امروز، یکی است)

(ب) ادعا می کنند : "مطالعه‌ی مربوط به تشریح مقایسه‌ای نشان می‌دهد موجودات زنده، شباهت‌های بسیاری با هم داشته یا به تعبیری، رابطه‌ی خویشاوندی با هم دارند". (شباهت های ظاهری دلیل بر یکسانی باطنی (و نوعی) نیست در ادامه اثبات می شود مخصوصا در مطالعات ژنتیک نتیجه گیری خویشاوندی غلط است یعنی میمون از اول میمون و انسان از اول انسان خلق

شده است. قیاس ظاهری داروین بیشتر به حرف شیطان نزدیک است، که از روی ظاهر انسان قضاوت کرد که او از خاک و من از آتش، پس من برترم و ... (ج) داروینیست ها ادعا می کنند: " موجودات زنده در دوران جنینی، بیشترین شباهت را با هم دارند. به عبارت دیگر هر چه صفات ژنتیکی موجودات مخفی تر بوده، شباهت بین آنها بیشتر است و به مرور که این صفات، ظهور پیدا می کند، تفاوتها آشکارتر می شود. به عنوان نمونه آشکاری این صفات در یکی سبب ظهور بال می شود و در دیگری باله. این جریان مؤید آن است که موجودات زنده همه از یک اصل پدید آمده اند. " (پژوهش های جدید نشان می دهد ژنها حامل میلیونها دستورالعمل و نرم افزار خلقت موجودند. کروموزومهای حیوانات چه در نوع و چه در تعداد با هم متفاوت است لذا این فرض باطل شده و نتیجه ای که از آن گرفته شده نیز باطل است)

تحول انواع، واژه غلطی است، چون تحول از ریشه حال، و به معنی از حالی به حال دیگر شدن، واژه ای قرآنی و مربوط به درون انسان (تغییر و تحولات روحی) است. آنگونه که در دعای سال تحویل نسبت به فاعل تغییر حال دعا می کنیم، که یا محول الحول و الاحوال ... حول حالنا الی احسن الحال، از مفاهیم ارائه شده در بهترین حالت تطور (از طوری به طور دیگر) برداشت می شود.

واکنش علمای اسلام تا به امروز در قبال فرضیه داروین :
متکلمان مسلمان واکنش واحدی در قبال نظریه تکامل نداشته اند. مجموع دیدگاه های این حوزه را می توان در شش گروه زیر جمع بندی نمود :
۱- "رد قاطع فرضیه تکامل (تطور از طوری به طور دیگر شدن)" با اعتقاد به اینکه ظاهر قریب به نص آیات قرآن کریم در خصوص خلقت انسان، حاکی از خلقت دفعی انسان است. (جامعه دانشگاهی و عوام علم زده، این گروه را متحجر می خوانند. این گروه غیر از قرآن دلیلی دیگری را برای تبیین، لازم نمی بینند)

۲- قبول صریح فرضیه تکامل (تطور)، همراه با تاویل و تفسیر آیات قرآن کریم بر اساس این فرضیه است. (یکی از این ۳ دسته اند : خودباختگان غافل، یا جاهل، مقدس، ماب، یا، نفوذی، منافق)

۳- اعتقاد به اینکه فرضیه تکامل، فرضیه‌ای بیش نیست و گرچه ظاهر آیات قرآن کریم با خلقت دفعی انسان سازگار است، اما در صورتی که این فرضیه به قانونی علمی و مسلم تبدیل شود، ظواهر آیات قرآن کریم، براساس این فرضیه قابل توجیه خواهند بود. (گویی این دسته ، متحیران بین علم ایمانی از یک طرف و دانشسازی پر از ابهام و دروغ غرب، در طرف دیگرند ، در جواب این گروه باید گفت وقتی اصل موضوع فرضیه غلط است پرداختن به مابعدش مصداق جهل است و شما به جای اینکه به مابعد بپردازید حقیقت را در گفته های مدعیان این فرضیه، جستجو کنید)

۴- اعتقاد به اینکه ظاهر آیات قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام، دلالت بر خلقت دفعی انسان دارد و در صورتی که فرضیه تکامل (تطور) به قطعیت و اعتبار رسد، خلقت ثبوتی انسان، استثنایی معجزه آسا در این قانون است. (گویی این دسته مرعوبین از دانش غرب هستند ، به این گروه باید گفت وقتی خود را از اجتهاد و دانشهای روز کنار می کشند و به اسلاف بسنده می کنند ، فاصله شان با مباحث روز زیاد می شود و به فکر توجیه تراشی، می افتند)

۵- اعتقاد به اینکه اصل مسأله‌ی تکامل (تطور)، از اصول مسلم و اثبات شده به شمار می‌رود و قابل تشکیک نیست، اگر چه در مسائل فرعی آن اختلاف نظرهایی وجود دارد. قرآن کریم نیز در باب خلقت انسان آیات متنوعی دارد، که می توان معانی مختلفی را از آن‌ها برداشت کرد و لیکن بیشتر این آیات موید نتیجه فرضیه تکامل (تطور) است. (این افراد، کسانی، حیران در وادی کلمات (وقتی غیر موضع خود استعمال می شود) و معانی اند و دغدغه شان حقیقت نیست بلکه مدعای آبروسازی برای قرآن را دارند، حال آنکه قرآن به تابعانش آبرو میدهد، نه برعکس)

۶- اعتقاد به اینکه فرضیه تکامل (تطور) فرضیه‌ای است که هنوز در میان

دانشمندان به نتیجه قطعی نرسیده و حتی در صورتی که این فرضیه قطعی شود، نیز منافاتی با آیات قرآن کریم نخواهد داشت، زیرا قرآن کریم داستان آدم علیه السلام را به صورت نمادین طرح کرده است. (این دسته حد توانشان این است و با وجودی که به قسمتهایی از حقیقت رسیده اند ولی باز در زمین ساینتیستها، بازی میکنند)

دکتر سید حسین نصر، (مسلمان اهل سنت مصری) هم از روشنفکران معاصر است که با این فرضیه به دشمنی پرداخته و اظهار می‌دارد: فرضیه تکاملی داروین (داروینیسم) که یکی از پایه‌های مدرنیته است، نظری بر خلاف دین اسلام دارد. این نظریه با دریافتی ماده گرایانه بر پیدایی موجودات از یکدیگر تاکید دارد و در واقع آفرینش دفعی خداوند را که پیش از خلقت در خرد الهی متمثل بود، نفی می‌کند. گرچه امروزه فرضیه تکاملی (تطور) داروین تغییرات زیادی کرده، اما هنوز درک مادیگرایانه آن به عنوان یکی از شالوده‌های مدرنیته عمل می‌کند...

امروزه موضوعات اندکی وجود دارند، که به اندازه فرضیه تطور، اهمیت بحث داشته و هم طراز با این تئوری، دارای معانی ضمنی پنهان و مودیان‌هایی باشند. پیش از هر چیز اجازه دهید بگویم من در هاروارد نه تنها فیزیک بلکه زمین شناسی و دیرین شناسی هم خوانده‌ام و با این پیش زمینه‌ی فکری است، که فهم رایج در خصوص فرضیه تکاملی داروینی (تطور) را - حتی با زمینه‌های علمی - **رد**

می‌کنم - (خداوند خیر جلیل در دنیا و آخرت نصیبش کند. ان شا الله)

علامه طباطبایی از جمله اندیشمندانی است که این موضوع را با دقت مورد توجه و بررسی قرار داده است. وی درباره فرضیه تکامل (تطور) چنین می‌گوید: این گفتار، صرف فرضیه‌ای بیش نیست و ادله‌ای که برای اثبات آن اقامه کرده‌اند از اثباتش قاصر است... زیست شناسی با همه‌ی موشکافی‌ها و طول مدتش تاکنون برای نمونه به هیچ فرد از نوع کاملی بر نخورده که از نوع دیگری متولد شده باشد، البته به طوری که خود تولد را مشاهده کنیم، نه دو فرد کاملاً شبیه به هم را...

فرضیه تطور انواع، فرضیه‌ای است حدسی، که اساس علوم طبیعی امروز را

تشکیل داده که ممکن است روز دیگری فرضیه‌ای قوی جای آن را بگیرد. (تا به اینجا، مورد قبول و تأیید است.)

علامه طباطبایی پس از ردّ فرضیه تکامل (تطور) با تمسک به ظاهر آیات خلقت، بر نظریه دفعی بودن خلقت انسان تأکید کرده، چنین می‌گوید: «... از ظاهر قرآن بر می‌آید که نسل حاضر بشر منتهی به آدم علیه السلام و همسرش می‌شود (مولف: در مباحث آتی، این نظر مورد نقد قرار گرفته است) و آدم علیه السلام و همسرش از پدر و مادر متولد نشده، بلکه از خاک تکوین یافته‌اند...» (مولف: حضرت علامه سازوکار خلقت انسان در جنت را، با سازوکار دنیوی آن خلط کرده اند) در ادامه ایشان می‌فرمایند: روشن‌ترین آیه‌ای که درباره خلقت آدم علیه السلام در قرآن دیده می‌شود *إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* (آل عمران/۵۹) مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.) چون آیه شریفه در پاسخ به احتجاج مسیحیان بر پسر خدا بودن عیسی علیه السلام، نازل شده است، مسیحیان، احتجاج می‌کردند به اینکه او بدون پدری از جنس انسانی به دنیا آمده و حال آنکه هرکس به دنیا بیاید از پدری متولد می‌شود، پس پدر عیسی علیه السلام باید خدا باشد، آیه شریفه در پاسخ آنان می‌فرماید: صفت عیسی علیه السلام مانند آدم علیه السلام است که خدای تعالی او را از خاک زمین، خلق کرد، بدون اینکه پدری داشته باشد که از نطفه او متولد شود پس چرا مسیحیان نمی‌گویند، آدم علیه السلام، پسر خداست...؟ و در نهایت با همه تفصیلاتی که ایشان از مسأله دارند، دیدگاهشان را در سه مطلب میتوان خلاصه نمود:

الف) فرضیه تکامل به لحاظ علمی فرضیه‌ای بیش نیست. (تجربه نشده و تکرار ناپذیر)

ب) آیات خلقت، آفرینش دفعی و مستقل نوع انسان را تأکید می‌کنند.

ج) در صورت اثبات قطعی فرضیه تکامل (تطور)، امکان تاویل آیات خلقت بر طبق

این نظریه وجود دارد. (مولف: "اگر" از حربه های شیطان است، وقتی ابطال داروینیسیم بر اثباتش می چربد، پرداختن به ما بعد اثباتش، جایز نیست که در آنصورت یکی از معانی التقاط است)

تذکر: در پایان بیان این نکته از علامه درباره خلقت آدمی خالی از لطف نیست که مراد قرآن کریم از (خلقت انسان از طین(خاک))، خلقت نوع آدمی از طین است نه فرد، فرد آنها، یعنی همه افراد، نوع انسان از فردی پدید آمده‌اند که او خلقتش از گل آغاز شده است. (طبق سازوکار جنتی خلق) لذا جایی برای این توهم باقی نمی ماند که تک تک ما انسانها، چگونه از خاک آفریده شده‌ایم؟

معرفی اجمالی کروموزومها

پایه ای ترین و مهمترین ماده خلقت انسان در سازوکار خلقت دنیوی هستند. به زبان ساده کروموزومها را، می توان به بسته های مواد ژنتیکی تشبیه کرد که درون هسته سلولها ذخیره شده‌اند؛ و در واقع به شکل مولکولهای دی ان ای همراه با پروتئینها هستند که به این بستهها فام تن، رنگین تن یا کروموزوم گفته می شود.

هر انسان در مجموع ۴۶ کروموزوم دارد که هنگام لقاح نصف می شود. از این ۴۶ کروموزوم دو کروموزوم جنسی اند و جنسیت را مشخص می کنند. جسم هر انسان به هنگام لقاح ۲۳ کروموزوم از اسپرم پدر و ۲۳ کروموزوم از تخمک مادر دریافت می کند. سلولهای تخمک و اسپرمها پلوئید هستند، یعنی دارای یک سری از هر کروموزومند.

انسان سالم دارای ۲۳ جفت فام تن است. ۲۲ جفت فام تن که تعیین کننده منشهای ارثی(صفات جسمی) به غیر از جنس (نر و ماده) است و خودتن (اتوزوم) نامیده می شود. یک جفت دیگر را فام تن جنسی می گویند. فام تنهای جنسی در مردان طبیعی به صورت XY و در زنان طبیعی XX است.

در سلول تخمک مادر ۲۲ کروموزوم اتوزومال به همراه یک کروموزوم X وجود دارد.

در سلول اسپرم پدر، نیز ۲۲ کروموزوم اتوزومال به همراه یک کروموزوم X و Y وجود دارد.

در روی هر کروموزوم تعداد زیادی برجستگی‌های کوچک قرار داد که ژن نامیده می‌شود و این ژن‌ها مسؤل انتقال صفات از والدین به فرزندان می‌باشد. هر ژن در روی کروموزوم محل معینی را اشغال می‌کند که در اصطلاح به آن جایگاه ژن یا لوکوس (locus) گویند. (تعریف حق جز این نیست که هر موجودی، در دستگاه خلقت الهی، دقیقاً در جایگاه خاص خود قرار بگیرد) به فرم‌های مختلف یک ژن، که در روی کروموزوم‌های همولوگ نقاط مشابهی را اشغال می‌نمایند، آلل (allele) گویند.

صفات ژنتیکی و ارثی در انسان و سایر موجودات به وسیله ژن‌ها کنترل می‌شوند. به عبارتی ژن‌ها را می‌توان بلوک‌های توارثی معرفی کرد که با الگوی خاصی دسته بندی شده و در کروموزوم‌ها قرار گرفته‌اند. این کروموزوم‌ها در هسته تمام سلول‌های بدن یک فرد وجود دارند و تمام خصوصیات فیزیکی و بیولوژیکی وی را در خود جای داده‌اند. تعداد کروموزوم‌های انسان ۴۶ عدد است. این کروموزوم‌ها به صورت جفت هستند. نیمی از کروموزوم‌ها از هر والد با یکدیگر مخلوط شده و سلول تخم کامل را تشکیل می‌دهند. این ترکیب جدید کروموزومی همراه با تقسیم سلول تخم در طول رشد جنینی تکثیر شده و وارد تمام سلول‌های جنین می‌شود. اطلاعات ژنتیکی منحصر به فرد موجود در این کروموزوم‌ها مبنای رشد و ویژگی‌های جنین و جسم انسان آینده خواهد بود.

ژن‌ها از DNA ساخته شده‌اند. کلیه اطلاعات حیاتی به صورت کد شده توسط این ماده ذخیره می‌شود. واحدهای سازنده DNA نوکلئوتیدها هستند. نوکلئوتیدهای سازنده DNA حاوی یکی از چهار باز آدنین (a)، سیتوزین (c)، گوانین (g) و یا تیمیدین (t) است. (اینها و عدد ۴ را، در خاطر نگه دارید که بعداً با آن کار داریم) ترتیب قرار گرفتن این چهار باز در کنار هم کد ژنتیکی را تشکیل می‌دهد. این اطلاعات را می‌توان در قالب کتابچه زندگی به نحوی دیگر نیز بیان کرد.

کتابچه (ژنتیکی) زندگی

اطلاعات ژنتیکی در بدن انسان را می‌توان به کتابی تشبیه کرد. این کتاب از دو جلد تشکیل شده است که هر کدام از یک والد به ارث می‌رسد (یکی از مادر و یکی از پدر). هر کدام از این کتاب‌ها ۲۳ فصل دارند که مشابه ۲۳ جفت کروموزوم در سلول‌های بدن انسان هستند.

تعداد صفحات (ژن‌ها) در هر کدام از این ۲۳ فصل (کروموزوم) متفاوت است. تعداد صفحات بعضی فصل‌ها بسیار زیاد و بعضی‌ها کم است. الفبای حیات چهار حرفی است. این حروف که a, t, c و g هستند کلمات سه حرفی حیاتی را می‌سازند. (آیت و نشانی از جانب الله)

تمامی عملکردهای حیاتی در بدن انسان با مطالعه و خواندن این کتابچه اطلاعاتی توسط سلول‌های بدن انجام می‌شود. البته همانطور که یک کتاب را می‌توان در شرایط متفاوت خواند شرایط داخلی و خارجی در بدن انسان مثل مواد غذایی و شیمیایی اطراف در نحوه خوانده شدن اطلاعات تاثیر دارند. این کتاب به مرور زمان قدیمی شده و بازخوانی اطلاعات در آن سخت‌تر می‌شود.

دهها دانشمند اثبات کرده اند که تطور میمون به انسان اگر هزارن میلیارد سال هم بگذرد امکان ندارد. کوچکترین جهش ژنتیکی، نظم کلی را به هم می زند و عدم تعادل به وجود می آورد . این دو از اول ۲ موجود جدا خلق شده اند و تغییرات میکرو ظاهری، ماهیت آنها را تغییر نداده است .

در صورت هر گونه جهش مورد ادعای داروین‌یست ها اختلالات کروموزومی به وجود می آید .

هر گونه تغییر در تعداد کروموزوم‌ها و یا چیدمان ماده ژنتیکی در آنها می‌تواند مشکلات تکامل جسمی و یا اختلال در سیستم عملکرد بدن را به همراه داشته باشد.

بطلان فرضیه غالب (خلقت نخستین انسان، "لوسی")

این فرضیه فعلا در دست داروینست ها، به عنوان آوانگارد در ساینس مطرح است. در ادامه دلایل مختلف ابطال ذکر می گردد:

ابطال فرضیه داروین (از وجه بررسی کروموزومی)

آیا طور انسانی شدن از طور میمون امکان پذیر است؟ در ادامه، فکتهای علمی حاصل از آزمایشان عینی و تجربی هزاران متخصص علم ژنتیک آورده می شود. تغییرات کروموزومی ممکن است از والدین به ارث برسند اما اکثر این تغییرات در زمان تشکیل اسپرم و تخمک رخ می دهند.

البته از آنجایی که تعادل کروموزومی و ژنی بدن انسان بسیار اهمیت دارد بسیاری از جنینهایی که با اختلالاتی چون حذف کامل یک کروموزوم و یا اضافه شدن یک سری از کل کروموزومها تشکیل می شوند در مراحل اولیه رشد و تکامل جسمی از بین می روند اما در موارد متعددی نیز این اختلالات کروموزومی در نوزادان و افراد بزرگسال مشاهده می شود و بر حسب نوع اختلال علائم مختلفی را از خود بروز می دهد.

در اینجا برخی از متداولترین اختلالات و تغییرات کروموزومی مرور می شوند. الف) زمانی که تعداد کپی های یکی از کروموزومها بیشتر از حد طبیعی است. یکی از شایعترین اختلالات کروموزومی، تریزومی کروموزوم ۲۱ است که باعث بروز "سندرم داون" می شود. این افراد عقب ماندگی ذهنی و چهره های متمایز با چشمانی کشیده دارند و به همین دلیل این بیماری به **منگولیسم** نیز موسوم است. (برخی وجه تسمیه منگول را به جهت شباهت آن افراد به قوم مغول می دانند)

این اختلال بیشتر، در فرزندان زنانی که در سنین بالای ۳۵ سال باردار می شوند رخ می دهد.

اضافه شدن یک کپی از کروموزوم ۱۳ (سندرم پاتو) و کروموزوم ۱۸ "سندرم ادوارد" نیز در برخی نوزادان مشاهده می‌شود. این نوزادان با ناهنجاری‌های شدید به دنیا می‌آیند و به فاصله کوتاهی بعد از تولد یا در خردسالی فوت می‌کنند.

(ب) زمانی که تعداد کپی یکی از کروموزوم‌ها کمتر از حد طبیعی است.

فقدان یک کروموزوم در بدن به مونوزومی موسوم است. ناهنجاری‌های حاصل از فقدان یک کروموزوم به حدی شدید است که در اکثر موارد جنین پیش از تولد سقط می‌شود. تنها کروموزومی که به حالت مونوزومی در نوزادان و یا بزرگسالان مشاهده می‌شود کروموزوم X است. این افراد به سندرم ترنر مبتلا هستند.

(ج) زمانی که یک کپی بیشتر از تمامی کروموزوم‌ها وجود داشته باشد.

زمانی از هر نسخه کروموزوم سه تا در سلول‌ها وجود داشته باشد تریپلوئیدی رخ می‌دهد. این وضعیت نیز همانند بسیاری از ناهنجاری‌های کروموزومی با زندگی منافات دارد و باعث سقط جنین می‌شود.

حذف‌های کروموزومی (دلیسیون)

در این حالت بخش کوچکی از کروموزوم‌ها حذف می‌شود. اگر این بخش حذف شده حاوی اطلاعات مهمی برای تکامل و انجام عملکردهای حیاتی بدن باشد تظاهرات بالینی آن به صورت ناهنجاری و بیماری در فرد مشاهده می‌شود. اگر این حذف‌ها بزرگ باشند با حیات منافات داشته و باعث سقط جنین می‌شوند.

از جمله سندرم‌هایی که در اثر حذف کروموزومی مشاهده می‌شود سندرم فریاد گربه است. این سندرم در اثر حذف قطعه کوچکی از کروموزوم شماره ۵ رخ می‌دهد و با اختلالات متعدد همراه است از جمله آن صدای گریه نوزاد مشابه فریاد گربه همراه است.

(د) وارونگی (اینورسیون) و کروموزوم‌های حلقوی

گاهی اوقات قطعه‌ای از کروموزوم شکسته و به صورت وارونه دوباره متصل می‌شود

به دلیل ساختار خاص کروموزوم‌های وارونه یا کروموزوم‌های حلقوی، در زمان تقسیم و تشکیل سلول‌های تخم یا اسپرم اختلالاتی رخ می‌دهد که نتیجه آن بالا

رفتن احتمال بروز سقط جنین و یا به دنیا آمدن فرزندی حامل اختلالات کروموزومی نامتعادل خواهد بود که مشکلات تکاملی و رفتاری را به همراه خواهد داشت.

ز) زمانی که فرزند هر دو کروموزوم خود را از یک والد به ارث می‌برد (دیزومی تک والدی).

معمولاً هر فرد یک کروموزوم را از مادر و یک کروموزوم را از پدر به ارث می‌برد. اما در مواردی هر دو یکی از کروموزوم‌ها یا بخش‌هایی از آنها از یک والد به ارث می‌رسد. این حالت را دیزومی تک والدی می‌نامند. به دلیل وجود تغییرات اپی‌ژنتیکی روی کروموزوم‌ها ممکن است تعدادی از ژنها در نسخه پدری و یا مادری خاموش شوند که این مسئله می‌تواند باعث اختلالاتی در فرزندان شود. به عنوان مثال دیزومی تک والدی کروموزوم ۱۵ در صورتی که دو کروموزوم از پدر به ارث برسد باعث بروز سندرم آنجلمن و زمانی که دو کروموزوم از مادر به ارث برسد باعث بروز سندرم پرادر ویلی می‌شود.

ریسک خطر بروز تغییرات کروموزومی در یک بارداری نیز به عواملی چون تاریخچه خانوادگی، سن مادر در زمان بارداری و نوع تغییر بستگی دارد.

اختلالات مربوط به کروموزوم‌های جنسی

سندرم ترنر

شایعترین اختلال کروموزومی در انسان می‌باشد. اما حدود ۹۸٪ از تخم‌های گشوده شده با این اختلال سقط خواهند شد و ۲٪ باقی مانده که متولد می‌شوند، حدود یک در ۱۰۰۰۰ تولد زنده دختر هستند. این نوزادان در معرض خطر بالائی برای مرگ در دوران نوزادی می‌باشند. بیمارانی که از این سندرم رنج می‌برند دخترانی هستند با غدد جنسی رشد نکرده که به جای ۴۶ کروموزوم ۴۵ کروموزوم دارند. کروموزوم جنسی آن‌ها به جای XX به شکل XO است (در اینجا

O نشان دهنده کروموزوم غایب است). چنین وضعیتی حاصل جدا نشدن (-non disjunctive) کروموزوم جنسی است. از نظر بالینی بیماران کوتاه قد و نازا بوده، آمنوره اولیه دارند و اغلب به سایر ناهنجاری های مادرزادی شامل کوآرکتاسیون آئورت، انسداد شریان ریوی، ناهنجاری های کلیوی و عقب ماندگی ذهنی مبتلا هستند. احتمال بروز سندرم ترنر با افزایش سن مادر، افزوده نمی شود.

سندرم کلاین فیلتر

یکی از آنپلوئیدی های شایع کروموزوم های جنسی است. شیوع آن یک در هزار تولد زنده نوزادان پسر می باشد و ظاهراً با افزایش سن مادر بر میزان بروز آن افزوده می شود. بیماران مردان غیرطبیعی هستند که یک کروموزوم Y و تعداد بیشتری کروموزوم X دارند (XXXV, XXV) ولی ۲۲ جفت کروموزوم اتوزومالشان عادی است. تظاهرات اصلی این بیماری به صورت زیر است: مردان خواجه ای هستند که قدرت تولید اسپرم وجود ندارد و موهای صورت، زیر بغل و ... بسیار کم هستند این بیماران مبتلا به ژینکوماستی و عقب ماندگی ذهنی می باشند.

سندرم (XYV)

مردانی هستند که یک کروموزوم Y اضافه دارند. گزارش شده است که این مردان رفتارهای ضد اجتماعی بیشتری خواهند داشت. این مردان بلند قد (بیشتر از ۱۸۵ سانتی متر) و اغلب دارای اختلال شخصیتی شدید هستند. وقوع این سندرم یک در هزار تولد زنده پسر است. این اختلال با افزایش سن مادر افزایش می یابد.

سندرم XXX

زنانی هستند که یک X اضافه دارند. این زنان نازا نبوده و فنوتیپ خاصی را از خود نشان نمی دهند. اما هر چه مقدار کروموزوم های X اضافی بیشتر شود احتمال عقب ماندگی ذهنی و ناهنجاری های مادرزادی مثل دستگاه تناسلی غیرطبیعی، رحم رشد نکرده هم بیشتر می شود. میزان بروز این اختلال با افزایش سن مادر افزوده می شود.

بیماری های مندلی (mendelian disease)

به نام های اختلالات تک ژنی یا اختلالات تک مولکولی هم نامیده می شوند.

گروهی از بیماری‌ها هستند که به واسطه حضور ژن جهش یافته ایجاد می‌شوند. جهش ژنی باعث می‌شود که اطلاعات مربوط به آن ژن تغییر کند. در این صورت آن ژن، یا پروتئین‌های ناقص تولید می‌کند و یا اصلاً پروتئینی تولید نمی‌کند و کمبود همین پروتئین باعث ایجاد علائم بیماری خواهد شد. جهش ژنی ممکن است از نسلی به نسل دیگر منتقل گردد و یا به صورت خود بخود در سلول زایا (اسپرم یا تخمک) ایجاد شود که در این صورت جهشی که در سلول زایای پدر یا مادر رخ داده است خود را در تمام سلول‌های بدن فرزند بروز می‌دهد. اختلالات تک ژنی از پدر و مادر به فرزندان قابل انتقال هستند. سه الگوی وراثت ممکن است رخ دهد. اتوزومال غالب، اتوزومال مغلوب و وابسته به جنس (X-linked). همانگونه که قبلاً گفته شد هر سلول انسان دارای ۲۲ جفت کروموزوم مردان یک X و یک Y دارند. کپی دوم ژن‌ها بر روی یکی از زوج‌های کروموزوم قرار می‌گیرد و به نام آلل نامیده می‌شود.

در اتوزومال غالب به ارث رسیدن فقط یک آلل جهش یافته برای بروز بیماری کافی است. افراد بیمار دارای یک آلل طبیعی و یک آلل جهش یافته هستند و به نام هتروزایگوت (heterozygous) شناخته می‌شوند. فرزند فرد مبتلا ۵۰ درصد شانس به ارث بردن آلل مبتلا و بیمار شدن را دارد.

در اتوزومال مغلوب اگر دو آلل جهش یافته (از هر والد یکی) به فرزند منتقل شود بیماری رخ می‌دهد به چنین فردی هموزایگوت (homozygous) گفته می‌شود. در این نوع از انتقال اگر فقط یک آلل جهش یافته به فرزند منتقل شود او هتروزایگوت خواهد بود ولی بیماری را بروز نمی‌دهد بلکه فقط حامل ژن معیوب می‌



باشد و می تواند این ژن را به فرزندانش منتقل کند. اگر دو فرد هتروزیگوت که حامل ژن جهش یافته مغلوب هستند با هم ازدواج کنند در هر بارداری ۲۵ درصد شاخص ابتلاء فرزند آن ها به بیماری، ۲۵ درصد شانس سالم ماندن در ۵۰ درصد شانس حامل شدن وجود دارد.

در اختلالات وابسته به جنس ژن جهش یافته بر روی کروموزوم X قرار دارد. از آنجائی که مردان فقط یک کروموزوم X دارند انتقال فقط یک X حامل ژن جهش یافته برای بیمار شدنشان کافی است. مردان مبتلا به نام همی زیگوت (hemizygous) نامیده می شوند. زنان دو کروموزوم X دارند و معمولاً سالم باقی می مانند چرا که بیشتر بیماری های وابسته به جنس مغلوب هستند و چون یک X خود را از پدر دریافت می دارند فقط در صورتی بیمار خواهند شد که پدرشان مبتلا به بیماری بوده و مادرشان نیز حامل ژن جهش یافته بر روی کروموزوم (های) X خود باشد.

در اختلالات وابسته به جنس اگر مرد بیماری با زن سالمی ازدواج کند ژن معیوب به همه دخترانش منتقل می شود، اما پسران، سالم می مانند. اما اگر دختر مبتلا با مرد سالمی ازدواج کند، ۵۰ درصد دخترانش حامل ژن معیوب خواهند بود و ۵۰ درصد دیگر سالم خواهند ماند، ۵۰ درصد از پسرانش مبتلا می شوند و ۵۰ درصد دیگر سالم می مانند. شکل شماره ۱ الگوی وراثتی این نوع اختلالات را نشان می دهد. ضمناً جدول شماره ۱ برخی اختلالات شایع تک ژنی را نشان می دهد.

اختلالات چند عاملی

شواهدی وجود دارد که نشان می دهد بیشتر بیماری های شایع بالغین از جمله پرفشاری خون اولیه، شیزوفرنی، عقب ماندگی ذهنی، زخم اثنی عشر، بیماری های ایسکمیک زودرس قلبی، دیابت و اختلالات مادرزادی قلب جزء اختلالات چند عاملی محسوب می شوند. کسر کوچکی از سرطان ها واضحاً ارثی هستند (سندرم های سرطان فامیلی) که شامل پولیپوز فامیلی روده بزرگ، سرطان غیر پولیپوزی فامیلی روده بزرگ و بعضی از سرطان های تیروئید هستند. توارث در

سرطان‌های روده بزرگ و پستان نیز نقش دارد، اگرچه به خاطر شیوع نسبتاً زیاد این سرطان‌ها، افتراق فAMILIی بودن از غیر فAMILIی بودن، قدری مشکل است. طریقه به ارث رسیدن اختلالات چند عاملی پیچیده است چرا که عوامل محیطی نیز نقش دارند. برای مثال عواملی چون سیگار، رژیم غذایی، چاقی، ورزش نکردن بر روی بیماری ایسکمیک قلب موثر هستند. سهم نسبی عوامل محیطی و استعداد ژنتیکی در به وجود آوردن بیماری از فردی به فرد دیگر متفاوت است. تفاوت در تعداد کروموزوم‌ها!

بدن یک حیوان از میلیون‌ها واحد به نام سلول ساخته شده است. هر سلول داری یک هسته است که جنس آن از پروتوپلاسم است و دور هسته را سیتوپلاسم فرا گرفته و سیتوپلاسم به وسیله دیواره سلول احاطه شده است. زندگی هر حیوانی از یک سلول شروع می‌شود، این سلول تقسیم شده و دو سلول ایجاد می‌کند و تقسیمات ادامه پیدا می‌کند تا اینکه گروهی از سلول‌ها را که بافت‌ها و ارگان‌های مختلف بدن از آنها به وجود می‌آیند، تشکیل می‌دهد در داخل هسته اجسام نواری شکلی وجود دارند که کروموزوم نامیده می‌شود کروموزوم‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند کروموزوم‌های جنسی (sexchromosome) و کروموزوم‌های بدنی (autosome) کروموزوم‌ها در سلول‌ها به صورت جفت بوده (به جز در سلول‌های جنسی) و تعداد آنها در یک سلول بدنی یک گونه عدد ثابتی است. در جدول زیر تعداد کروموزوم‌های حیوانات مختلف، گیاهان و انسان نشان داده شده است.

THE HAPLOID NUMBER OF CHROMOSOMES FOR A VARIETY OF ORGANISMS

Common Name	Scientific Name	Haploid Number	Common Name	Scientific Name	Haploid Number
Black bread mold	<i>Aspergillus nidulans</i>	8	House mouse	<i>Mus musculus</i>	20
Broad bean	<i>Vicia faba</i>	6	Human	<i>Homo sapiens</i>	23
Cat	<i>Felis domesticus</i>	19	Jimson weed	<i>Datura stramonium</i>	12
Cattle	<i>Bos taurus</i>	30	Mosquito	<i>Culex pipiens</i>	3
Chicken	<i>Gallus domesticus</i>	39	Mustard plant	<i>Arabidopsis thaliana</i>	5
Chimpanzee	<i>Pan troglodytes</i>	24	Pink bread mold	<i>Neurospora crassa</i>	7
Corn	<i>Zea mays</i>	10	Potato	<i>Solanum tuberosum</i>	24
Cotton	<i>Gossypium hirsutum</i>	26	Rhesus monkey	<i>Macaca mulatta</i>	21
Dog	<i>Canis familiaris</i>	39	Roundworm	<i>Caenorhabditis elegans</i>	6
Evening primrose	<i>Oenothera biennis</i>	7	Silkworm	<i>Bombyx mori</i>	28
Frog	<i>Rana pipiens</i>	13	Slime mold	<i>Dictyostelium discoideum</i>	7
Fruit fly	<i>Drosophila melanogaster</i>	4	Snapdragon	<i>Antirrhinum majus</i>	8
Garden onion	<i>Allium cepa</i>	8	Tobacco	<i>Nicotiana tabacum</i>	24
Garden pea	<i>Pisum sativum</i>	7	Tomato	<i>Lycopersicon esculentum</i>	12
Grasshopper	<i>Melanoplus differentialis</i>	12	Water fly	<i>Nymphaea alba</i>	80
Green alga	<i>Chlamydomonas reinhardi</i>	18	Wheat	<i>Triticum aestivum</i>	21
Horse	<i>Equus caballus</i>	32	Yeast	<i>Saccharomyces cerevisiae</i>	16
House fly	<i>Musca domestica</i>	6	Zebrafish	<i>Danio rerio</i>	25

ابطال داروینیسیم : آیا از نظر ژنتیکی شامپانزه قادر است به انسان جهش کند ؟

در شکل زیر کروموزوم انسان (humam=h) و شامپانزه (chimpanzee=c) در کنار هم نشان داده شده و با هم مقایسه شده اند.

همه خانواده میمونها از جمله: شامپانزه و گوریل و اورانگوتان، دارای ۲۴ جفت کروموزوم هستند و انسانها دارای ۲۳ جفت کروموزوم می باشند، به عبارت دیگر انسانها (۱ جفت) دو تا کروموزوم کمتر دارند.

طبق فرضیه داروین، چهار حالت امکان دارد:

۱- انسانها دو کروموزوم از دست داده باشند.

۲- خانواده میمونها دو تا کروموزوم جدید بدست آورده اند.

۳- یکی از کروموزوم های انسان ها به دو قسمت تقسیم شده باشد(ابتدا این

حالت منطقی تر به نظر می رسد، از حالت انسان به شامپانزه می رسیم. یعنی از

حالت کامل تر به یک حالت ناقص تر... اما چون اورانگوتان نیز ۲۴ جفت

کروموزوم دارد این حالت رد می شود(زیرا اورانگوتان زودتر منشعب شده است)

۴- دو تا از کروموزومهای شامپانزه به هم وصل (fusion) شده باشند.(این فرضیه

(داروینیست‌ها) تطور گراها می باشد)

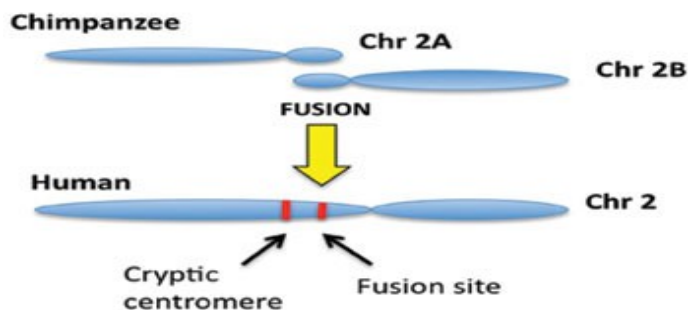
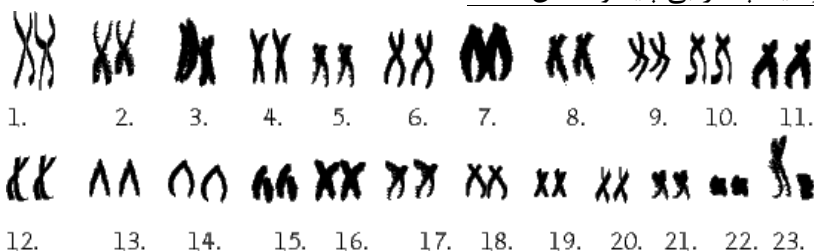


Figure 1. Depiction of a hypothetical scenario in which chimpanzee chromosomes 2A and 2B fuse to form human chromosome 2. The two sites showing where the fusion supposedly occurred and an inactivated cryptic centromere are depicted.

این فرضیه وجود دارد که در خانواده میمون‌ها، ۲۴ کروموزوم وجود داشته و در انسانها ۲ تا از کروموزوم‌ها ادغام شده و انسانها ۴۶ کروموزوم به جای ۴۸ تا دارند. یکی از دلایلی که برای اثبات این فرضیه ارائه داده اند، این است که اگر کروموزم‌های شماره ۲ میمون‌ها را کنار هم بگذاریم کاملا شبیه کروموزوم شماره ۲ انسان است. اما آیا این فرضیه درست است یا خیر و آیا این ادغام به یکباره صورت گرفته و یا بصورت تدریجی صورت گرفته است. در حقیقت ثابت می کنیم که این فرضیه چقدر بی پایه و اساس است.



تطور گراها با بیان این سناریو، قصد دارند علت تفاوت در تعداد کروموزوم های انسان و خانواده میمون‌ها را ثابت کنند. اما این اتصال که البته کاملا اجباری است، آیا الزاما مفید هم می تواند باشد؟!

اما چرا می بایست این ادغام صورت گرفته باشد؟! چه عاملی محیطی باعث این

ادغام شده است؟! مگر کروموزوم ها حاوی اطلاعات و نقشه بدن جانوران نیستند؟ پس این اتصال و ادغام مانند آن است که مطالب قسمتی از یک متن کتابی را برداشته و در ادامه متن دیگر قرار بدهیم. آیا در نتیجه این جابجایی، بازهم اطلاعات موجود در آن کروموزوم معنی و مفهومی خواهد داشت؟ خروجی این تغییر در اطلاعات، که به صورت اتفاقی بوده است در بدن آن جاندار چه تغییرات نابهنجاری را بوجود خواهد آورد. بیایید فرض کنیم که چنین ادغامی اساسا امکان پذیر باشد، اما آیا این ادغام تصادفی و البته اجباری، می تواند مفید هم باشد؟! و یا فقط یک سناریو تخیلی برای توجیه اختلاف بین تعداد کروموزوم ها می باشد.

اگر محیط و زمان باعث این ادغام شده است پس حتما می توان این دو کروموزوم را در آزمایشگاه نیز با هم ادغام کرد؟ آیا تا کنون تحقیقاتی در این خصوص انجام شده است. بر اساس نتایج این تحقیقات آیا دانشمندان این ادغام را امکان پذیر می دانند؟

بر اساس آخرین تحقیقات پرفسور جری برگمن که در آپریل ۲۰۱۱ صورت گرفته است و در نشریه کریشن منتشر شده است (journal of ۲۰۱۱april creation). نشان می دهد که این سناریو امکان پذیر نمی باشد

<http://www.icr.org/article/new-human-chimp-chromosome-۲-data-challenge>

با بررسی اختلالات کروموزومی و اثر آن روی جسم انسان این نتیجه قطعی گرفته می شود ، اینکه کوچکترین تغییر در زنجیره ژنتیکی انسان به انسان ناقص و معیوب می انجامد و اگر هزاران میلیارد سال هم بگذرد ، ژنهای میمون، هرگز تبدیل به ژنهای انسان نخواهند شد ؟ در واقع جسم نوع انسان از جسم نوع میمون (حیوان) کاملا متفاوت است ؟ و این در حالی است که کمترین صحبت و ادعایی در مورد روح انسان و کیفیت و ویژگیهایش به میان نمی آورند . بحثهای روشنفکر نمایانه داروینیستها ، کاملا ظاهرگرایانه و خام و سطحی است و کوچکترین تائید علمی(باطنی و دقیق) حداقل در مورد میمون به انسان ندارد . و بدون توجه به متدولوژی اثبات ادعایشان فقط می خواهند به هدف پوچ خود

بپردازند که هبوطی در کار نبوده، جنتی در کار نبوده، فرقی بین انسان و حیوان نیست، (در تمام تعاریف فیلسوفان غربی از انسان کلمه حیوان به کار رفته است، حیوان ناطق، حیوان شگفت‌انگیز و ...) و خدای طراح و مهندس و خلاق پشت این قضایا نیست، و به اولیاءطاغوتی متوسل می‌شوند تا بگویند خدا نیست (قضاوت و حکم با عقل تک تک شما عزیزان مکلف و انسانهای مختار الهی)

نقشه کروموزومی جسم میمون با جسم انسان از لحاظ تعداد ۳ رشته و از لحاظ کیفیت که تفاوت بسیاری دارد یعنی حتی از لحاظ جسمی هم امکان نداشته جسم انسان از جسم میمون گرفته شده باشد چه برسد به کیفیات روحی که اثلا قابل مقایسه نیست (به تحقیق برخی دانشمندان حتی اگر چند میلیارد سال هم بگذرد کلیت نقشه کروموزومی میمون قابل تبدیل به نقشه کروموزومی انسان نیست) یعنی حتی در عالم خلقت هم نظریه داروین قابل تعمیم نیست، لذا نوع میمون و نوع انسان از اساس ۲ مخلوق جدا از هم هستند در جسم و روح و تعمیم شباهت ظاهری و نسبی، اندامهای این دو با علم ژنتیک رد شده است. و توصیه ای می‌شود به متفکرین غرب کرد، اینکه: بهتر است به جای اینکه برای انکار خدا و عالم جعل (معنا) جنت و غیب و ایمان و ...، اجداد خود را به میمونها (یا نیای مشترک) پیوند بزنید و خود را تا سطح حیوان تنزل دهید، قدری معرفت توحیدی خود را بالا ببرید. و ارزش و جایگاه متعالی انسان بودن را در دستگاه معرفت توحیدی، تجربه کنید.

عوام نباید با فرضیات رد شده داروین، خود را مجاب به ضدیت با خواسته فطری خود کنند که همان گرایش به امن و ایمن و ایمان به ذات صاحب حق و صاحب همه صفات کمال، است.

ابطال داروینیسم فسیلهای گذر میانی و اثبات خلق دفعی (و نه تدریجی) حیوانات فسیلهای زنده



اگر واقعا نوع ها به طور تدریجی، از نوع های دیگر مشتق شده باشند ، پس چرا به آثار بی شماری از فرمهای گذر میانی دست نمی یابیم ؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده ، (مدام در حال تغییر و تحول از نوعی به نوع دیگر نیست) دقیقا و به طور کامل ، سر جای خود می باشد ؟ در حقیقت در طبیعت باید تعداد بی شماری از این فرمهای گذر میانی باشند . فقط چرا در لایه های بیشمار کره زمین مدفون شده و آن را نمی یابیم چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از این اتصالات نمی باشند؟

تمام یافته های بدست آمده از بررسی ها و حفاری ها ، برخلاف انتظار تطورگرایان ، نشانگر اینست که تمام موجودات یکدفعه و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص

پدیدار شده اند. تطورگرایان با سعی و کوشش در اثبات فرضیه خود با دست خودشان فرضیه شان را مردود کرده بودند. فسیل شناس معروف انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه یک تکامل‌گرا (تطور‌گرا) میباشد این حقیقت را چنین اعتراف میکند: مسئله ما اینست که با بررسی دقیق اطلاعات ثبت شده فسیل‌ها چه در سطح انواع و یا گروه‌ها باشند بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی کره زمین تشکیل گروه‌ها را مبینیم. فسیل شناس دیگری بنام مارک سزارنک چنین تفسیر می‌کند: بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه اطلاعات ثبت شده فسیل بوده است... این اطلاعات ثبت شده به هیچ وجه آثار فرمهای گذر میانی داروین را بمیان نگذاشته است. نوع‌ها یک دفعه بوجود می‌آیند و باز یک دفعه نابود می‌گردند و این حالت غیر قابل انتظار، حمایت از اینکه نوع‌ها از طرف پروردگار بوجود آمده‌اند را میکند.

"چرا در طبیعت هیچ گونه بینابینی، و فرمهای گذر میانی، قابل مشاهده نیست چرا در طبیعت بشمار گونه بینابینی که در حال تبدیل شدن به نوع دیگر باشند قابل مشاهده نیست؟"

در حقیقت وقتی به گذشته برمی‌گردیم به هیچ وجه نباید به فسیل مشابه موجودات امروزی برسیم. زیرا وجود فسیل‌های زنده، نشان می‌دهد که این موجودات در طی این زمان طولانی هیچ تغییری نکرده‌اند و ثابت باقی مانده‌اند و این با فرضیه تکامل (تطور) مغایرت دارد.

چالز داروین: (اگر تئوریم درست باشد، تعداد بیشماری از نوع‌های گذر میانی که رابطه میانی نوع‌ها می‌باشند حتماً می‌بایستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آنها را هم فقط از میان فسیل‌ها می‌توان یافت). داروین در ادامه صحبت‌های بالا در کتاب منشا انواع اینطور توضیح میدهد:

اگر واقعا نوع‌ها بطور تدریجی از نوع‌های دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی‌شماری از فرم‌های گذر میانی دست نمی‌یابیم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده، دقیقاً و بطور کامل سر جای خود می‌باشد؟ می‌بایستی تعداد

بیشماری از این فُرم های گذر میانی باشند. فقط چرا در لایه های بیشمار کُره زمین مدفون شده و آنرا نمی یابیم... چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالاتی نمی باشند؟ ژئولوژی یک طیف خوب درجه بندی شده زمان را به میان نمی گذارد و شاید این بزرگترین اعتراضی می تواند باشد که در مقابل تئوری من مطرح کرد). چالز داروین

چرا تغییراتی که باید آنقدر قدرت داشته باشد و در طول چند صد میلیون سال میلیاردها نوع جاندار را با طراحی دقیق و بدون اشکال بوجود بیاورد، چطور ۴۵۰ میلیون سال یک جاندار راهیچ تغییری نداده است؟ آیا جز این هست که تطورگرایان ادعا میکنند که جانداران از گونه ساده و ابتدایی به سمت گونه های پیشرفته تکامل (تطور) پیدا کرده اند، اما فسیل ها خلاف این را ثابت می کنند! چطور می خواهیم ادعا کنیم این موجودات از ۵۰۰ میلیون سال پیش تا حالا شروع به تکامل (تطور) کردند در حالی که گونه های پیشرفته ای مثل کوسه از ۴۰۰ میلیون سال پیش وجود داشتند و هنوز هم به همان شکل باقی مانده اند و دچار هیچ تغییری نشده اند.

و این استدلال برای بستن درب بهانه داروینیستها، مبنی بر طول زمان، کفایت می کند. یعنی تا به امروز داروینیستها، عجز خود را در پاسخ به سوالات بالا در لفافه زمان پنهان می کردند و می گفتند تغییر بسیار جزئی در میلیون سال به نظم فعلی رسیده و چون کسی را نداریم که میلیون سال عمر کرده باشد و رد کند، لذا آنها به فرضیه خودشان غره می شدند. به هر حال بطلانش در این حوزه نیز ثابت شد و ان شا الله با حذف این باطل فضا برای حق بیشتر و بیشتر باز شود.

ابطال داروینیسم: استتار و انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی!

داروین این گونه استدلال می کند که در طبیعت جای پرورش دهنده به تنازع بقا داده شده است. (به جای اراده ای مافوق اراده ها به عنوان رب العالمین آنها قائل به تصادف و انگیزه بقا هستند) از میان همه انواع موجودات زنده عده زیادی

محکوم به فنا هستند و فقط بخشی از آن‌ها که لایق به اصطلاح "بقا اصلح" هستند باقی می‌مانند. (البته این ترجمه هم مشکوک و غلط است اصلح از کلمه قرآنی صلح است که در مقابل مفسدت به کار رفته است و اصل بقا هم که مهمترین انگیزه غریزی همه موجودات است یعنی موجودات عالم، چون خالقشان، در غریزه شان، تلاش برای بقا را، نهادینه کرده است، برای بقا تا سر حد توان می‌جنگند، نه به این خاطر که شخصی در قرن ۱۹ میلادی گفته است برای بقا تنازع کنید. (ترجمه مناسبتر واژه "بقای قویتر" است البته "بقای اقوی" تفاسیر متعددی در علوم سیاسی و حکومت داری دارد که فعلا صرفنظر می‌کنیم)

انتخاب طبیعی فرایندی است که در طی نسل‌های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می‌شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می‌دهند. این فرایند از مکانیسم‌های کلیدی تکامل محسوب می‌گردد.

داشتن پوست و پره‌های رنگارنگ احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک موجود را در یک جمعیت کاهش می‌دهد. هرچه موجود شباهت بیشتری با محیط (استتار) داشته باشد احتمال زنده ماندن آن بیشتر است. در حقیقت استتار عامل مهمی در بقا می‌باشد. اهمیت استتار به اندازه ای است که انسان‌ها در جنگ‌های خود از استتار به عنوان عامل دفاعی در مقابل دشمن استفاده می‌کنند. لذا وقتی به طبیعت می‌نگریم نایستی موجودات رنگارنگ را ببینیم. زیرا بر اساس نظر تکامل گراها (تطور گراها) می‌بایست این موجودات توسط دشمنانشان شکار شده و نسل آنها منقرض شده باشد. اما چرا اینگونه نیست؟! چرا انتخاب طبیعی کارآمد نبوده و این موجودات در طبیعت زندگی می‌کنند؟

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (ق/۷)

و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌هائی عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز در آن رویاندیم،

تطورگراها، ادعا می‌کنند که انتخاب جنسی عامل ادامه حیات این موجودات زیبا

و رنگارنگ است. در حقیقت زیبایی آنها عامل بقای آنها شده است. به این معنی که موجودات ماده؛ نرهایی با پرها و بدن زیبا تر را انتخاب کرده اند. (و اینگونه افکار فاسد شخصی، به اصطلاح دانشمندان یهود، روی فرضیه بافی های آنها اثر می گذارد.)

اما آیا در تمام این جانوران زیبا و رنگارنگ، تنها نرها زیبا هستند؟ چرا ماده هایی که خود انتخاب کننده هستند نیز زیبا می باشند؟

این موضوع نشان می دهد که انتخاب طبیعی آنقدر قوی نمی باشد که بتواند عامل اصلی ایجاد تغییرات در گونه ها و در نتیجه تکامل باشد

"در حقیقت انتخاب طبیعی در برابر انتخاب جنسی شکست خورده است" این موضوع نشان می دهد که انتخاب طبیعی آنقدر نمی باشد که بتواند عامل اصلی ایجاد تغییرات در گونه ها و تبدیل شدن آنها را به انواع دیگر و در نتیجه تکامل جسمی باشد. در حقیقت انتخاب طبیعی حتی نتوانسته است که بر روی رنگ حیوانات تاثیر بگذارد چه برسد که بخواهد تغییرات ساختاری در بدن آنها ایجاد کند.

خلقت در دی ان ای

برای ایجاد عضو جدید در یک گونه، می بایست اطلاعات لازم برای ساخت این عضو در دی ان ای موجود زنده قرار بگیرد همچنین این عضو می بایست با سایر اعضا در ارتباط باشد و به صورت هماهنگ عمل کند. مثلاً برای ایجاد یک بال در یک خزنده می بایست اطلاعات مربوط به ساخت بال در دی ان ای قرار بگیرد.

اما با جهش های تصادفی، هیچگونه اطلاعات جدیدی در دی ان ای قرار نمی گیرد. در سیستمهای اطلاعاتی و ارتباطی، **جهش اتفاقی همانند یک نویز می باشد**، که همیشه باعث خرابی سیگنالها می گردد و هرگز نمی تواند اطلاعات جدیدی را به وجود بیاورد و یا باعث زیاد شدن اطلاعات شود.

در قرن ۲۱ تلاش‌های زیادی برای ایجاد جهش‌هایی در دی‌ان‌ای و ایجاد مخلوقات جدید بر روی مگس‌های میوه انجام شد ولی چیزی جز مگس‌های میوه مریض که دیگر قادر به تولید مثل و پرواز نبودند به دست نیامده است و ثابت شده



یک مگس میوه برای همیشه مگس میوه خواهد ماند و این به آن معنی است که با جهش اتفاقی نمی‌توان اطلاعات موجود در دی‌ان‌ای را افزایش داد.

دی‌ان‌ای فقط یک مولکول نیست بلکه یک کد، یک زبان و یک مکانیزم ذخیره اطلاعات است. تمام کدهایی که ما می‌شناسیم توسط یک هوش ایجاد می‌شوند. یک هوش و یک انسان هوشمند کدهای باینری (۰،۱) کامپیوتر را می‌نویسد. همچنین یک هوش کدهای موسیقی را می‌نویسد. بنا براین اطلاعات موجود در دی‌ان‌ای می‌بایست توسط یک هوش ایجاد شده باشد. در حقیقت دی‌ان‌ای و اطلاعات موجود در آن ثابت می‌کند که یک طراح بی‌نهایت هوشمند (آفریدگار) وجود دارد.

همچنین اطلاعات از جنس ماده و انرژی نیست و امکان ایجاد اطلاعات توسط ماده و انرژی وجود ندارد. ایجاد اطلاعات توسط ماده همانند آن است که در یک کامپیوتر (سخت افزار - ماده) با گذر زمان و تحت تاثیر محیط، نرم افزار (اطلاعات) به وجود بیاید که چیزی کاملا غیر ممکن است، زیرا اطلاعات از جنس ماده نیست.

"در حقیقت چون امکان ایجاد اطلاعات توسط ماده و انرژی وجود ندارد و چون برای ایجاد عضو جدید و یا ایجاد گونه جدید می‌بایست اطلاعات موجود در دی‌ان‌ای تغییر کند لذا هیچ مکانیزم تکاملی که بتوانند یک گونه را به نوع دیگر تبدیل کند وجود ندارد."

در حقیقت دو مکانیزم تکاملی، یعنی انتخاب طبیعی و جهش اتفاقی، به هیچ

وجه قادر به ایجاد اطلاعات نمی باشند ، و لذا امکان ایجاد اطلاعات جدید، برای عضو جدید در یک گونه و یا ایجاد گونه جدید ، توسط محیط و ماده وجود ندارد و این چیزی است که تکامل داروینی را با یک بحران مواجه می سازد .

ابطال داروینسیم با اثبات پیچیدگی خلقت (عجایب چشم انسان)

چشم انسان عضوی بسیار پیچیده می باشد، که شامل ۴۰ سیستم جزئی تر از جمله شبکیه (RETINA) مردمک (PUPIL) عنیبه IRIS عدسی LENS عصب نوری OPTIC NURVE و ... می باشد ، شبکیه شامل تقریباً ۱۳۷ میلیون سلول ویژه می باشد، که در مقابل نور پاسخ داده و پیغامهایی را به صورت الکتریکی به سمت مغز از طریق رشته های عصبی می فرستد . در بخش خاصی از مغز که ویژوال کورتکس، نامیده می شود این پالسهای الکتریکی به رنگ ، عمق و ... تفسیر می شوند و به ما امکان دیدن تصاویر را می دهند . چشم ، رشته های عصبی و ویژوال کورتکس اجزا جداگانه می باشند که ۱.۵ میلیون پالس مختلف را در کسری از ثانیه تفسیر می کنند . اگر هر یک از این اجزا مختلف وظایف خود را انجام ندهند چشم قادر به انجام وظیفه خود نمی باشد .

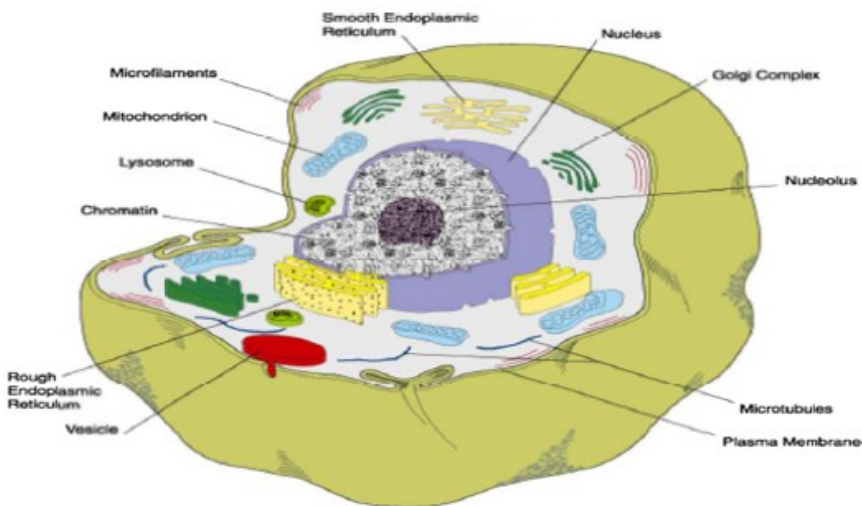
تنها اندکی اختلال در نقش حیاتی این نامه های شیمیایی باعث ایجاد مشکلات بسیاری می گردد . پیامهای هورمونی نقش مهمی در کنترل میزان قند خون ، کنترل میزان بافت های چربی ، تنظیم چرخه خواب روزانه ، تنظیم رشد بدن ، ترشح شیر مادر برای نوزاد و ... دارند . و همه این موارد نشانه حکمت و علم بی نهایت ، خداوند قادر و عالم می باشد .

موتوری به نام مژک

مژک یک موتور بسیار پیچیده است که شامل بیش از ۲۰۰ پروتئین مختلف می باشد . نبود یکی از این پروتئین ها باعث می شود که این سیستم پیچیده نتواند

وظیفه اش را به خوبی انجام دهد در حقیقت امکان اینکه این اجزا با شانس و گذر زمان در کنار هم قرار گرفته باشند، غیر ممکن است
 دکتر میسائیل وِج در کتاب "جعبه سیاه داروین" می گوید: تحقیقات زیادی انجام شده است ... بیشتر مردم گمان می کنند که اگر آنها نمی دانند که مژکها چگونه تکامل یافته اند. حتما کسانی هستند که این موضوع را بدانند اما تحقیقات حرفه ای ثابت می کند که هیچ کس نمی داند.

ماشین های مولکولی در درون سلول!



ماشینهای مولکولی آنقدر پیچیده هستند که ما تازه در آغاز درک و فهمیدن نحوه عملکرد داخلی آنها هستیم. ما اکنون می دانیم که ماشینهای مولکولی بسیار پیچیده ای وجود دارند که تنها تعدادی از آنها توسط بیولوژیستها شناسایی شده اند.

داروین در مهمترین کتاب خود "اصل انواع" شرط ابطال فرضیه خود را اینگونه بیان می کند :

IF IT COULD BE DEMONSTRATED THAT ANY COMMPLEX ORGAN EXISTED WHICH COULD NOT POSSIBLY HAVE BEEN FORMED BY NUMEROUS , SUCCESSIVE ,SLIGHT, MODIFICATION MY THEORY WOULD ABSOLUTELY BREAK DOWN

(HARVARD UNIVERSITY PRESS ۱۹۶۴ P.۱۸۹ "ORIGIN OF SPECIES THE CHARLES DARWIN)

ترجمه تحت الفظی :

زمانی برای این فرضیه اعلام فروپاشی باید کرد که : کسی نشان دهد که (مثلا) یک اندام پیچیده موجود به هیچ وجه امکان ندارد به وجود بیاید اولاً به طور گسترده ،ثانیا متوالی و پی در پی ثالثا با تغییرات کوچک .

به عبارت دیگر اولاً وجود تعداد بی شمار اندام بسیار پیچیده (حتی فراتر از فهم انسان) و دوم، این تعداد بی شمار از هر کدام از آن اندامها (به تعداد موجودات نوعی مربوطه) و سوم ، وجود و تکرار شدن آنها از نسلی به نسل دیگر (حتی بدون تغییرات جزئی در نوع آنها) چهارم ، در تغییرات نسلی از هر نوع حتی تغییرات جزئی هم دیده نمی شود ، همگی ثابت می کنند که امکان نوع به نوع شدن در موجودات وجود ندارد. و هر موجود از ابتدای خلقت جایگاه ویژه و تعریف شده ای داشته است .

در حقیقت داروین معتقد بوده است که سیستمهای پیچیده چیزی بوده که که باعث فروپاشی نظریه اش می شود .

دکتر میشائیل بیخ می گوید : من معتقدم که مکانیزم تکاملی (تطوری) داروین ، بسیاری چیزها را که زیر میکروسکوپ دیده می شوند را تبیین نمی کند . سلولها بسیار پیچیده تر از آنند که به طور اتفاقی تکامل یافته باشند و پیدایش آنها نیازمند هوش و حکمت است .

به راستی چگونه می توان ایجاد این ماشینهای مولکولی پیچیده را با انتخاب

طبیعی و تکامل (تطور) ناشی از زمان توجیه کرد؟!

داروینیست‌ها سوال (شبهه) می پرسند : ژن انسان و شامپانزه، ۹۷ درصد با هم شباهت ظاهری دارد. چگونه چنین چیزی را توجیه می کنید؟

(از نظر خلقت گرا) اطلاعات موجود در ژن ها ، نقشه بدن موجودات می باشد. در حقیقت بر اساس این اطلاعات است که مشخص می شود که هر موجودی به چه شکلی باشد. لذا وقتی دو مخلوق دارای ظاهری شبیه هم هستند، طبیعتاً نقشه بدن آن ها که در ژنها وجود دارد، نیز می بایست شبیه هم باشد". در حقیقت شباهت ظاهری بین انسان و میمون، باعث توهم داروین شد، همان شباهت ژنها که به تبع شباهت ظاهری است، باعث توهم تکامل گراها(تطور گرا ها) شده است. یکسان بودن این اطلاعات نه تنها چیز دور از ذهنی نمی باشد، بلکه منطقی هم می باشد زیرا حیوانی مثل میمون از نظر جسمی، به انسان شبیه تر است تا حیوانی به نام سگ، لذا نقشه بدن آنها نیز می بایست به هم شبیه تر باشد اما این شباهت، چه در قسمت ظاهری و چه در اطلاعات موجود در ژنها ، دلیلی برای منشعب شدن از هم نمی باشد(با دلایل بیان شده در کتاب)

سوال : خلقت گراها، خلقت موجودات را آنی می دانند یا تدریجی؟

اینکه خلقت آنی بوده و یا تدریجی، ابتدا به ساکن، اهمیتی ندارد. مهم این است که این خلقت اتفاق افتاده است. آفریدگار هم قادر به آفرینش آنی و هم آفرینش تدریجی است. در مورد انسان، خلقت گراها به آفرینش آنی و بدون واسطه اعتقاد دارند. اما دانشمندان در مورد حیوانات به طور قطع نتوانسته اند، سخن بگویند. اما از آنجا که کل هستی ، آیت و نشانی هایی از طرف الله است لذا هر حیوانی هم حمل کننده و حبس کننده ، نشانی و آیتی است و...

سوال : آیا تغییرات میکرونی، همان تکامل میکرونی و در سطح گونه ها نیست؟
 کریشنیست‌های مسیحی اینگونه جواب می دهند ، تغییرات میکرونی چیز واضحی است. تمام انسانهای روی زمین از ابتدا ۲۳ جفت کروموزوم داشته اند. اما در طی این مدت و در اثر شرایط محیطی، و اخلاط نژادی، تغییراتی در رنگ پوست و مو و چشم و جثه آنها ایجاد شده است. اما تمام انسانها، انسان هستند و هیچ موجود

جدیدی از انسان منشعب نشده است. میلیاردها سال هم که بگذرد هیچ موجود جدیدی منشعب نخواهد شد. انسان، انسان می ماند و سگ ، سگ می ماند و میمون، میمون ... اما سگ و گرگ اسامی متفاوتی هستند که ما برای یک مخلوق به نام کاندائی انتخاب کرده ایم. همینطور در مورد: شامپانزه و اورانگوتان و سایر میمون ها، تمام آنها میمون هستند و از یک نوع خاص نطفه (زنجیره کروموزومی) منشعب شده اند. تطورگراها با بیان تغییرات میکرونی، می خواهند تکامل ماکرونی را توجیه کنند که کاملاً غلط می باشد. هر موجودی می تواند تغییرات محدودی را "نوع خود" داشته باشد و نمی تواند از یک چارچوب خاص خارج بشود. در حقیقت: تغییری که در یک جاندار می تواند بوجود آید محدود می باشد و این قانون تمام جانوران را در یک قالب مشخص قرار می دهد (یعنی هر موجودی ، یک جایگاه را در دستگاه خلقت اشغال کرده است که اگر در آن جایگاه قرار گیرد حق محقق شده است) . هر موجود زنده تا حدی امکان تغییر و تبدیل دارد و نمی تواند از آن فراتر رود.

برای خارج نشدن از اصل موضوع بقیه ادله ابطال داروینیسیم ، و اثبات خلقت هوشمند در پیوستها می آید .

فصل دوم فرضیه جایگزین داروینیسیم ، خلقت یونیک و انحصاری هر موجود

نتایج ابطال داروینیسیم و اثبات نظریه توحیدی " خلقت انسان ،ها" وقتی بی اعتباری فرضیه داروین نزد همگان اثبات شود و فرضیه ای جایگزین ، سوالات خلقت گراها و از آن مهمتر توحیدگراها را پاسخ دهد کلیه علوم مدرنی که بر پایه نظریه داروین بنا شده اند، باطل می شود. از داروینیسیم سیاسی بگیریید تا اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی (لذا چون ممکن است صهیونیستها یا تلیشی ها فریب موزیانه جدیدی سر هم کنند، نیروهای شیعه انقلابی متعهد، باید سریعتر خلا به وجود آمده را با نظریات حق و درست ، پر کنند ان شاء الله)

علیه داروینیسیتها (نگاه از بیرون خود فرضیه)

نظریه داروین در نهایت می خواهد برسد به اینکه، نوع موجودات با جسم کاملتر ، حق بقا در حیات دنیوی ، دارند و این روند بدون خدا هم شدنی است پس باید تلاش خود را فقط در این دنیا معطوف کنیم که از دیگر مخلوقات در سیر تطوری خلقتی کاملتر بشویم و در این مسیر نوع انسان، به خدا نیازی ندارند . برخی سوالاتی که مطرح می شود ۱- به کجا ؟ مقصد حیات بالاخره قرار است به کجا برسد ؟ برای چه ؟ نتیجه عینی ؟

اگر هم با رویکرد اکسپریمنتالی به فرضیه داروین نگاه کنیم نتایجی که در دنیا به دست آمده نشان واضح از ابطال فرضیه دارد. آیا اینکه عمرها کوتاه تر شده نشان دهنده اصلح شدن نوع بشر است ؟ چرا با سیستمهای مبتنی بر این فرضیه در سطح کلان جهانی ، انواع بیماری های جسمی و روحی رواج ۱۰۰ چندان پیدا کرده است ؟ برای چه تعداد از انسانها تکامل مادی ایجاد می کند ؟ چرا فقط ۱ درصد جامعه را بهشت دنیایی می رساند و بقیه یا در حسرت آند یا در جهنم دنیایی ؟ وقتی حتی در مورد خلقت جسمانی انسان این فرضیه (داروینیسیم) زیر سوال است چرا باید در مورد ابعاد معرفتی و معنایی هم به این فرضیه استناد شود ؟

چرا فرضیه داروین توجیه و گسترش پیدا کرد؟

داروین با هوش سیاه خود ویژگیهای اشرف مخلوقات را (که خداوند به خاطر آنها حتی فرشتگان را، وادار به سجده بر آدم (ع) (به عنوان نماینده نوع انسان) کرده است) دستمایه غرور او قرار می دهد و همان را وسیله جدا کردنش از معبود و مخلوقش قرار می دهد به دیگر بیان می خواهد القا کند که این توانایی های تو به خاطر وجود خود تو است! که از اساطیر الاولین به ارث برده ای! (ببخشید جناب آقای داروین، جنابعالی تا قبل از تولدتان کجا تشریف داشتید، که صلاحیت برتری بر میمون و سایر پدیده ها را کسب کرده اید؟)

در حالی که اگر توانایی هم باشد از سوی خداست نه خود انسان و خداوند می

فرماید " لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (البقره/۲۸۶) هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش، تکلیف نمی‌کند. یعنی آنچه انسان توانایی در خود احساس می‌کند از مبدا و منشا الهی تفویض و اعطا شده (نه اینکه خودش به واسطه ژنهایش لیاقت آن را داشته) و هر انسانی در آنچه وسعت و توانایی پیدا کرده (کیفا و کما) موظف و مکلف به انجام کارهایی است. لذا به این سوال (صلاحیت یا توانایی برای چه؟) هم پاسخ داده شد.

فرضیه داروین به نفع چه کسانی کار می‌کند؟

و از سوی چه کسانی بازنشر می‌شود؟

همه اینها نشان می‌دهد خود فرضیه تطور داروین، با ظاهرسازی تبلور دارد و بطلانش از همان ابتدا مشخص بوده است. اینکه برخی آن را دستمایه قرار داده اند و بر کاربرد آن در همه موضوعات و زمینه‌ها می‌دمند در راستای سیاست نحس (هدف، وسیله را توجیه می‌کند). قابل ارزیابی است. به عبارت صریحتر آن کمتر از ۱ درصد جامعه بشری برای حفظ موقعیت و حظ نفس شیطانی خود، در این مجال مختصر دنیا، حاضرند هر بهایی را بدهند. و برای اینکه مردم عادی، به جای خداوند، آنها را بپرستند. در قول و فکر و عمل صدو عن سبیل (بستن راه خدا) می‌کنند و با دمیدن به چنین فرضیاتی مردم ساده عوام را به استثمار (به خیریت کشاندن) می‌کشند تا زمینه استثمار (به بردگی کشاندن)، آنها برایشان مقدور شود. و می‌دانیم جایگاه فعلی مستکبران عالم به خاطر لیاقت و شایستگی خاص خودشان نیست، به خاطر ظلمی است که به کارمندان و کارگران و نوکران و بردگانشان روا می‌دارند. لذا فرضیه داروین نه به خاطر خودش که به خاطر اراده‌ای که (از سوی ۱ درصد) پشتش است امروز در جامعه مطرح است، راه گرفتن مردم از این فرضیه باطل و دروغ و نحس، شکل گرفتن اراده‌ای است، که خواست آن ۱ درصد را به چالش بکشد. ان شاء الله

چرا ابطال فرضیه داروین اهمیت دارد؟ و باید با آن دشمنی کرد؟

داروینیسم "غیب" را هدف قرار داده است و با دوختن چشم و تمرکز انسانها به مباحث مادی، نقطه اتصال آنها با معارف الهی رسیده از وحی (قرآن)، را قطع می‌کند. (چون قرآن فقط متقین مومن به غیب را هدایت می‌کند ذَلِكِ الْكِتَابُ لَأَرْبَابٍ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (البقرة/۲) آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (البقرة/۳) ترجمه مرسوم: (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.) و با طرح مسیر جدیدی (فرضیه، از طوری به طور دیگر شدن) برای رویه خلقی موجودات، عملا خدا و تواناییهای او و اهداف او را به چالش (مبارزه) دعوت کرده است (گویی خواسته همچون یعقوب موهومی، یهود تحریف شده، خدای موهومی خودشان را به زمین بزند تا آن خدای موهومی به او هم برکت دهد و...) و معاندین بعدی مبتنی بر فرضیات این فرد، راه هدایت را بر بشر بسته اند، و این رویه مورد انتظار و پشتیبانی انسانهای مغضوب علیهم و ضالین است لذا تنها راه نجات بشر که عمل به هدایت‌های قرآن است، منوط به ایمان پیدا کردن آنها به غیب است و هر گونه شک و شبهه را زدودن، و برای این کار بت بزرگی، چون فرضیه داروین، از سوی داروینیست‌ها، سر راه قرار دارد.

فرضیه داروین بت بزرگ است.

متفکرین دوران مدرن در غرب (که اکثرا یهودی هستند)، پایه تفکرات خودشان را روی این فرضیه، بنا کرده اند و خداوند را، این علت العلل هستی را، پوشانده اند. (کفران کرده اند) از جمله نیچه، با توهمات این فرضیه، به خود اجازه داد، اعلامیه مرگ خدا را اعلام کند. (البته خدای موهومی خودشان را) تا حدود و امر و نهی الهی را از زندگی عوام حذف کند. و با این پیش فرضها فلسفه سیاست و

قدرت زمینی را برای انسان زمینی، تجویز می کند. وقتی اصل فرضیه داروین، زیر سوال برود، قطعاً همه بتهایی که به آن تکیه داده اند هم زیر سوال می روند و ان شا الله همگی خورد می شوند. تا بشر، غل و زنجیرهای فکر و روحش را بشکنند. و جایگاه (عالی) خلقی خود را نظام الهی درک کند. ان شا الله

اگر فرضیه داروین زده شود فرضیه جایگزین چه می تواند باشد؟

بسیاری از امور برای انسان غیب است، از جمله اتفاقات قبل از خلقت انسان در جنت و هبوط و جن و ملک و جنت و جهنم و معجزات قدیمی و کرامات جاریه، منبع الهامات بشری، منشا خیالات، رؤیا در عالم خواب و ... فرضیه داروین به وجود آمد، چون اسرائیلیات و هلنیات، پاسخی قانع کننده برای این سوالات نداشتند، لذا داروین از شباهت ظاهری جسم میمون و جسم انسان، استفاده کرد و با طرح موضوع تطور انواع (از طوری به طور دیگر شدن در سطح انواع) خواست به سوال خلقت نخستین انسان جوابی بشری (حسی، تجربی) دهد. لذا تا فرضیه داروین ابطال، نشود، مردم و متفکرین جامعه نسبت به عالم غیب، فرافکنی می کنند (با انکار برخورد می کنند) و تنها مرجع هدایت و اشراف نسبی به آن، یعنی هدایت‌های قرآن را، نادیده انگاشته یا بی توجهی می کنند یا با تردید برخورد می کنند که در هر دو صورت نفعی نمی برند. لذا اول باید تکلیف جامعه بشری را با فرضیه داروین روشن کنیم و ابطال آن را همه جا فریاد بزنیم.

تا باورهایی که (ماتریالیستها و ماده گرایان افراطی) بر روی آن بنا کرده اند، فرو بریزد و اینجاست که خلاء معرفتی ای به وجود می آید و ظرفیتی به وجود می آید، که می بایست، بلافاصله معارف و هدایت های الهی را در موضوع خلقت نخستین انسان، ها در جامعه نشر دهیم. ان شا الله این فرآیند اگر با موفقیت همراه باشد درجه ذهن و تمرکز مردم را، به سایر معارف الهی جلب می کند. در واقع شاهرک‌های ارتباط دادن جامعه بشری به معارف الهی، از مسیر زدن (ابطال) داروینیسم و اثبات "فرضیه خلقت نخستین انسان، ها" پذیرش عالم غیب و اجتهاد از قرآن بستگی دارد.

سوال: آیا پرداختن به امور غیبی گناه ندارد؟

جواب: ما دو موضوع داریم ۱- روح و ۲- غیب در مورد روح صراحتاً آیه داریم
 وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا
 قَلِيلًا (الإسراء/۸۵) و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان
 پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!» یعنی در
 مورد آن کیفا و کما جهد نکنید علم کمی به شما داده شده است و در
 مورد آن بازخواست نخواهید شد. اما در مورد غیب، تكثر آیات مربوطه و
 اینکه غیب، یک متعلق ایمانی است، (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (بقره /۳)) نوعی
 اصرار وجود دارد که در این زمینه جهد و کوششی صورت گیرد. لذا کشف
 غیب و درک حضور موجودات غیبی (خارج حواس ۵ گانه)، در حد توان لازم
 است.

مومن به کسی می‌گویند که به ۷ مورد زیر ایمان داشته باشد: ۱- ایمان به غیب
 ۲- ایمان به پیامبران الهی ۳- ایمان به کتب الهی ۴- ایمان به آیات و معجزات
 الهی ۵- ایمان به آخرت ۶- ایمان به ملائکه الهی ۷- ایمان به خداوند

آیا پرداختن به امور غیبی اثلا نتیجه ای هم دارد؟

اگر فرضیه عالم موازی که در پی می‌آید که از آیه (عالم غیب و الشهاده) گرفته
 شده است تائید شود، ما حداقل برای درک بسیاری از اتفاقات عالم شهاده (عالم
 ظاهری، آنچه توسط حواس ۵ گانه انسان قابل درک است) الا و لابد
 باید به حد وسعمان به عالم غیب اشراف پیدا کنیم. و می‌دانیم در قرآن از
 بسیاری از موضوعات و موجودات و اتفاقات خبر می‌آید که بر خواننده غیب و
 پوشیده بوده است و از طرفی قرآن شرط بهره مند کردن، مخاطبش از خود
 را ایمان به غیب معرفی می‌کند. لذا باید غیب را به عنوان یک حقیقت جاری
 ، مرکز توجه و تعمق بیشتر قرار بدهیم.

سوال: چرا پرداختن به امر مهمی چون غیب تا امروز بسیار محدود و مغفول مانده

است ؟

مهمترین دلیل آن التقاطی است که برخی مرتکب شده اند یعنی روح را با غیب یکی می گیرند و حکم مربوط به روح را بر غیب حمل می کنند ، و حال می دانیم که اطلاعاتی در مورد کیفیت و کمیت روح به ما داده نشده و از ما بازخواست هم نمی شود لیکن الا ما شالله ، موضوعات دین با پوشیدنیهای (بر انسان) ، غیب در ارتباط است و هر کس بسته به درجه فهم و علم و عقل خود به نسبتی بر ماوراء شهاده اشراف پیدا می کند .

تعریف عالم غیب

غیب نسبت به حواس ادراکی انسان تعریف می شود و موجودیتی مستقل نیست . یعنی غیر از محسوسات فعلی اشیا و لوازمی وجود دارد، ولی انسانها با ۵ حس فعلی قادر به درک آنها نیستند .

متباین ضروری عالم غیب ، عالم شهاده است . (متباین ضروری مثل شب و روز ، بالا و پایین و ...)

عالم شهاده ، عالمی است که با همین حواس ۵ گانه فعلی قابل درک و فهم است . (بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، لامسه)

استفاده از ابزار میکروسکوپ و تلسکوپ ، حس جدیدی به ما اضافه نمی کند بلکه حس بینایی انسان را توانمند تر می کند .

ولی به هر حال آنچه که انسان با این ابزار می بیند و درک می کند بر عموم انسانهای ماقبل کشف آنها ، جز، عالم غیب بوده است .

در مورد سیر جهان ، از نظریه نسبیت استفاده می کنیم . مرکز فهم و درک انسان را، نسبت به انسان حی(زنده) می گیریم (معیاری نسبی) که در حال راه رفتن در قطار در حال حرکت است . خط کش و ملاک سنجش را ، روی فهم آن انسان می گذاریم . (با حواس ۵ گانه فعلی) . در این صورت ، جهان قبل از تولد

هر انسانی جزء عالم غیب است و حوادث عالم بعد از فوتش هم برایش غیب است. و آن قطار (سیر جهان در حال حرکت است) (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ... آل عمران/۴۴)

در ادامه می‌آید که هبوط پس از فرو افتادن لباس از تن انسانهای اولیه اتفاق افتاد (شاید بتوان گفت، حواس جنّتی مربوطه تعطیل شد و غیب بر انسانها واقع شد یعنی آنچه که آن حواس باید درک می‌کردند، وجود دارد، ولی دیگر درک نمی‌شود) و پس از فوت انسان‌ها هم، در قیامت دوباره آن حواس فعال شده، گویی پرده غیب از انسانها، برداشته می‌شود.

نکته اصلی این است که، غیب یک موضوع خلقی نیست، بلکه موضوعی در عالم جعل (مبانی نظری و اعتقادی و باطنیات) است که صرفاً نسبت به انسانها (که هر لحظه در آزمون انتخاب بین حق و باطل قرار دارند) تعریف می‌شود.

یک جنبه دیگر غیب هم اطلاع داشتن یک نفر و بی‌اطلاعی نفر دیگر است، مثلاً آنچه برای بیمار، در مورد علت بیماری اش غیب است برای طبیب مربوطه، شهاده و عیان است.

غیب و پیامبر اکرم

راه ارتباط با غیب

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (هود/۴۹)

اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابر این، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!

با توجه به آیات با ترجمه‌های مرسوم : وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (التکویر/۲۲) و مصاحب شما [= پیامبر] دیوانه نیست!

وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (التکویر/۲۳) او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است!
 وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (التکویر/۲۴) و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت
 داشته بخل ندارد!

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (التکویر/۲۵) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!
 ترجمه پیشنهادی: "ه" در "رَأَاهُ" به حضرت جبرئیل بر می گردد و در نتیجه "
 هو" در آیات بعد هم به ایشان بر می گردد نه حضرت محمد (ص) لذا حضرت
 جبرئیل بخل نمی کرد از عالم غیب به بیان دیگر، ایشان مامور به خدمت به
 پیامبر اکرم (ص) بوده و هر آنچه پیامبر می خواسته اند، در اختیار ایشان قرار
 می داده است.

یعنی لازم نبوده پیامبر آن حواس جنتی را مستقیماً داشته باشد همینکه
 جبرئیل در خدمت اوست هر آنچه بخواهد، می فهمد، فرض کنید در یک
 مجتمع شهری که صدها دوربین مدار بسته وجود دارد کسی در مرکز کنترل
 حضور دارد و الزاماً همه آن تصاویری که از دوربینها می رسند، به درد نمی
 خورد، یعنی اشراف به کل غیب به درد نمی خورد بلکه انتخابها و سوالهای
 هوشمند است که مفید است و کار انجام می دهد، حالا سیستم دوربین مدار
 بسته را شما یکی از تواناییها جبرئیل بدانید، کسی که جبرئیل را در اختیار
 دارد توانایی او را هم در اختیار دارد. اگر بپذیریم که مجردات عالم از جمله
 حضرت جبرئیل کارکرد ابزاری دارند و نه اختیاری و مثلاً برای جبرئیل،
 سیستم دوربین مدار بسته و مخابراتی را قائل باشیم (نقل و انتقال اخبار و پیامها)
 ، پیامبر از طریق ابزار جبرئیل (ع) به هر آنچه مورد سوالش بود از گذشته و آینده
 ، دسترسی داشته است. البته می دانیم حضرت جبرئیل ملک مقرب است و از
 مطلب بیان شده نباید، فروکاست شان ایشان برداشت شود.

از طرفی ممکن است جانشینان به حق پیامبر (ص) یعنی حاضران عرصه مباحثه
 (حدیث کساء) هم از این قابلیتها بهره مند بوده باشند، البته قطعاً در آنصورت
 نبا (پیامی) از جانب الله منتقل نشده است. چون نبوت با محمد (ص) ختم شده
 بود. لیکن بسیاری از روایات رسیده از ۱۴ معصوم فراتر از عقل عرفی است، شاید

این تحلیل برای درک اهمیت روایات ائمه به کار رود. به هر حال ما آیه تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (القدر/۴) فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند.

را داریم که قطعاً باید مصداقی برای آن وجود داشته باشد. این هم یک راه دیگری است برای شناخت اولی الامر پس از رسول (چه کسانی حدیث بیشتری، از پیامبر (ص) نقل کرده اند که خبر از پوشیده‌ها و غیب می‌داده است؟ و ...) و به هر حال خالق عالم راههای ارتباطی با غیب را گذاشته است و دستگاه خلقت به مجموع عالم شهاده (عیان) به ما انسانها، و عالم غیب از ما انسانها، گفته می‌شود و حتی درست تر این است که بگوئیم غیب و شهاده دو وجه از یک عالم است که اتفاقات در یک وجه دارای تاثراتی در وجه دیگر است. مثلاً اقدامات برخی ملائکه (که از نظر ما غیب است) بر وجه شهاده عالم (عیان برای ما) تاثیر دارد و همینطور اقدامات انسانها در وجه شهاده عالم، دارای تاثراتی در وجه غیب عالم است.

امید اینکه این تحلیل ما را به درک آیاتی همچون آیات زیر برساند:

بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فُورِهِمْ هَذَا يَمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (آل عمران/۱۲۵)

آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد!

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (الزلزله/۷)

پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند!

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (الزلزله/۸)

و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند!

غیب به معنای موجود و نامکشوف برای انسان

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران/۱۷۹)

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذار؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این بر خلاف سنت الهی است؛ ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمیگزیند؛ (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می‌گذارد.) پس (اکنون که این جهان، بوته آزمایش پاک و ناپاک است،) به خدا و رسولان او ایمان بیاورید! و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست. در مواردی که الله اذن آن را داده است، ما باید بر غیب، اطلاع پیدا کنیم.

این فرضیه برای چه کسانی مفید است ؟

در این مجال ابتدا نظریه غالب بر فضای فکری اندیشمندان جهان (متاثر از تمدن پاگانستی و مهاجم غرب) ، ابطال می شود در نتیجه کل ساختار و چیدمان معرفتی بشر (ماتریالیستی) زیر و رو می شود و قرار است سنگ بنای جدید معرفت بشر را از اول اول پی ریزی کند . و در این مسیر تنها و بهترین راهنمای موجود کلام الله می باشد و بنا به آیات اولین سوره بعد از حمد یعنی

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (البقرة/۲) آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (البقرة/۳) (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است]

ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (البقرة/۴)
و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (البقرة/۵) آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند.

لذا الا و لابد باید برای فهم کتاب الله باید به غیب معتقد و تا حد امکان مشرف شویم و البته مدارج فهم غیب فقط در سطح زبانی به دست نمی آید بلکه اگر سطح پیشین در عمل و با صلاه (عبادت ظاهری) و انفاق (عبادت باطنی) ثابت شد، درجه بالاتر حاصل می شود .

از جمله موارد غیبی ، درک علت ارسال رسل و آنچه به رسالت آورده اند، است و تنها پس از طی این مراحل است که قرآن، بطن خود را برای ما می گشاید و اسرار هستی را عیان می کند .

لذا این فرضیه فقط برای مومنین با تقوا، مفید و موثر است و مغضوب علیهم ها و ضالین ها بهره ای از این فرضیه نخواهند برد .

این فرضیه به درد چه کسانی نمی خورد ؟

و با توجه به آیات ادامه سوره بقره
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (البقرة/۶) کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.

حَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (البقرة/۷) خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده؛ و بر چشمهایشان پرده‌ای

افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمْ الْيَوْمَ الْأَخِيرِ وَمَا لَهُمْ بِمُؤْمِنِينَ (البقرة/۸) گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم.» در حالی که ایمان ندارند.

يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (البقرة/۹) می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند؛ (اما) نمی‌فهمند.

وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلُوبَ الْأَحْمَدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (العنكبوت/۶۳)

و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرستاد و بوسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟» می‌گویند: «الله!» بگو: «حمد و ستایش مخصوص خداست!» اما بیشتر آنها نمی‌دانند.

این فرضیه مشکلی از کار کافران باز نمی‌کند و بنایی هم برای اقناع و توجیه آنها ندارد، چون صداهای تاریخ را نمی‌شنوند و عبرتهای تاریخ را نمی‌بینند ماهیت و معنای پدیده‌ها را هر چند جزئی، درک نمی‌کنند و فقط در پی آنند تا حال دنیایی خود را کمی بیشتر دوام دهند.

این فرضیه به درد منافقها هم نمی‌خورد، کسانی که نان به نرخ روز می‌خورند هدفشان همچون کافران دنیای فانی (برای منیتشان) است، ولی خود را به لباس و ظاهر دینی تزئین کرده‌اند و به همین خاطر مرشدان امام خمینی فرمودند، منافقان از کفار هم بدترند..

آسیب شناسی فرضیه های موجود خلقت نخستین انسان

فرضیه های موجود در کیفیت خلقت نخستین انسان ۱- ریشه در فرضیه های موجود در غرب دارد، که آنها هم مستقیم (متون یهود و مسیحیت تثلیثی) یا غیر مستقیم (دانشمندان شاخص مدرنیته یهودی الاصل) به کاسبان دین یهود یعنی صهیونیزم می رسد ۲- دسته دوم فرضیه ملحدین داروینیست هست که آنها برای اثبات درستی الحاد خود، به طور علنی علیه خداوند تیغ کشیده اند و از هر نوع سحر و بازی و رسانه ای برای شیوع ضلالت‌های خود استفاده می کنند گویی دغدغه اصلی شان این است که به مردم بگویند، مبدا به خداوند ایمان بیاورید همه چیز تصادفی اتفاق افتاده است ۳- از طرفی علمای اسلامی که درگیر اسرائیلیات (عهد عتیق و عهد جدید و...)، هلنیات (فلسفیدن ارسطو و فارابی و ...)، دانش مدرن (انواع ایسمها سوسیالیزم، نشنالیزم، لیبرالیزم و...)، روایات مخدوش (جعل هزاران حدیث دروغ منسوب به پیامبر(ص)، توسط کعب الاحرار، کارگزار خلیفه دوم و سوم و معاویه) و استدلالات دگم از آیات قرآن مجید شده اند و حاصل جمع اینها نوعی گیجی را به وجود آورده که تا به امروز خیلی از مسائل را لاینحل گذاشته است. و همیشه در موضع تدافعی، منتظرند در غرب اتفاقی بیافتد تا نسبت به آن واکنش نشان بدهند، حال آنکه علم توحیدی، آوانگارد و پیشرو است و ...

گیاهان گوشتخوار

بر می گردیم به مفهوم شجره در قرآن، توجه شما را به شناخت یک آیت بزرگ در طبیعت جلب می کنم :

(آیت را "نشانی"، "تابلو راهنما"، "واسطه ای برای ارتباط خداوند با مومن" فهم می کنیم)

با فرض قبول قسمتی از تحقیقات داروین در تیره شناسی گیاهان داریم که : گوشتخواری حقیقی در پنج راسته از گیاهان رده بندی می شود که این راسته ها بصورت بیش از ۱۲ جنس شرح داده می شوند. این گروه شامل حدود ۶۳۰ گونه

هستند که شکار را جلب کرده و به دام می اندازند ، آنزیم های گوارشی تولید می کنند و مواد غذایی قابل استفاده نهایی را جذب می کنند. مضافاً بیش از ۳۰۰ گونه از گیاهان گوشتخوار ابتدایی که در چند، جنس طبقه بندی می شوند بعضی از ویژگیهای ذکر شده را نشان می دهند.

کشف بزرگترین گیاه گوشتخوار

این نوع از گیاهان گوشتخوار می توانند جانوران جونده ای نظیر موش خرماها و پرندگان را نیز ببلعند و بخورند.



نحوه شکار بزرگترین گیاه گوشتخوار

این گیاه با تولید شهد شیرین و خوشبویی در داخل پارچ یا همان تله خود، موش های صحرایی را با وعده، وعید هایی از شهد شیرین به سمت خود کشانده، و هنگامی که موش باهوش، تمایل به نوشیدن این مایع شیرین را دارد، به محض ورود به فضای داخلی مومی پارچ، در شیره چسبناک گرفتار شده است، اصطلاحاً، به دام، افتاده، است این گیاه پس از به دام انداختن کیس مورد نظر، با ترشح آنزیم

های اسیدی گوارشی، شروع به تجزیه و شکستن مهره داران یا همان جوندگان، هنوز زنده می‌کند. این گیاه، در حدود اواسط اگوست ۲۰۰۹ کشف و ثبت شد.

چند سوال مهم

سوال: آیا رابطه گیاه - گوشت، می‌تواند برگشت پذیر هم باشد؟

یا چه رابطه ای بین حیوانات گیاه خوار، و گیاهان گوشتخوار وجود دارد؟
اینکه جسد انسان (گوشت) در خاک، توسط ریشه های گیاه جذب می‌شود آیت چیست؟

و اینکه انعام(چهارپایان خوراک گوشتی انسان) گیاه خوار هستند، آیت چیست؟

سوال اساسی: آیا رابطه گیاه - گوشت - گیاه را می‌توان به صورت یک چرخه

دید؟

آیات شجره در قرآن بخش اول

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (البقرة/۳۵)

و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هر جا می‌خواهید، گوارا بخورید؛ (اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد.

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (الأعراف/۱۹)

و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید! و از هر جا که خواستید، بخورید! اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود!«
آنچه تدبیر در کاربرد کلمه شجره در قرآن به دست می‌دهد:

- ۱- اینکه الشجره آمده است و نه شجر یعنی درخت ماده بوده است (میوه ده، خاصیت زاینده‌گی داشته) (مثلا در مورد نخل خوشه درخت نر را که حاوی گرده نر است را بر میدارند و در لابلای خوشه درخت ماده قرار می دهند تا خوشه بارور شود و ثمر دهد)
- ۲- اینکه صراحتا الشجره آمده یعنی گندم و زرع نبوده است، بلکه چیزی مثل درخت بوده است یا کارکردی همچون درخت داشته است .
- ۳- اینکه اسم مشخصی برای آن نام برده نشده است ، یعنی بشر (موقع نزول آیه یا این عصر) از درک نوع آن عاجز است واگر نه کاربرد اسامی ، تفاح یا رمان یا زیتون یا سایر اسامی شناخته شده بشری ، در قرآن مرسوم است ، پس حتما ویژگی خاصی در آن درخت نهفته بوده است که نمونه قابل درک بشری نداشته است.
- ۴- آن درخت قطعا در جنت (یا به نظر برخی علما جنت برزخی) می روییده و شرایط فیزیکی و شیمیایی آن با شرایط جهان مادی فعلی(ارض) متفاوت بوده است .
- ۵- اینکه آیه نوع درخت را اسم نبرده ، از وجه علیم و رحیم بودن خدا ببینیم ، چون می خواسته ذهن خواننده را، از تفحص بیشتر نوعی، بر حذر دارد و به ذات عمل آدم و حوا ، یعنی لا تقربا معطوف کند .
- ۶- اینکه آن درخت خاصیتی داشته که باعث بر ملا شدن "سواتهما" شده است .
- ۷- اینکه کار غیر مفید ، توسط الله، حتی در بهشت محال است و قطعا آن درخت در نظام امورات جنت کارایی مفیدی داشته است لیکن به صلاح نبوده با نوع انسان نزدیکی داشته باشد .حالت ۱ ، اگر برای گیاه ارزش والاتر، قائل باشیم ، نزدیکی انسان به آن باعث آسیب به آن درخت، می شده ، لذا انسان به عنوان تهدید ، نباید به آن نزدیک شود ،حالت ۲ اگر نه ، انسان را اشرف مخلوقات بگیریم ، آن گیاه تهدید شمرده می شده و نباید به انسان نزدیک شود . ولی می دانیم الله هرگز کار عبث و بیهوده و شری انجام نمی دهد خاصیت شجره این است که ثابت در مکان مشخصی است ، برای جمع بندی،

- اینکه به انسان گفته شده نزدیک این درخت نشود یعنی ترکیب دو نظر قبلی ، هم آن شجره مقام با ارزشی در جنت داشته و هم انسان، ولی از آنجا که معمولا الشجره (در موقعیت مکانی خود) ثابت است این انسان بوده که باید فاصله ایمن ، خود را با آن حفظ می کرده است. لذا اراجیفی که یهود در این حوزه بافته ، باطل است .(پناه بر خدا ، می گویند ، خدا به انسان حسادت می کرد و آن درخت معرفت بوده و انسان با خوردن از آن میوه به دانش و آگاهی رسید و ... نماد سیب نیمخورده شرکت اپل از این فلسفه نشات گرفته است)
- ۸- از آنجا که مهمترین انگیزه ای که شیطان برای وسوسه بشر مورد استفاده قرار می دهد حب شهوات و حب جاه است . شاید آن درخت، چیزی ، خاصیتی (شهوانی) را در جسم انسان تحریک می کرده است.
- ۹- قطعا آن درخت موقعیت خاصی داشته که وسوسه شیطان ،کنجکاوی آدم و حوا را به قلیان آورده. تا حدی که بر هشدار پروردگار بچربد. و از فرمان الهی به غفلت یا غرور (عمد) تخطی صورت دهند .
- ۱۰- با نزدیک شدن جنس انسان با آن درخت نوعی ترکیب جدید ساخته شده(به عنوان نتیجه طبیعی آن نوع نزدیکی) که با کلیت و جزئیت قوانین جنت در تعارض بوده است . که نهایتا منجر به اخراج آنها شد.
- ۱۱- طبق پژوهشهای زیست شناسان میلیونها گونه درختی وجود دارد و اگر این دنیا نسبت به جنت را بسان قطره به دریا در نظر بگیریم ، قطعا شمار گونه های زیستی و درختان جنت بسیار بیشتر از این دنیا هست، سوال : چه ویژگی خاصی در آن درخت بوده که الله ، آدم و حوی را نسبت به این گونه خاص پرهیز داده است ؟
- ۱۲-: آن درخت(دستگاه) چه جاذبه ای داشته که باعث شده آدم و حوا به خاطرش حاضر باشند سخنان(وسوسه) دشمن خود را بشنوند و با دشمن خود(شیطان) مذاکره کنند و بعد در مقابلش کم بیاورند.
- ۱۳- نقد نظر فعلی در مورد خلقت الشجره اسرائیلیاتی (مبتنی بر متون یهود) آنها ، به سوالات بالا اینگونه جواب می دهند : اینکه خدا می خواسته میج آدم و

حوا را بگیرد، لذا یک چنین درختی را مخصوصاً برای امتحان انسان خلق کرده است. به نظر می رسد این برداشت (پناه بر الله) نوعی تهمت به الله است. این منظر به نوعی ضعف خدا را القا می کند و می خواهند خدا را تا سطح انسانی بلکه دونتر پایین بکشند. از آنجا که الشجره آمده یعنی آن درخت (معرفه و شناخته شده بوده) قبل از آدم و حوا هم بوده و از لوازم جنت بوده است.

۱۴- اگر طبق اسرئیلیات آن شجره سیب یا گندم بوده چه دلیلی داشته که الله نام آن را در قرآن ذکر نکند (تکرار نکند)؟ خدایی که از زدن امثله ای به کوچکی بعوضه (مگس) و ما فوقها (و بالاتر) شرم ندارد، خدایی که به راحتی تین و زیتون و رمان و ... را نام می برد، خدایی که از گفتن زقوم (گیاه جهنمی) ابایی ندارد. یعنی آن درخت ما به ازای دنیایی نداشته است.

۱۵- سوال: چرا خداوند به آدم و حوا شجره الزقوم را نهی نکرد؟ این درخت که با این توصیفات بیشتر شایسته دوری کردن بوده است.

درک یک شاخص زمانی، "هبوط"

معنای لغوی هبوط به معنای فرود آمدن از ارتفاعی بالا به ارتفاعی پست است. و کلمه متضاد آن صعود یعنی بالا رفتن است، مثال کشتی نوح قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ (هود/۴۸) که کشتی از روی آب به روی زمین فرود آمد.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشِيئَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (البقرة/۷۴)

سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگها می‌شکافد، و از آن نهرها جاری می‌شود؛ و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد، و آب از آن تراوش می‌کند؛ و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد؛ (اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می‌تپد، و نه سرچشمه علم و دانش و

عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست. هبوط را به عنوان مرکز زمان از دید انسانها تعریف می کنیم که قبل از آن را "ما قبل هبوط" و بعد از آن را "مابعد از هبوط" می نامیم.

مقایسه مبنای تاریخی داروینیستها و توحید گراها

(از این طور به آن طور) حداقل زمانی که لازم است انسان به این سطح از پیشرفت جسمانی (و روح را فعلا کنار می گذاریم) برسد چند میلیون سال است در حالیکه عمر ادیان توحیدی به زحمت به ۶۰۰۰ سال می رسد با توجه به اینکه بیش از ۹۵ درصد سهم پیشرفت مادی و علمی و معرفتی بشر مربوط به این محدوده زمانی و جغرافیایی (سرزمین پیامبران) می باشد (انگونه که به صراحت قرآن نمونه آهن (حدید) را می آورد (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (الحديد/۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بدانند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند بی آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکستناپذیر است!) ما دو انتخاب داریم :

۱- طبق نظر داروینیست ها، مبنای تاریخ را از زمان نامعلوم چند میلیون سال قبل قرار دهیم یا ۲- طبق این فرضیه، مبنای تاریخ انسان را از هبوط نسل اول انسانها به ارض، از حدود ۶۰۰۰ سال قبل قرار دهیم (که غالبا در بین النهرین تا فلسطین قرار داشته اند یعنی مرکز ۳ خشکی بزرگ ارض (زمین) و به نوعی مرکز جغرافیایی کره زمین)

تفکیک انسان در دو بعد جسم و روح به عنوان ظرف و مظروف

اگر در کلی ترین تعریف، انسان را دارای ۱- جسم (ظرف) و ۲- روح (مظروف) در نظر بگیریم و اینکه آیه (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (الإسراء/۸۵) و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!» بنابراین ۱- دهانه اسب سرکش فکر را می گیریم و تفکر را حد می زنیم و فعلا به کیفیت و کمیت روح انسان کاری نداریم. ۲- اینکه الله در مورد روح این آیه را می گوید ولی در مورد جسم نمی گوید یعنی با همین اطلاعاتی که داده شده، می توانیم مسئله خلقت جسم انسان و سازوکارش را حل کنیم. در نتیجه هر چه آیه خلق است متوجه جسم انسان در نظر می گیریم. و آیاتی که در مورد خلق آمده است را از حیث، خلق جسمانی انسان، تحلیل می کنیم.

خلط رایج برای خلقت انسان که به برداشتهای اشتباه منجر شده، این است که سازوکار جسمانی خلقت انسانها در جنت را (ما قبل هبوط) با سازوکار جسمانی خلقت انسانها در ارض (ما بعد هبوط) خلط می کنند، یعنی مثلا می گویند خلقت آدم (ع) یک معجزه و تنها معجزه خلقت جسمانی نوع انسی، بوده، بعد از آن حوا از جسم کامل شده آدم (ع) (مثلا از شکم سمت راستش بیرون آمد) و بعد فقط این ۲ به ارض آمده اند و هر چه انس در ارض است از بچه های این ۲ است، نتیجه ای که می خواهند بگیرند، این است که خلقت جسمانی انسانها و تکثرشان، فقط با روش موجود ارضی صورت گرفته و... و باقی مسائل خلقت را روی این می چینند و هر جا کم می آورند، آن را به معجزه و غیب و ناهمیدنی مرتبط می کنند و مردم را اجبار میکنند، که این دلایل را به عنوان ملاک و مصداق دینداری و ایمان بپذیرند، ولو با عقلشان جور در نیاید، که امید می رود با این فرضیه تعداد زیادی از آن مسائل حل شود.

بررسی زمانی ماقبل هبوط، از نظر سازوکار خلقت جنتی جسم انسان

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (الحجر/۲۶) ما انسان را از گل خشکیده‌ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم!

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (الحجر/۲۸) و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم.

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (الحجر/۳۳) گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد!»

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (الرحمن/۱۴) انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید،

در مجمع البیان آمده: اصل آدم از خاک بوده چون قرآن می‌فرماید: (خلقه من تراب: آدم را از خاک خلق کرد چیزی که هست خاک مذکور را گل کرد، همچنانکه فرمود: (و خلقت من طین: تو آدم را از گل آفریدی)، آنگاه آن گل را گذاشت تا متعفن شد، همچنانکه فرموده (من حماء مسنون: آدمی را از گل گندیده خلق کردم (آنگاه آن گل را گذاشت تا خشک شد): من صلصال: از گل خشکیده (بنا براین تناقضی در این تعبیرهای مختلف قرآن نیست، زیرا حالات مختلف مبدأ خلقت آدمی را بیان می‌کند.

آنچه که تدبر در آیات قرآن کریم به دست می‌دهد این است که در دو آیه مورد بحث (جان) را مقابل (انس) گرفته و آن دو را دو نوع گرفته، و همین دو نوع گرفتن آن دو، دلیل و یا حداقل اشاره دارد بر اینکه یک نوع ارتباطی در خلقت آن دو هست، و نظیر دو آیه مورد بحث، آیه (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ) (الرحمن/۱۴) انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید، وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (الرحمن/۱۵) و جن را از شعله‌های مختلط و متحرک آتش خلق کرد!) است. (منظور اینکه هر دو به صورت جنتی (ما قبل هبوط) خلق

(شده اند)

و خلاصه اینکه **شروع خلقت انسان با طین** (عناصر خاکی) بوده است
 الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (السجده/۷)
 او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز
 کرد؛

"ثم" به عنوان زمانی که هبوط واقع می شود

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (فاطر/۱۱)

خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای؛ سپس شما را بصورت زوجهایی
 قرار داد؛ هیچ جنس ماده‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او،
 و هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند، یا از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در
 کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ
 مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ
 (الحج/۵)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از
 خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [=]
 چیزی شبیه گوشت جویده شده، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی
 بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین‌هایی را که
 بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط
 می‌کنیم؛)

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَقَّى مِنَ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَوَعَلَّكُمْ تَعْقُلُونَ (غافر/۶۷)

او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده)، سپس شما را بصورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می‌فرستد، بعد به مرحله کمال قوت خود می‌رسید، و بعد از آن پیر می‌شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند و در نهایت به سرآمد عمر خود می‌رسید؛ و شاید تعقل کنید!

منی با نطفه فرق دارد

منی ماده ای است که محتوی اسپرم جنس نر می باشد، که توسط دستگاه تناسلی (ایجاد نسل آتی) مذکر تولید می شود. (لذا شهوت نفسانی حلالی که یک زوج با رابطه حلال، (مرد و زن عقدی) از یکدیگر می برند علاوه بر سکونت و آرامش برای خودشان، کارکرد اصلی و مهم دیگری به نام بقای نسل و چرخه حیات را دارد)

نطفه: بعد از انجام لقاح توسط مذکر و مونث و قرار گرفتن منی (اسپرم مرد) در قرار مکین (رحم مونث)، قرارگاهی که امکان تولید جسم انسان میسر می شود) و ترکیب آن با تخمک زن که منجر به خلق اولین سلول جسم انسان (ما بعد هبوطی) می شود.

اولین سلول به هر دو (والدین) بر می گردد نه به یکی از آنها. به این اولین سلول نطفه گفته می شود.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (الطارق/۵) انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است!

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (الطارق/۶) از یک آب جهنده آفریده شده است،

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (الطارق/۷) آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود!

و آیات

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِي يَمْنَى (القيامة/۳۷) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ فَخْلَقَ فَسَوَى (القيامة/۳۸) سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت،

هبوط به عنوان شاخص زمانی خلقت انسانها

محل زمانی " ثم " را روی زمان هبوط می گذاریم
الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (السجده/۷) او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛
ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (السجده/۸) سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (السجده/۹) سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید؛ و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد؛ اما کمتر شکر نعمتهای او را بجا می‌آورید!

این آیات را مبنای زمانبندی خلقت نوع انسان قرار می دهیم یعنی ۱- آیه ۷) سجده) برای سازوکار جنتی خلق جسم انسان قبل از هبوط است زمانی که انسان برای اولین بار در جنت خلق شد ماده اولیه اش با طین (نوع خاصی از گل بوده است و ۲- آیه ۸) سجده) مابعد از هبوط ، جعل نسل انسان را از "مایع منی" قرار داده است .

با توجه به اینکه طین در آیه بالا با طین در مائده ۱۱۰ را می توان به یک معنا

برداشت نمود، در مورد سازوکار جنتی خلق می توان گفت: همانطور که در مورد معجزه حضرت عیسی (ع)، شد پس قبلا هم می توانسته بشود:

و وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي (المائدة/۱۱۰) و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می ساختی، و در آن می دمیدی، و به فرمان من، پرنده ای می شد؛

که به اذن الله بوده و خارج از اراده ماست پس عاقلانه است که تفکر را حد بزنیم. و تسلیم آیه شویم.

۲- و قسمت دوم آیه مربوط به سازو کار ارضی به وجود آمدن جسم انسان از راه تولد جنسی ما بعد از هبوط است.

تداوم نسلش را از طریق (نطفه) که در ظاهر آب بی ارزش منی است جعل کرده است

بررسی مابعد از هبوط، از نظر سازوکار خلقت مادی (دنیوی) انسان با نطفه در آیات زیر کاملاً می توان فهمید که منظور زمان "ما بعد از هبوط" است:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (النحل/۴) انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید؛ و سرانجام (او موجودی فصیح، و) مدافع آشکار از خویشتن گردید!

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (المؤمنون/۱۳) سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن [= رحم] قرار دادیم؛

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (المؤمنون/۱۴) سپس نطفه را بصورت علقه [= خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (یس/۷۷) آیا انسان نمی‌داند که ما او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریدیم؟! و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست!

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (النجم/۴۶) از نطفه‌ای هنگامی که خارج می‌شود (و در رحم می‌ریزد)،

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (الإنسان/۲) ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم!

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (عبس/۱۹) او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه‌گیری کرد و موزون ساخت،

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِي يَمْنَى (القيامة/۳۷) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!

۱- نطفه با منی تفاوت دارد .

۲- علم امروز ثابت کرده است که (۲۳ جفت کروموزوم از زن و مرد) سلول اولیه جسم مادی انسان، را می‌سازند.

۳- با علم امروز می‌توان گفت : احتمالاً معنای مورد نظر خداوند از نطفه همین شبکه کروموزومی است که حاوی هزاران ژن است (ژن دستورالعملها و برنامه ساخت سلولهای جسمانی موجود زنده است) نطفه امشاج

۴- نطفه از منی به وجود می‌آید. اشاره به ۲۳ رشته کروموزومی که در اسپرم مرد وجود دارد که با ۲۳ رشته کروموزومی تخمک زن جفت می‌شود . و اولین سلول جسم انسان جدید ساخته می‌شود.

۵- خلق انسان در زاد ولد ما بعد از هبوط، در اولین سطح به نطفه (نقشه کروموزومی) تعلق گرفته سپس علقه سپس ...

۶- درآیه عبس ۱۹/ به صراحت اشاره می‌کند که خلقت انسان (در دنیا مابعد از هبوط) از نطفه (نقشه کروموزومی) شروع می‌شود سپس به جسم با

اعضای کامل موزون می شود .

۷- از رحم به قرار مکین یاد شده است. (محل مستحکمی که کون(محل

تکوین) و وجود در آن اتفاق می افتد)

۸- از مجموع آیات بالا نتیجه می گیریم :

سازوکار خلقت انسان از تراب و طین و صلصال مربوط به سازوکار جنتی خلقت جسم انسان و نطفه (صلب و ترائب) مربوط به سازوکار خلقت دنیوی (مادی) جسم انسان است .

با در نظر گرفتن مطالب بالا و آیه :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا(النساء/۱)

ترجمه مرسوم : ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک نفس آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

۱- موضوع آیه خلقت است و فرض می کنیم که منظور الله از نفس واحده جسم انسان نخستین بوده است چون راجع به سازوکار تکثیر روح اطلاعاتی داده نشده است .

۲- با توجه به آیات قبلی که شروع خلقت انسان را از نطفه (شبکه کروموزومی در سلول اول) معرفی کرده است نتیجه می گیریم که منظور خداوند ، از نفس واحده ، نطفه واحده اولیه ، بوده است .

۳- می توان برداشت کرد که "خلق منها زوجها " یعنی خلق نطفه حوا (ع) از

نطفه آدم (ع) (سلول اول زوجه آدم (ع) همانند سلول اول آدم (ع) طراحی و ساخته شده است) که منطقی تر به نظر می رسد. (انگاره اسرائیلیاتی موجود می گوید حوا به صورت جسم کامل از جسم کامل انسان نخستین آدم (ع) (سمت چپش) بیرون آمده است که به این ترتیب باطل می شود)

۴- و به همین ترتیب رجالا کثیر و نساء از راه انتقال صفات کروموزومی (نطفه) بوده است که روال معمول تناسل ما بعد از هیبوط است (حیات دنیایی انسان)

۵- اینکه فرمان و اتقوا در یک سطح به خود الله بر می گردد و در سطح دوم به ارحام بر میگردد یعنی الله عامدا دستور داده است که نسبت به حفظ حرمت رحم ها تقوی پیشه کنید، در جای دیگر هم حصن فرج حضرت مریم (ع) را مورد تائید و تحسین قرار داده است. وَمَرِيْمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِنَ الْاَقْنَانِ (التحریم/۱۲) و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!

۶- با توجه به نکته قبلی، و با این خدای غیور، در مورد نسل دوم بعد از آدم و حوا، حکم استثنا دادن به ازدواج محارم محل اشکال جدی است.

به بیان دیگر: با توجه به آیات نطفه، می توان گفت: که الله در عالم خلق جنتی ابتدا نقشه و طراحی خلقت جسمانی انسان را، با ۲۳ جفت کروموزوم انجام داده است (که ۲۳ تا از جنس نر و ۲۳ تا از جنس ماده با هم رشته ۴۶ تایی خاصی را می سازند) سپس از روی نقشه ژنوم انسانی آدم (ع) انسان دوم را (مونث و به عنوان زوجه و همسر او) طراحی می کند، که حوا (ع) باشد. با اختلاف جزئی در فقط یک کروموزوم

تازه با پیشرفتهای جدید علمی و شناخت اجزا سلولهای انسان و مراحل لقاح دانشمندان علم طب، مطالبی را در مورد ۲ قولوزایی و چند قولو زایی را بیان کرده اند که برای تعمق بیشتر مفید است.

آیه ای دیگر برای زمان ما بعد از هبوط

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأُنبَتَتْ مِّنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (الحج/۵)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» = چیزی شبیه گوشت جویده شده، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم) بعد شما را بصورت طفل بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می‌میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می‌رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند! (از سوی دیگر،) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویاند!

مشخص است که آیه برای انسانهای بعد از هبوط (اهل دنیا) آمده پس نباید آن را به خلقت انسانهای نخستین برای زمان قبل از هبوط، در جنت ربط داد:

وقتی خداوند مراحل تکوین و شکل یافتن جسم انسان را می‌گوید: از نطفه به حالت ۱ سپس به حالت ۲، سپس به حالت ۳، به .. که بشر امروز به طور عینی می‌بیند مشکلی پیدا نمی‌کند و پذیرش می‌کند.

اگر بخواهیم آیات ماقبل هبوط را برای زمان ما بعد از هبوط تفسیر کنیم، یعنی چگونه تراب به نطفه تبدیل می‌شود؟ شاید بتوان اینگونه توجیه کرد که، غذایی که انسان می‌خورد، یا گوشت است یا نبات که هر دو مستقیم یا با واسطه

از خاک ارضی گرفته می شود و از طرفی نطفه هم از غذایی که انسان می خورد ساخته می شود. یعنی مواد اولیه ساخت ترکیبات جسم انسان تماما از خاک است پس کلیت آن هم (جسم کامل انسان) از خاک است و...

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَرْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يَعْمَرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (فاطر/۱۱)

خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای؛ سپس شما را بصورت زوجیهایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند، یا از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است. (زمان بعد از هبوط است)

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران/۵۹)

مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست).

در نهایت اگر بپذیریم که درک خلق جسمانی انسان با این فرضیه حل و فصل شود و از سوالات خلق نخستین انسان آزاد شویم، درجه و ظرفیت جدید و بسیار عظیمی از علوم به رویمان گشوده می‌شود، که همان علوم عالم جعل است که مستقیماً با عالم غیب و موجودات آن، که فعلاً برای ما نامکشوف و به تسخیر در نیامده است، سر و کار پیدا خواهیم کرد.

پاسخ سوالات بشر از عالم جعل: وقتی از فاز اختلافات ادراکی در مورد مسائل خلقی بالاخص خلقت نخستین انسانها درآمدیم به یک وحدت فکر می‌رسیم و میدان مناظرات اصلی‌تر به مباحث نظری - عقلی و در عالم جعل (معنا) وارد می‌شود که خود حجم عظیمی مطلب دارد و معجزه جاوید قرآن، جلوه‌های اعجاز خود را در آن موضوعات، آن به آن به نمایش می‌گذارد.

بررسی کلمه "سلاله" در کلام الله

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُئَالَةٍٍ مِنْ طِينٍ (المؤمنون/۱۲)

و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛

ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُئَالَةٍٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (السجده/۸)

سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید.

در آیه اول از خلق استفاده شده است و منظورش نوع انسان است (نه صرفاً آدم (ع)) و طبق توضیحات ارائه شده برای سازوکار جنتی خلقت در زمان ما قبل از هبوط می باشد .

در آیه دوم از "جعل" استفاده شده است و بعد از "ثم" به عنوان مبنای زمانی هبوط استفاده می شود .

در آیه دوم از نسل و تناسل و زاد و ولد مادی و دنیوی سخن گفته شده که برای سازوکار دنیوی توالد ، برای دوره ما بعد هبوط همخوانی دارد.

با توجه به ادراکی که ما از سلاله ماء مهین (ترکیب مایع منی و ترشحات تخمک) داریم شاید بتوان به ادراکی از سلاله من طین در آیه اول رسید ؟!

با کنار هم دیدن این ۲ آیه می توان برداشت کرد که در مورد نوع هر موجودی ، به اولین آنها فعل خلق ،مصادق پیدا می کند و در مورد نسلش فعل جعل مصادق پیدا می کند . بلا تشبیه ، مثلا انسانها روباتی بسازند که قادر باشد نوع خودش را تولید کند

به اولین آنها فعل خلق اطلاق می شود و سایر روباتهایی که روبات اول، می سازد فعل جعل به کار می رود . یعنی سازوکار نمونه اولیه، تولید هر موجودی زنده ای کاملاً متفاوت از سازوکار تولید اتوماتیک آنها در نسل های آتی است .

لذا سخت ترین قسمت علم ، اشراف به قوانین خلق، نمونه اولیه موجود است که ان شا الله روزی لایق آن شویم که خداوند، علم آن را به ما اعطا کند . یعنی شاید روزی فرا برسد که خداوند موجودات جدیدی که می خواهد در دستگاه خلقتش بسازد ، از طریق نوع انسانها ، این کار را بکند و...

بررسی هبوط از نظر مخاطبین آن

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (البقرة/۳۶)

پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقرة/۳۸)

گفتیم: «همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»
نکته: "و ضمیر جمع و "جمیعا" هر دو بیان کننده این است که به تعداد بیشتر از دو نفر فرمان هبوط صادر شده است.

چنین برداشت می شود که قبل از هبوط گویی جلسه ای و محکمه ای برگزار شده بوده و در آن خداوند سخنرانی نموده است برداشت اینجانب این است جمیعا شامل تمام انسانهای حاضر در آن جلسه خاص است، تمام انسانهایی که تا آن لحظه توسط سازوکار جنتی خلق شده بودند.

قطعا خداوند می دانسته که انسانهای ارضی پسینی اکسپریمنتال و حس گرا هستند و ۵ حس هم بیشتر در اختیار ندارند و اینقدر هم جسارت دارند که صوتی را که به گوش ظاهر خود نشنوند، انکار کنند، اگر این منطقی را بپذیریم دلیل دیگری است که جمیعا را شامل همه انسانها از آغاز تا قیامت که حاضر در آن جلسه نبوده اند، قلمداد نکنیم.

رویکرد عرفانی به آیه می گوید بیش از ۲ نفر یعنی، همه انسانهای اول تا قیامت. ولی طبق این فرضیه "اهبطوا" در زمان آدم و حوا شامل هبوط جمعی از انسانها بوده است، که احتمالا هر دسته بعد از هبوط در یک منطقه

جغرافیایی مشخص دور هم جمع شده و اولین قبیله‌ها را تشکیل داده‌اند. بدون اینکه با هم در ارتباط بوده باشند. و اهبطوا شامل همه انسانهای تا آن زمان

مشخص خلق شده می‌شود نه همه انسانهای قابل خلقت تا قیامت

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقرة/۳۸) گفتیم: «همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

برداشت می‌شود این کلام هم مخاطب حی(زنده) داشته و تفسیر این آیه به مفهوم انتزاعی آیندگان مشکل دارد.

اهبطوا در سایر آیات

إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا قَالَ آتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (البقرة/۶۱)

و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویانند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست‌تر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکشید از این بیابان) در شهری فرود آید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

مقایسه ماجرای هبوط قوم موسی با هبوط نخستین : مخاطب "اهبطوا" در هر دو مورد یک جمع بیشتر از ۲ نفر است و در مورد قوم موسی "اهبطوا" به انسانهای حی(زنده) و موجود گفته شده است. آیتی برای مقابله قرار دادن با اهبطوا زمان آدم (ع) یعنی جمع انسانی هبوط کرده اند . برداشت می شود مخاطب " اهبطو " افرادی حی و موجود و مخلوق بوده اند که همه این رساله برای اثبات این مطلب است که هبوط شامل فقط آدم و حوا نبوده بلکه جمعیتی که تا زمان خطای آدم و حوا مخلوق گشته بودند هم شامل می شده است

گو اینکه در "اهبطوا مصرا " منظور از "اهبطوا " جابه جایی از یک جای بهتر به یک جای پست تر است .(نوعی فرود) و در ضمن مخاطب این حکم قوم بنی اسرائیل بوده اند که البته تعداد شان بسیار بیشتر از دو نفر بوده است.

چرا آیات مرتبط با لا تقربا همگی الشجره آمده؟(معرفه و شناسا)

آن درخت نزد آدم و حوا معرفه بوده است , احتمالا آن را در فرآیندی از خلقت خود دیده بودند , اینکه اعلام می کند به این درخت خاص نزدیک نشوید , اگر با دید , قسمت پلید یهودیت به ماجرا نگاه کنیم , خداوند ,نعوذ بالله (همه ما فقط به خود او پناه می بریم از ظن باطل) هوس باز , که با بازی کردن با سایرین بالاخص انسان لذت می برد , لذا بدون هیچ دلیلی میلیونها به علاوه (+) یک نوع الشجره خلق کرده است , به انسان می گوید بقیه میلیونها را من کاری ندارم ولی به این نوع خاص نزدیک نشو . خوب اگر خداوند را دافع البلیات بدانیم, که انسان را از خطری مصون و محفوظ دارد قاعدتا در جایی چون جنت که وادی امن و ایمن است باید اولاً آن خطر را از اطلاع او پنهان دارد . ثانياً اگر هم موردی انسان را تهدید می کند آن را براندازی کند ثالثاً انسان را از

دسترس به آن خطر نگه دارد نه اینکه مخصوصاً آن خطر (درخت خاص) را برجسته (بولد) کند. لذا برداشت اینجانب این است که آن درخت (دستگاه) از لوازمات جنت بوده و هست و خواهد بود ولی تضاد ذاتی با نوع انسان دارد، ولی به هر حال هر دو باید در جنت باشند.

به نظر بنده در جنت پس از قیامت، که بهشتیان مجدداً به آن عروج می‌کنند آن درخت (دستگاه) و کارکردش برای نوع انسان امتحان داده جنت مکان، معرفه شده است (شناخته شده) و دیگر نه کنجکاوی نسبت به آن دارد و نه عصیانگری می‌کند.

یک احتمال این است که آدم و حوا در قسمتی از مراحل خلقت خود با این درخت (دستگاه جنتی) خاطره‌هایی داشته‌اند و معرف حضورشان بوده است. یا این درخت کار مهمی را در جنت انجام می‌داده که توجه آن دو را جلب کرده است در این صورت، نهی خدا در مورد نزدیک نشدن به این شجره و عصیان آدم و حوا توجیه پیدا می‌کند.

آیا شجره، وسیله امتحان آدم و حوا (انسان) در جنت بوده است؟

کسانی هم که می‌گویند خدا صرفاً برای امتحان انسان آدم و حوا آن درخت خاص را آفریده است. جواب: ۱- سوال: - آیا جنت قرارگاه ثابت است یا محل امتحان؟ اگر قرارگاه است که هست امتحان معنی ندارد، محلی است که تغییر و تحول در آن راه ندارد و معنای امتحان این است که امتحان‌کننده به تغییرات درک و روحیات امتحان‌شونده پی ببرد و از طرفی امتحان فقط در مورد موجودات مختار و مکلف صدق می‌کند چون جواب امتحان مجردات که مشخص است. ۱- اگر جواب آری دهیم پس باید بپذیریم انسان در جنت در حال تکوین و تکامل (حداقل روحی) بوده است ۲- ولی با بررسی جلسه ای که خداوند برای معرفی انسان به ملائک داشته، در می‌یابیم: در بالاترین حد مرآوده بین انسان و خدا، که خداوند در جواب ایراد سایر ملائکه و و اشکال و اعتراض

جنیان (به سرکردگی شیطان) جلسه ای تشکیل داد و آزمون همگانی گرفت ملائکه کم آوردند و گفتند جز آنچه به ما آموخته ای چیزی بیش نمی دانیم(قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ)(البقرة/۳۲) فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی دانیم؛ تو دانا و حکیمی.») آنگاه به انسان گفت بگو؟ و وقتی انسان اسماء حسنی(اسم صفات الهی) را گفت یا (جلوه گری کرد) همه صداها و اعتراضها خوابید، این واقعه را مظهر امتحان انسان نمی توان نامید چون در آدم (ع) این حد از معرفت، گنجانده و تثبیت شده بود و هم خدا، هم آدم (ع) ، می دانستند و در آن جلسه آدم (ع) آن معارف را صرفا اعلان عمومی کرد و در نتیجه فرض اینکه می گویند هدف خلقت آن شجره(دستگاه) امتحان آدم (ع) (نوع انسان) بوده، محل اشکال است . نکته : بلکه می توان گفت الله به واسطه انسان (آدم(ع)) معارف جدید را که همان اسماء الله است را به ملائکه برگزیده تعلیم داد.

اگر سوال بالا را از ملا اعلی و وجه صفات کریمه الهی بیان کنیم ، نتیجه فرق می کند ، مثلا : آیا احتمال دارد همه این وقایع به کارگردانی خداوند واقع شده باشد تا انسانها به زمین و دار الامتحان هیبوط کنند ؟ در اینصورت آیا این عمل مصداق مکر خداست ؟ آیا سختی ای که ما امروز در این دنیا می کشیم خواست خدا بوده ؟ در اینصورت آیا دستاوردی که نصیب ما میشود، ارزش تحمل و صبر بر سختیها را دارد ؟

بررسی رابطه شجره و ظهور سَوَاتِهِمَا

یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ(الأعراف/۲۷) ترجمه مرسوم : ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنش بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش

شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند!

فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِيهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/۲۰) ترجمه مرسوم: سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِيهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا غَدُوٌّ مُبِينٌ (الأعراف/۲۲) و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارش آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِيهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱) سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت)، و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!

توضیح مفسران اینگونه است: " لغت دیگری که در هر دو آیه نیز وجود دارد و باید معنای آن مورد توجه قرار گیرد کلمه "سوات" است. در تفاسیر این لغت را به معنای عورت گرفته اند، و از آن، عضوی از بدن قصد شده است و معنای عام آن که به معنای زشتی و بدی است مورد لحاظ نمی باشد. پس آیاتی که گفته اند با خوردن میوه ممنوعه سوات آنها بر آنها آشکار شد، منظورشان عورات آنها است نه معایب آنها،".

سوال : مگر ممکن است الله عضو بدی خلق کند ؟ چرا خدایی که شرم ندارد از زدن مثال بعوضه و ما فوقها (و بالاتر) در اینجا کلمه عورت یا فرج را به کار نبرده است ؟ در حالیکه در مورد مریم (ع) به صراحت از حصن فرج او تمجید می کند . سوات جمع مکسر سوء است ، یعنی بدیهای بیشتر از ۲ تا و سواتهما یعنی برای هر کدام از آن دونفر چندین بدی آشکار شد .

بررسی کلمه سوات به صفات بد وجه روحیشان ارزش بیشتری دارد تا وجه جسم مادی ولی به هر حال برداشت غالب اینگونه است که اثر تصمیم غلط آن دو روی جسمشان تاثیر گذاشته بوده است .

با توجه به اینکه هم واژه "فذاقا" استفاده شده هم واژه "فاکلا" و این دو بر دستگاه هاضمه انسان اثر می گذارند و خروجی دستگاه هاضمه به صورت مدفوع یا ادرار خارج می شود نهایتا "سوات" به مخرج اشاره دارد و یعنی این واقعه ربطی به دستگاه تناسلی آنها ندارد . به علاوه اینکه در جاهای مختلف الله از ارحام و رحم ها به نیکی یاد کرده است .

با توجه به اینکه الله واژه هایی چون فرج ، صلب ، ترائب و ... را به راحتی به کار برده است حداکثر مفهوم جسمانی که از سوات می شود را می توان به مخرج محدود کرد (اگر فرض کنیم آنچه خورده با دستگاه هاضمه (جنتی) شان ناسازگار بوده همچون کسی که اسهال گرفته یا یبوست به درد مبتلا شدند . چون خطای آدم و حوا در بعد مادی چشیدن ، بوده است نیز مؤید این مطلب است

اگر سوات را به آلات تناسلی ترجمه کنیم

- (اگر سواتهما را آلات جنسی ترجمه کنیم که محل اشکال است) با توجه به بدت یعنی قبلا این آلات جنسی بوده با خوردن یا چشیدن از این درخت (دستگاه) به نوعی فقط رونمایی شده است
- با توجه به وسوس شیطان که وعده ملک جاوید را می داده احتمالا آدم

و حوا با آگاهی از اینکه پس از نوشیدن آن درخت آلاتشان عیان می شود و شرط ملک جاوید به کار انداختن قوه شهوت است به استفاده از آلات تناسلی، راضی و حاضر به این ریسک شدند ، اما پس از انجام آن خطا و خاموش شدن آتش غرور (همچون خاموش شدن شهوت پس از اطفاء) به خود آمدند .

- اینکه تازه بعد از خطای تقرب به شجره (دستگاه) (اگر سوات را به آلات تناسلی ترجمه کنیم) آلات جنسی، آدم و حوی نمایان شده ، یعنی قبل از آن نمایان نبوده یعنی ممکن است این دو ، سالها به زمان ارضی با هم بوده اند ولی مجامعتی نداشته اند .

- شاید برخی این دلیل را به نفع آدم و حوا تفسیر کنند که چون آن دو آلت جنسی نداشته اند پس ، از تمتع جنسی بی بهره بوده اند و لذا نیروی شهوت به آنها فشار آورده و آنها علی رغم میلشان مجبور به این اقدام شدند ؟
جواب : خیر ۱- از کجا می دانستند که روی آلاتشان تاثیر می گذارد و آنها را نمایان می کند و ۲- ممکن است لذاتی بالاتر از لذت جنسی وجود می داشت ۳- اگر لذت جنسی نبوده چرا مذکر و مونث به صورت زوجی خلق شده بودند ۴- آیه لتسکنوا وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الروم/۲۱) و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!

- نتیجه اینکه با فرض ترجمه سوات به آلات جنسی : در جنت قبل از این واقعه اثلا عمل جماع معنا نداشته که اگر این معنا را بپذیریم کل موجودات ساکن در جنت از سازوکاری غیر از مجامعت نرو ماده خلق شده اند .

بدت و بررسی امکان وجود آلات تناسلی در جنه

اگر سوات را به عورات و عورات را به آلات جنسی، ترجمه کنیم، موارد زیر برداشت می شود

در ترجمه ها آمده: اینکه عورات خود را با برگ پوشاندند (با فرض اینکه ترجمه سوات به عورات درست باشد که اثبات می شود اینگونه نیست) عورات آنها با جنت سازگاری ندارد و احساس شرم کردند و

الف) اگر مرجع بدت را خود آدم و حوا ببینیم: اینکه پس از نوشیدن از آن درخت (دستگاه)، ناگهان، عورات آنها پیدا شده، ۲ احتمال دارد ۱- یا قبل از آن عورات بوده ولی از دید سایر بهشتیان به صورتی پنهان بوده و نیازی به پوشاندن نداشته اند ۲- یا قبل از آن، عورات نبوده اند (و پس از این واقعه عورات و دستگاه تناسلی خلق شده اند) و به تعبیری قائل شدن به خلقت تکوینی (مرحله ای) جسم انسان در جنت که این با اصل خلقت دفعی در جنت، در تعارض قرار میگیرد پس نمی پذیریم. در آن صورت، حتی می توان ادعا کرد قبل از آن لذت جنسی وجود نداشته است.

ب) اگر مرجع بدت را از سوی تماشاچی بیرونی بگیریم یعنی وقتی آدم و حوا آن خطا را کردند، سواتشان برای دیگران پیدا شد به علاوه اینکه آیات دیگر به داشتن لباس در جنه اشاره شده است (یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتَنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/۲۷))

ترجمه مرسوم: ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

در اینصورت می توان گفت قبل از آن هم آدم و حوا دارای عورات بوده اند و

نزدیک شدن به آن درخت و چشیدن از آن نه روی جسم آنها که روی لباس جنتی آنها تاثیر داشته است. (همچون اسیدی که وقتی روی پارچه ای می ریزد آن را می خورد و از بین می برد)

با این تحلیل اینکه آن دو تلاش کردند با برگهای جنت خود را بپوشانند تائید می کند که بدت از دید سایرین بهشتی منظور آیه بوده و آن دو، می خواستند خود را از دید آنها بپوشانند.

در هر صورت عورات در بهشت کارکرد توالد نداشته اند، از طرفی می دانیم در جنت هیچ الم و دردی وجود ندارد، لذا نباید درد دوران بارداری جنس مونث وجود داشته باشد. (تازه همین تفاسیر منوط به این است که سوات را به عورات (و آلات جنسی) ترجمه کنیم)

به همه این دلایل سازو کار خلقت انسان در جنت به غیر از روال جهان مادی می باشد و به احتمال زیاد به این درخت (دستگاه) خاص مرتبط بوده است

درک اختلاف معنایی کلمات سَوَاتٍ و عورات در قرآن

بررسی کلمه سَوَاتٍ در قرآن

لِيُبَدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِيهِمَا الْأَعْرَافِ/۲۰ مرسوم: تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد

بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِيَهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ (الأعراف/۲۲) ترجمه مرسوم: اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند.

قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوَاتِيَكُمْ (الأعراف/۲۶) لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند

نَزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِيَهُمَا (الأعراف/۲۷) ترجمه مرسوم: و لباسشان را

از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد!
 فَبَدَّتْ لَهُمَا سَوَاتِهِمَا وَطَفِيفًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ (طه/۱۲۱) مرسوم :
 (و لباس بهشتیشان فرو ریخت،) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از
 برگهای (درختان) بهستی جامه دوختند!

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيَلَتَا
 أَعَجَزْتُمْ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ
 النَّادِمِينَ (المائدة/۳۱)

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می‌کرد؛ تا به او
 نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من
 نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس
 رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.

به راحتی می‌توان فهمید منظور قرآن از سَوْءَةَ کالبد بی جان انسان است .
 فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا
 رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/۲۰)
 سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار
 سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه
 (اگر از آن بخورید،) فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

کاربرد کلمه جسد در قرآن

وَاتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمُ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ
 وَلَا يُهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (الأعراف/۱۴۸) قوم موسی بعد (از رفتن) او
 (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله‌ای ساختند؛ جسد بی‌جانی که صدای
 گوساله داشت! آیا آنها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید، و به راه (راست)
 هدایتشان نمی‌کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند، و ظالم بودند!

فَأُخْرِجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (طه/۸۸)
و برای آنان مجسمه گوساله‌ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت
پدید آورد؛ و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما، و خدای موسی است!» و او
فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)!

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (الأنبياء/۸) آنان را
پیکره‌ایی که غذا نخورند قرار ندادیم! عمر جاویدان هم نداشتند!
وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (ص/۳۴) ما سلیمان را
آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم؛ سپس او به درگاه خداوند توبه کرد.

بدن در کلام الله

فَأَلْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا
لَغَافِلُونَ (یونس/۹۲)
ولی امروز، بدن را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی! و
بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند!

حال سوالی که به وجود می‌آید این است که بین سواه و عوره، جسد و بدن چه
تفاوتی وجود دارد؟

شاید به واسطه خطای آدم و حوا آن حریم امن و آن محافظ قانونی، آن لباس
ایمنی، ناکارآمد شده و عناصر پلیس جنت آنها را دستگیر کرده و در زندان
جسم محبوس کرده اند.

تا هم قانون جنت، که لازم الاجرا است، اجرا شود و استثنا بردار نباشد و همه
ساکنین جنت ببینند که حتی اشرف مخلوقات هم در برابر خطا مجازات می
شود و لذا نظم جنت برقرار بماند و هم ثابت می‌شود سنت الهی تحویل بردار و
تبدیل بردار نیست ...

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (الفتح/۲۳) این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت!

از طرفی انگیزه کسانی که سَوَاتِ را به آلت جنسی، ترجمه کرده اند (احتمال زیاد یهودی اندیش بوده اند) می خواهند بگویند آدم (ع)، کار خوبی کرد به آن درخت نزدیک شد و این نقیصه جسمانی را رفع کرد (گویی خدا دشمن یا رقیبی برای نوع انسانها، است و ...)

به هر حال در ترجمه مسئله سَوَاتِهما (عورات، اجساد، بدن، آلات تناسلی) آن دو نیست بلکه آنچه از آن موجود جنتی، آشکار گشته است، چیزی بوده، که حتی بر خود آنها پوشیده و پنهان بوده است.

این مطلب را کنار این بگذارید که کلیه اعمال داخلی جسم انسان به طور کاملاً اتوماتیک و طبق برنامه استاندارد و از پیش تنظیم شده ای و بدون دخالت اراده انسانی در حال انجام وظیفه است و ما به عنوان اراده، هیچ نقشی در تولید و ساخته شدن جسم خود نداریم (مباحث استثنا، تاثیر اراده بر جسم را فعلاً کنار بگذارید)

در نتیجه می توان گفت با اتفاق افتادن این خطا از یک ظرفیت بالقوه جسم آنها پرده برداری شد.

عورات در قرآن

... أَوْ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ... (النور/۳۱) مرسوم : کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند...

...ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ... (النور/۵۸) مرسوم ... فرزندانان در سه وقت باید از

شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشا؛ این سه وقت خصوصی برای شماست؛...
 وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (الأحزاب/۱۳) مرسوم :
 و (نیز) به خاطر آورد زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است!»، در حالی که بی‌حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

- ۱- کلمه "سوات" فقط در مورد واقعه تقرب به شجره به کار رفته است و قرآن هیچگاه کلمه عورات را در مورد آن واقعه به کار نبرده است یعنی این دو کلمه بار معنایی متفاوتی دارند و نباید به همدیگر ترجمه شوند .
- ۲- مفهومی که مورد نظر قرآن است از کلمه عورات ، بیشتر تاکید به حریم خصوصی زن یا خانواده دارد و معنای آلت جنسی از آن برداشت نمی شود . کما اینکه برای آلت جنسی بدون اینکه لازم به حیا ببیند ، کلمه فرج را به کار برده است . لذا ترجمه سوات به عورات غلط است و منظور از عورات را آلت جنسی گرفتن غلط است .
- ۳- در لغتنامه ای دیگر سوات به زشتیها و بدیهای آنها (جمع مکسر سوء) ترجمه شده است ، که باز ربطی به آلت جنسی ندارد . اینکه برخی به آلت جنسی ربط می دهند ، در واقع می خواهند زشتی را به آن حمل کنند، که در اینصورت خیانت به خلقت خداست . مگر امکان دارد ، خداوند چیز زشتی را خلق کند .؟! آلات جنسی قسمتی ضروری از ماشین جسمی انسان و همه موجودات زنده است و...
- ۴- کاربرد سوات، (هما) به هر یک از آن دو بر می گردد یعنی برای هر کدام بیشتر از ۲ سوء . که بر فرض هم به معنای آلت تناسلی بگیریم ، جور نمی یاد .
- ۵- شاید اثر چشیدن آن ماده از شجره حساسیتی یا اثری مثل جوش ،

تاول ، کهیر ، ... روی جسم جنتی آنها داشته همچون مبتلایان به وبا که پوست بدنشان و چهره شان به قدری زشت و مشمئز کننده می شود که خودشان به گوشه ای عزلت می جویند و خودشان را از دید بقیه می پوشانند .

۶- اگر کلا سوات را ، منفک از جسم جنتی، به روح منتسب کنیم ، می شود :
 : غرور و عصیان ، زشتیهای روح و آیه " لباس التقوی خیر منکم " تقوی را لباس و درمانی برای زشتیهای روح معرفی می کند .
 ۷- نتیجه گیری اینکه : به هر حال ترجمه سوات به آلت جنسی غلط است

۸- شاید بتوان گفت منظور قرآن از سوءه جسد و کالبد انسان (وقتی متعفن می شود) است.

۹- در این صورت می توان اینگونه تاویل کرد که آدم و حوا به واسطه خطایی که کردند به کالبد و جسم محبوس و زندانی شدند و گویی خود را زندانی جسم مادی خود دیدند .

سوء و سوی

اغلب علمایی که دست به ترجمه قرآن زده اند سواتهما را جمع سوء یعنی بدی های آنها معنا کرده اند .

و در آیه سواه اخیه هم اینکه سَوَاءٌ به کالبد بر می گردد عیان است .
 فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدة/۳۱)
 سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «واای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس

رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.
 در این صورت سویت از ریشه "سوی" به معنی کالبد دار کردن و مجسم کردن و شکل دادن به جسم انسان معنی می شود.
 فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر/۲۹)
 هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

مخاطبان ماجرای قالوا بلی به چه کسانی بر می گردد؟

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (الأعراف/۱۷۲)
 و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)»!
 اگر از دید مادی وارد شویم، می‌توان سوال کرد: مثلاً فلان انسان بدوی در فلان قاره دور افتاده، ائلا خدای واحدی نمی‌شناسد، که اینجا مخاطب آیه باشد؟

یک جواب می‌تواند این باشد، مخاطب آیه همه انسانها نیستند، بلکه فقط فرزندان آدم (ع) هستند (برخی خلط می‌کنند که همه انسانهای نخستین را فرزند آدم (ع) می‌گیرند)

با توجه به خط سیر خاندان نبوت که همگی به آدم (ع) می‌رسند برداشت می‌شود که این واقعه عینی بوده و اتفاق افتاده است و مخاطبان آن حداکثر ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و نبی بوده‌اند. و اینکه برخی با دید عرفانی می‌خواهند به همه مردم جهان توسعه بدهند نادرست است، حداقل تا امروز تاریخ ثبت شده بشری

(غیر از سلسله انبیا) هیچ فردی یا قومی قالوا بلی را تکرار نکرده است . و اگر آن افراد بر حرف خودشان پافشاری کنند , مخصوصا مردم این عصر صفت موهومات به قرآن می دهند .

وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ : همگی به همدیگر شهادت دادند یا به عبارت دیگر " یک نفر بر نفسهای دیگر شهادت داد و نفسهای دیگر در مورد او شهادت دادند و همه بر نفس یا انفس خودشان گواهی دادند و این اتفاق, فقط در یک جلسه واقعی مفهوم پیدا می کند و نه موهومی.

نکته : در مورد کیفیت این جلسه و اینکه چطور ۱۲۴۰۰۰ پیامبر قالوا بلی را گفته اند چیزی نمی دانیم (شاید مرتبط به کیفیت روح شود که به طور اعجاز و روحانی (انسی) و نه بشری (جسم ما بعد هبوطی) در جلسه حضور پیدا کرده اند.

اگر از وجه عالم معنا وارد شویم , یک روایت از امام صادق (ع) کفایت می کند : فطرت الله , اسلام است که خداوند هنگام پیمان گرفتن آنان را بر فطرت توحید آفرید و فرمود: آیا پروردگار شما نیستیم؟ و همه گفتند بلی و چون انسانهای بدوی و متکامل در این احساس مشترکند(فطرت واحد) و خداوند , پروردگار, آنها است می توان گفت, انسانها هرگز از این پیمان و شناخت آن غافل نبوده و نیستند.

اساطیر الاولین

اگر اساطیر الاولین را مردان نسل اول بعد از هبوط بگیریم

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** (الأنعام/۲۵) پاره‌ای از آنها به (سخنان) تو, گوش فرامی دهند; ولی بر دل‌های آنان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند; و در گوش آنها, سنگینی

قرار داده‌ایم. و (آنها بقدری لاجوند که) اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند، کافران می‌گویند: «اینها فقط افسانه‌های پیشینیان است!»

وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأنفال/ ۳۱)

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می‌شود، می‌گویند: «شنیدیم؛ (چیز مهمی نیست)؛ ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می‌گوییم؛ اینها همان افسانه‌های پیشینیان است!» (ولی دروغ می‌گویند، و هرگز مثل آن را نمی‌آورند).

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (النحل/ ۲۴)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟» می‌گویند: «اینها (وحی الهی نیست)؛ همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است!»

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/ ۸۳)

این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده؛ این فقط افسانه‌های پیشینیان است!»

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (الفرقان/ ۵)

و گفتند: «این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده، و هر صبح و شام بر او املا می‌شود.»

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (النمل/ ۶۸)

این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ اینها همان افسانه‌های خرافی پیشینیان است!»

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِ لَكُمْمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا
يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلِكْ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ (الأحقاف/ ۱۷)

و کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند)! و آن دو پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است اما او پیوسته می‌گوید:» اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!

إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (القلم/ ۱۵)

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است!»

إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (المطففين/ ۱۳)

(همان کسی که) وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «این افسانه‌های پیشینیان است!»

یعنی مردم هر یک از آن قوم‌ها چیزهایی را از نسل اولشان شنیده بودند .
یعنی نسل اول به عهد خود در مورد "قالوا بلی" عمل کرده بودند و به
نسلهای بعدی انتقال داده بودند , ولی نسلهای بعدی به انکار پرداخته و آنچه
به آنها رسیده بود را اساطیر(اسطوره ,افسانه و دروغ و فانتزی) می خوانده اند .
توجه شود این قرآن در ۱۴۰۰ سال پیش نازل شده و در حال بیان داستان
گذشتگان از آن زمان است و این آیات سرگذشت قومهایی را می گوید که ممکن
است چند هزار سال قبل تر بوده اند . یعنی اگر مرکز زمان را امروز بگذاریم , این
جواب می شود تقریبا برای ۱۴۰۰ سال به علاوه ۱۰۰۰ سال به علاوه چند نسل
عقبتر (با توجه به عمر طولانی نسلهای اولیه انسانها) "اولین" به نسل اول تقریبا
۶۰۰۰ سال پیش نزدیک می شود . که با مبنای تاریخ هبوط آدم و حوا مطابقت

پیدا می کند)

در مورد عمر طولانی نسلهای قبلی انسانها آیه
 وَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ
 وَهُمْ ظَالِمُونَ (العنکبوت/۱۴)

و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم؛ و او را در میان آنان هزار سال مگر پنجاه سال، درنگ کرد؛ اما سرانجام طوفان و سیلاب آنان را فراگرفت در حالی که ظالم بودند.

بیان می کند که فقط دوره دعوت نوح نبی ۹۵۰ سال طول کشیده بود .

(امید آنکه روزی بیولوژیستهای شیعه انقلابی ،به عوامل پیری زود رس سلولهای بدن پی ببرند ،تا شاید عمرهای طولانی روزگار پیشین ، قابل تکرار شود.)
 به هر حال به نظر بنده ، این همه آیات با تاکید روی " اولین " اشاره به هبوط دسته های انسانی ، در نسل اول آنها دارد .

و نکته دیگر اینکه برای کسانی که فطرت بیداری دارند ، این اخبار حق و درست است و برای کسانی که فطرت غافلی دارند ، این اخبار ولو از زبان پیامبر خدا ولو با معجزات سنگین ، بیان شود ، باز انکار می کنند .

پس انکار افراد به ضعف آن مردم بر می گردد نه اینکه آن وقایع وجود نداشته است و نکته آخر در این بخش که حیفم می آید ، بیان نکنم اینکه ، شاید ، شاید یکی از دلایلی که الله وجود مبارک حضرت قائم را به غیبت از انسانها برده است،(یا درستتر اینکه ما را به غیبت از حضور ایشان برده است) این باشد که ، در زمان ظهور، نمونه عینی از یک نوع انسانی بیش از ۱۰۰۰ ساله را به سایر انسانها نشان دهد و بیولوژیستهای شیعه بتوانند با مطالعه جسم ایشان ، و هدایتهای وجود مبارکشان ، راز و رمز طول عمر را کشف و به بقیه مردم دنیا هم ابلاغ کنند.لذا آمادگی برای آن مطالعات و پژوهشها تکلیف متخصصان این حوزه است . به عبارت دیگر ، شاید وجود مبارک بقیه الله ، اسرار عمر جاوید جسمانی را برملا کند . یعنی سازوکاری که سلولها پس از طی زمستان عمرشان ، مجدداً به چرخه بهاری بر گردند و ...

قالوا بلی و عهد الهی

وقتی از بزرگان یک قوم عهدی گرفته می شود، آن عهد به نسلهای بعدی هم منتقل می شود، و فرزندان آنها هم خود را مقید به رعایت آن می دانند.

همچون قرارداد وستفاليا که در آن بزرگان اقوام اروپایی با هم قرارداد بستند که خطوط مرزی این باشد یا آن باشد و ما بعد از آن فرزندان آنها به آن احترام گذاشته تا امروز حفظ کرده اند. و این قرارداد مقدمه مرزکشی های امروز جهان را بین کشورها، رقم زده است.

الله آن عهد و امانت را یکبار قبل از خلق آدم (ع) به همه جنیتیان عرضه کرد همه پا پس کشیدن، (عقب نشینی کردند) وقتی الله انسان را خلق کرد، الله، آن را دوباره عرضه کرد.

و اینبار هم همه خلائق تا آن زمان، جواب "نه" دادند و تکلیف متعلقه آن را، خارج از وسع خود دانستند، اما، اینبار نوع انسان، گردن گرفت.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (الأحزاب/۷۲)

ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد)!

این آیات یکی از دلایل خلقت انسان را بیان می کند، سوالی که اگر از داروینیسیت ها بپرسید کاملا موهومانه و احمقانه، همه چیز را فقط به تصادف مرتبط می کنند.

بررسی آیه دلاهما بغرور در مورد آدم و حوا

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (الأعراف/۲۲)

ترجمه مرسوم: و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارش آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

دلاهما بغرور یعنی آنها را از وجه غره و غرور دلالت و راهنمایی کرد. یعنی اول با تعاریف و وسوس، حس و مایه غرور، را در آنها ایجاد کرد، سپس، به نیت خود، دلالت کرد. یا راهنمایی و دلالت شیطان طوری بود که حس غرور آن دو را برانگیخت. به هر حال ۱- آسیب درونی آدم و حوا (و به تبع همه انسانها) غرور است چه اگر انسانها قادر شوند آن را مهار کنند، دلالت شیطان اثری نخواهد داشت. ۲- زمین، بازی شیطان، نقطه ضعف های نفسانی انسانهاست و حداکثر کارش دلالت و راهنمایی است و هیچگونه اجبار بیرونی یا زور فیزیکی یا ... در کار نیست.

برای درک معنای غرور به آیات دیگر قرآن که این واژه در آن استفاده شده است مراجعه می کنیم:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (الأعراف/۵۱)

همانها که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند؛ و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت؛ امروز ما آنها را فراموش می کنیم، همان گونه که لقای چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند.

يا أيها الناس إنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ

ای مردم! وعده خداوند حق است؛ مبدا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبدا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد!

مَا يَجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (غافر/۴)

تنها کسانی که در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند؛ پس مبدا رفت و آمد آنان در شهرها (و قدرت‌نمایی آنان) تو را بفریبد!

در آیه (اعراف/ ۲۲) صحبتی از میوه ممنوعه نشده است (انگیزه شکم یا لذت خوراک مطرح نبوده) این موضوع وارداتی از تلمود است بلکه تقرب به آن

درخت خاص و چشیدن آن نمود بیرونی، تخلف انسان بوده است. چون سازوکار آن درخت یا دستگاه را ما نمی دانیم، درک چشیدن دشوار است، ولی قطعاً اگر

لازم بود خدا می فرمود، "خوردن میوه درخت" در نتیجه می فهمیم آن درخت میوه ای نداشته است یا اگر داشته آدم و حوا به میوه دست زده اند به قسمتی

از درخت که قابل چشیدن بوده، نزدیک شده بوده اند، یک نظر اینکه دلیلی که خود را توجیه کرده بودند این کار را بکنند، فقط کنجکاوای از مسئله ای بوده (

همچون نوزادی که دنیای اطراف خود را با حس چشایی و دهان خود کشف می کند) و نه تخلف از حکم، لیکن دلالت صریح قرآن عَصَى آدَمُ رَبَّهُ

فَعَوَى (طه/۱۲۱) است. ترجمه مرسوم (آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!) ترجمه جدید: (آدم عصیان کرد نسبت به پروردگارش

پس اغوا شد) دلیل انجام آن عمل، اغوا شدن بوده است؛ و دلیل اغوا، عصیان خود آدم ذکر شده است برداشت دیگری که از آیه می شود اینکه در جنت حس

چشایی به عنوان یکی از محسوسات اصلی دارای کارکرد بوده است.

در واقع نمود بیرونی عصیان آدم نزدیکی به درخت بوده است نه برعکس یعنی آدم به خاطر درخت عصیان نکرد به خاطر عصیانی که درونش بوده به درخت

نزدیک شده بود. (این فرمول را می توان در مورد همه گناهان انسان بسط داد انسان به خاطر شکل ظاهری آن عمل گناه نمی کند (ظلم و ریا، ربا، کم کاری

و... بلکه به خاطر عصیانی که در درونش است دست به آن اعمال می زند .
ایاک نستعین, فقط خود الله به دادمان برسد و...)

و نتیجه وضعی و طبیعی نزدیکی انسان با این درخت نمایان شدن سوات او است

برداشت دیگر اینکه آدم و حوا پس از این اقدام به اشتباه خود پی بردند و اولین نشانه توبه اقرار به گناه است , لذا سعی کردند نشانه عمل نادرست خود را پنهان از دیده ها کنند .

برداشت دیگر اینکه ما می دانیم الله به محض وقوع خطا از عمل آدم و حوا مطلع بوده است , سوال : چرا خدایی که سریع الحساب است بالفور مجازات نکرده است؟ جواب : چون در عین حالیکه سریع الحساب است دارای رحمت و اسعه نیز است لذا فرصت تفکر و پشیمانی و اقدام اصلاحی را به آن دو داده است به همین خاطر فرصت تلاش برای پوشاندن سوات خود را داشته اند با برگهای جنه . سوال : چرا خداوند قبل از ارتکاب عمل گناه آلود , آن دو را مانع نشده بود ؟ این به تعریف و جایگاه نوع انسان در دستگاه خلقت بر می گردد (خلیفه الهی) و اختیار

آیه دیگری که حائر اهمیت است :

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (الحشر/۱۶)

کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم)!» اما هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!»

درست است که در اینجا مخاطب شیطان , انسان نام برده شده است نه آدم (ع) ولی فحوا و مفهوم مکالمه شیطان با آدم و حوا (ع) همین بوده است اکفر (کافر شو) و چون بعد از این ماجرا مکالمه ای بین آدم (ع) و شیطان در قرآن نیامده است می توان نتیجه گرفت بعد از خطای آدم و حوا شیطان همین جواب را به

آنها هم داده است اینکه (قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ) و همین امر موجب توبه عالمانه و عاقلانه آن دو شده است و این موضوع فصل الخطاب رابطه آن دو بوده است.

بررسی خطای آدم و حوا از وجه ظلم کردن

لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (البقرة/۳۵)

نزدیک شدن به این درخت مصداق ظالم شدن است سوال : ظلم نسبت به چه کسی ؟ ۱- ظلم نسبت به آن درخت (دستگاه) یا محصول تولیدی آن (اطلاعات موجود نا کافی، قادر به پاسخگویی نیستیم باید پس از ظهور حضرت، از ایشان) امام زمان (پیرسیم) ۲- ظلم به نفس (در معنای خود جسمانی) با پیدا شدن سوات (اگر سوات به عورات و آلت تناسلی ترجمه شود، در این صورت آنها زانده ای بر نفس جسمانی انگاشته می شود در نتیجه قابل قبول نیست) ۳- ظلم نسبت به خدا (با نافرمانی از حکمش، می توان قبول کرد با توجه به صراحت آیه عصى آدم ربه فغوى) ۴- ظلم نسبت به مکان جنت و ساکنینش (با عیان شدن سواتهما (جسدهاشان، جسمهانشان) که در آن مکان مصداق ناموزونی بوده است، می توان قبول کرد) ۵- ظلم به سایر انسانهایی که در فرآیند خلقت قرار گرفته بودند و قرار بوده به نوبت شرف وجود پیدا کنند (می توان قبول کرد)

البته بعد از اینکه خداوند توبه آدم (ع) را پذیرفت و حکم هبوط جمعی به انسانهای حاضر در آن زمان را صادر کرد ما حق نداریم به آدم و حوا علیهما السلام جسارت کنیم (

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (البقرة/۳۷)

سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

بررسی خطای آدم و حوا از وجه محرکی به نام شیطان

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. (الأعراف/۲۲)
 أَقُلْ لَكُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (الأعراف/۲۲) «آیا شما را از آن درخت نهی
 نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»
 وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (الکهف/۵۰)
 ترجمه مرسوم : به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای
 آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس -که از جن بود- و از
 فرمان پروردگارش بیرون شد به صراحت الله می فرماید ابلیس نسبت به امر رب
 اش فاسق شد یعنی سجده نکردن بر آدم بهانه بوده است و بلکه امتحانی از سوی
 الله برای او و سایر ملائک

برای درک مفهوم فسق به آیه زیر رجوع می کنیم :

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ
 السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (البقرة/۵۹) اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته
 شده بود، تغییر دادند؛ (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند؛) لذا بر
 ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم.

(فسق، از خارج شدن از طاعت به سبب گناه کردن و ترک دستورهای خدای
 تعالی (بیرون آمدن از فرمان خدا). بیشترین موارد کاربرد فسق نسبت به کسانی
 است که بر زبان و نظر، مسلمان و مؤمن‌اند؛ لیکن در مقام عمل کوتاهی می‌کنند
 و مرتکب حرام یا ترک واجب می‌شوند. همچنین، عنوان فسق بر منافقان و
 مشرکان نیز که بر حسب اعتقاد گمراه‌اند، اطلاق شده است.

بررسی خطای آدم و حوا از نظر انگیزه آن دو

سوال : موضوع وسوسه شیطان برای نزدیک کردن آدم و حوا به آن شجره (دستگاه) چه بود؟

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/۲۰) سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید،) فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

به صراحت آیه می فرماید دلیل عصیان آدم و حوا این بوده که آن دو، با هم، می خواسته اند ملک بشوند و همچنین جاوید بشوند. (یعنی پادشاهی همیشگی) یعنی ۱- احتمالاً این دو درخواست خود را، از خداوند طلب (دعا) نکرده بودند چون در آن صورت بنا به آیه وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (غافر/۶) پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند!» قطعاً جواب قانع کننده ای دریافت می کرد که در اینصورت می توان گفت به بیماری غرور و تکبر دچار شده بودند و باز اگر جسارت خود را، البته در کمال احترام، بیشتر کنیم، می توان گفت آدم (ع) با دعا نکردن از خدا قبل از انجام خطایش به مرض استکبار دچار شده بوده و حتی عبادتش هم دچار مشکل بوده است. ۲- اگر ملک را فرشته ترجمه کنیم، که یعنی آن دو جایگاه خود را از فرشته کمتر می دیدند، ولی از آنجاییکه سجده فرشتگان را بر خود دیده اند، این احتمال ضعیف است. ۳- اگر ملک را پادشاهی (فرمانروایی، حاکمیت) ترجمه کنیم (که مقبول است) در اینصورت سوالاتی مطرح می شود اول فرماندهی بر چه کسانی؟ جوابی که می شود داد (فرماورایی در اجتماع معنا پیدا می کند، یعنی سایر انسانها نیز با سازوکار خلق جنتی وارد جنت شده بودند) چرا از خداوند نخواستند؟ چرا به جای امامت، ملک شدن را خواستند (مثلاً نگفتند وَاجْعَلْنَا لِمُمَّتَيْنِ إِمَامًا (الفرقان/۷۴) و ما را

برای پرهیزگاران پیشوا گردان! ۴ - احتمالا آدم و حوا نسبت به آینده خود بیمناک بوده اند و ترس از دست دادن موقعیتشان را داشته اند. پس به دنبال وسیله جاوید شدن می گشتند؟ ۴ - شاید آدم و حوا نسبت به الله بدگمان بودند، فکر می کردند که اگر هم بخواهند، الله برای آنها این خواسته ها را اجابت نمی کند؟ ۵ - (شاید اینکه پیش خود، حد خواسته خود را خدا شدن یا فوقش در نظر گرفته بودند!) ۶ - شاید آدم و حوا به هدایت الهی مشکوک بوده اند و با اینکه خدا صفات و اسماء حسنی را به آدم یاد داده بود ولی آنها در حد کلام باقی مانده و آن دو نتوانستند آنها را در فعل و عمل، تسلیم و مومن و باور و عیان کنند! ۷ - ریشه موضوعی ملک شدن یا امام متقین شدن به آدم و حوا می رسد و این مسئله (حاکمیت و خلافت و فرمانروایی) به قدری اهمیت داشته و دارد که به خاطرش آدم (ع) فریب خورد و هبوط صورت گرفت و همه جریانات بعدی حول این محور اتفاق افتاده است. پس کسانی که می گویند افتراق دین از سیاست، یا "مگر اسلام هم علم سیاست دارد؟" نه دین را می شناسند و نه سیاست و ملک را.

سوال مهم: چرا آدم (ع) بنا به آیه وادعونی استجب لکم خواسته خود را هر چه که بود کنجکاوی یا ملک یا خلود (جاودانگی) ... با خدا در میان نگذاشت که باز خورد و جواب الله را بدانند؟ با کمی تامل به این می رسیم که ایشان سرخود و احتمالا همراه با سوء ظن و تکبر نسبت به الله دست به آن اقدام زده است.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (غافر/۶۰)

پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!»

با توجه به آیه و عصى آدم ربه فغوى همه احتمالات بالا ممکن بوده است .
۱ - این گفته شیطان تَكُونَا مَلَكِينَ برای وسوسه انسان نشان می دهد، اگر ملکی را دو فرشته ترجمه کنیم (که ترجمه های رایج چنین کرده اند) یعنی :

انسان علی رغم همه توجهی و ارزشی که به او داده شده در خودش کمبود شخصیت احساس می کرده و جایگاه خودش را نمی شناخته که خام حرفهای شیطان شده یا جایگاه ملک از جایگاه فعلی آنها بالاتر بوده ، که اگر این فرض را بپذیریم ، یعنی در جنت هم مراحل تکوین شخصیت داشته ایم و داریم که احتمالا با آنچه در زمین مایه آزمایشات بوده متفاوت است در اینصورت می توان گفت ۱- سازوکار خلقت انسانها و کمال آنها در جنت متفاوت از سازوکار آنها در حیات ارضی است و ۲- آنجا هم خلقت جسم انسانها سیر و مراحل تکوینی داشته . ۳- اگر از وارد شدن به موضوع کیفیت و چستی روح (و نفخت فیه من روحی) صرفنظر کنیم چون اطلاعات کمی از آن به ما داده شده است در جنت هم برای انسان یک سیر رشد تکوینی در نظر گرفته شده بود تا انسان سلسله مراتب مربوطه را بگذراند مثلا (عبادت فکری و عقلی و شعائر) تا به مقام فراتر از ملک دست یابد . این تاویلات به شرطی است که ملک را فرشته ترجمه کنیم اما به نظر بنده ملک صرفا به معنای حاکم یا خلیفه بوده که در اینصورت همه موارد ذکر شده باطل می گردد .

۲- این گفته شیطان که *أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ* نشان می دهد آن دو به حضور دائم در جنت شک داشته اند و مواردی آنها را نگران کرده بوده از طرفی نشان می دهد جنت به قدری جذاب و ارزشمند بوده است که این دو برای خالد شدن در آن حاضرند هر کاری بکنند ولو مخالفت از دستور مستقیم خدایشان یا آنها هم پس از مدتی اقامت در جنت دچار غرور شده ، تکبر کرده و راجع به خلود خودشان و شرایطش از خداوند سوالی نکرده اند تا جوابی بگیرند که در اینصورت سرپیچی از حکم به خاطر تکبر توجیه پیدا می کند و به تبع مکافات جرم هم توجیه پیدا می کند، این معنا را از این آیه می توان برداشت کرد که *نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ* یعنی از طرف آدم و حوا در مورد خلود یا ملک شدن ، پرسشی مطرح نشده یا دعایی صورت نگرفته بود که خداوند جواب بدهد لذا در مواجهه با اتفاقی که رخ داده خداوند ندا می دهد

اعلام نظر و موضع و تبیین موقعیت می کند (حالت دیگر اینکه اینها پرسیده اند ولی خداوند پاسخ نداده یا شرایط سختی گذاشته با توجه به صفات کامله الله ، این فرض قابل قبول نیست)

پیروی از این بیانات یعنی آن دو نسبت به توانایی خدا برای تحقق ملک شدنشان یا عمر جاوید شک داشته اند و حاضر شده اند ، ریسک، بدیلی (گزینه ای) که شیطان جلو پایشان می گذارد را بپذیرند.

یعنی تلاشهای بشری نباید به رسیدن به مقام خلافت متوجه و متمرکز گردد ، بلکه ، تلاشها باید برای راضی کردن خدا به جعل مقام خلافت در مورد آنها متوجه گردد . (این نظر پایه نظریه ولایت امری در شیعه را تشکیل می دهد)

مضاف بر اینکه در آیات دیگر قرآن که خلد و خلود آورده شده است مثلاً قُلْ أُولَئِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَأَنَّهُمْ جَزَاءٌ وَمَصِيرًا (الفرقان/۱۵)

(ای پیامبر!) بگو: «آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده؟! بهشتی که پاداش اعمال آنها، و قرارگاهشان است.» (در مورد سربلندان از آزمایش دنیا) می فهمیم الله هیچگونه بخلی در این زمینه ندارد کافی بود از او جاودانگی نعمات جنت را می خواستند تا اجابت می کرد . الا ایها الحال تکلیف ما تاسف خوردن برای اشتباهات گذشتگانمان نیست، بلکه عبرت و بصیرت ، درس آموزی که خودمان آن اشتباهات را تکرار نکنیم .

با توجه به آیه : قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (الکهف/۶۹) (موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!»

می توان درک کرد که تجربه عصیان آدم و حوا (ع) برای انبیا و صالحین چقدر مهم بوده، که که خود را ملزم به صبر در برابر فرامین و اوامر رسیده از الله و ولی بر حق او می کرده اند تا عاصی نبودن خود را نسبت به اوامر الهی

ثابت کنند . در این آیه اثری از اغوا نیست، اثری از شیطان نیست ...

بررسی آیه شجره الخلد و ملک لایبلی

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ (طه/۱۲۰) ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی‌زوال راهنمایی کنم؟!»

۱- به صراحت آیه بیان می‌کند مسئله فرشته شدن نبوده و مسئله فرمانروایی و حکومت و حاکمیت بوده است.

۲- می‌توان برداشت کرد که در جنت زوال برخی موجودات وجود دارد چون آدم (ع) مفهوم جاوید بودن را درک می‌کرده است و حاضر بوده برای آن هر کاری بکند لذا گفته برخی علما که برای ماقبل هبوط قائل به جنت ارضی بوده اند می‌تواند درست باشد.

۳- می‌توان برداشت کرد که مراحل وسوسه شیطان متعدد بوده است در این جلسه مذاکره (قال)، وسوسه شیطان روی شخص آدم (ع) متمرکز شده و او را با انگیزه‌های مردانه تحریک می‌کند.

۴- اگر این آیات را جمع کنیم به این می‌رسیم که آدم (ع) به دنبال حکومت بوده است و قرآن در مورد حوا (ع) جداگانه چنین صراحتی را به کار نبرده است، برداشت می‌شود که احتمالاً ملکه شدن خواسته حوی نبوده است ولی در آیات دیگر (هما یعنی آن دو با هم) به کار رفته یعنی هر دو را فریفته، میتوان برداشت کرد که احتمالاً شیطان چنین مذاکره دو نفره ای را هم با حوی داشته است. اینکه از موضوع آن گفتگو پیامی به ما نرسیده ۱- یا درجه اهمیت اش پایین بوده ۲- یا باعث گنجی و گمراهی انسان امروز می‌شده ۳- یا امری بوده که خلاف مصلحت بوده ۴- یا به نوعی زیر مجموعه ملک و خلد قرار می‌گرفته که لازم به توضیح بیشتر نبوده ولی حداقل می‌توان برداشت کرد از همان ابتدای خلقت انگیزه‌ها رابطه مستقیم با تفاوت‌های جنسیتی داشته است.

۵- در وسوسه مُلک بی‌زوال، در جنت قاعدتا منظور حکومت بر نوع

(جنس) انسان بوده است یعنی آدم (ع) می دانسته دسته ای از انسانها در حال تکوین جسمی و روحی ، طبق فرآیند خودش در دستگاه مربوطه در حال خلق هستند .

۶- نشان می دهد مفهوم مُلک و حکومت حتی در خود جنت هم موضوعی شناخته شده بلکه رقابتی بوده است .

۷- شاید آدم (ع) دچار این اشتباه محاسباتی شده بوده که هر کس مُلک دارد صاحب قدرت می شود به جای اینکه هر کس قدرت دارد صاحب مُلک است . (قدرت را یکی از اجزای ولایت در نظر بگیریم)

۸- قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ جَنَّةٍ مَّكَّالَةٍ هَا و مراوداتی بین آدم (ع) و سایر موجودات مقیم جنت برقرار بوده است و احيانا آدم (ع) و حوا (ع) معلمانی از ملک داشته اند تا مراتب معرفت را به آنها آموزش دهد و در موقعیتهای انتخاب به راه درست راهنمایی کند .

۹- در این آیه چون نامی از الله نیست خام شدن و پذیرفتن مُلک لایبلی از سوی آدم (ع) را شاید بتوان خواسته یک شورشی، در نظر گرفت ، متکبری که می خواهد با وجود ملک مطلق خداوند ملک جداگانه و شخصی خودش را ایجاد کند و این خواسته به قدری پر قدرت است که حتی کسی همچون آدم (ع) هم برای تصاحب مُلک حاضر می شود هر کاری بکند . آیه و عصی آدم ربه فغوی این مطلب را تأیید می کند .

۱۰- اینجاست که نظریه " هدف وسیله را توجیه می کند " باطل می شود . هدفی ناحق و وسیله ای ناحق جز اخراج از موقعیت حقیقی خود نتیجه ای ندارد .

۱۱- اینکه در مورد حضرت آدم و حوا (ع) به این صراحت مطالبی حمل می شود دلیل بر برتری ما بر آن دو نیست، که نتیجه اش غرور و غره شدن به خودمان شود (که در اینصورت باز به دام شیطان افتاده ایم) در بهترین حالت درسی که برای ما دارد این است : آن دو نفری که آن مقام و درجه را داشته اند و از همه حواس غیبی هم بر خوردار بوده اند ، مهپور و مغلوب وسوسه شیطان

شدند، ما باید از هر آنچه موجب غرور و عصیان می شود بپرهیزیم ، تا تجربه آنها را تکرار نکنیم که آزموده را دوباره آزمودن خطاست .

سوال طبق اخباری که رسیده بزرگ طایفه جن ، شیطان بوده چطور اجنه باید بزرگ داشته باشند ولی نوع انسی نباید بزرگ داشته باشد ؟

آیا می توان گفت ، آدم (ع) بزرگ و سرپرست و ولی ، انسانهای خلق شده در جنت بوده است ؟

سوال : چطور همه مخلوقات به تعدادی که الله لازم بداند تولید شده اند (تا بی نهایت) حتی اجنه که مادون نوع انسانند ، ولی ما باید خود را به این محدود کنیم که الله فقط و فقط یک زوج انسان(آدم و حوا(ع)) خلق کرده است ؟ به همان سازوکاری که به تعداد (ولو بی نهایت) سایر مخلوقات شرف وجود پیدا کرده اند ، انسان نیز می توانست تولید شود (مخلوق گردد) . (البته مرحله خنفت فیہ من روحی را فعلا کنار می گذاریم چون اطلاعی از فرآیند آن نداریم)

تحلیل عسی آدم فغوی(آدم عصیان کرد پس اغوا شد)

خداوند می فرماید : عسی آدم فغوی

- ۱- نغموده عسی الانسان فغوی یعنی خداوند منظورش فقط آدم (ع) بوده (صرفا یک نفر) نه همه انسانهای آن دوره .
- ۲- شیطان می گوید لاغوینهم (قطعا من همه آنها را اغوا می کنم)
- ۳- شیطان حتی پیش خدا هم قبی در می کنه ، میگه من آنها را اغوا می کنم حال آنکه تا انسان به حدی تنزل نکند که عصیان امرخدا را کند ، اغوا در موردش موضوعیت ندارد به عبارت دیگر ، اول انسان عصیان می کند بعد اغوا می شود نه برعکس یعنی هیچکس حق ندارد دلیل عصیان خود را اغوا شدن بیان کند .

۴- اگر انسان قادر به کنترل خود شود ، که هرگز از فرمان خدا خارج نشود
 محال است اغوایی در موردش موضوعیت پیدا کند .

۵- از طرفی در آیه *إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ*
الْغَاوِينَ (الحجر/۴۲) که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از
 تو پیروی می‌کنند؛

الله نمی‌گوید که تو شیطان آنها را اغوا می‌کنی بلکه می‌گوید کسانی که عصیان
 (سرکشی، سر باز زدن) از حق می‌کنند اغوا می‌شوند و پیروان تو فقط از این
 دسته هستند . درسی که برای ما دارد اینکه تا می‌توانیم ، ایمان معرفتی به
 حضرت حق بیاوریم تا مبدا عصیانگر نسبت به فرمان او شویم، خود مان را به
 حق نزدیک تر کنیم، تا از مهلکه اغوا شدن رها شویم . یکی از نتایجش این
 است که از دام تبعیت شیطان رها می‌شویم یعنی تا وقتی ما تحت ولایت الله
 هستیم ، شیطان و دوستدارانش و خادمانش، هیچ غلطی ، نمی‌توانند بکنند .

۶- خرده فرمایشات شیطان مثل موجود ضعیف النفسی است مدام می‌خواد
 خودش را بیاندازد وسط و بگوید به من هم نگاه کنید ، توجه کنید ، و ...
 لعنت الله و همه لعنت کنندگان بر او باد .

ما با تعقل ، یعنی وزن کشی کردن ۱- حرف خدا اینه ۲- حرف شیطان
 اینه می‌توانیم به حقایق پی ببریم .یعنی

از بین این دو حرف کدام را باید پایه بگیریم؟ ، کدام اصل و درست است؟ .
 شیطان مال این حرف ها نیست، او دروغگوی بزرگ است. جسارت را در
 موردش بالاتر می‌بریم و به او می‌گوییم ، هیچ پخی نیستی و از اینکه خودت
 را عددی در برابر خدا حساب کردی ، پشیمانت می‌کنیم .

بررسی خطای آدم و حوا از دید شیطان، آیا هدف شیطان عیان کردن سواتهما بوده است؟

آیا هدف شیطان برای انتقام گیری از انسان (که در اثر حسادتش به انسان و عیان شدن تکبیرش منفور و ملعون درگاه الهی شده بود) نمایان کردن سواتهما بوده است؟

- ۱- شیطان به جنت دسترسی داشته است .
- ۲- اگر وجود نسناس را که در برخی اخبار رسیده بپذیریم ، (با وجودی که در قرآن هیچ اشاره ای به آن نشده) ، شیطان می دانسته نوع انسان (بنا به شباهتش با نسناس) دارای سوات است چیزی که احتمالاً خود انسانهای اولیه (آدم و حوا) نمی دانسته اند یا سوات از دید سایر جنتیان پنهان بوده است .
- ۳- آیا شیطان می دانسته، این درخت لباس جنتی را از جسم جنتی آن دو بیرون می آورد و سوات آنها را نمایان می کند یا نه ؟.
- ۴- احتمالاً شیطان دارای شبکه ای اطلاعاتی (از اجنه ساکن جنت) بوده که این حکم الله به انسان را شنود کرده اند و نقشه این نبرد را کشیده اند . شاید یکی از مخاطبین جمیعا در آیه هبوط همین اجنه مزدور بوده اند .
یعنی الله همه جنیان و انسانها را با هم از جنت هبوط داده است .
- ۵- شیطان با اجبار بیرونی و به زور فیزیکی آن دو را به نزدیک آن شجره ، (دستگاه) ممنوعه نیاورده بلکه از داخل آنها به آنها نفوذ کرده و روی فکر آنها کار کرده و با وارد کردن خط فکری باطل آنها را واداشته به اختیار خود دست به این عمل بزنند .
- ۶- یعنی شیطان روی دشمن خود (یعنی انسان) کار جدی کرده و به ابعادی از روحيات و نفسانیات انسان اشراف پیدا کرده است. لذا ما نیز نباید دشمن خود را دستکم بگیریم.
- ۷- شیطان با وسوسه هر دو نفر آدم و حوا (هما) قادر شد نقشه خود را عملی کند ، یعنی شرط کارگر افتادن وساوس شیطان این است که همه

افراد یک تیم و گروه را بفریبید، یعنی اگر در جماعتی، عده ای یا حتی یک نفر باشد که وسوس شیطانی روی او بی اثر باشد، همان یک نفر می تواند کل جماعت را آگاه کند تا نجات یابند.

۸- اگر فرض کنیم که آدم و حوا دارای قویترین ایمان بوده اند، قویترین حربه ای که شیطان استفاده کرد برای وسوسه آن دو این بود که نسبت به خدا و صفات کامله اش در دل آدم و حوا شک و شبهه بیافکند. و محمل آن را هم فرمانروایی جاوید قرار داد.

۹- سوال: آن درخت (دستگاه) چه جاذبه ای داشته که باعث شده آدم و حوا به خاطر شناخت آن حاضر باشند با دشمن خود مذاکره کنند و سخنان دشمن خود را بشنوند و تازه در مقابلش کم بیاورند و تابع او شوند؟

بررسی شیوه تفکر و فلسفه بافی، شیطان

شیطان برای پایین آوردن انسان از مقامی که خدا برایش جعل کرده (خلیفه الهی) تلاش می کرده است

وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/ ۲۰)

۱- شیطان در فلسفه خود بنا را (پناه می بریم بر خدا) بر اشکال داشتن خداوند، گذاشته و او را حسود معرفی می کند. همان روندی که روح حاکم بر تلمود است.

۲- این ماجرا برای پس از آن است که شیطان از خدا مجوز گرفت مبنی بر مهلت الی یوم معلوم چون نسبت دادن حسود به خدایی که حیات همه چیز، آن به آن به اراده اوست بزرگترین جسارت یک مخلوق است و فقط از سوی

کسی صادر می شود که اجازه خاص از خود الله داشته باشد. این آیه خبث ذاتی شیطان و صدق وعده الله را عیان می کند .

۳- شیطان با اعتماد و ایمانی که به حقانیت وعده خدا دارد اینگونه علنا جسارت می کند .

۴- شیطان در واقع با بازی کردن با انسان قصد دارد، شهوت قدرت طلبی و نمایش قدرت و تکبر بی حد خود را به خدا نشان دهد

۵- اگر موجود عادی در جنت به خودش اجازه دهد که نسبت به خدا، صفت منفی حسادت را، فکر کند قطعاً نظم جنت به هم می خورد لذا هبوط کمترین مجازات برای خاطیان عالم جعل هست. چه شیطان، چه تابع او در آن زمان

۶- اینکه شیطان توانسته آن دو را وسوسه کند یعنی حتی در جنت هم آدم و حوا فرصت انتخاب داشته اند و این دلیلی بر فرضیه تکوین مدارج روحی در جنت نیست . انتخاب بین خیر(حق) ۱ یا خیر(حق) ۲ مما یشتهون (از هر آنچه اشتها کنند) در جنت جاری است و اشکالی ایجاد نمی کند . اشکال وقتی ایجاد می شود که انسان به عنوان مخلوق مختار الهی بین حق (اطاعت فرمان الهی مبنی بر لا تقربا هذه الشجره) و باطل (در اثر غرور و عصیان) دومی را انتخاب کند که به محض وقوع این امر ، حداقل مجازات ، هبوط است .

همچون کسی که می خواهد از یک آپارتمان ۱۰ طبقه پایین بیاید ۲ راه دارد یا راه حق که از آسانسور یا راه پله بیاید یا راه باطل ولی سریع ، یعنی مثلا پرش کند . در اینصورت انتخاب راه پله یا آسانسور انتخابی مما یشتهون است هر دو حق اند ولی انتخاب پرش یا قبلی ها انتخاب حق و باطل است لذا نتیجه باطل، خورد شدن و مرگ است ولی هر کدام از انتخابهای حق را بکند به مقصودش می رسد .

تدبر در رجز خوانی های شیطان

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (الأعراف/۱۶) مرسوم : گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم!

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (الحجر/۳۹) گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می‌دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت،

وَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَأَمْرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَأَمْرَنَّهُمْ فَيَلْبِغُونَ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (النساء/۱۱۹)

و آنها را گمراه می‌کنم! و به آرزوها سرگرم می‌سازم! و به آنان دستور می‌دهم که (اعمال خرافی انجام دهند، و) گوش چهارپایان را بشکافند، و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند! (و فطرت توحید را به شرک بیالیند!)» و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است.

از این نقل قول آیه می فهمیم :

۱- لحن شیطان به قدری تند و سنگین است که نسبت به صبر الله فقط

باید گفت سبحان الله

۲- خدا را نسبت به خودش در مقام اغواگر خطاب می کند (نوعی فحش و

تهمت به الله) و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا(چه کسی ستمکارتر است از کسی که به الله تهمت ببندد) همان نگاهی که پیروان تلمود به خدایشان نسبت می دهند و او را مقهور یعقوب و سایرین می خواهند .

۳- و با غیظ می خواهد برای خدا خط و نشان بکشد.

۴- چون زورش به خدا نمی رسد به اشرف مخلوقاتش (که به تازگی معرفی کرده است از روی حسادت) گیر داده است.

۵- کاربرد کلمه ازینن(زینت می دهیم برایشان) از سوی شیطان نشان می دهد ساختار ذهنی اش زینتگرا و ظاهر گراست و اتفاقا به همین دلیل نتوانست

باطن انسان را ببیند و خود را به فنا داد. (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (ص/۷۶) گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!») مستفاد می‌شود هر گونه سرمایه‌گذاری معنایی انسان روی خودش از دید و دستبرد شیطان محفوظ است و انسانها با خیال راحت از شیطان می‌توانند روی تعالی معنوی خود و سایرین سرمایه‌گذاری کنند.

۶- شیطان در این آیه مستقیم خداوند را خطاب قرار داده است. می‌توان فهمید پس انسان که به لحاظ ظرفیت و جایگاه خلقی، بالاتر از او خلق شده اگر با الله صحبتی (دعایی) کند، قطعاً الله به او پاسخ می‌دهد. تأیید کننده آیه *وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمْ مَا تَوْسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ* (ق/۱۶) ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم! است.

۷- راز اینکه موجودات ارضی باعث اغوای انسان نشود این است که آنها را زینت و نعمت الهی ببیناریم نه زینت دنیا. *قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أُخْرِجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* (الأعراف/۳۲) بگو: «چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می‌دهیم! لذا آنچه در کلاسهای موفقیت از ظواهر زیبای دنیا در ذهن‌ها تصویر می‌کنند، اصلش مال خداست و بهتر است مستقیم با خود او وارد، دعا و مذاکره بشویم.

۸- و دشمنی شیطان با انسان، نه به خاطر خود انسان (که بالاخره انسان هم یک مخلوقی از جانب الله است) که به خاطر گردنکشی اش نسبت به خود الله بوده است. و این کلید اصلی است که اگر فهم انسان شود،

انقلابی در انفس و آفاق به پا می شود ، که در آن صورت انسان نه به خاطر خودش ، که به خاطر جسارتی که شیطان نسبت به الله روا داشته ، قیام می کند و دشمن او می شود تا او را سر جایش بنشاند . و نه تنها او بلکه همه کائنات را به حق ، به

تسلیم الله وادارد . که رمز حیات جز اسلام (تسلیم بودن در برابر درستی ها و خوبیها و حق هایی که الله وضع کرده است) ، نیست . شیطان ، خیلی شانس آورد یکی از شیعیان حقیقی اهل بیت آنجا نبودند شیعه آل علی و فاطمه ، (اهل کساء)، حاضران مباحله با یهود ، شیعه زنده باشد و کسی (هر کی) جرات کند به الله جسارت کند؟! هیهات من الذله

۹- تکبر شیطان به قدری است که خودش هم نمی فهمد چه می گوید ، من گمراه می کنم من امر می کنم ، من با آرزو می فریبم، من اغوا می کنم و من من من ... در حالیکه خود او و تک تک انسان ها و همه موجودات دیگر که فضای خلقت را پر کرده اند همگی با اذن الله نعمت حیات دارند . و این گنده گویی ها جز عربده کشی یک بی سر و پا و بی ریشه ، چیز دیگری نیست، ضلالت و اغوای انسان فقط از راه عصیان خود او (امر پروردگارش را) پدید می آید و شیطان جز یک سگی که وظیفه اش پارس کرده ، هیچی نیست . پس همگی ، شیطان و جنودش را با دشمنی ، مخاطب قرار می دهیم و این شعار را به او فریاد می زنیم که : ای شیطان از دست ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر . (یاد شهید بهشتی بخیر) البته برای مقابله با شیطان باید بلد باشید چطور سگ به ظاهر وحشی ، پارس کن ، را مهار و مغلوب کنید ، یکی از تکنیکهایش را که در مورد این حقیر موثر بوده بیان می کنم : ذکر الله اکبر را بسیار بر زبان جاری کنید ، که معجزه ها می کند . در مقابل تکبر شیاطین جنی و انسی تنها و تنها خدا را به کبریایی فریاد بزنید ایاک ایاک نعبد و ایاک نستعین .

شناخت ابلیس، الشیطان، شیطان از دیدگاه قرآن

در بیان الله وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (الأعراف/ ۱۱)

ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

ابلیس تا قبل از خلقت انسان، عضوی از ملائک معرفی شده است.

ابلیس، پس از خطای محاسباتی که از روی قیاس ظاهری مرتکب شد و باعث طرد و رجم از مقام اش گردید به الشیطان شناسانده می شود، یعنی آن جن خاص که سرکرده مخالفان بوده است و معرفه همگان است. مثلاً

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (البقرة/ ۱۶۸) ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و

از گامهای شیطان، پیروی نکنید! چه اینکه او، دشمن آشکار شماست!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (البقرة/ ۲۰۸) ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در صلح و آشتی درآیید! و

از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست

وقتی در مورد آن طایفه خاص جنیان، که پیرو الشیطان و تحت ولایت او هستند، صحبت می شود کلمه شیطان (نفری در دستگاه الشیطان) به کار رفته است.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (النساء/ ۱۱۷) آنچه غیر از خدا می خوانند، فقط بتهایی است (بی روح)، که هیچ اثری ندارد؛ و (یا) شیطان سرکش و ویرانگر است.

وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (الحجر/ ۱۷) و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم؛

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (الحج/ ۳)

گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا برمی‌خیزند؛ و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند.

وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (الصافات/۷) تا آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کنیم!

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (الزخرف/۳۶)

و هر کس از یاد خدا روی‌گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست!

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (التکویر/۲۵) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!

الشیطان مدام به نوکرانش دستور می‌دهد فیلمهایی بسازند و کتابهایی بنویسند و ... که او را خیلی بزرگ و قوی جلوه دهد که مثلاً هر کاری بخواهد، می‌تواند انجام دهد، با عروسک با کارتون با روشهایی که مردم را فریب دهد و... یک چیزکهایی می‌سازند (کنستانتین اولین فیلم پست مدرن با محور سیتنیسم یا شیطانیزم) ولی اگر به جنبه دروغین بودن فیلمهای هالیوود و بالیوود و ... توجه کنید که همه اش دروغ، دروغ است، دیگه تنها کاری که می‌کنید، فقط خنده ای است، از روی تمسخر به سازندگان آنها می‌زنید. که البته حقشان است.

الشیطان ملعون ۲ عالم است.

احمق ترین موجودات عالم است. (کسی که خود را برتر از همه ملائک و مافوق جایگاه انسان، و به ناحق، شایسته مقام خلافت خدا، بر سایر مخلوقات می‌دید)

مگر می‌شود مخلوقی خالق خود را دشمن بگیرد و اینگونه ضد او شود.

بررسی و درس آموزی از اشتباه شیطان (شیطان قربانی چه شد که

مغضوب الله گردید؟)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا (الإسراء/ ۶۱) (به یاد آورید) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟!»

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (ص/ ۷۵)

گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)»

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (ص/ ۷۶)

گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

قَالَ فَاحْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (ص/ ۷۷)

فرمود: «از آسمانها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!

وَإِنَّ عَلَيْكَ لعَنْتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (ص/ ۷۸)

و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (الكهف/ ۵۰)

به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس -که از جن بود- و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال)، او و فرزندان او را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندان او به جای اطاعت خدا)، چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران!

به صراحت الله می فرماید ابلیس نسبت به امر رب اش فاسق شد یعنی سجده نکردن بر آدم بهانه بوده است و بلکه امتحانی از سوی الله برای او و سایر ملائک

- ۱- در اسرا ۶۱ الله به صراحت ابلیس را جزء ملائک مخاطب قرار داده است پس وجود شیطان قبل از طردش به نام ملک ابلیس شناسانده شده است .
- ۲- اینکه ملائک سجده کردند یعنی خلقت آدم (ع) صورت گرفته بود چون قبیلش همین ها با خدا محاجه کرده بودند و نسبتهای مَن یَفْسِدُ فِيهَا وَيُسْفِكُ الدَّمَاءَ (آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟!) به نوع انسان زده بودند . یعنی شیطان تا این لحظه هم غرور خود را پنهان از دیگران کرده بود . راه شناساندن خبث ذاتی انسانها (مختارها) در معرض امتحان عملی قرار دادن آنهاست .
- ۳- اینکه هیچ ملک دیگری در رد یا تائید این استدلال شیطان نظری نداده اند و اثلا دخالت نکرده اند یعنی خود را ذیل مقام ابلیس می‌دیده اند .
- ۴- اینکه الله گفته ابلیس را نقل قول کرده است برداشت می‌شود : الف - الله در برخورد با مسائل صراحت کامل دارد و نیاز به هیچ لاپوشانی و مخفی کردن ندارد ب - الله وقتی اجازه و اختیاری را تفویض می‌کند ، خودش آن را نقض نمی‌کند مثلا در این مورد با اینکه جسارت شیطان غیر قابل انکار است ولی الله اجازه واقع شدن آن را داده است . ج - برای الله تبیین مسئله و مشکل و راه حل ارائه دادن در اولویت است و در این مسیر آزادی بیان کاملا وجود دارد ، حتی برای خبیث بالذاتی مانند ابلیس . د - این آیه به روشنی تفاوت حکومت ولایت الله و الرسول و اولی الامر را با حکومت دیکتاتوری نشان می‌دهد اینکه الله سرکوبگرایانه و دیکتاتور مابانه برخورد نکرد و اجازه مخالفت را به ابلیس داد و به جای عدم او ، باطل بودن و ناحق بودن او را به همه مخلوقاتش اثبات کرد ه - این درس بزرگی از ولایت الله است و ابطال نظریات سیاست مدرن مثلا دموکراسی . (به ظاهر یعنی هر کس یک رای و حکومت مردم بر مردم و ... ولی در اصل ، اعمال اراده صهیونیسم و کارگزاران فرماسونرشان با بازی با رای عوام) و اشکالاتی که به سیستم سنترال پالیسی (حکومت سیاسی متمرکز) وارد می‌کنند ۲ حالت دارد اگر نظام مربوطه هر می‌چیده شده باشد که یک فرعونی ، در راس آن

، هوی ها و هوس های باطل خود را متکبرانه و ظالمانه ، بر گرده مردم سوار کند . بله اشکال دارد اما اگر نظام حکومت مرکزی قائم به یک ولی از طرف خدا باشد و نظام مسطح طراحی شده باشد و بار مصائب مردم را با هدایتشان به راه مستقیم بر دوش بکشد و خاضعانه (واقعی نه ریا) نظام توزیع تکلیف بر اساس وسع را پیاده کند درست است توضیحات تکمیلی در آینده به استحضار می رسد .

۵- گفتار ابلیس و این که خود را ذیل مرکزیت و خالقیت خداوند تعریف می کند (خلقتنی) نشان می دهد که حتی ابلیس هم خداوند را به عنوان تنها حاکم مقتدر (لم یکن له کفوا احد که هیچ هم کفوی ندارد) قبول دارد پس معیاری به دست ما می رسد هر کس خداوند را به عنوان حاکم و قاضی و خالق شناسد دون مقام شیطان است .

۶- این دستگاه فکری که ، موجودی همه امور را حتی فهم خود از مسائل را ، ذیل اراده و حکم و منظر الله تعریف می کند، پایه و مایه دستگاه معرفتی و روش اندیشیدن در نظام الهی است، این نظم اندیشه به راحتی بر فلسفه اصالت ابژه و فلسفه اصالت سوژه قاهر است و بدیل کاملا مناسبی برای حذف ضاللت‌های تولید شده در آن دستگاه های معرفتی است .

۷- دعوا و مسئله شیطان بر سر نزدیکی و قرب الی الله و کسب رضی الله عنه نیست بلکه بر سر خودنمایی و تفاخر و تکبر به سایرین است، اینگونه که دلیل سجده نکردن خود را قیاس جنس آدم با جنس خود معرفی می کند . یعنی ، از قبل هم چون جنسش بهتر از سایر ملائک بوده و فرصت تکبر به آنها را داشته ، حفظ موقعیت می کرده است ، نه اینکه از روی اخلاص و برای خدا عبادت کرده باشد . این درسی است که معنای جدیدی از تکبر را می شناساند : همه کسانی که با آویزان کردن خود به خانه و ماشین و سایر زینت‌های دنیوی قصد شناخته شدن در ذهن سایرین را دارند ، خواسته یا نخواست‌ه اشتباه شیطان را تکرار می کنند . (مثلا راننده خودروی لوکسی که از احساس تصور عابرین نسبت به خود ، حظ و لذت می برد و اثلا نیتش

صرف انتقال فیزیکی از یک نقطه به نقطه دیگر نیست آن احساس حظ، کاملاً شیطانی است).

۸- مفهوم خیر و نفع و نیکی و لذت و... با مرکز مختصاتی الله، حتی برای ابلیس هم پذیرفته شده است و شاخصی برای اندیشه‌ها است.

۹- حکم الله اخراج است. یا از مقام ملک ارشد بودن یا از مکان جنت (با توجه به اینکه بعدها آدم و حوا را فریفت یعنی امکان تردد در جنت را داشته پس گزینه اول محتمل تر است)

۱۰- آیه با مخاطب قرار دادن شیطان می‌فرماید: چون رجیم هستی اخراج شو، نه اینکه چون اخراج شدی رجیم هم شدی؟! با مراجعه به آیاتی که کلمه "رجم" در آنها به کار رفته است متوجه می‌شویم رجم به معنای سنگسار نیست مثلاً (قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (هود/۹۱) ترجمه مرسوم: گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می‌گویی، ما نمی‌فهمیم! و ما تو را در میان خود، ضعیف می‌یابیم؛ و اگر (بخاطر) قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می‌کردیم؛ و تو در برابر ما قدرتی نداری!» با استفاده از المعانی که ترمینولوژی لغت را در زبان عربی آورده است مفاهیم، طرد شده، نفرین شده، دور شده است، برگردان غیب را گفتن و... بیان شده است ولی اگر کاربرد کلمه "ترجمه" را مبنا قرار دهیم به معنای "برگردان کردن از یک زبان به زبان دیگر"، به نظر بنده معنای رجیم به این مفاهیم نزدیکتر است رجیم یعنی تغییر کرده از ماهیت اصلی خود و دور شده از هدف خلقت اصلی خود، برگشته از جایگاه خلقی خود در دستگاه خلقت الله، با این تحلیل حکم اخراج خداوند به رجیم شدن شیطان برمی‌گردد به عبارت دیگر گویی خداوند گفته است: من موجودی که از هدف خلقتی خودش منحرف شود (چه برسد به اینکه ۱۸۰ درجه شود) نمی‌خواهم پس خارج شو از امکانات و جایگاهی که به تو داده ام.

۱۱- با توجه به اینکه در آیات قبلی، خداوند به شیطان الی وقت المعلوم، فرصت

داده بود و در این آیه که زمان یوم الدین (برقراری قیامت) ، به حی بودن شیطان بر نمی گردد به لعنت خدا به او بر می گردد با جمع این دو آیه ، برداشت می شود ، قرار نیست شیطان تا روز قیامت فرصت شر آفرینی داشته باشد ، و احياناً به زودی (وقت المعلوم) شرش از این حیث تمام می شود. ولی لعنت خداوند تا روز قیامت بر او جاری است . ان شالله برسد روزی که با اثبات بندگی خود به خداوند ، شیطان را منکوب و سرکوب و مغلوب ، معدوم کنیم . ببینیم خداوند افتخار معدوم کردن او را به چه کسی از ما می دهد .

۱۲- در میان خوبان بودن مهم نیست، عضوی از خوبان بودن مهم است. «فسجد الملائكة كلهم - الا ابليس ابليس ظاهرا در میان ملائک بود ولی در باطن ، عضوی از آنها نبود .

۱۳- تکبر، مانع تعبد و تسلیم است. «استکبر و کان -... ابليس از قبلش کافر شده بود ولیکن ترک سجده ، کفر او را بر ملا کرد. «کان من الکافرين

۱۴- در مورد کلمه ابلیس باید خاطر نشان کرد امروزه مهمترین المان معماری در شهر سازی ، که همان میداین مرکزی و اصلی شهرهای تحت حاکمیت حزب فراماسون جهانی را در بر می گیرد ، توسط نماد آبلیسک تزئین شده است، نمادی که از مصر باستان در ۲۸۰۰ سال پیش تا به امروز وجود داشته و این یعنی یک جریان قوی در همیشه تاریخ به عنوان یک طرف دعوا ، و مدعی برتری و علو طلبی ، خودنمایی و حاکمیت وجود داشته است

۱۵- (اگر تاریخ دنیا را از طرف شیاطین انسی و جنی (فراعنه و نمرودها و صهیونیستها و ...) ببینیم تازه متوجه سیر مبارزاتی انبیاء الهی و ائمه هدی به عنوان طرف مقابل، می شویم که این مطلب خود کتابها لازم دارد و ...) ، البته افراد کنجکاو می توانند در بسیاری از نمادهای دیگر نیز رد پای آنها را ببابند ، لذا خواننده گرامی ، دشمنان خدا و بشریت به قدری به شیطان و معبود خود ایمان دارند، که همه مظاهر تمدن غرب را به رنگ او در آورده اند ، و اتفاقاً به کسانی که از خدا و پیغمبر و آخرت و ... صحبت کنند ، جسارت و مسخرگی، روا می دارند ، به همین خاطر ، توصیه اکید می کنم ، فریب

احدی را نخورید ، اختیار خود را دست خود نگه دارید و ایمانتان را فقط به حقیقتی که به الله تکیه دارد ، متعلق کنید، چون هر چه غیر آن است، باطل شدنی است .

بررسی کاربرد دو کلمه انسان و آدم در قرآن

آدم

۱- وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (البقرة/۳۱) سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید!»

۲- أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (یس/۶۰) آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است!؟

۳- فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ... (طه/۱۲۰) شیطان به سوی آدم وسوسه اش را اینگونه اعمال کرد گفت ای آدم ...

۴- عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱) آدم امر پروردگارش را عصیان کرد (نافرمانی کرد) پس به غی (درجه ای پست) رسید اغوا شد ، باخت

۵- أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ (مریم/۵۸) خداوند به انبیاء از ذریه آدم نعمت فراوانی داد.

۶- وَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (طه/۱۱۵) پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم! و ...

همه مربوط به شخص آدم (ع) دلالت دارد .که البته بیشتر در عالم جعل و بررسی های معرفتی و سازوکار تغییرات انفسی او توجه می دهد .

انسان

دو نوع بیان وجود دارد ۱- در تبیین خلقت

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (الحجر/۲۶) ما انسان را از گل خشکیده‌ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم!

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (النحل/۴) انسان را از نطفه بی‌ارزشی آفرید؛ و سرانجام (او موجودی فصیح، و) مدافع آشکار از خویشتن گردید!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ (المؤمنون/۱۲) و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛

۷- در تبیین ویژگیهای کلی و عمومی همه انسانها

خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (الأنبياء/۳۷) (آری،) انسان از عجله آفریده شده؛ ولی عجله نکنید؛ بزودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد! وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (مریم/۶۶) انسان می‌گوید: «آیا پس از مردن، زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد؟!» و ...

نکته : همه موضوعات مربوط به خلقت ماقبل هبوط و مابعد هبوط به مخاطب

انسان بوده است نه آدم

گویی قرآن اصرار دارد که خلقت اولین (جمع اول به معنی نسل اول) را به انسان نسبت دهد نه آدم (ع) و بین این دو تفکیک قائل شده است. یعنی انسان اول ۱، انسان اول ۲، انسان اول ۳ و ... که به جمع اینها اولین گفته می‌شود. که در اینصورت محدود کردن خلقت انسان‌ها به فقط یک جفت انسان (آدم و حوا (ع)) قبل از هبوط اشتباه است.

مسئله خلیفه الهی نوع انسان

با بررسی آیاتی که کلمه خلیفه در آن به کار رفته است :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۳۰)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! «آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/۲۶)

ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!

- ۱- برداشت می‌شود از آنجایی که این مکالمه قبل از خلقت آدم (ع) صورت گرفته است از ابتدا هم خداوند انسان را برای ارض در نظر گرفته بود. (و با توجه به فرضیه عالمین موازی، عالم غیب و عالم شهاده شاید در مورد کیفیت هبوط بتوان نظر داد که هبوط نه الزاما فیزیکی که نوعی فرود باطنی بوده است مثلا با گرفتن حواس درک جنتی، از انسان‌ها
- ۲- در حالیکه هیچ اسمی از انسان نیست، الله مهمترین صفت مخلوق جدیدش را ویژگی و صفت خلیفه الهی معرفی می‌کند.
- ۳- الله خلیفه‌گری را در انسان جعل می‌کند یعنی ربطی به خلق جسم

- مادی او ندارد و خلیفه گری صفتی است در عالم معنا و وابسته به روح .
- ۴- اینکه الله از تمام اسامی و صفاتی که به انسان یاد داد صفت خلیفه الهی را برای معرفی او برگزیده است یعنی این صفت بزرگترین و برگزیده و مجموع صفات است .
- ۵- اینکه خلیفه در جای دومی که در قرآن به کار رفته نسبت به داوود (ع) به کار رفته می توان برداشت کرد که معنای خلیفه فرماندهی و ملک و فرمانروایی و حکومت و حاکمیت بوده است .
- ۶- در اینصورت برداشت می شود اولین نکته ای که در مورد خلقت انسان حتی قبل از خلقتش برای خداوند مطرح بوده مسئله نظام حکومت و حاکمیت انسانها بوده است . پس کسانی که می گویند، دین و مشخصا اسلام مبانی نظری حاکمیت و حکومت ندارد، اشتباه می کنند .
- ۷- اینکه وقتی الله اعلام خلیفه الهی، انسان، را می کند، ملائک موضع می گیرند و نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ جمع می بندند یعنی همه آنها و به تبع همه موجودات جنت ، قرار بوده ، بروند تحت حاکمیت انسان و از طریق انسان حکم الهی در موردشان جاری شود ، یعنی انسان در مقام خلیفه الهی باید ملائک را تسخیر کند و به تبعیت بکشانند و مطیع امر الهی کند . که در این صورت جبهه کاری بزرگی به روی انسان ها، گشوده می شود . فهم و درک عمل و کارایی هر ملک و روابط آنها با همدیگر و دادن دستور کار به آنها به طوری که سلسله اولی الامر به حکم ولایت الله برسد و اراده الله جاری و ساری و راضی گردد . که در اینصورت باید به آنچه بر ما غیب است اشراف پیدا کنیم .
- ۸- حالا معنای آیه ذیل را می فهمیم . إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا(الأحزاب/۷۲) مرسوم : ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود،

(چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد!)
یعنی امانتی که هیچ مخلوقی توان حمل آن را نداشته و ندارد
، حکم دادن ، تحت ولایت امری الله است . البته ما در مقدمات
فهم این امانت هستیم و...

۹- اینکه وقتی ریشه یابی کنیم جنگ ها و منازعات بشری را به این می رسیم که، علت العلل عدو شدن بعضهم لبعض ،(دشمنی برخی با برخی دیگر) در تلاش برای خلیفه شدن بر دیگری بوده است . در حالیکه الله جعل خلیفه را از جانب خود نسبت می دهد . این نظریه یعنی همه کسانی که در طول تاریخ تلاش کرده اند با هر وسیله ای به هدف خلیفه گری برسند در اشتباه بوده اند .

۱۰- یعنی تلاشهای بشری نباید به رسیدن به مقام خلافت متوجه و متمرکز گردد، بلکه ، تلاشها باید برای لایق کردن خود معطوف شود تا خداوند راضی به جعل مقام خلافت در مورد آنها شود . (این نظر پایه نظریه ولایت امری را تشکیل می دهد)

۱۱- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای سقیفه انتخاب (جعل) خلیفه پس از پیامبر (ص)، توسط تعدادی از بزرگان انصار و مهاجر صدر اسلام را ثابت کرد .

۱۲- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای انتخاب (جعل) خلیفه بعد از خود توسط خلیفه اول ، بعد از پیامبر (ص) را ثابت کرد . (در این خصوص تلاش خلیفه دوم ، برای انتخاب عنوان برای خود ، داستان جالبی دارد ...

۱۳- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای جعل (انتخاب، قرار دادن) یک شورای ۶ نفره(مهندسی شده) برای جعل خلیفه بعدی را ثابت کرد .

۱۴- با همین استدلال می توان اثبات کرد رجوع مردم به علی (ع)، رجوع به حکم معطل مانده ، پیامبر اکرم (ص) بود، که در غدیر ابلاغ شده بود و حکم پیامبر در غدیر نه از پیش خود بلکه ناظر به آیه انی جعل فی الارض الخلیفه از

سوی الله بوده است .

البته اقدامات امیر المومنین حضرت علی (ع) در کندن ریشه فتنه این حقیقت را در عمل ثابت کرد . که علی (ع) ، از سوی خداوند به عنوان خلیفه جعل شده بود . و در غدیر به همه مردم ابلاغ گردید و آیات سنگینی که در سوره مائده بر پیامبر (ص) نازل شده که هزاران نکته حکومتی در دل خود دارد ، گواه این مطلب است. مثلا قرار گرفتن عبارات زیر، که به نوعی داخل پرانتز آیه ۳ سوره مائده آمده است. **الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (المائدة/۳)** امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم . سوره مائده ، سوره ای با عجایب فراوان در مورد حکومت و حکومت داری.

فرضیه ای در مورد مکان هبوط (بر اساس فرضیه موازی بودن غیب و شهاده در عالم)

با توجه به آیه **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (البقرة/۳۰)** که قطعاً زمان آیه قبل از خلقت نوع انسان در جنت (ما قبل از هبوط) بوده ، مکان خلقت انسان، ارض معرفی می شود و از طرفی می دانیم تا قبل از هبوط ، انسانها قادر به درک وسایل جنت و فرشتگان و خادمان جنتی بوده اند(احتمالاً با حواسی اضافه بر حواس ۵ گانه فعلی ، لیکن بعد از آن ماجرا ها، الله سایر حواس مربوطه را گرفت و فقط ۵ حس را برای انسانها باقی گذاشت . یا آن لباس جنتی (ظرف روح) را گرفته و لباس جدیدی (ظرف جسم) اعطا کرده)

با این تفاسیر و با احتیاط کامل شاید بتوان گفت " مکان جنت نخستین ، قبل هبوط جایی روی همین ارض بوده است و پس از برداشته شدن برزخ (پرده بین عالم غیب و عالم شهاده) جنت و جهنم موعود هم در همین ارض مستقر است .

در اینصورت تعریفی که از یوم القیامه (دوره قیامت) می شود نیز تغییر می کند :
 " دوره ای که پرده برزخ , برداشته می شود و حواس تعطیل شده انسانها فعال می
 شود و پوشیده های (فعلی) عالم غیب که کاملا با عالم شهاده منطبق هستند
 همزمان برای انسان ها قابل درک می شوند " البته بعد از کوبنده دوم
 بسیاری از مکالمات و توضیحاتی که در قرآن برای مرحله یوم القیامه بیان شده
 با این تحلیل مطابقت دارد .

پس از فوت انسانها و خارج شدن روح از ظرف جسم , مجددا آن حواس به انسانها
 عودت می یابد . در اینصورت بسیاری از عذابهای جهنمی یا لذات بهشتی با این
 حواس درک می شوند .

این فرضیه می تواند بسیاری از اتفاقات غیر عادی زندگی انسانها را توجیه کند که
 توسط عوامل , خارج از درک محسوسات ۵ گانه , (در عالم غیب) به وقوع می
 پیوندد .

عالم با فتحه روی لام یعنی چیزی که علم به آن تعلق بگیرد در اینصورت عالم
 غیب یعنی چیزی که علم به آن تعلق نگرفته است , نه اینکه یک جهان فیزیکی
 غیری وجود دارد جدا و مستقل و منفک از ارض .

در این صورت تعریف جدیدی از امور عرفانی , و علوم غریبه , قابل ارائه می گردد
 : تلاش برای درک علل و شرایط موثر بر روند امور در عالم غیب , (یا غیبات عالم
) بدون در اختیار داشتن ابزار حسی مربوطه .

با توجه به کاربرد کلمه عقل در قرآن , برداشت می شود ما با استفاده از ابزار عقل
 باید جای خالی آن حواس را برای درک غیبات عالم پر کنیم .

شاید بتوان گفت خداوند می خواسته با محدود کردن حواس ما به عدد ۵
 , ظرفیت استفاده از عقل را در ما پرورش دهد .

نظریه ای در مورد یوم القیامه

یوم را به دوره و عصر ترجمه می کنیم نه یک چرخه کره زمین دور خودش به مدت ۲۴ ساعت و ماهها بلکه سالهایی که در آن حساب و کتاب عملکرد هر کس را بررسی و نمره دهی می کنند. و کاملاً محدود، که شروع و پایانی دارد. یوم الدین را به روز قیامت ترجمه می کنند ولی به نظر بنده یوم الدین شامل یوم القیامه و پس از یوم القیامه (دوره استقرار جنه و جهنم) است. به کل آن دوره یوم الدین می گویند که شروعش با یوم القیامه شروع ولی پایانش با پایان یوم القیامه پایان نمی یابد الی الابد ادامه دارد.

وَلَقَدْ رَأَهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (التکویر/۲۳) او (جبرئیل) را در افق، روشن دیده است! برای پیامبر پرده غیب فرو افتاده بود و ایشان حواس درک غیب را داشته اند (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ) (التکویر/۲۴) مرسوم: و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد! ترجمه پیشنهادی بنده: حضرت جبرئیل (حامل وحی) چیزی از آنچه باید از غیب به پیامبر می رساند کم نکرد، در این صورت ثابت می شود که چیزی برای پیامبر (ص) پوشیده نبوده و به طور کامل از غیب (از منظر ما) اطلاع داشته است. یعنی همه روایات و احادیث منقول از ایشان در مورد موضوعات غیب از سایر موجودات عالم، صحت دارد، در نتیجه برای اشراف به عالم غیب راهنمای ماست، و هم رسوا کننده کسانی که تهمت و افترا به ایشان بسته اند و ایشان را مجنون یا مریض می خواندند. این آیه مجدد تاکید می کند که ما با همین ابزار عقل فعلی باید به غیب مشرف شویم

آیاتی که کلمه الشجره در آنها به کار رفته است.

با توجه به آیه

مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (القصص/۳۰) از میان یک درخت

ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!

- ۱- چرا از بین این همه اشیا دیگر خداوند درخت را انتخاب کرد. با توجه به آیه نفخت فیه من روحی شاید بتوان گفت نفخه به داخل ظرف (جسم انسان) می توانسته در شجره ای (دستگاهی) صورت بگیرد.
- ۲- الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا (یس/۸۰) همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید.

شاید بتوان گفت در جنت نوع جن که از جنس آتش هستند توسط شجره ای (دستگاه خاص خلقت جن) مخلوق می گردند. (در مورد بیولوژی اجنه یا ملائک تحقیقی صورت نگرفته، لیکن بالاخره باید این مباحث، جایی در علوم پیدا کند) با توجه به اینکه جن علی رغم مختار بودن باید تابع ائمه انسی باشند این آیه شاید مجوزی است برای ما که جن را به تسخیر و تحت ولایت درآوریم، (ولایت به معنای استفاده از آنها در جایی که برای آن خلق شده اند در کلیت دستگاه خلقت الهی)

۳- وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (الرحمن/۶) و ستاره و درخت برای او سجده می کنند!

سوال: چرا در کنار نجم با وجود این همه مخلوق دیگر توجه انسان را به شجر معطوف می کند و فرمانپذیری اش (شاید دلیل این باشد که شجر (دستگاه خلقت جنتی) کاملاً مطیع و طبق فرمان محصولات را تولید می کند و خدمات می دهند

خاصیت ستاره انعکاس نور یک خورشیدی است. شجره چه نسبتی با این خاصیت ستاره پیدا می کند؟

۴- لَا يَلْوَنَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ (الواقعه/۵۲) قطعاً از درخت زقوم می خورند، وجود درخت خاص به نام زقوم در آخرت که بدیل دنیایی ندارد، تمرین دادن فکر انسانها که درختانی غیر از آنچه می شناسید وجود دارند (در حال حاضر، نسبت به حواس ما انسانها، غیب، هستند) پس ما نباید تعجب کنیم از وجود شجره (دستگاه) که می توانسته آدم و حوا (یا هر کس دیگر را) بفریبد. با این تحلیل و اینکه مشت نمونه خروار است، به این می رسیم که هر انسان دیگری

هم که بود(غیر از معصومین که تحت هدایت خاص الهی قرار دارند) ممکن الخطا بوده است، لذا هیچ انسانی حق ندارد نسبت به این دو بزرگوار جسارتی روا دارد به علاوه اینکه آن دو با توبه مقبول از آن خطا، نجات پیدا کردند ولی هر یک از ما هنوز در امتحان لا تقربا با مایه امتحانی، مربوط و خاص به خود هستیم.

واما این مطالب چه درسی برای امروز ما دارد ۱- امتحان نخستین (تکبر که شاخص گناهان باطنی است) در مورد تک تک ما انسانها جاری و ساری است ۲- هبوط جمعی از انسانها بوده نه صرفا دو نفر، یک بخش از مخاطبان جمیعا احتمالا جماعت جنیان و شیاطین بوده اند که همراه انسان به عالم دون جنت هبوط می کنند تا جنت از لوث وجود متخلفین آنها پاک شود.

۴- با توجه به آیه **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنَسَىٰ وَكَمْ نَجِدُ لَهُ عَزْمًا طه/۱۱۵**) پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم! در این آیه به صراحت دلیل عهد شکنی آدم (ع) نسیان و فراموشی او ذکر شده، و اینکه این نوع نسیان عهد نشانه عزم قوی نداشتن است.

شجره و امتحان الهی (تفاوت جنت ما قبل از هبوط، جنت ما بعد از یوم القیامه) با توجه به آیات بلا و امتحان می توان فهمید که همگی مربوط به عالم ارض است

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (الکهف/۷) ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می کنند!

یعنی اشیاء فقط در ارض مایه امتحان می شوند پس، آن درخت (دستگاه) نه برای نوع انسان و نه سایر موجودات ساکن جنت مایه امتحان نبوده است. می دانیم برای ما انسانهای این عصر، این عالم ارضی، امتحان است و اختیار ما فقط نافذ در این دنیا است و در آخرت که جایگاه قرار و ثبات است، دیگر امتحانی در

کار نیست .

اما در این آیه ، اینکه آدم و حوا ، از نزدیک شدن به آن شجره(دستگاه)خاص بر حذر شده اند، یعنی خداوند به آنها قدرت و توان انتخاب را داده بود ، حتی در جنت می توان برداشت کرد که جنت پسینی پس از یوم القیامه با جنت ماقبل از هبوط فرق داشته باشد. در جنت نخستین ، نظام تکامل خاصی برای انسان ، طراحی شده بود(دسترسی به همه چیز حیث شئتما) که اگر آدم (ع) صبر می کرد به درجات لازم می رسید .

شاید پس از برگزاری مراسم قیامت مخلوقات انسی جدید پروردگار مجددا به مکانیسم قبلی آموزش و تکامل (زمان خلق آدم) برگردند و اثلا نیازی به امتحانات ارضی نباشد . یا این دوره آموزشی انسانهای امتحان شده در ارض ، یک منبع آموزشی کاملی را تهیه کرده باشند و یک نظام آموزشی کاملی را طراحی کرده باشند ، که مخلوقات جدید انسی خدا، صرفا با رجوع کردن به تجربیات آنها مدارج تحصیلی و تکمیلی را طی کنند . و اصل "کسی که تجربه ها را نیاموزد ملزم به تکرار آن است " باعث شود جدیدالخلقه ها تجربه ها را بیاموزند ، نه آنکه آنها را تکرار کنند .

با توجه به کشفیات و اختراعاتی که نوع انسان انجام داده است و اینکه روز به روز تکنولوژی، نعمتی جدید را در اختیار انسان می گذارد ، می توان گفت که در جنت ما قبل از هبوط از این چیزها خبری نبوده است و می توان حدس زد که در جنت ما بعد از قیامت همه این ابزارها و نعمتها باید وجود داشته باشد ، لذا جنت ما بعد از قیامه با جنت ما قبل از هبوط تفاوت دارد . البته چون این کشفیات با الهام الهی و با سلسله علل طولی به اراده الله می رسد ، در هر صورت ، ساخته شدن جنت ما بعد از قیامه هم به خود الله بر می گردد . این مطالب، پایه نظریه ساخت بهشت توسط خود انسانها را تشکیل می دهد . (پیشرفت علم روباتیک ، بسیاری از مصادیق که در آیات و روایات آمده را عینی و شدنی کرده است) برای درک بیشتر این موضوع می توان گفت ، الله نمونه اولیه انسان را طراحی و خلق کرد ، نمونه ای که قادر است به اذن الله میلیاردها از نوع خود را تولید کند یا

هزاران نوع کار مختلف را انجام دهد ، به هر حال همه اقدامات آن نمونه اولیه به خالق اصلی و اولیه بر می گردد.

سطح اختیار انسان و جن در ماجرای نزدیکی به شجره

می دانیم شیطان که از طایفه جن می باشد سالها عبادت خداوند را کرده بود یعنی خلقت جن متقدم و قبل تر از خلقت نوع انسان بوده است همچنین می دانیم در سوره الرحمن الله دو گروه جن و انسان را مخاطب قرار می دهد یعنی هر دو گروه اختیار داشته اند:

- سوال حد اختیار هر کدام تا کجاست ؟ تا زمان نزدیکی آدم و حوا به آن درخت (دستگاه) جنیان جرات نزدیکی به آن الشجره را نداشته اند یا حد اختیارشان کمتر از آن بود چون اگر نزدیک شده بودند قطعاً از جنت اخراج شده بودند و شیطان امکان تردد در جنت را نمی داشت .
- در واقع وسوسه شیطان به این عمل به نوعی همدستی او با نوع انسی را در این شورش نشان می دهد چه بسا اگر بتوان در نهانخانه و عمق افکار و اراده شیطان نفوذ کرد به این برسیم که مشکل او (نعوذ بالله) رو کم کردن از خود خدا بوده نه انسان و ...
- اینکه الله به اشرف مخلوقات خودش دستور داده که به این الشجره (دستگاه) نزدیک نشود می توان برداشت کرد که هیچ یک از مخلوقات خدا ، ساکن در جنت ، اجازه نزدیک شدن به این درخت (دستگاه) را نداشته اند (جبراً یا اختیاراً) یعنی احتمالاً این درخت (دستگاه) خاص یک جایگاه ویژه ای در نظام خلقت جنتی داشته است در نتیجه می توان برداشت کرد اثلاً اینطور نیست که (نعوذ بالله) خدا برای بیرون کردن انسان از جنت مخصوصاً همچنین نقشه ای کشیده باشد .
- ظاهراً مجازات تخلف از حکم الله در جنت ، عدم است ولی وقتی در محکمه عدل الهی ، آدم و حوا مواخذه و توبیخ می شوند و انسان با " فتلقی

آدم کلمات " توبه کرده و به صفات الله او را قسم می دهد , دیگر مخلوقات به فاصله بین خلقت خود و او واقف شده و لذا حقی از اعتراض برای خود نیافتند به علاوه اینکه اثلا همین ماجرا سبب شد تا الله با سایر ملائکه و مخلوقات دانش پذیر , درس بزرگ توبه را بدهد , یا درس اسماء الهی , که اگر این مطلب را قبول کنیم می توان برداشت کرد (حداقل در جنت ما قبل از هبوط) ملائکه دارای ظرفیت ثابت دفعی نبوده اند بلکه به مرور زمان و بسته به خواست الله ظرفیت تعالی بیشتر برایشان ایجاد می شده است .

- یعنی مجردات تا ابد در درجه ثابتی نیستند بلکه درجنت نظام ارتقا درجه خاصی برای آنها تعریف شده است . یا اگر از زاویه ای دیگر بیان کنیم مجردات عالم خلقت در نوع خود ثابت هستند طبق جایگاه تعریف شده قبلی در دستگاه خلقت اما در درون نوع خود قادر به افزایش رتبه و رشد بیشتر هستند . مثلا دستگاه ارتباطی تلفن , ابتدای ساختش (نمونه اولیه اش) یک جعبه بزرگ و سیم و ... ولی بعد از گذشت چند نسل از آن, امروزه ارتباطات ماهواره ای و بیسیم و ... ماهیت و نوع , تلفن به عنوان وسیله ای برای ارتباطات تغییر نکرده ولی در داخل نوع خود هزاران پیشرفت و رشد را تجربه کرده است .

- شاید مقدار عبادت, مطابق شعائر مرسوم , یکی از شاخصها و میزانهای ارتقا درجه باشد کما اینکه گفته می شود شیطان ۶۰۰۰ سال عبادت سنگین داشته و به درجه بالایی در نظام درجه بندی عرش رسیده بود .

- اینکه در ماجرای سجده بر آدم از بین همه مخلوقات و موجودات جنت فقط شیطان بوده که مخالفت کرده و اینکه هیچ یک از سایر ملائکه این عمل شیطان را در آن زمان تقبیح نکرده اند می توان برداشت کرد شیطان یکی از مقربترین (بالاتر از بقیه و نزدیکتر از آنها به مرکز عالم یعنی الله) و درجه بالاترین مخلوقات حرم الهی در جنت بوده است . به طوریکه سایر ملائکه حتی جرات بیان اعتراض به او را نداشته اند . یعنی خود را ذیل او می دانسته اند .

- یا از نگاهی دیگر اینکه ملائک بهانه آورده اند " که ما خود تو را تسبیح می کنیم از خلق این موجود که یسفک دماء (خونریزی) می کند دست بردار و منصرف شو " شاید بتوان برداشت کرد که نوعی کینه یا حداقل سوال در دل همه ملائکه بوده ، که چرا خداوند مخلوق تازه به دوران رسیده ای را اینقدر وجاهت می دهد و بزرگ می شمارد و بر آنها خلیفه و حاکم می کند و از طرفی چون جرات بیان اعتراض را نداشته اند ، در مقابل اعتراض شیطان سکوت کردند و شاید این سکوت را بتوان نوعی همراهی با او تلقی کرد که شیطان را هوا برداشته که می تواند، خاکی بودن انسان را بهانه کرده ، جلو اراده الله بایستد و آنچنان گستاخانه از حکم صریح حاکم مطلق، سر باز زند.
- اینکه انسان حتی قبل از خلقتش ویژگی ای دارد که می تواند به محض خلقت، مسجود ملائک شود ، یعنی سازوکار رشد او (به واسطه اختیارش) قابل مقایسه با دیگر مخلوقات الهی نیست ، در سرعت زمانی و ظرفیت کمالی.
- اینکه از ملائک فقط این ۲ دلیل اعتراضی نقل شده و هیچ کلام اعتراضی بین خودشان ثبت نشده می توان گفت بقیه ملائک هم ، هم عقیده و موید این ۲ مطلب بوده اند . اینجاست که به عظمت جلسه ای پی می بریم که الله جلو اعتراض و درخواست بهترین مخلوقاتش می ایستد و انسان را خلق می کند .

سکوت ملائکه در ماجرای نزدیکی آدم و حوا به شجره

سوال اگر موجودی همچون شیطان می توانسته با نوع انسان مراوده و ارتباط برقرار کند ولو از جنس و سوسه چرا خبری از سایر ملائکه نیست، الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ (العصر/۳) مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را

به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!

تا نسبت به انسان توصیه به حق و توصیه به صبر کنند و مانع خطای انسان شوند

- سکوت ملائکه ۳ معنی دارد ۱- الله مشخصا فرمان داده که به انسان کمک نکنید (که با توجه به محیط سلم جنت بعید است و اتفاقا عکس آن بیشتر محتمل است) ۲- سکوت ملائکه به خاطر اعتراض و شکایت پنهانیشان نسبت به انسان بوده که جرات عیان کردن آن را نداشته‌اند (که با توجه به حداقل عبودیت اجباری ملائکه وقوع چنین احتمالی بعید است) ۳- انسان به مقام خودش چنان غره شده بود که هیچ کس یا ناصحی را نمی‌دید و اگر هم توصیه‌ای می‌شنید متکبرانه آن را رد می‌کرد (با توجه به اینکه شیطان وسوسه حکومت جاوید به او داده بود، می‌توان پذیرفت که انسان قبل از وقوع خطا چشم و گوش بسته و گنگ شده بود و لذا این گزینه محتمل‌تر است) که مایه عبرت ما باید شود.

برخی احتمالات در مورد انگیزه‌های خلقت انسان (در نسبت با سایر مخلوقات)

- اثلا شاید شیطان (با عقل ناقص و ناچیز خود و به حکم سر دسته معترضان بودن) نعوذ بالله قصد کودتا علیه خداوند را داشته‌آنگونه که بعدها به پیروان خود از جمله دکارت و کانت و داروین دستور داد که با انفکاک ذهن بشر، آنها را از اعتقاد به عالم غیب بگیرند و به نیچه دستور داد تا اعلامیه مرگ خدا (خدای موهومی خودشان) را به زعم خودشان بخواند.

- با بررسی روند اتفاقات دوران خلقت انسان در بارگاه (عرش) الهی و اعتقاد به وجود نظام رشد و تکامل خاص جنت، شاید بتوان نتیجه گرفت روال منطقی رشد و ظرفیت همه مخلوقات ساکن در جنت اقتضا می‌کرده که الله موجودی جدید خلق کند تا میزان و شاخص درجه

بندی کمال را (خود شاخص را) چند درجه ای بالاتر ببرد و قله جدیدی از کمال را به مخلوقات جنت (که خود را ذی حق ظرفیت رشد بیشتر می دانستند) معرفی کند. هر کدام از وقایعی همچون بعثت پیامبر، غزوات پیامبر، خلافت و ولایت علی (ع)، و... و واقعه کربلا و ... قطعاً حد رشد و کمال مجموعه دستگاه خلقت را بالاتر برده است.

- در پایینترین حد ممکن و با کمال احتیاط، می توان گفت: سجده اجباری مخلوقات جنت، (ملائکه و ... (چه به خودش، چه به موجودی جدید الخلقه)) صفت عالی و متعالی الله را به کمال جلوه گر نمی شده لذا حضرت حق اراده خلق (شبهه ترین موجود به خودش را در روح و صفات آن) می کند در ظرف جسم مادی ولی مینیاتوریزه شده.

- با این فرض شاید سوال شود شاخص اشرف مخلوقات بودن انسان زمان مند است و هر آن ممکن است الله موجود جدیدی را خلق کند که ظرفیت کمال پذیری اش بالاتر از انسان باشد؟ جواب: گفتیم اگر میزان کمال را در انسانها اندازه گیری کنیم با هر یک از صفات الهی به عنوان میزان و ۱۰۰ آن را درجه پیامبر اکرم (ص) به عنوان اسوه حسنه در نظر بگیریم و آیه فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (النجم/۹) تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود؛ در شب معراج، یا فتبارک الله احسن الخالقین و نفخت فیه من روحی به این نتیجه می رسیم که "خیر" انسان کامل، متجلی در شخص پیامبر (ص) اسوه و حد نهایی دستگاه با عظمت خلقت بوده و هست و خواهد بود و قبل و بعد از ایشان هر پدیده ای هم که خلق شود ذیل مقام ایشان قرار می گیرد.

حدسیاتی در مورد شجره (پیش زمینه فرضیه شجره در جنت)

- مفهوم دستگاه های شیمیایی و فیزیکی و الکترونیکی و سخت افزاری و نرم افزاری تازه ۲۰۰ سال یا حداکثر ۳۰۰ ساله برای مردم قابل درک و فهم شده از این منظر بهترین کلمه برای نشان دادن موجودی که عملیات و فرآیند خاصی را انجام می دهد (تعریف امروزی ماشین و دستگاه) برای قرن‌ها ، همان الشجره بوده است

- با این تحلیل آن الشجره (دستگاه) احتمالا یکی از لوازم بهشت است که می بایست باشد و در دوران پس از قیامت هم کسانی که لیاقت عروج به جنت را داشته باشند احتمالا دوباره قادر به روئیت آن درخت (دستگاه) خواهند شد ولی این تجربه سنگین و مراتب کمال معرفتی و روحی شان از یک طرف و اینکه عقلا آن را مضر و آسیب رسان تشخیص داده اند از طرف دیگر ، باعث می شود آنها ابداً نه تنها به آن درخت (دستگاه) نزدیک نشوند ، بلکه فکر نزدیک شدن به آن را هم نکنند.

- اگر سوات را فرج و آلت تناسلی ترجمه کنیم (که محل اشکال است) با توجه به اینکه نزدیکی به آن درخت (دستگاه) به قسمت جنسی انسان واکنش نشان داده میتوان حدس زد که سازوکار مرتبط با مسائل جنسی داشته است.

- به هر حال ما از درک مکانیزم داخلی نوع آن شجره (دستگاه) فعلا عاجزیم و صرفاً تا این حد و از بیرون ، می توانیم مطالبی را حدس بزنیم. منظور اینکه دستگاه خلقت ناشناخته های بسیاری دارد که هنوز علم بشر به آنها مشرف نشده است پس الزاماً باید به مرجعی و پناهی مطمئن توکل کند و اعتقاد و پایه های عقلی و فکری خود را به آن تکیه دهد که پیش زمینه اش ایمان به الله است البته الله در دین اسلام نه خدای ادیان دیگر

- إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَلْتُوا إِلَيْكَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آل عمران/۱۹) دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی

به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

- قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (البقرة/۱۳۶)

- بگوئید: «ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).»

- تلاشهای بشر امروز برای ساختن ماشینی که همچون رحم مجازی والده عمل کند و توفیقات پژوهشگران عیان است و البته الله که میلیاردها بار قادرتر از انسان است که برایش در حد "کن فیکون" (باش پس می باشد) است (یک اینتر زدن یا یک اشاره ...)

در مورد سازوکار خلقت جسم انسان، اشکالی که به فهم ما وارد است

۱- اینکه تنها سازوکار تولید انسان را از طریق سازوکار فعلی (جماع و آلات تناسلی زن و مرد) می‌دانیم در حالیکه قطعاً خداوند روشهای خلقتش منحصر به این نمی‌باشد.

۲- قطعاً الله، جنت ما قبل هبوط و جنت ما بعد القیامه را فقط برای ۲ نفر آدم و حوا خلق نکرده است.

۳- در آیات بسیاری مخاطب خلق نوع انسان است نه شخص آدم.

۴- از طرفی سواتهما، (با فرض ترجمه به آلات تناسلی)، تازه، پس از انجام تخلف نمایان شده است لذا امکان تولید مثل همچون سازوکار زمینی برای

آنها در بهشت وجود نداشته است .

این هم دلیل دیگری که اثبات می کند که در زمان هبوط مجموعه ای از انسانها به زمین آمدند نه صرفا ۲ انسان زن و مرد (آدم و حوا)

فرضیه شجره (دستگاه) و خلقت نخستین انسان، ها:

شجره احتمالا در نظام خلقت جنتی (ما قبل هبوط) ماننده رحم خارجی، نوعی کارایی مرتبط با توالد جسم مخلوقات (از جمله انسان) را داشته است. (قرار مکین رحم مجازی) و پس از زوج آدم و حوا، زوج زوج انسانها خلق شده اند (حداقل ۴ نفر دو زوج) (البته نه با سازوکار تولید مثل مادی (دنیوی))

اگر این مفروضات را قبول کنیم تا توبه آدم و حوا و ماجرای محکمه الهی در حضور همه جن و ملک و اعلام اسما الله توسط آدم (ع) و قبول توبه آنها از طرف الله و اعلام حکم مجازات اهبطوا، به زمان جنتی، مدتی گذشته است و در این مدت طبق همان سازوکار قبلی تعداد زیادی انسان خلق شده بودند.

بیان دیگر فرضیه شجره

- با قیاس جزء به کل و عقل ناقص فعلی فرضیه شجره را به این صورت ارائه می دهیم: در جنت ماشینهایی وجود داشته که نقشه ژنوم جسمانی مخلوق را گرفته و نمونه سازی می کند. و سپس در تولید انبوه، عناصر مختلف (خاکی) را ترکیب می کرده و به عنوان محصول خروجی "انسان" تحویل می داده اند. (عناصر خاکی و بی قدر)

- و مثلا در مورد انسان نقشه ژنوم و ساختار کروزومی انسان را بگیرد و همچون رحم مجازی مراحل تکوین این طور به آن طور را اعمال کند و جسم کامل شده انسانی را به عنوان محصول خروجی، بدهد. در مورد نفخت فیه من روحی و زمان آن که در کدام مرحله است مشکلی پیش نمی آید اینکه در رحم مادر والده باشد، یا رحم مجازی.

- اگر شجره را (دستگاه خاص تولید جسم انسان فاز به فاز) تصور کنیم

سازوکاری برای خلق سایر انسانها در جنت قابل تصور می شود چه بسا پس از قیامت هم، انسانهای دیگری توفیق خلق پیدا کنند و بدون نیاز به امتحان زمینی، مستقیم در جنت ساکن شوند، کما اینکه خلقت حور عین و غلمان و ... را می شود در این راستا دید.

- می توان برداشت کرد: آن گل خاص در جنت مواد اولیه خط تولید بوده است
سخت افزار و ماشین مربوطه چیزی شبیه الشجره (دستگاه) بوده است و طرح اصلی و مهندسی و نرم افزار را الله مستقیماً به کارگزاران ابلاغ کرده بود

- با این نتیجه گیری تعداد زیادی از سوالات بشر قابل حل می شود.
 - تولد های نخستین نه در ارض که در جنت ما قبل از هبوط بوده و البته قوانین و سازوکارهای خلقی حاکم بر جنت قطعاً متفاوت از قوانین خلقی ارض است (ولی قوانین جعلی به مقدار زیادی یکی است)

- آیاتی که خلقت جسمانی انسان را دفعتاً اعلام می کنند مربوط به سلول اولیه که همان نقشه ژنوم انسان است، می شود که یونیک و یکتاست و از قبل هیچ، نوع حیوان دیگری دارای این نقشه ژنوم نبوده است آنگونه که در ابطال داروینیسیم ثابت شد.

- آیاتی که خلقت جسمانی انسان را فاز به فاز معرفی می کند مربوط به مراحل بعد از سلول اولیه است و فرقی نمی کند در رحم یک دستگاه (شجره) واقع شود یا در رحم یک انسان مونث.

- دانش امروز بشر، در علم ژنتیک انسانی و شبیه سازی محیط رحمی مادر، قادر شده، رحم مجازی طراحی کرده و بسازد و خروجی موفقیت آمیز داشته باشد، فارغ از سایر مسائل جنسی، حداقل می توان این قدرت را برای الله نیز قابل تصور بدانیم، کسی که نوع انسانها را ساخته، خیلی بهتر از ما به علم شبیه سازی در رحم مجازی واقف بوده است.

- در واقع این ماشین در بهترین حالت فقط جسم انسان یعنی ظرف انسانیت را می ساخته و روح سازوکار دیگری داشته که فقط ما اینقدر می دانیم که، وقتی جسم به فاز خاصی از تکوین می رسد، الله نفخت فیه من روحی را اعمال می

کند ،

- روح مظلوف جسم است و با ندادن اطلاعات توسط خدا به نظر می رسد به صلاحمان نبوده که بدانیم یا در حد و ظرفیت فهم آن نیستیم یا فهم آن را به فرصت دیگری (مثلا آخر الزمان) موکول کرده .

- وجود شجره های گوشتخوار در همین ارض فعلی، آیتی از این است که می تواند گیاهانی وجود داشته باشد ، که رابطه تعاملی حیوان و نبات داشته باشند.

اینکه بشر در قرن ۲۰ به این درجه از ظرفیت فکری رسیده که ابزار سازی کند و یا دستگاه هایی بسازد که قادر باشند مواد اولیه بی ارزش (خاک) را با فرآیندی به محصول تولیدی با ارزش تبدیل کند و حتی در سطحی بالاتر قادر است کارخانه های کارخانه ساز را طراحی کرده و بسازد ، خوب خیلی عادی است اگر قبول کنیم که خدای این انسان برای دستگاه خلقت خود ، دستگاههای را طراحی کرده و ساخته بوده است که ، خاک و عناصر موجود در آن را به همراه آب (که ۷۰ درصد جسم انسان را تشکیل می دهد) به عنوان مواد اولیه می گرفته طی فرآیندی تبدیل به جسم انسانی کرده و در آخر خود خداوند با دمیدن از روح خودش در آن کالبد نوع انسان را ، به عنوان محصول خروجی ، تحویل می داده است .

- اگر وجود چنین دستگاهی را در جنت قبول کنیم به راحتی می توان قبول کرد که همانطور که آن دستگاه قادر بوده اولین انسان را (آدم (ع)) را از روی نقشه ژنوم دریافتی صرفا با مواد اولیه ناچیز (عناصری خاکی) به راحتی بسازد، قادر بوده جسم دومین و سومین و صدمین و میلیاردمین انسان را نیز با همان مواد اولیه ناچیز بسازد .

- الله قبل از اینکه نمونه ساز باشد ، ابزار ساز است ، هر مخلوقی که قدرت ابزار سازی داشته باشد آن ویژگی را از خالق خود گرفته یعنی خالق او در آن صفت بالاتر و مقتدر تر بوده است ، آن صفت را به نهایت داشته در همه موارد، همه صفات خوب که می شناسیم ، این تحلیل صادق است.

- دستگاه (ماشین) جنسی و توالد ما انسانها کاملا از قبل برنامه ریزی شده است و

ما به عنوان نفس و اراده و انتخابگر هیچگونه دخل و تصرفی در فرآیند و مراحل آن نداشته ایم و نداریم و نخواهیم داشت از قبل بوده است. سازوکار طراحی شده برای توالد مابعد از هبوط .

چطور نباید قائل باشیم که مهندس با این دقت ، که دستگاه توالد و تناسل جسمی را ، برای انسانهای این جهان درست کرده ، قادر بوده دستگاهی پیشرفته تر ، برای توالد انسانهای ما قبل از هبوط خلق کند .

کلمه ساکن شدن و سکونت در قرآن

- وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا (البقرة/۳۵) و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هر جا می خواهید، گوارا بخورید؛
 - وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الروم/۲۱)
 - و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!
 - وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ (البقرة/۳۵) و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن
 - وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ الْأَعْرَافَ (۱۶۱) به آنها گفته شد: «در این شهر [= بیت المقدس] ساکن شوید،
 - رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ (الإبراهيم/۳۷) پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم .
- با توجه به کاربرد کلمه اسکن در آیات دیگر می توان نتیجه گرفت که

منظور از سکونت، استقرار در یک محدوده جغرافیایی بوده است و کاملاً منظور مادی و عینی بوده است و در مورد عالم معنا و جعل مودت و رحمت به کار می‌رود. و این دو نباید با هم خلط شود. یعنی سکونت در جنبه موقعیت عینی و جغرافیایی داشته است.

حوا (ع)

در قرآن هیچگاه مستقیماً کلمه حوا به کار نرفته است.

اسْكُنْ أَنتَ وَرَوْحُكَ ، بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْحِهِ ، حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا ، خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا ، فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ ،

و ما همواره نام حوا را برای زوجه آدم (ع) به کار برده ایم. و همانطور که از آیات به روشنی قابل مشاهده است همواره آیات زوجه مربوط به خانواده است یعنی جنس زن از اول هم جدا بوده و به عنوان انسانی مستقل ولی تابع خانواده معرفی شده است و افتخار ایجاد و برقراری خانواده با زن محقق می‌شود. و به همین دلیل در اکثر تمدنهای شاخص، زن نماد سرزمین و ناموس است و مردان قوم (کشور)، هر گونه تلاش و جهادی می‌کنند و تا مرز شهادت می‌روند تا این ناموس از گزند مهاجم شیطان صفت، مصون بماند و ... و این به واسطه تقسیم کاری است که الله صورت داده است یعنی از نظر الله در دین، زن بودن یا مرد بودن فی نفسه ملاک برتری نیست بلکه کارکرد مثبتی که هر انسان دارد در حوزه وظایف نوعی خود، (با شاخص تقوا) او را درجه بندی می‌کند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (الحجرات/۱۳) ای مردم! ما شما(همه شما، چه زن چه مرد) را، از اجماع امر و ۱ زن آفریدیم گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

یعنی در جنبه ما قبل هبوط، خداوند، حوا (ع) را برای آدم (ع) و بالعکس خلق

کرده بوده است سوال چرا قرآن نگفته دو مرد یا دوزن را خلق کردم و گفتم در بهشت ساکن شوید؟ یعنی از ابتدا هم خانواده با یک انسان نوع مذکر و یک انسان نوع مونث قرار بوده تشکیل شود.

نتیجه اینکه اختلاف جنسیت، مایه تعریف و قوام خانواده است و لذات جنسی، حتی قبل از هبوط هم وجود داشته است. لذا اینکه سوات را به آلات جنسی ترجمه کنند محل اشکال است. خلط و اشکال فهم مترجمین مربوطه اینجاست که، بین کارکرد توالد و کارکرد لذت جنسی تفکیک قائل نیستند، به طور کلی برداشت می شود، آدم و حوا می توانستند در جنت، از همه مواهب بر خوردار باشند از جمله نیروی شهوت، بدون اینکه نیاز باشد زوجه زحمت و درد بارداری و زایمان را تحمل کند و...

نکته دیگر این آیه، تاکید بر متر و شاخص تقوا جهت درجه بندی کرامت انسانهاست، لذا نژاد سفید آنگولا ساکسون که مدعی برتری بر سایر اقوام و نژادهای بشری هستند، شکر اضافی میل کرده اند.

بررسی لذت جنسی در جنت ما بعد از قیامه

- با توجه به آیات وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (الصفات/۴۸) و نزد آنها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند. وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ (ص/۵۲) و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهرانشان دوخته اند، و همسن و سالند! فِیْهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (الرحمن/۵۶) در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جن پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است. وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ (الطور/۲۴) و پیوسته بر گردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند!

- در جنه ما بعد از قیامه قطعا مصادیق لذت جنسی وجود دارد سوال

اگر برای هر مرد عروج کرده به جنت زنان بیش از دو زن (چندین) اختصاص یابد ۱- آیا نوع این مخلوقات انسی است یا غیر انسی؟ قاعدتا انسی (مخلوق مختار و مکلف چون رابطه با مجردات ولو ملک که برای انسان انگیزه ای ایجاد نمی کند، قسمت عمده ای از لذت جنسی برای مرد به به تسخیر درآوردن و تصاحب همسرش بر می گردد و برای زن به تسخیر شدن و مورد تصاحب قرار گرفتن توسط همسرش، می گردد و...) ۲- چطور این نسبت چندین زن برای یک مرد برقرار می شود؟ ۳- آیا آن زنها عروج کرده از ارض هستند و امتحان پس داده؟ با توجه به لَوْلُو مَكْنُونٌ می توان گفت، خیر، یا به عبارت دیگر، پس از قیامت دستگاه خلقت انسان، در جنت کما فی السابق (ما قبل از هبوط) به خلق حداقل حور و غلمان ادامه می یابد.

- اینکه در آیات ذکر شده از بیشتر مردها مخاطب آیه هستند تا زنها به خاطر حیا و احترامی است که قرآن برای حریم زن قائل است و اگر نه قطعاً لذات خاص جنس زن هم در جنت به قدری هست که او را راضی کند و...

- به هر حال اگر ماجراهای قبل از هبوط، اتفاق نمی افتاد، سایر انسانها، چگونه قرار بوده در جنت مخلوق گردند؟ حداقل، انسانهای برجسته تاریخ یعنی انبیاء و ائمه و صالحین و شهدا که لیاقت مقام نوع انسانی را داشته اند، چگونه قرار بوده، مخلوق گردند؟

- باز به این می رسیم که، سازوکار توالد جسمانی سایر انسانها (متفاوت با سازوکار توالد دنیایی) در جنت وجود داشته و احیاناً به نوعی با این درخت (دستگاه) مرتبط بوده است.

- حال پس از هبوط باید سازوکار زمینی برای خلق جسمانی انسانهای جدید مقدرشده، پیش بینی شود که همین روال فعلی است.

آیت شراب سکرآور (وفواحش) و آیت لا تقربا هذه الشجره

با توجه آیه یا ایها الذین آمنوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (المائدة/۹۰) ای کسانی که ایمان

آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [= نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید!

و با توجه به عبارت ذاقا (چشیدند)

شاید سکر آوری (مست کننده ای، از خود بیخود کننده) همچون شراب الکلی در عالم دنیا آیت (نشانی) آن شجره جنتی است که نزدیک شدن و چشیدن آن، لباس عقل را از انسان می‌برد و از آنجاییکه عقل دروازه تقوی است و **وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ**، نزدیکی به شراب برابر با رسوایی، بی تقوایی است.

خطای آدم و حوا در تقرب به شجره و موضوع تزکیه

- اینکه انسانهای اولیه در جنت چنین نافرمانی را کرده اند نشان می‌دهد ناخالصیهایی را در روحشان وارد کرده بودند که به این اراده خطا رسیدند که باید این کار را بکنند. و با توجه به آیه **قَدْ افلح من زکیها** نفس انسان برای فلاح نیاز به تزکیه (تصفیه و پاک کردن) از درون دارد ولو در جنت باشد.
- یعنی اگر آدم و حوی خود را تزکیه کرده بودند آن خطا را مرتکب نمی‌شدند.
- تزکیه امری درونی است و به اراده خود هر فرد بستگی دارد، به عبارتی حتی اگر همه نعمات و امکانات جنت در اختیار کسی باشد تا خودش نخواهد و خودش اراده و اختیار تزکیه شدن را نکند فایده‌ای ندارد و فلاح محقق نمی‌شود.

خطای آدم و حوا یا عصیان آن دو

- فُقلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلزَوْجِكَ فَلَا يَخْرُجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (طه/۱۱۷)
- پس گفتیم: «ای آدم! این (ابلیس) دشمن تو و (دشمن) همسر توست! مبادا شما را از بهشت بیرون کند؛ که به زحمت و رنج خواهی افتاد!
- الله به صراحت خطر شیطان را به آن دو گوشزد کرده بوده و حتی مجازات احتمالی اخراج را هم تفهیم کرده بود (فتشقی) لذا آن دو هیچ بهانه ای برای کار خطای خود ندارند و به همین علت ، دلیل گناه آن دو ، چیزی جز غرور و خودبرتر بینی آنها بر رسیدن به ملک جاوید موهومی نیست .
- الله نیت شیطان را برای آدم و حوا برملا کرده بود .
- اینکه در این آیه الله فقط آدم (ع) را مخاطب قرار داده به خوبی بیانگر این است که موضوعات امنیتی و بقا در خانواده ، در حوزه مسئولیت های مرد خانواده است که کم کاری در آن ، همه اعضای خانواده را دچار مشکل می کند . یعنی مردان مومن باید احساس وظیفه کنند و زنان در این حوزه دخالت نکنند ، تابع مرد که سرپرست خانواده است، باشند . ادامه این بحث ثابت می کند که تشابه و تساوی ، تکالیف و وظایف زن و مرد چقدر احمقانه است و لذا جنبشهای فمینیستی باطل می گردد . الله کمال هر کس را وقتی در جایگاه مخصوصش قرار بگیرد ، تعیین کرده است . ما می دانیم در اسلام مورد نظر پیامبر و اهل بیت طاهرش چقدر به زن ها احترام گذاشته شده است به علاوه خداوند عادل مطلق است لذا قطعا حقوق زن و مرد از لحاظ نوع و کیفیت با هم فرق دارد ولی از لحاظ اندازه کلی با هم برابر است و همین اختلاف در ماهیت وظایف و تکالیف متاثر از جنسیت، باعث ایجاد بقا و انس و تعادل هستی می شود .
- در این آیه الله به صراحت بیان کرده که : شیطان همواره در فکر اخراج شما از جایگاه و مقام فعلیتان است هر گناه شما را یک درجه از اصل جایگاه خودتان اخراج می کند.
- از طرفی طبق آیه

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ
وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ
كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (الأحزاب/ ۳۵)

- به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان،
مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو،
مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان
انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و
زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا
می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.
و تفکیکی که در مخاطب مرد و زن، جداگانه صورت گرفته است، گویی فاکتورها
و درجه مسلمانی مردها با فاکتورها و درجه مسلمانی زنها متفاوت است،
همینطور فاکتورها و شاخصهای ایمانی و طاعت، صدق، صبر، خشوع، تصدق، صوم (روزه داری معنوی و مادی)، حفظ فرج، ذکر در دو جنس
زن و مرد با هم متفاوت است. یعنی مثلا اگر در شاخص زور بازو، دو جنس را با
هم درجه بندی کنیم، ظلم به جنس زن است، همینطور، در شاخص قدرت
عشق و عاطفه، قطعا مردها در برابر زنها، حرفی برای گفتن ندارند. اثلا در برخی
شاخصها که ضد هم هستند. مثلا شاخص ترس (که صفت ممدوح جنس زن است
و بقا و قوام خانواده، را باعث می‌شود در حالیکه برای مرد، مدموم و مایه خفت
است و البته وای به روزی که برعکس شود و ...)
و همه اینها یعنی عالم مرد، متفاوت از عالم زن است گویی این دو در دو دنیای
متفاوت سیر می‌کنند و تنها راه سکون و آرامش هر کدام در این است که پیوند
زوجیت، در قالب خانواده بینشان برقرار شود. این هم یکی دیگر از اعجازات
قرآن است.

نتایج پس از واقعه نزدیکی به شجره

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (البقرة/۳۶)

- پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»

۱- شیطان آن ۲ را به لغزش انداخت در اسلام خانواده ملاک و مبناست (و کوچکترین واحد اجتماع است) یعنی هر دو راضی به عمل بودند شاید خدا انتظار داشته حداقل یکی از آنها دیگری را از این عمل باز دارد.

۲- طبق علل طولی اخراج آن دو در یک سطح به عصیان خودشان بر می‌گردد، در یک سطح به لغزاندن شیطان، بر می‌گردد و در سطحی بالاتر به الله که قانونگذار جنت بوده است. و این سطوح نسبت به هم همپوشانی دارند. از این ماجرا نیز می‌توان درس جبر و اختیار و قضا و قدر گرفت.

۳- شاید بتوان گفت شیطان، با موفق شدن در بیرون کردن آن دو از جنت در واقع، آن دو را، از مقام خلیفه الهی بیرون کرد.

۴- الله قانونگذار است و همه مخلوقات از جمله شیطان می‌دانسته اند که الله از قانون حق خودش تحویل و تبدیلی صورت نمی‌دهد ولو اشرف مخلوقاتش باشد.

و این تحلیل دیکتاتوری خداوند (دیکته‌کنندگی، قانون‌گذار اصلی، بزرگترین قانونگذار ثابت، هستی) را نشان می‌دهد که البته در حوزه مباحث ولایت می‌گنجد، که فعلا عبور می‌کنیم نکته ۱، منظور دیکته‌کنندگی در خود قانون است یعنی کس دیگری به عنوان قانونگذار عالم وجود ندارد همه قوانین از فقط یک اراده، نشات می‌گیرد، نکته ۲ جماد و نبات و حیوان و ملک حق تخطی از دیکته‌های به حق خداوند را ندارند، ولی انسان در انتخابهای عالم جعل (حق و باطل، صدق و کذب، ...) مختار آفریده شده است.

بررسی آیه الم اقل لکم

- فَذَلَّلَهُمَا بِعُرْوَةٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (الأعراف/۲۲)

- و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارش آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

- لحن تند آیه الم اقل لکم که انعکاس نوعی اعتراض و بازخواست سنگین از جانب خداست گویی آن دو از قبل تفهیم شده بودند که قرابت نوع انسان با این درخت (دستگاه) موجب ناهماهنگی در نظم جنت می شود و انتظار از آدم و حوا این بوده که با صرفا قول خدا اعمال خود را هدفمند و هدایت می کردند. و مثل سایر مجردات لازم به اجبار و زور نباشد. و این ویژگی همان حکمت خلق موجود مختار است، در واقع این تفسیر، تمیز (باعث تمایز)، مخلوقات مختار از مخلوقات غیر مختار را نشان می دهد.

- در محکمه مجازات، همه ناظران جنت منتظرند حکم حق از ولی و مالک عالمین را ببینند.

- با توجه به اینکه الله در تفهیم اتهام آدم و حوا (ع) فرموده الم اقل لکم ... می توان در نظر گرفت که در قیامت بسیار خواهیم شنید که مثلا ای قوم لوط الم اقل لکم ... یا ای قوم ثمود الم اقل لکم ... و ای جامعه آمریکا (پیرو آپیک، و حزب داووس و ...) و ای ام الفساد قرن و ...

- یعنی مهمترین وظیفه مومنان درک احکام الهی (قولها و کلام الله) و رعایت آن اولاً توسط خودشان و سپس اشاعه آن احکام به همه انسانهای ارض است، تا حجت برای آنها در قیامت تمام شود و وقتی الله یا نماینده او در محکمه حق می خواهد بگوید الم اقل لکم مصداق مشخصی داشته باشد نیک واضح است

کم کاری در این زمینه، ما را بدهکار می کند .

نزدیکی به شجره چه لباسی را از تن آدم و حوا خارج کرد؟

- در ترجمه های رایج آمده است پس از آن خطا ، لباس از تن آدم و حوا خارج شده است.

کاربرد کلمات لباس در قرآن

هِنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ (البقرة/۱۸۷) آنها لباس شما هستند؛ و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید).

یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسٌ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ (الأعراف/۲۶)(ترجمه مرسوم) ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست؛ اما لباس پرهیزگاری بهتر است! اینها (همه) از آیات خداست، تا متذکر (نعمتهای او) شوند!

وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (الحج/۲۳) و در آنجا لباسهایشان از حریر است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (الفرقان/۴۷) او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد، و خواب را مایه استراحت، و روز را وسیله حرکت و حیات!

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (النحل/۱۱۲) خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند)، مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می رسید؛ اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید!

یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا

لِبَاسِهِمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/۲۷)

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

- در مورد زن و شوهر لباس یکدیگر شدن در عالم جعل (معنا) یعنی عیوب فکری و رفتاری یکدیگر را می پوشانند و اصلاح می کنند تا عیان نشود .
- در اعراف ۲۶ و حج ۲۳ به روشنی لباس مادی و عینی منظور بوده است .
- ولی به هر حال کاربرد کلمه لباس به مفهومی در عالم معنا (عالم جعل) غالب است .

- با کنار هم قرار دادن این آیات و فرضیه جنت ما قبل هبوط و فرضیه کیفیت هبوط (تعطیل شدن ، تعدادی از حواس جنتی مشرف به عالم غیب) و قرار دادن مرکز توجه و ادراک نسبی ، روی فهم انسان ، می توان گفت : آن خطا و به تبع هبوط باعث شد آن حواس مرتبط درک جنت تعطیل شود آن لباس (همان حس گرفته شده است) یعنی عالم غیب همین الان هم وجود دارد و فعالیت هایش در جریان است ولی ما چون آن لباس را از دست داده ایم (آن حس را و به تبع ادراک مربوطه را از دست داده ایم) قادر به درک آن نیستیم .
- مهندسی معکوس : شزط به دست آوردن مجدد آن حس تعطیل شده این است که لباس مربوطه را دوباره به تن کنیم . و این راه حل اکتشافات روحی در حیات دنیایی است . آنچه از روئیا ها و آیات و تجربیات شخصی هر یک از انسانها قابل برداشت است ، تأیید می کند، پس از مرگ جسمانی ، آن حواس تعطیل شده دوباره فعال می شوند .

فرضیه عالم های موازی (دو عالم موازی)

- فرضیه با احتیاط: اگر اخراج انسان را نسبت به مقام خلیفه الهی معنا کنیم و به هبوط وجه معنایی بدهیم نه جسمانی و در آیه انی جاعل فی الارض خلیفه , ارض را همین زمین فعلی در نظر بگیریم , شاید بتوان گفت مکان جنت مثالی ماقبل هبوط در همین ارض بوده است. اشارات بسیاری از آیات قرآن به عملکرد ملائکه (مثلا کرام الکاتبین و وحی و عمل فرشتگان عذاب و فرشتگان امداد و ...) وجود دارد که همزمانی دو عالم را نسبت به واقعه ای واحد, در عالم دنیا نشان می دهد .

- عالم موازی به معنای انفکاک و استقلال دو عالم نداریم.

- با این فرضیه می توان بسیاری از آیات و روایات را تفسیر کرد .

- با این فرضیه ملا اعلی یا عالم بالا به مکانی مرتفع تر , جدا , و مستقل از مکان فیزیکی و عینی و موجود فعلی اطلاق نمی شود, به عبارت دیگر اتفاقات عالم به طور خطی اتفاق می افتد , حال آنکه یک دسته نیروها و عوامل بازخوردها در حوزه محسوسات ۵ گانه انسانهاست و یک دسته دیگر از نیروها و عوامل و بازخوردها در خارج از محسوسات ۵ گانه انسانهاست ولی به هر حال وجود دارد . لذا به نظر بنده , کلمه عالمهای موازی غلط است و به جای آن بایست کلمات ,عالم واحد و عوامل (و نیروهای) موازی (محسوس و غیر محسوس) بازخورد موازی (محسوس و غیر محسوس) را مبنای ادراک قرار دهیم .

- با این تحلیل آیه وَتَخُنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ(ق/۱۶) و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم! معنای قابل فهم تری می دهد .

- با این فرضیه و آیه لَّا تَقُولُوا لِمَنْ يَفْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَّا تَشْعُرُونَ(البقره/۱۵۴) و به آنها که در راه خدا کشته می شوند, مرده نگویید! بلکه آنان زنده اند, ولی شما قادر به ادراک آن نیستید! و آیات مشابه قابل درک می شود .

- با این فرضیه تعریف جدیدی از تقوی می توان ارائه داد انسان درک کند که نیروها و بازخوردهای موازی دیگری در جریان است یعنی همه مخلوقات غیبی (خارج از حواس ۵ گانه اش) در حال روئیت هنر نمایی او هستند .

- با در نظر گرفتن این فرضیه و این آیه إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/۲۷) چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

و اینکه برخی از علما با اجنه مسلمان ارتباط داشته اند و ...

- این فرضیه می توان پایه ای را ارائه داد که دریچه تازه ای را به علوم غریبه باز کند .

- با این فرضیه و اطلاعاتی که در مورد عوامل موازی عالم, از قرآن می توان استخراج کرد شاید بتوان مدلی جامع و عمومی برای درک عوام و خواص نسبت به آن ارائه داد که در نتیجه غیب نزد همگان قابل پذیرش شود و به تبع انقلابهای معرفتی و فرهنگی و دینی واقع شود.

- اینکه گفته می شود برخی صاحب چشم برزخی می شوند , یعنی امکان ارتباط با جریان خارج از محسوسات ۵ گانه (که فعلا از دسترس عوام خارج است و برایشان حکم غیب دارد) برایشان به وجود آمده است .

- با توجه به آیات: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (البقرة/۳) (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند؛ و نماز را برپا می دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

- وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (البقرة/۴) و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند.

- أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (البقرة/۵) آنان بر طریق

هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند. چنین به نظر می آید که الله راه ادراک و ارتباط با بخش فرا حسی (۵ گانه) عالم را به پوشیدن لباس تقوا مرتبط کرده است

درک جدیدی از کلمه عالمین

علمای دین اعلام کرده اند ، هر کس با گفتن و اقرار به شهادتین می تواند به دین واحد الهی و شریعت اسلام مشرف شود (اشهد الا اله الا الله (شهادت می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست) و اشهد ان محمد الرسول الله (شهادت می دهم محمد (ص) رسول الله است)

اگر عالمین را بر وزن شهادتین، بررسی کنیم یعنی ۲ عالم همچون ۲ شهادت از طرفی در قرآن وجود دو عالم ، برداشت می شود ، (عالم خلق و عالم جعل) پس اگر از منظر قرآن ببینیم دو عالم خلق و جعل کاملتر و مشرف تر است شاید صدها سیاره قابل حیات دیگر همچون ارض ، هم باشد ولی همه آنها (با معیار نسبی فهم امروز ما) ، در گروه عالم خلق تعریف می شوند ، که علمش فقط در دست الله است و نمی دهد الا بما شاء (هر کس و هر زمان که بخواهد) ، تازه آیا ما ظرفیت هضم آن علم را داریم؟ اثلا دانستن آنها به چه کار امروز ما می آید؟...

و از طرفی ما صدها تمدن خاموش در کره زمین داریم ، و چند تمدن مدعیند که صاحب حق و درستی اند ، وقتی اینها با یکدیگر تعامل برقرار می کنند ، ضریب پیچیدگی انگاره های معرفتی به حداکثر میل می کند ، تمام آن انتزاعیات و افکار و روح تمدنها ، و علوم انسانی مختلف در عالم جعل بررسی می شود . جعل در قرآن یعنی قرار دادن هر شی و موضوعی در جایگاه خاص و انحصاری خودش.

به عبارت دیگر عالم جعل یعنی در یک جایگاه خاص موضوعی ، ۱- آنچه الله به عنوان حق قرار داده است (جعل کرده) یا ۲- آنچه "من و شما و او و ما و شما و

آنها " به عنوان درست از نظر خود قرار داده ایم. نکته اینجاست حقی که الله تعیین می کند ثابت است و اراده های سایرین باید به درک و انتخاب آن میل کند .

و جایگاه همه این مباحث عقلی در عالم جعل است .
از طرفی ما " عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ " را به تکرار در قرآن می بینیم ، این دو را نباید به عنوان دو عالم مستقل از هم در نظر گرفت . یعنی فرض نکنیم یک عالم غیب داریم جدا و مستقل و یک عالم شهاده داریم جدا و مستقل بلکه هر دو شهاده و غیب در یک عالم همزمان وجود دارد .

قرآن نگفته عالمین غیب و الشهاده، یعنی برای غیب و شهاده استقلال قائل نشده ، و هر دو را به یک عالم نسبت می دهد .

یعنی اگر مرکز فهم را روی انسان بگذاریم ، در این ۱ عالم ، قسمتی از آن برای او شهاده ، (قابل مشاهده) است و قسمتی از آن (یا بهتر است بگوئیم الباقی آن)، برای او غیب است .

همه کرات دیگر و کهکشانها و ... همه وقتی با چشم مسلح و غیر مسلح که حتی یک میلیونیم درصد آن به درک ما برسد جزء عالم شهاده قابل مشاهده است و لذا با توجه مطالب بالا آیاتی که در آن العالمین به کار رفته است. معنای عام تری پیدا می کند مثلاً

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (الفاتحة/۲)

ترجمه مرسوم : ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.
ترجمه پیشنهادی : ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار دو عالم خلق و جعل است .

یعنی تنها الله است که در عالم خلق ، همه آسمانها و همه سیارات ، همه ستاره ها و کل زمین و هر چه در آن هست از شهاده (قابل ادراک برای انسان، توسط حواس ۵ گانه) و هر آنچه در آن هست از غیب (موجود ولی خارج از حواس ادراکی، بشر مادی) و در عالم جعل خدایی که در همه مفاهیم و اسماء حسنا و رشته های علمی و تخصصی و علوم انسانی و فرهنگهای تمدنی و همه چیز را

ایجاد می‌کند و می‌پروراند (ربوبیت می‌کند).

نسبت غیب و شهاده (و بحث عالمهای موازی)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (الأنعام/۷۳)

اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و آن روز که (به هر چیز) می‌گوید: «موجود باش!» موجود می‌شود؛ سخن او، حق است؛ و در آن روز که در «صور» دمیده می‌شود، حکومت مخصوص اوست، از پنهان و آشکار با خبر است، و اوست حکیم و آگاه.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَّا تَعْتَذِرُونَ لَنُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (التوبة/۹۴)

هنگامی که بسوی آنها (که از جهاد تخلف کردند) باز گردید، از شما عذرخواهی می‌کنند؛ بگو: «عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد! چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش، اعمال شما را می‌بینند؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می‌شوید؛ و او شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد!)»

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (التوبة/۱۰۵)

بگو: «عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند! و بزودی، بسوی دانای پنهان و آشکار، بازگردانده می‌شوید؛ و شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهد!»

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ (الرعد/۹) او از غیب و شهود آگاه، و بزرگ و متعالی است!

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (المؤمنون/۹۲) او دانای پنهان و آشکار است؛ پس برتر است از آنچه برای او همتا قرار می‌دهند!

ذَلِكَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (السجده/۶) او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست‌ناپذیر و مهربان است!

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (الزمر/۴۶) بگو: «خداوندا! ای آفریننده آسمانها و زمین، و آگاه از اسرار پنهان و آشکار، تو در میان بندگان در آنچه اختلاف داشتند داوری خواهی کرد!»

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (الحشر/۲۲) او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و پنهان است، و او رحمان و رحیم است!

قُلْ إِنَّ الْمَوْتِ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الجمعة/۸) بگو: «این مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می‌شود؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می‌دادید خبر می‌دهد!»

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (التغابن/۱۸) او دانای پنهان و آشکار است؛ و او عزیز و حکیم است!

- ۱- اگر نسبت غیب و شهاده را فهم انسان بگیریم آنچه توسط ۵ حس انسان قابل درک است عالم شهاده می‌نامیم و آن حقایقی که وجود دارند ولی خارج از حوزه درک حواس ۵ گانه است، عالم غیب می‌نامیم
- ۲- این همه تاکید خداوند روی عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ نکته ای دارد. در علوم فرینچ از احتمال وجود دهها عالم موازی عالم فعلی، که در آن قرار داریم مباحث به میان می‌آید، که مدعی اند به بینهایت عالم موازی میل می‌کند. (که هر عالم، قانونگذار و قوانین خاص خود را دارد) حال آنکه، همه آن مباحث در حوزه غیب بر ما تعریف می‌شود. و وقتی خداوند، خود را عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ معرفی می‌کند، ما به ۲ انتخاب می‌رسیم ۱- یا به

سرگشتگی که پیروان عالمهای موازی دارند بگرویم ، چون هیچ توانی بر اشراف بر آن در اختیار ندارند و همه اش ظن و گمان است. ۲- به کلام الله ایمان بیاوریم و تسلیم فرمان خدای به حقی شویم که غیب و شهاده را ساخته و ربوبیت می کند . و دستگاه فکری خود را با عناصر و اجزایی که او معرفی می کند بنا کنیم .

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (الکھف/۲۶) بگو: «خداوند از مدت توقفشان آگاهتر است؛ غیب آسمانها و زمین از آن اوست! راستی چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد!»

اکتشافات علم طبیعیات، غرب و تمدن پارس

در ۴ صده اخیر ، پراگماتیسم و عمل گرایی نقطه قوت غربیها و نقطه ضعف ما (تمدن اسلامی شیعه) بوده است.

ما باید در این شاخص از تجربیات رقیبمان استفاده کنیم، نترس بودن دانشمندان غربی در کشف موضوعات طبیعت که برای نسلهای قبلی غیب بوده است و ثبت افتخار آن به نام خود، انگیزه عالی برای حرکت در مسیر تسخیر دنیا ایجاد کرده است، ما نیز باید خود را به این روحیه مجهز کنیم .

غیب و اکتشافات عصری

فرض کنید یک کامیون یا اتوبوسی ۳۰۰ سال پیش (و نه ۳۰۰۰) سال پیش ، در یک شهری، یا روستایی راه می رفته است ۹۹ درصد مردم می گفتند معجزه

شده، که کوه آهن در حال حرکت است و راننده آن پیامبر است و واجب اطاعه مسئله این است آن علمی که بر مردم ۳۰۰ سال پیش غیب بوده بر مردم امروز قابل مشاهده است. این هم یک وجه غیب است. و آنچه بر مردم ۱۰۰ سال آینده قابل مشاهده می شود بر مردم امروز غیب است

مثلا اینکه ابرها در محلی که انسان بخواهد بارشان را خالی کنند و علم و توانایی این کار برای مردم این عصر نیست، غیب است ولی به احتمال زیاد برای مردم ۱۰۰ سال دیگر قابل دسترسی است البته طبق آیه:

وَتَحْمِلُ أُنْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأُنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ (النحل/۷) آنها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می کنند که جز با مشقت زیاد، به آن نمی رسیدید؛ پروردگارتان رؤوف و رحیم است (که این وسایل حیات را در اختیارتان قرار داده)!

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (النحل/۸) همچنین اسبها و استرها و الاغها را آفرید؛ تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد، و چیزهایی می آفریند که نمی دانید. (مخاطب آیه را مردم ما قبل ۴۰۰ سال پیش در نظر بگیرید)

خلق وسایل جدید با الهام و ابزار و مواد و علمی که مال الله است، صورت می گیرد و در نهایت فقط به او بر می گردد و کاشفین هیچگاه قادر نیستند جایگاه خالق را تصرف کنند.

ترکیب آیه عند ربهم یرزقون تکامل علمی جنتیان و نظریه غیب و شهاده که در مورد شهدا به کار رفته است یعنی آنها زنده اند و همزمان با پیشرفتهای مادی و علمی و معرفتی بخش شهاده عالم، برای موجودات بخش غیبی عالم، هم تاثیر و تاثرات خاص خود را دارد، یعنی احتمالا، آنها هم در حال پیشرفت و تعالی اند. چه بسا قسمتی از رزقشان را هم، به صورت رزق علمی و معرفتی از این طریق دریافت می کنند.

اگر هدف همه مومنان را ، رسیدن به مقام نفس مطمئنه بدانیم ، لازمه آن پیشرفت ادراکی ، عینی و معنایی در همه ابعاد علمی و اجتماعی است .
یعنی شهدای صدر اسلام و شهدای دوره های اخیر که در تلاش برای رسیدن به نفس مطمئنه بوده اند برای طی مدارج تکامل الا و لابد باید به علوم جدید مشرف شوند گو اینکه حکمت گمشده مومن است . یعنی آنها همین الان هم درگیر موضوعات معرفتی هستند .

با اینکه یقین دارند به الله و خیلی از نعمات بهشتی را بهره مندند ولی باز حوادث جهان بلا شک مهمترین دغدغه آنهاست چون ارض محل زدو خورد نیروهای تحت ولایت الله و نیروهای تحت اولیاء طاغوت است . حداقل در سطح تماشاچی پیگیر امور هستند . از پیروزی جبهه حق شاد می شوند و البته از شکست آن هم محزون نمی شوند . چون به وعده الهی ایمان دارند که کَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلِينَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (المجادله/۲۱)

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است!

که با این فرض تنها کسانی لیاقت بر اشراف علم کامله الهی (که در حد ظرفیت و وسع ، خلقت انسان است) تمام ۲۷ بیست هفتم علوم را دارند که در این دنیا رویه سیر الی الله تا دم شهادت را پیموده باشند .

کسب حکمت برای مومن جوینده آن ، بزرگترین لذتهاست لذا یکی از نعمات جنت اشتغال علما و پژوهندگان علم به موضوعات علمی است ، یعنی حتی اگر عدم تغییر و تحول مادی در جنت را بپذیریم تکامل و تکوین روحی و معرفتی و علمی قطعاً جریان دارد .

چطور ممکن است برزخیان پس از طی دوره ای اصلاح می شوند و به جنت بر می گردند، ولو مدارج پایین آن باشند . یا برخی از جهنمیان که حکم غیر خلود (جهنم زمانمند) بر آنها بسته شده است پس از طی دوره مجازات خود امکان برگشت به جنت را پیدا می کنند ، چطور برای آنها تغییرات را بپذیریم ولی برای جنتیان ارتقا رتبه و پایه قائل نباشیم ؟؟

مجردات - ملائک و عالم موازی

آنچه از تعریف مجردات به ما رسیده است
 وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا
 يَسْتَكْبِرُونَ (النحل/۴۹) (نه تنها سایه‌ها، بلکه) تمام آنچه در آسمانها و زمین از
 جنبندگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر
 نمی‌ورزند.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ
 صَوَابًا (النبا/۳۸) روزی که «روح» و «ملائکه» در یک صف می‌ایستند و هیچ یک،
 جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و (آنگاه که می‌گویند) درست
 می‌گویند!

تَنْزَلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (القدر/۴) فرشتگان و «روح» در
 آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند. و بیش از ۷۰
 آیه دیگر

۱- ملائک صاحب اراده و اختیار نیستند بلکه برای کوچکترین امور
 تخصصی که برای آن خلق شده اند الا و لابد باید اذن و فرمان را از الله بگیرند.
 همچون یک کارخانه فولادی عظیم که همه دستورات لازم صرفاً از یک اتاق
 فرمان، صادر می‌شود و غولهای آهنی موظف به اطاعت از آن هستند.

۲- ملائک الا و لابد باید صواب و درست را بگویند. مثل معروفی در بین
 پروگرامرهای نرم افزاری وجود دارد، اینکه ماشین (کامپیوتر) هیچگاه اشتباه
 نمی‌کند، اگر برنامه تان درست کار نمی‌کند، حتماً شما یک جا را اشتباه
 کرده اید. فرمان اشتباهی داده اید و ...

۳- برای ملائک استکبار راهی ندارد. همینطور دستگاههای غول پیکر و

مصنوعات عظیم ساختمانی، با اینکه بسیار بزرگتر و قوی‌تر از نوع انسان هستند ولی کاملاً خاضعانه، طبق فرمولها و سنتهایی که خداوند وضع کرده است، مشغول خدمتگذاری اند. در واقع تسبیح و ستایش آنها، خداوند را، همان عمل به فرمولی است که قانونگذار هستی برای آنها وضع کرده است.

۴- این ویژگیها را با روباتها و دستگاههای ساخت بشر نرم افزارهای کامپیوتری، سیستم‌های کنترل و ... مقایسه کنید، ملائک در ماهیت چیزی بیشتر از اینها نیستند بلکه در کارایی ممکن است یکی مثلاً کامپیوتر ضعیفتر ۴۸۶ با سیستم عامل داس باشد، یکی کامپیوتر ۴ هسته‌ای با مثلاً سیستم عامل ویندوز ۱۰ باشد و یا ابر کامپیوتری که هنوز بشر موفق به ساخت آن نشده است.

۵- اگر ملائک را کارگزاران وجه غیبی عالم در نظر بگیریم کارکرد آنها طبق آنچه در قرآن آمده قابل ادراک می‌شود، که طبق علل طولی، در تلاش برای عینی کردن اراده الله می‌باشند، شاید روزی بتوان، سازوکار عالم غیب را تا حدود زیادی روشن کرد.

عالم موازی و تاثیر و تاثر آنها بر یکدیگر (مثلاً نحوه عمل شیطان)

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/ ۲۷)

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند!

- در بحث نزدیکی به درخت (دستگاه و نوشیدن یا خوردن) از آن نشان می‌دهد که این عمل به لباس جنتی آدم و حوا آسیب رسانده است. (لباس را می‌شود

یک حس ششم یا هفتم یا... تعریف کرد) و لباس را درآورد یعنی آن (حس)، آن عینک غیب بین را از آن دو گرفت .

- خداوند به حضرت آدم توصیه می کند : شیطان می بیند شما را , از جایی که شما نمی توانید ببینید او را (چیزی شبیه دوربین مدار بسته)شیطان و قومش حداقل یک حس ادراکی بیشتر از نوع انسان دارند ولی این حس اضافی مقام آنها را مافوق انسان قرار نداده است بلکه موجوداتی مختار و مکلف به اطاعت از پیامبران و ائمه انسی هستند . اینجاست که می توان به قدرت عقل و برتری آن بر هر حس ابزاری پی برد .

- اگر با وجود همه مظاهر و دلایل عقلی و نقلی و اعجاز کسی ایمان نیاورد کاری که خدا با او می کند این است که او را از ولایت و سرپرستی خود محروم می کند و از آنجائیکه انسان (و به طور اولی, هر یک از مخلوقات) در خلا ولایی, نمی تواند باشد نه یک ولی بلکه به تعداد, والی, آن هم از جنس شیطان, که مادون جایگاه خلقی اوست ,برایش می گمارد . که این خود بزرگترین عذاب است اگر درک کنند.

- از این چهارچوب نظری می توان صدها موضوع منشعب کرد مثلا لا تقربا گرفته در عالم غیب (جنت) آدم و حوا از چه چیزی منع شدند به نزدیکی (هذ هذ شجره) پس در عالم شهاده هم می بایست بدیلی ,آیتی از هذ هذ شجره باشد با فهرست کردن آیاتی از قرآن که در آن انسان در عالم شهاده از موضوعاتی حکم به لاتقربا شده است می بینیم حلقه جدیدی از این زنجیره کشف می شود که به خاطر حجیم شدن این مبحث آن را اینجا جمع می کنیم, ان شا الله در مجالی دیگر. لیکن تبیین این فرضیه , روش زنجیر کردن مفاهیم قرآن , به یکدیگر را نشان می دهد که می تواند منشا هزاران مقاله موضوعی دیگر شود که ان شا الله مجاهدین این عرصه جهت کشف آن اقدام می کنند .

- اگر ارض را از نظر مکانی , مستقل از جنت در نظر بگیریم و اینکه حتی قبل از

خلقت ، الله اعلام کرده وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً (بقره/۳۰) یعنی لازم بوده انسانها به هر دلیلی یک دوره تکوین جسمی یا معرفتی را در جنت بگذرانند و سپس به ارض منتقل شوند.

- اگر ارض و جنه را ، هر دو در یک مکان مشخص در نظر بگیریم طبق فرضیه عالم موازی جور دیگری می شود(اینکه جنه ما قبل هبوط جایی در همین ارض فعلی بوده است)

- یک احتمال هم ممکن است این باشد که ارض مورد نظر این آیه غیر از زمین فعلی ما باشد چون به نوعی ارض مورد نظر آیه قرارگاه دائم برای انسان تلقی می شود نه موقت + آیات مربوط به معاد جسمانی

- (اگر فرضیه عالم موازی غیب و الشهاده اثبات شود مکان - زمان (جنه یا دوزخ) با ارض . یا دنیا منطبق است ولی محسوسات نوع انسان شهاده را می تواند درک کند ولی برای درک غیب باید فراتر از حواس ۵ گانه جسمانی خود، از ابزار عقل بهره ببرد)

تجربه ملائکه از به کار بردن صفت یسفک الدماء چه بوده است ؟

- وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ(البقره/۳۰)

- اگر به این آیه از این دید بنگریم که برداشت ملائکه از انسان ، خلق موجودی صاحب اختیار و مکلف است ، خوب می دانیم که نوع خلقی مکلف ،ماقبل نوع انسان، نوع جن بوده ، در اینصورت اگر تجربه ملائک را به عنصر اختیار ربط دهیم (جعل جانشین مختار) موجودات قبل از خلق آدم که افساد و خونریزی می کرده اند ،احتمالا موجودی شبیه جن و شیطان را در نظر داشته اند. ۱- ما

می دانیم قبل از خلقت انسان هم ، شریفترین موجودات مخلوق خداوند مختارها بوده اند . و اثلا اختیار قائم به ولایت الله باعث شرافت است . ۲- طبق اخبار رسیده، در بین مخلوقات الهی ، فقط اجنه ،مختار معرفی شده اند (البته با سطح اختیار و توان پایینتر) ۳- ما هیچ اطلاعاتی از تاریخ جن و شیطان و حوادث ،جامعه آنها در دسترس نداریم ، اگر این تحلیل درست بوده باشد ،نشان می دهد جامعه اجنه، مملو از فساد و خونریزی بوده است و عنصر اختیار نه تنها راه حلی برای جامعه آنها نبوده ، چون نتوانسته جامعه آنها را به جماعت (جامعه ای که امام دارد) تبدیل کند و بدین جهت خلق موجودی با توان و تکلیف بالاتر (انسان) برای سامان دادن به امور جامعه آنها الزامی می نموده است ،که در اینصورت تجربه حکومت حضرت سلیمان در نظم دادن به جامعه اجنه عصر خود قابل توجه است) و شاید این تحلیل یکی از دلایل ، وجوب مقام خلیفه الهی، در دستگاه خلقت باشد. ۴- آیاتی که در مورد شیطان و جن ، و تابعین انسی آنها یاد شده و اینکه آنها می بینند ما را از جاییکه نمی بینیم آنها را واینکه آنها دور از رحمت الهی هستند با این تحلیل همخوانی دارد .

ماجرای نسناس

- ۱- اینکه در قرآن راجع به نسناس ها (به قول برخی انسانها پیش از آدم (ع) که نابود شده اند) کلمه ای یا موضوعی به میان نیامده است، یعنی چیز قابل عرضی نبوده اند و اثلا اهمیت به این بزرگی ندارند که ندانسته های خود را به آنها وصل و حمل کنیم .
- ۲- و نسبتهایی چون ازدواج آدم با ۵۰ تا از آنها و . . . و روایات ، مشکوک است
- ۳- با توجه به "نظریه یونیک و یکتایی و انحصاری بودن هر مخلوق در جایگاه خودش " همانطور که آهن از آهن خلق شده ، بلوط از اول بلوط خلق شده ، گوسفند از اول گوسفند خلق شده ، انسان هم از اول

انسان خلق شده و اختلاط و اجماع این دو نوع و ظهور نوع انسان
امروزی بی معنی است .

تحلیل مکالمه ملائک با خداوند در مورد خلقت انسان

- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۳۰)

- (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است)، ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

- **آیه فوق نقل قول می‌کند،** سخنی که الله در آن مجلس فرموده است و جوابی که ملائک داده اند، با دقت در جواب ملائک می‌بینیم، نوعی اعتراض (ولو صنفی) در کلام آنها نهفته است، بر فرض هم ابهامی در مورد خلقت انسان برایشان وجود داشته باشد اولاً چون الله گفته است از یک طرف و بطن تعبدپذیری آنها، حکم می‌کرد، چشم و گوش بسته فقط بگویند سمعا و طاعتاً بدون هیچ ان قلتی ثانیاً منظور خودشان را می‌توانستند خیلی محترمانه تر و مودبانه تر و مثلاً به شکل استفهامی بپرسند. اینکه به موجود جدیدالخلق خدا که اتفاقاً او را خلیفه هم معرفی کرده، صفت مفسد و خونریز داده اند و بعد، حمدگویی خودشان را و تقدیس گویی خودشان را به رخ خدا

- بکشند ، نشان می دهد خبرهایی بوده است .
- (مگر می شود خدای کامل الصفات، نعوذبالله دروغ گفته باشد یا اشتباهی کرده باشد) .
- این آیه نشان می دهد الله برای گرفتن بازخورد از ملائک - یا آماده کردن ذهنی آنها - یا ارتقا ظرفیت رشد آنها قبل از خلقت انسان این موضوع را عمومی (رسانه ای) می کند.
- نشان می دهد که گویا قرار بوده از همان ابتدا هم انسان برای خلافت و ملک و حکومت و ولایت منصوب شود .
- اینکه الله از کل مخلوقات جنت فقط ملائکه را مخاطب قرار داده یعنی این خلقت به نوعی امتحان برای آنها است و قرار است به مسائلی در حوزه اجتماع آنها پاسخ دهد (نه اینکه نعوذ بالله چون ضعف اعتماد به نفس داشته، با آنها مشورت کرده، ببیند آیا این کار را بکند یا نه) (به علاوه اینکه شیطان را در این مقطع زمانی باید در این جمع حاضر بدانیم)
- اینکه قطعاً ملائکه معنای خلیفه را درک می کرده اند و (احياناً می دانستند که باید بروند تحت نفوذ و اراده انسان) در حال نوعی چانه زنی با خدا هستند و برای خود امتیازاتی بر می شمرند، اینکه ، بله ما فسادکار نیستیم در حالیکه نوع انسان مورد تصور آنها (نسناس) یا گروه اجنه یا ... فسادکارند ۲ - ما خونریز نیستیم در حالیکه ... ۳- کاری که از دست ما بر می آید نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ است تو خدا آیا بیشتر از این می خواهی ؟ به نوعی دارند التماس می کنند، که خدا را از این تصمیم منصرف کنند ۴- شاید به تحریک شیطان عابد یا حتی به زبان و سرکردگی او این اظهارات بیان شده ، انسان را برای موقعیت خود نزد الله تهدید به شمار می بردند.۵- از طرفی مگر نمی گویند ملائکه مجرد هستند و فاقد اختیار پس به چه حقی، برای خدای خودشان ان قلت (بهانه) آورده اند ؟ ۶- آیا می خواهند بگویند که ما صلاح کار تو خدا را بیشتر از خودت می دانیم ؟ از این کار منصرف شو ۷- یا اینکه به علم و قدرت و تعداد خود در برابر خداوند غره شده بودند ولی به زعم بنده خداوند با این

جوابها حقارت آنها را به رخشان کشید و آنها را سر جایشان نشانید چون وقتی بیان کرد إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ به آنها گوشزد کرد که : شمایی که علمتان را از من گرفته اید چطور جرات می کنید نسبت به آنچه علم ندارید ان قلت بیاورید و آنها را به تسلیم حق، وا داشت .

- اینک برخی با ساده لوحی فکر کنند ملائکه در آن مقطع خوبی خداوند را می خواسته اند و از روی خیرخواهی به خداوند مشورت خیرانه داده اند خطاست ، مگر می شود در محضر الهی (و ولایت و دیکتاتوری بر حق و بلامنازع او) با آن جو سنگین ، که کوچکترین انحرافی از قوانین و احکام و علوم خدادادی، گناهی نابخشودنی به حساب می آید، ملک یا ملائکه ای فکر کنند بیشتر از خدا می دانند و به خدا توصیه کنند!! . هییهات

- شاید این حرفها فقط از زبان یک ملک بیرون آمده باشد ولی چون بقیه ملائکه هم سکوت کرده اند الله چنین به ما انتقال پیام کرده است که همه آنها راضی به بیان این مواضع بوده اند .

- اینک ملائک فقط با دیدن ظاهر جسمانی آدم ، این اظهارات تند را نسبت به او روا داشته اند موارد ذیل در موردشان دریافت می شود ۱- که فریب خورده اند و نشان می دهد، حداقل در آن زمان ، ملائک هم مثل شیطان قادر به دیدن روح انسان نبوده اند .

- ۲- همینطور نشان می دهد ملائک(علی رغم تصورات ما) قادر به درک اسماء و صفات کامله خداوند نیستند (حداقل تا آن زمان)

- ۳- نشان می دهد که سطح حساسیت و دغدغه آنها تا کجاست ۱- افساد(حالا طبق درجه ای که خودشان منظورشان بوده) و ۲- هر نوع خونریزی (

- ۴- نشان می دهد قادر به تفکیک خونریزی و قتل فی سبیل الله یا قتل فی سبیل الطاغوت نبوده اند و هر دو حالت را یکی گرفته اند .

- ۵- اینک الله در جواب اشکال ملائکه از قید علم استفاده کرده، نشان می دهد معیار درجه بندی در جنت سایز ملائکه یا کارایی آنها نیست ، بلکه علم است و انگار غیر مستقیم به آنها تفهیم کرده علم مخلوق جدید (انسان) یا حداقل

ظرفیت علمی او از شما بیشتر است ، کلید واژه ایست که در طراحی تمدنی ، باید روی شاخص علم نافع بر حق ، تمرکز خاصی صورت دهیم .

۵- تسخیر شیطان و تابعینش و ایمنی از مکرهایشان ، فقط با علم به اسماء الهی میسر است . (یعنی مجهز شدن به صفات الهی در عین و واقعیت)

۶- در نتیجه اگر این تحلیل درست باشد فاصله نوع ما انسانها (حداقل در

ظرفیت رشد) با ملائک سال نوری است و خداوند منت بسیار بسیار بزرگی را بر نوع انسان گذاشته است . اگر قادر به درک آن باشد

فَأذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (البقرة/۱۵۲) پس به یاد من باشید،

تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوئید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید!

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ

وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (النحل/۷۸) و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج

نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل

قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید!

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ (البقرة/۳۱) سپس علم اسماء [= علم اسرار و صفات و معانی در

عالم جعل] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و

فرمود: «اگر راست می گوئید، اسامی اینها را به من خبر دهید!» غیظ الله و

محاجه طلبی او در این آیه کاملاً هویداست (این آیه خطاب به ملائکه نشان می

دهد آنها احتمالاً ادعاهایی داشته اند و می خواستند پایشان را از گلیمشان

فراتر ببرند) و با توجه به تکبر و چموشی که شیطان ، بعدها مرتکب شد که

همان مخالفت با الله و ایستادن مقابل اراده الله در قضیه سجده به انسان است

به علاوه اینکه شیطان برای وسوسه انسان وعده مُلک جاوید را داده بود، یعنی

به حد زیادی روی این مفهوم تعمق و تمرکز داشته و مُلک را می شناخته که

قادر شده به عنوان یک آرزو به آدم (ع) حقنه کند و مایه فریبش شود) شاید

بتوان اینگونه نتیجه گرفت که شیطان شورشی ، قصد ایجاد بی نظمی در حرم

الهی را داشته که الله با این ضد استراتژی هوشمندانه همراهی ملائک را از

شیطان گرفت و او را تنها و ملعون واگذاشت.

- با توجه به اینکه قریب به ۱۰۰ درصد جنگها و خونریزی های فاسدانه بشر ،به خاطر دستیابی به مُلک بوده است می توان مهمترین استراتژی شیطان را کشف کرد که همان وسوسه از راه وعده مُلک است
- قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (البقرة/۳۳)
- فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را میدانم؟! و نیز میدانم آنچه را شما آشکار میکنید، و آنچه را پنهان میداشتید!»
- مخاطب این آیه ملائک هستند نه انسان ضمنا اشاره می کند که همانطور که آنچه ملائک آشکار یا پنهان می کنند را می دانم فکر و عمل و ظاهر و باطن ، پیدا و پنهان ، شما انسانها را نیز می دانم .
- کاربرد واژه "غیب" از سوی الله می رساند که ،اسمائی که از ملائک پرسیده شد و آنها قادر به پاسخ نبوده اند ، نسبت به آنها در غیب قرار داشت ولی نسبت به انسان چون آنها را بیان کرده بود ،در غیب قرار نداشته و شهاده بوده است . لذا در مباحث نسبی گرایی اولاً باید با ثابت اصلی یعنی اراده خداوند را مبنا قرار داد و آنگاه تحلیل وقایع را نسبت به موجودات مختلف دستگاه خلقت صورت داد .
- تاکید الله بر غیب و باطن امور و پدیده ها به ما می آموزد که آنچه ملاک تصمیم گیری باید قرار گیرد اشراف به زوایای پنهانی و باطن قضایاست .و ظاهرگرایی ، اشتباه و پیروی از خطای شیطان است.
- اینکه الله با این آیت به ملائکه گوشزد می کند که من آنچه عیان می کنید و آنچه پنهان می کنید را می دانم . (پس حتما مواردی بوده ،که الله اینگونه با اشاره به آنها بازخورد می دهد، و بدون اینکه آبروی آنها را پیش ما و خودشان بریزد ، آنها را به خطایشان متذکر می کند)

- آدم (ع) در این آیه صرفا نبی، خبر رسان معرفی شده است و از لحن آیه برداشت می شود، که در این امتحان موفق بوده است، یعنی هنوز توان رسالتش یا ولایتش یا امامتش یا خلافتش مورد امتحان و تأیید قرار نگرفته است. لذا تقریبا می توان در درجه بندی میزان کرامت، در نوع انسانها، جایگاه او را مشخص کرد.
- آدم (ع) برای فرشتگان نیز حکم نبی را دارد و گویی الله ارتقا درجه آنها را (رزق معرفتی آنها را) به طور غیر مستقیم بر عهده او قرار داده بود و همینطور جانشینان او چنین وظیفه ای را داشته و دارند (
- **أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ** عبارتی است که الله برای مواخذه آدم و حوا و سایرین هم استفاده کرده است که معنی مواخذه ای دارد.
- اگر از صفت قاهریت خداوند ببینیم: سرکوفتی که خدا در این آیه بر سر ملائک می زند و به رخ کشیدن اینکه ظاهر و باطنتان را می دانم به خوبی نشان می دهد که چه فشار قاهرانه ای برای سر خط آوردن آنها، به آنها وارد می کند. یعنی انحراف بزرگی در حال وقوع بوده است.
- نشان می دهد که خداوند(والی و دیکته کننده(کتب) صاحب همه صفات حق و اسماء حسنی) قبل از اعمال عذاب، دارای رحمت واسعه است و از اصلاح مخلوقش بیش از عذاب او راضی می شود و دارای منتهای رحمت است.
- آیات رحمت الهی: **قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ(الأنعام/۱۲)** بگو: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست؛ رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده؛ (و به همین دلیل)، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد. (آری)، فقط کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست داده و گرفتار خسران شدند، ایمان نمی آورند.
- **وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ**

الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (الأنعام/ ۵۴) هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: «سلام بر شما پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می‌شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

- **وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ** **إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ (الأنعام/ ۱۳۳)** پروردگارت بی‌نیاز و مهربان است؛ (پس به کسی ستم نمی‌کند؛ بلکه همه، نتیجه اعمال خود را می‌گیرند؛) اگر بخواهد، همه شما را می‌برد؛ سپس هر کس را بخواهد جانشین شما می‌سازد؛ همان‌طور که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد.

- **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (البقرة/ ۳۱)** سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسمی اینها را به من خبر دهید!»

- اینکه الله می‌گوید کل اسماء را به انسان تعلیم داده ام و بعد روی همین موضوع، اشراف بر غیب ملائک را، به رخ آنها می‌کشد یعنی **اشراف ما انسانها بر غیب از راه اشراف ما بر اسماء الهی می‌گذرد**. صفاتی که در ذهن و عین به جان ما نشسته باشد.

- گویا بین این اتفاقات، خداوند، غافر و ستار العیوب تعدادی از اظهارات و ادعاها و مطالبات و علو طلبی های ملائکه را، برای ما، فاکتور گرفته (حذف کرده) فقط با صراحت بیان ان کنتم صادقین (اگر راست می‌گوئید)، کذب مدعاهای آنها را به رخشان می‌کشد. احتمالاً مرض شیطان، که همان تکبر است، در حال همه گیر شدن بوده است.

- جواب درست ملائک که خدا می‌خواست (قبل از مخاصمه آنها) از زبان آنها

بشنود این بود: قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (البقرة/۳۲) فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی.» لیکن ملائک این جمله را نه قبل از بیان آن قلت و اشکال تراشی که بعد از آن محاجه با خداوند و اعلام اسماء حسنا، توسط آدم (ع)، به زبان راندند و عملاً تسلیم بودن خود را اعلان کرده و از خط شیطان بیرون رفتند.

- برداشتی که از این سلسله آیات می‌شود این است که از این منظر خلقت انسان نوعی الزام برای دستگاه خلقت الهی به شمار می‌رفته تا یک پله ظرفیت مجردات بالاخص ملائکه را ارتقا دهد و تنش ایجاد شده را خنثی کند و الله مخلوقاتش را از شر غرور (اشرف مخلوقات دوران، یعنی جن مختاری به نام شیطان) نجات دهد. و در یک کلام، الله، صفات کامله، خودش را هر چه بیشتر جلوه دهد. (باور کنید، اگر لنگ انداختن یکجا توجیه داشته باشد، آن اینجا و در مورد خداوند است)

آیا الله به تسبیح و تقدیس نیاز دارد؟ چه کسانی لیاقت ارجعی (رجعت، بازگشت) در برابر هبوط (پایین رفتن) را دارند.

با توجه به اینکه ملائک، برای باز داشتن الله از خلقت مخلوق جدید نوع انسان، بهانه می‌آوردند گفتند ما خودمان نسبح بحمدک و نقصدس لک یعنی بالاترین کاری که می‌توانند بکنند تسبیح و تقدیس الله است با توجه به خلقت آدم و چشم پوشی الله از درخواست ملائک می‌فهمیم که تسبیح و تقدیس ذات الله او را راضی نمی‌کرده است و با توجه به آیات:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (الفجر/۲۷) تو ای روح آرام‌یافته!

ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (الفجر/۲۸) به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است،

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (الفجر/۲۹) پس در سلک بندگانم درآی،

وَادْخُلِي جَنَّتِي (الفجر/۳۰) و در بهشتم وارد شو!

الله فقط از نفس مطمئننه راضی می شود یا فقط از نفسی راضی می شود که به درجه اطمینان رسیده است

و تنها پس از رسیدن به درجه اطمینان است که فرد لیاقت دخول در عباد الله را پیدا می کند. و رسیدن به درجه عباد الرحمنی بالاترین ظرفیت انسانی است. پاداش ورود به دار العباد در عالم معنا و پاداش ورود به جنت در عالم خلق از همدیگر تفکیک شده و مکمل هم هستند .

و الله ، آن نفس مطمئننه را به جنت خاص خودش هم داخل می کند . آنگونه که وصفش شده ، حلوی تن تنانی تا نخوری ندانی .

ارجعی از ریشه رجعت و بازگشت، در مقابل هبوط است .

اگر یکی از پیامدهای هبوط را ، در آمدن لباس جنتی ، بدانیم ، رجعت ، یعنی دوباره به دست آوردن آن لباس جنتی اینکه الله وعده تسبیح و تقدیس ملائک را واقعی نمی نهد و اراده خود را مبنی بر خلقت انسان محقق می کند یعنی الله هیچ نیازی حتی به تسبیح و تقدیس ملائک هم ندارد چه برسد به حیوانات و گیاهان و سایر مجردات عالم

و اگر از سوی مخلوق تسبیح و تقدیسی صورت می گیرد به خاطر نیازی است که او در خودش احساس می کند ، نه اینکه نعوذ بالله الله (به مثابه فرعونی) آنها را برای رفع کمبود شخصیت خود ، اجبار کرده باشد .

مخلوق حتی حق ندارد تسبیح و تقدیسی که انجام می دهد را به عنوان کاری که برای خدا انجام می دهد به روی او بزند و نوعی منت برایش در نظر بگیرد، ملائک خیلی شانس آوردند که (نعوذ بالله) الله نگفت : به جهنم ، می خواهم هزار سال سیاه هم ، آن کارها را برای من نکنید و... البته اگر به جای نظام ولایت الله ، دیکتاتوری فرعونی برقرار بود قطعا این حکم را می شنیدند لیکن ولایت الله بر همه خلائق از جمله ملائک اقتضا می کرده آنها را هدایت کند تا همچنان در جاده (مسیر) خلقت خود سیر کنند ...

در واقع ملائک معنای عبادت را نفهمیده بودند که آن را به رخ خدا زده اند در نظام ولایی (منتسب به ولایت الله) شما عبادت را همچون طنابی در نظر

بگیرید که یک نفر از ارتفاع بالاتر می اندازد تا کسانی که ماتحت (زیر) هستند با کمک آن بتوانند رشد کنند و بالا بیایند و به تعالی برسند. آیا در اینصورت کسی که متعال است و بالا ایستاده بار نفرات پایینی در حال عروج را، تحمل می کند یا دارد لذت نفسانی، می برد. پس هیچگاه به عبادتتان (صلاه و دعا و انفاق و ...) به عنوان منتهی بر سر خدا نگاه نکنید که در آن صورت آن اعمال به ضد خود تبدیل می شود بلکه اینطور ببینید که با این اعمال در حال عروج معنوی هستید، مصداق این حرف انبساط خاطر و شرح صدری است که در سینه خود احساس می کنید گویی سینه تان دیگر تحمل درون شما را ندارد و از این حالات غرق در لذت و شادی و بهجت خواهید شد و ...

یک نکته دیگر که در مثال طناب می شود بیان کرد تفکیک نظام ولایت الله، از نظام اولیای فرعون است، اینکه در نظام ولی امر، ایشان بار و زحمت تعالی پیروان را می کشند و در نظام فرعون برعکس، فرعونها در هر عرصه ای بار آرزوها و هوسهای پست خود را به دوش سایر مردم می اندازند آن هم با اجبار زر و زور و تزویر.

خداوند تسبیح و تقدیس ملائک را نخرید (که در مقابلش از خلقت آدم صرفنظر کند) ولی حاضر است نفس مطمئنه را بخرد آن هم به بهای بسیار عالی معنایی (تائید مقام عباد) و قیمت بسیار عالی محضوات (با وارد کردن به جنتش) (نکته : قیمت با بها فرق دارد ...)

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (التوبة/ ۱۱۱)

خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

خداوند مشتری است ، آیا ما چیزی برای عرضه و فروش به او داریم ؟
 إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
 عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا (الفتح/۱۰)

کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند، و دست
 خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان
 شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهده‌ی که با خدا بسته وفا کند، بزودی
 پاداش عظیمی به او خواهد داد.

سوال : چرا خداوند شیطان را معدوم نمی‌کند تا جهانی از او آسایش بگیرد؟

- ۱- برای اعدام کسی باید دادگاه و محکمه‌ای تشکیل داد.
- ۲- و در آن محکمه هدف این است که متهم برای همه حضار و طرفدارانش و مخالفانش و ... به سبب جرمی (با معیار حق) محکوم شود. یعنی در اصل محکمه برای اصلاح جامعه (خلقی، ملانک، اجنه، انسان‌ها) تشکیل می‌شود و اگر نه فانی شدن یک موجود که ارزش این همه قائله را ندارد. یعنی در محکمه، مرکز فهم را باید روی حضار و تماشاچیان و آیندگان گذاشت نه روی مجرم و اگر نه، اینکه خداوند صرفاً به علم خود بسنده کند و حکم دهد که "اعدام" اگر چه شدنی است ولی از فرداش یکی دیگر هم آن خطا را تکرار می‌کند و همینطور بعدی و بعدی
- ۳- لذا اصل آموزش امر به معروف و نهی از منکر برای مخلوقات این است که اول از همه معروف بودن معروف و منکر بودن منکر برای آنها فهم بشه و مقبول بشه بعدا امر به معروف و نهی از منکر دیگه، زحمتی نداره.
- ۴- آیا اینکه خداوند، به شیطان فرصت عمل داده است، قدرت خدا را می‌رساند یا ضعف او را؟ چون شیطان هر کاری هم بکند به هر حال در حیطه قدرت الهی است و هرگز آنی خارج از قدرت الهی نمی‌تواند برود پس قدرت و کنترل الهی را می‌رساند.

۵- اینکه خداوند مخلوقی را ربوبیت کرده که به اختیار خودش (و نه خالق) ، شر تولید می کند و سایر مخلوقات می توانند با دشمنی علیه او (و زدن تو سر او) ارتقا رتبه و درجه بگیرند . برتری هوش خداوند را می رساند یا هوش آن مخلوق را .

۶- با این تعبیر که شیطان سگ درگاه الهی است و او از ورود تزکیه نشدگان به درگاه الهی جلوگیری می کند نشان می دهد که او مهره ای لازم برای دستگاه خلقت الهی بوده است. که بدون اینکه خود بداند اسیر مکر الهی شد و با اختیار خودش ، قطب منفی عالم جعل را ساخت و منشا صدور باطل شد. و ما نیز همواره با لعنت فرستادن به او و زدن تو سرش و زدن همه زشتیهایی که به او تکیه دارند ، از خداوند طلب رحمت و مغفرت و علو درجه می کنیم .

ان شاءالله

ماجرای برادر کشی قابیل و ابطال اسرائیلیات

با توجه به اینکه تنها منبع موثق ما قرآن است و در مورد این دو برادر هیچ منازعه پیشینی در هیچ زمینه ای ثبت نشده است. و با در نظر گرفتن آیات زیر در سوره مائده (سوره ای عجیب در مورد حکومت و ولایت)

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (المائدة/۲۷) و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر

دیگر) گفت: «(من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد!
لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (المائدة/۲۸) اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به

قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم!
 إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ
 الظَّالِمِينَ (المائدة/۲۹) من می‌خواهم تو با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی
 (و بار هر دو گناه را به دوش کشی)؛ و از دوزخیان گردی. و همین است سزای
 ستمکاران!

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (المائدة/۳۰) نفس
 سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت؛ و از
 زیانکاران شد.

و آیه

قَالَ لَهُمُ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
 وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ
 بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (البقرة/۲۴۷)

و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (*طالوت*) را برای زمامداری شما مبعوث (و
 انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او
 شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را
 در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس
 بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها)
 آگاه است.»

و اینکه شیطان حتی با وسوسه ملک جاوید آدم (ع) را فریفت می‌توان نتیجه
 گرفت که:

اگر آیه إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره / ۳۰) را کنار این آیه قرار دهیم دلیل ،
 امتحان گرفتن خداوند از دو برادر (فرزندان آدم (ع)) مشخص می‌شود. به عبارت
 دیگر ، خداوند امتحان گرفت که چه بشود ؟ که خلیفه بعدی در زمین را جعل
 کند .(قرار دهد) .

“مسئله برادر کشی قابیل ، صرفا به مسئله پذیرش قربانی و به تبع آن جانشینی
 پدر و احیانا قبیله ، مربوط می‌شده و هیچ ربطی به ازدواج با خواهر دوقولوی

دیگری و ... ندارد. آن موارد اسرائیلیات و باطل است “

می دانیم در مردان مسئله قدرت و حاکمیت (و در صورت استقرار در منصب حکم ، جانشینی پدر) یا(حاکم) قویتر از هر انگیزه دیگری است که اصلی ترین دلیل جنگ ها را شامل می شده است.

ائلا اگر در کل تاریخ بگردیم مورد مشابه بعدی که برادری به خاطر یک زن برادر خود را به قتل برساند تقریبا نادر است چه برسد به فرزندان پیامبر خدا در حالیکه دعوا و خشونت و قتل به خاطر مسئله جانشینی ،خلافت و حکومت الا ما شا الله قابل بیان است ، تازه اگر این فرض را قبول کنیم که قابیل برای زن برادر خود، دست به قتل زده است یعنی اوج خباثت و دنائت را برای انسانی قائل بودن (که این بیان جز از ذهن های مریض صادر نمی شود و جز در ذهن های مریض دیگر پذیرفته نمی شود) در حالیکه ما در آیات مربوط به دفن جنازه برادر از روی عمل کلاغ ، نوعی پشیمانی و تفکر و عقل را از سوی قابیل می بینیم و اینکه خدا او را با این آیت هدایت کرده ، یعنی قابیل ظرفیت توبه و اصلاح را داشته است و به هر حال فرض قتل به خاطر زن ، باطل است . از طرفی الله با بیان مسئله کلاغ به ما فهمانده است که مسئله قابیل، خود برادرش هابیل بوده است نه زن یا هر چیز دیگر

جالب اینکه مهمترین بهره برداران این نظر (که قابیل به خاطر زن هم قولویش با هابیل درگیر شد) صهیونیستها هستند که با تمرکز و توجه دادن افراطی مردان به جنس زن همه نوع فسق و فجور را توجیه می کنند .

+ اینکه هابیل با ذکر این جملات لَئِن بَسَطْتُ إِلَى يَدِكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ(المائدة/۲۸)

اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم! نشان می دهد که ۱- مسئله صرفا بین این دو نفر بوده و هیچ نفر یا موضوع سومی در کار نیست ۲- هابیل از موضع یک مسئول و مصلح اجتماعی حرف می زند (احتمالا رئیس قبیله ، یا جانشین پدر شده بوده) اولاً از ایمان قوی برخوردار بوده یعنی آموزشهای آدم (ع) جاری و

موثر بوده ثانیاً امید داشته که برادر سر عقل آید و از مخالفت با حکم مقدر دست بردارد و ۳- همچنین ذکر خوف خدا و (صفتش و احکامش) چنان جاری بوده که هابیل برای حل ماجرا و توصیه به برادر می‌گوید همچون من از الله خوف کن .

هر چند ما در مورد جانشین حضرت آدم (ع) در قبیله اولیه اطلاعاتی نداریم ولی تمام برداشتهای انحرافی و کشیدن پای یک زن به موضوع دعوا ، از منابع یهود است که در همه آنها نوعی ضعف و کج اندیشی، کاملاً مشخص است. اینکه آیه به جای استفاده مستقیم از اسامی هابیل و قابیل ، از واژه بنی آدم استفاده کرده، می‌خواهد بگوید این ماجرا به نوعی به حضرت آدم ربط پیدا می‌کرده و چه موضوعی در نسبت فرزندان با پدر اهمیت اولی را دارد ، جانشینی پدر خلیفه‌اللهی در روی زمین

در این آیه به صراحت دلیل اختلاف دو برادر را برنده شدن در امتحان قربانی معرفی می‌کند (در امتحان قربانی معلوم می‌شود که هر کس برای امر پروردگارش و جلب رضایت او تا چه حد حاضر است هزینه کند مثلاً کسی که ۱۰۰۰ تومان دارد و ۱۰۰۰ تومان آن را در راه خدا می‌دهد بالاتر است از کسی که میلیاردها دارد ولی چند میلیون آن را ، می‌دهد چون نفر اول همه دارایی‌اش را داده و نفر دوم قسمت کوچکی از داراییهایی که خدا به او داده را، می‌خواهد به خود او بر گرداند) و با توجه به اینکه گناه برادر کشی قابیل قطعاً مرتبط با وسوسه شیطان بوده و اینکه وسوسه شیطان غالباً روی ملک متمرکز می‌شود می‌توان نتیجه گرفت دلیل برادر کشی قابیل مسئله جانشینی پدر بوده است و امتحان قربانی در اصل به منظور تعیین جانشین طرح گردیده بود(تا بر خودشان و جامعه حاضر، خلیفه بر حق ، قابل تشخیص شود ، و اگر نه خداوند که طراح سوال است از همه مطلع است) و کسانی که می‌گویند مسئله زن بوده(آن هم زیبایی زن هم رحم خودش) جاهلاً یا عامداً تلقی غلطی می‌کنند و مصداق یحرفون الکلم عن مواضعه توجه مخاطب را به گناه متمرکز می‌کنند که خود گناهی است.

(فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدة/۳۱) سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می‌کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.)

۱- اینکه الله آیت غراب را برای قابیل فرستاده یعنی او را به حال خودش رها نکرده
۲- اینکه قابیل آیت غراب را دریافت کرده یعنی درجه ای از عقل و فرقان (تفکیک درست از غلط و حق از باطل) را داشته است .

۳- اینکه عبارت " یا ویلتا" سر داده یعنی متوجه خطای خودش شده است

۴- اینکه از زاویه اعجاز به آیت نگاه کرده یعنی به حدی پشیمان شده بوده که به عجز رسیده بود

۵- اینکه الله تائید می‌کند در این آیه که او از نادمین "شد" نشان می‌دهد احتمالاً توبه او را پذیرفته است .

اشکالی که به هابیل (ع) می‌توان وارد کرد ؟

(لَيْسَ بَسْطَتْ إِلَى يَدِكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (المائدة/۲۸) اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم!)

سوال : چرا هابیل روی حق محاجه نکرد ؟ چرا سعی در اقناع قابیل از راه منطقی نکرد؟ و مراتب نهی از منکر و امر به معروف را رعایت و اعمال نکرد ؟ برداشت می‌شود انگار هابیل می‌خواست نوعی نقش رئیس قبیله و پدرسالاری و موضع از بالا و عطوفت را نسبت به قابیل اعمال کند ! یعنی در جواب هابیل وجه عاطفی بر وجه منطقی غلبه دارد . با کنار هم قرار دادن این آیه و آیات (وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (المائدة/۴۵) و بر آنها [= بنی اسرائیل] در آن [= تورات]، مقرر داشتیم

که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد؛ و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف‌نظر کند)، کفاره (گناهان) او محسوب می‌شود؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. و همچنین (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) (البقره/۱۷۹) و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید. (نسبت به جواب هابیل می‌توان نوعی تسلیم شدن در برابر ظلم را دید، که البته با آیات جهاد در تناقض است) هابیل با مراتب جهاد سعی در اصلاح قابیل نکرد، اینکه ولو با حالت هجومه قابیل، حاضر نشده از خودش دفاع کند (بالاخره اگر ایستادگی کرده بود مشتکی و ضربه ای ... احتمالاً مدد و نصرت الهی را به همراه داشت) و صرفاً به گفتن توصیه‌های اخلاقی بسنده کرده است نشان می‌دهد او هم نقطه ضعفی داشته و در نتیجه، با این فرضیات، حداقل عقل بنده، حکم می‌کند، گناه این واقعه ۵۰-۵۰ تقسیم شود بین هر دو و باید به کسانی که می‌خواهند رفتار اشتباه این دو را به کل اهل بیت آدم (ع) و نسلش تعمیم دهند، تاخت.

نتیجه ای که می‌خواهم بگیرم این است: با توجه به اینکه تعداد زیادی از انسانهای کره زمین (ولو با متون اسرائیلیات) فرزندان از نسل قابیل هستند و مطالب گفته شده ۱- عرفان یهود منتسب به قابیل معروف به کابالا محل اشکال است ۲- قابیل توبه کرده و خدا نادم بودن او را پذیرفته لذا در جرگه مسلمین بوده است ۳- اینکه یهود با برجسته کردن این واقعه بخواهد برای خاندان آدم و حوا (ع) نسبت ناسزا دهد، باطل می‌شود و نشان می‌دهد مسئله به آن شوری ای که به آن می‌دمند نبوده است ۴- مسئله خلافت و جانشینی از زمان آدم و حوا در جنت بوده. بین فرزندان آنها، هابیل و قابیل بوده، بین فرزندان داوود (سلیمان و آدونیا) امتحان بوده، و در آخر اینکه به موضوع جانشینی پس از پیامبر اکرم که (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (الأحزاب/۵۶)

خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستد؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملا تسلیم (فرمان او) باشید.)
 از این زاویه باید نگریسته شود، امید آنکه عقلای همه مذاهب اسلامی، راه حل‌های مسائل پیش آمده، پس از وفات پیامبر را که تا امروز، از مسلمانان هزینه و قربانی گرفته است، را در دل این آیات بیابند.

ابطال اسرائیلیاتی که مبلغین روحانی، آنها را به قرآن تحمیل کرده اند

اسرائیلیات (متون رسیده از پیامبران قوم بنی اسرائیل) چه می‌گویند و چه نیتی دارند؟

اسرائیلیات می‌گویند فقط آدم و حوا از جنت هبوط کرده اند و هیچ انسان دیگری همراه آنها نبوده است. چه در آن صورت برای نسل بعد به مشکل توالد و ازدواج و... بر می‌خوریم.

اسرائیلیات می‌گویند حوا (ع) دوبار وضع حمل کرده و در هر بار دو قلو متولد شده است و در هر بار یک پسر یک دختر و در نهایت یک پسر. و برای نسل بعد چون انسان دیگری نبوده است بالاجبار، دستور داده شد، هر کدام از برادر ها با همزاد دیگری ازدواج کند، چون همزاد قابیل زیباتر از همزاد هابیل بوده، قابیل دبه می‌کند و برادر خود را می‌کشد و...

اسرائیلیات در ادامه بافتنی‌های خود به این می‌رسد که در نسل دوم لاجرم ازدواج محارم صورت داده اند که خط قرمز ما است و به هیچ وجه با حکم خدای غیور، عفیف، محیی (با حیا و به حیا وادارکننده) جور در نمی‌یاد.

تحلیل و پاسخ به شبهه:

۱- اگر این حالت را با آمار امروزی مقابله کنیم. این مورد (۲ بار دوقولو هر بار یک پسر یک دختر) ممکن است فقط در هر چند میلیون وضع حمل

- یکبار رخ دهد یعنی روال مرسوم نبوده، مگر اینکه به حساب معجزه بگذاریم.
- ۲- بیان این گناه شنیع در ذهن عوام خودش گناه است، چون اذهان کم ظرفیت را به خودش مشغول ساخته چه بسا اشاعه منکر کند.
- ۳- سنت الهی تبدیل بردار و تحویل بردار نیست و حمل کردن استثنا (مجوز ازدواج محارم) بر حکم الهی مصداق افتراست.
- ۴- مگر می شود سنت خداوند، آن هم در مورد حرمت این امر برای خانواده یک نبی استثنا قائل شود، هرگز خداوند به خانواده نبی اش، انجام گناهی به این سنگینی را حکم نمی دهد.
- ۵- این ادعا تهمت به خداست تهمت از جنس عیسویانی که می گویند، خدا از خلقت آدم و حوا خسته شد، رفت کناری نشست و حکم حرام به این سنگینی داد. محال است بتوان قبول کرد خدایی که آن به آن کل هستی را حیات می دهد از خلقت یک زوج بیشتر تفره رفته، ولی حکم ناحق به این بزرگی صادر کرده باشد. و ما نیز همراه همه صالحان عالم می گوییم: لعنه الله من افتری علی الله کذبا لعنت خدا بر هر کسی که به الله تهمت و افترای دروغ بست.
- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ (الأنعام/۲۱)
- چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته [= همتایی برای او قائل شده]، و یا آیات او را تکذیب کرده است؟! مسلما ظالمان، رستگار نخواهند شد!
- ۶- قواعد ازدواج کاملا مشخص است و همه صلحا و صدیقین و شهدا و ربانیون رعایت کرده اند و این انحرافات جنسی نوظهور در دین هیچ جایگاهی ندارد.
- ۷- دشمنی یهود با انبیا و تهمت زنی هایشان برای ما کاملا عیان است ما نباید فریب بخوریم.
- ۸- این عمل خلاف فطرت است و اگر بنا بر این بوده باشد، باید ۴ انسان به علاوه ۲ والد روی فطرت خودشان پا گذاشته باشند که در مورد خانواده

- عدای نزدیک به محال است چه برسد به اهل بیت نبوت .
- ۹- اگر آن فرضیه را بپذیریم یعنی (نعوذ بالله) همه اقوام بشر از یک ارتباط حرام به وجود آمده اند یعنی همه حرامزاده اند . بنده به خداوند از وجه اسم غیورش ، توکل می کنم و خود را ، از آن فرض باطل میرا می دانم . و این انتخابی است که هر یک از شما مخاطبان ، جداگانه باید اتخاذ کنید .
- ۱۰- علم امروز ثابت کرده ازدواج فامیلی چه عواقب خطرناکی را برای بچه به همراه دارد که قطعاً ازدواج محارم آسیب های فراوانتری داشته و دارد چطور ممکن است خدا این رابطه را آن هم در رابطه با اهل بیت یک نبی که به هر حال الگوی پسینیان خواهد شد تجویز کند؟ .
- ۱۱- مدعیان این شبهه، هیچ اشاره ای به اراده و خواست زن (خواهران) نمی کنند گویا آنها محکوم و مجبور به پذیرش این امر بوده اند، در حالیکه حداقل در مورد پیامبر (ص) می دانیم که فاطمه (س) چه جایگاه رفیعی نزد پدر برخوردار بوده و اینکه خواستگاری بزرگان آن زمان را رد می کند. نشان می دهد تصمیم گیرنده خود ایشان بوده اند . البته انتخاب بین علی (ع) یا هر مرد دیگر برای ام ابیها ، چندان سخت نبوده است .
- ۱۲- اگر قرار بوده نتایج نبی بودن، آدم (ع)، در خانواده خودش، به قاتل شدن یک پسرش برادر خود را ، آن هم به خاطر یک زن ، آن هم خواهر رحمی خودش بوده باشد، که بایست فاتحه آن دین را خواند .
- ۱۳- تاثیر قبول این شبهه در ذهن مخاطب این است : توجه افراطی به موضوع شهوت تا حد قتل توجیه دارد ، به این بهانه که چون قبلاً انجام شده ، دیگر قبیح نیست . لعنت بر کسی که اولین بار اینها را بافت .
- أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (البقرة/۷۵) آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده ای از آنان، سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!
- ۱۴- قبول آن فرضیه باعث می شود، مسئله جانشینی و حکم و نبوت ، به حاشیه

رانده شود، یعنی فرزندان یک نبی حاضر است به خاطر زن تا حد قتل و تجاوز پیش بروند ولی در مسئله حکم و عهد و مسئولیت و ولایت و خلافت بعد از پدر سکوت کنند. !!!

۱۵- اگر بنا بود هابیل به خاطر یک زن تا مرز کشته شدن پیش برود آیا نمی‌توانست ببخشد، گذشت کند و کوتاه بیاید و از خداوند راه چاره ای طلب کند.

۱۶- اگر آن فرضیه درست باشد چطور قبول کنیم هابیل مقابل تجاوز و حمله برادرش حاضر نشده از خودش دفاع کند، آن وقت بر سر زیبایی یک زن، آن هم خواهر ناتنی اش، پافشاری کرده باشد، محال است

۱۷- اگر قبول کنیم فقط آدم و حوا به زمین آمدند و دستگاه خلقت مادی، مجبور بوده، فقط از طریق این راه تولید جسم انسانی (ازدیاد نسل) کند، قادریت خدا را زیر سوال برده ایم یعنی (نعوذ بالله) توان خدا فقط در حد ساخت ۲ نمونه از نوع انسان بوده و ...؟

۱۸- اگر فرض موجود را که هبوط فقط شامل آدم و حوا بوده را بپذیریم و علاوه بر مشکلات در نسل دوم، بعد قتل هابیل توسط قابیل عملا در نسل سوم هم به مشکل می‌خوریم، خوب با توجه به اینکه نمی‌دانیم زمان این قتل قبل از مجامعت هابیل با زن مورد نظر بوده یا بعد از آن (که ظاهرا با این پیش فرضها می‌بایست قبل از آن بوده باشد) یعنی قابیل هر دو را به عقد خود درآورده است (یک خطا، اینکه فرض اولیه هر کدام با خواهر همزاد دیگری را زیر سوال می‌برد) و اشکال دوم: بشر از نسل قابیل می‌شود و ... مشکلات عجیب و غریب

۱۹- انگاره اسرائیلیاتی دیگر: مسئله گناه نخستین پدر، که یهود صهیونی بیشترین بهره برداری را از این موضوع می‌کند سوال آیا واقعا همه اقوام بشر فرزندان آدم و حوا هستند؟ می‌گویند وقتی پدر، نبی، اول شما این گناه را کرده دیگه از شما چه انتظاری میشود داشت یا می‌گویند اینکه ما امروز در زمین هستیم به خاطر گناه آدم و حوا بوده و باید از او خشمگین

باشیم و ... که هر چه جلو می‌رویم گند این شبهه بیشتر بلند می‌شود. که به روشنی نشان می‌دهد که عده‌ای با بافتن فقط قصد صدوا عن سبیل داشته‌اند

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصَدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (آل عمران/ ۹۹) بگو: «ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده‌اند، از راه خدا باز می‌دارید، و می‌خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید؛ و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست!»

مایه شرم اینجاست که این موارد را در کتابها به عنوان " قصه های قرآن " به خورد خلق الله می‌دهند .

اینکه یهود تخصصش در نفوذ از داخل و فاسد کردن هر چیزی از داخل آن است و صدها پروژه نفوذ موفق در این زمینه داشته‌اند از استر در دربار هخامنشی بگیرد تا آخرین نخست وزیر زنشون در اسرائیل (گلدن مایر، جاسوسه هرزه در ارتش سوریه ، که وظیفه تخلیه اطلاعاتی افسران نظامی را داشته و در نهایت باعث شکست ارتش اعراب در نبرد ۶ روزه شد) و ...

شاید بتوان گفت ، افرادی از آن جریان به حساسترین حوزه شیعه (یعنی داخل روحانیت و حوزه علمیه) ، نفوذ کرده‌اند و به وظیفه خود یعنی يَحْرِقُونَ الْكَلِمَةَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند)، مبادرت ورزیده‌اند. شناختن و شناساندن آنها به قصد پاکسازی و تطهیر مکتب شیعه اثنی عشری وظیفه علمای انقلابی مدعی و متعهد ماست .

اینکه پس اصل ماجرا چه بوده است و پاسخ این شبهات اسرائیلیاتی ، تا قبل از ظهور قائم آل محمد (ص) فقط از دل قرآن قابل دریافت و استخراج است که (به حد وسع) قسمت‌هایی از آن بیان می‌شود.

بررسی آیات امه در قرآن

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ (الحج/۶۷)

برای هر امتی عبادتی قرار دادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند؛ پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند! بسوی پروردگارت دعوت کن، که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می‌پویی).

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (البقرة/۱۲۷) و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند، (و می‌گفتند): «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی! رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (البقرة/۱۲۸)

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور! و طرز عبادت‌مان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو توبه‌پذیر و مهربانی!

و در مورد دعای حضرت ابراهیم (که الله به جهت تأیید آورده است) که از خداوند خواست، برای یک امه (امتی که از فرزندانش است و آن هم به طور اعجاز آمیزی در مورد اسماعیل و در سرزمین کعبه منظور بوده است) نه امته، آن کار را انجام دهد. (مسلمانی، تسلیم در برابر فرامین و ...)

جدای از مضمون سنگین آیه که در مورد سوال قوم برگزیده یا امه برگزیده یا اهل بیت برگزیده، تعیین تکلیف می‌کند و عبارت "نا" و "ذریتنا" تاکید دارد که از نظر قرآن امته از هم تفکیک شده اند. اگر حرکت را معکوس ببینیم، راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه از ابتدا افراد ما بعد از هبوط امه امه جدا جدا تفکیک شده، هبوط کرده اند نه اینکه همه انسانها مجتمع و در یک نقطه خاص جغرافیایی بوده اند و بعد از آن در سطح کره زمین پخش شده اند.

ماجرای طوفان زمان نوح(ع) و مسئله نسل دوم حیوانات آن

جوابی مرسوم به سوال در مورد نوح (ابوالبشر ثانی)

چرا حضرت نوح(ع) را ابوالبشر ثانی می نامند، آیا نسل‌های بعدی از او است؟ از مؤمنانی که در کشتی نوح با او بودند، نسلی باقی نمانده است؟
جواب:

۱- یک دیدگاه این است که : به حضرت نوح ابوالبشر ثانی گویند چون نسل‌های کنونی، به او ختم می شود.

در مورد مؤمنان و تعداد انسان هایی که در کشتی نوح بودند و از طوفان نجات یافتند، گزارش‌های متفاوتی وجود دارد. در متون دینی یهودیان و مسیحیان آمده است: مجموع انسان هایی که در آن کشتی بودند و نجات یافتند، از هشت تن تجاوز نمی کرد. از این هشت تن چهار مرد؛ یعنی حضرت نوح و سه پسرش «حام»، «سام» و «یافت» و چهار زن؛ یعنی همسران این چهار تن (یا همسران سه پسر و دختر حضرت نوح) بودند. تمامی اقوام و ملل از نسل همین سه پسر می باشند!!!!!!(۱) (در برخی) از روایات اسلامی آمده است که در کشتی نوح هشتاد مرد وجود داشت .چهل سال قبل از طوفان بنا به مشیت خدا زنان نازا شدند و فرزندانی یافت نشد تا با طوفان هلاک شوند. جز در اهل و عیال نوح، زنی دیگر وجود نداشت که ایمن بیاورد و در کشتی قرار گیرد و نجات یابد. اگر از مردان نسلی باقی مانده است، مادرانشان به حضرت نوح می رسند، یعنی همه نسل‌های بشر کنونی یا از طریق پسری به حضرت نوح می رسند و یا از طریق دختری، بدین جهت در روایت نبوی آمده است: «نوح یکی از دو پدر است: ابوالبشر اول، حضرت آدم(ع) و ابوالبشر دوم حضرت نوح

جدای از این دو وجه که ادعا می شود در روایات ذکر شده، می توان نظر دیگری مخالف نظرات بالا آورد اینک:

۲- شاید ابوالبشر ثانی به جهت تغلیب (غلبه دادن) باشد، یعنی حضرت نوح(ع) نسبت به اکثر نسل‌های کنونی جنبه پدری دارد. (با توجه به منطقه جغرافیای

طوفان نوح که گفته می‌شود در حوزه جغرافیایی توحیدی بوده این احتمال پذیرفتنی تر است)

۳- وجه دیگر: نوح پدر معنوی باشد؛ یعنی اگر رسالت و کشتی او نبود، نسل بشر باقی نمی‌ماند.

دیدگاه نگارنده در مورد نوح ابوالبشر با توجه به آیه ۳۸ هود که صرفاً قوم نوح را مسخره کننده او معرفی می‌کند (نه همه مردم جهان) با ۲ مورد اخیر قرابت دارد. وَيُصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَ مَرْءًا عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (هود/۳۸)

او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند؛ (ولی نوح) گفت: «اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین‌گونه مسخره خواهیم کرد!»

اشکال به خلقت گراهای تلمودی در مورد واقعه طوفان زمان نوح (ع)

اشتباهی که خلقت گراهای غربی در مورد حضرت نوح می‌کنند، فرض می‌کنند او و طوفان نوح ۶۵ میلیون سال قبل بوده و طبق آن وقایع را می‌چینند که البته مورد اشکال است. و طبق اخبار متعدد رسیده، آن واقعه به زحمت به ۶۰۰۰ سال می‌رسد.

مطلب عیناً از کتاب توهم تکامل نقل می‌گردد:

«اما چرا فسیل انسانی که در ۶۵ میلیون سال پیش زندگی می‌کرده پیدا نمی‌شود؟ زیرا تمام افرادی که در زمان حضرت نوح بوده اند غرق شده و مرده اند و ادامه حیات انسان‌ها، فقط و فقط توسط کل انسان‌های، موجود در کشتی) هشت یا هشتاد نفر (ادامه پیدا کرده است طبیعی است که با این تعداد اندک احتمال پیدا کردن فسیل بسیار کم می‌باشد.

که در این حادثه گیاهان به ذغال سنگ و حیوانات به سوخت‌های فسیلی امروزی تبدیل شده اند... و این اتفاق نه برای عذاب عده‌ای کافر بوده است بلکه یک برنامه

و یا حتی یک حادثه طبیعی بوده است که می بایست اتفاق می افتاده است . خداوند به حضرت نوح این حادثه طبیعی را خبر میدهد و البته کسانی که ایمان آورده اند و وارد کشتی شده اند جان سالم به در برده اند و کسانی که ایمان نیاورده اند به عذاب کفرشان غرق شده اند ... بدیهی است ، خداوند اگر می خواست عده ای کافر را عذاب بدهد راهکار بسیار ساده تری وجود داشت و نیازی به اینکه پیامبرش را برای ساختن یک کشتی و جمع کردن حیوانات به خطر و سختی بیندازد نبود . لذا یک اتفاق طبیعی در حال وقوع بوده و خداوند به پیامبرش این موضوع را خبر داده است . از طرف دیگر این حادثه نمی تواند منطقه ای باشد چرا که یک سیل منطقه ای نیازی به این همه تدارکات برای بقای حیوانات و جلوگیری از انقراض آنها ندارد ... از طرف دیگر بر اساس کتب آسمانی این کشتی بر روی یک کوه فرود می آید و لذا می توان نتیجه گرفت که این حادثه می بایست جهانی بوده باشد " خوب واضح است که نظریه پرداز مربوطه می خواسته به اجبار بین ادعاهای زیست شناسها ، جغرافیدانها ، و مطالب تلمود ارتباط ایجاد کند و عمر بشر را ۶۵ میلیون سال گرفته اند . برایشان آرزوی هدایت می کنیم و می گذریم .

واقعه طوفان نوح در کلام الله

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (هود/۳۲)

گفتند: «ای نوح! با ما جر و بحث کردی، و زیاد هم جر و بحث کردی! (بس است!) اکنون اگر راستی می گویی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!»

قَالَ إِنَّمَا يَاْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (هود/۳۳)

(نوح) گفت: «اگر خدا اراده کند، خواهد آورد؛ و شما قدرت فرار (از آن را) نخواهید داشت!

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ
وَأَلَيْهِ تَرْجِعُونَ (هود/۳۴)

(اما چه سود که) هر گاه خدا بخواهد شما را (بخاطر گناهانتان) گمراه سازد، و من بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت! او پروردگار شماست؛ و بسوی او بازگشت داده می‌شوید.»

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتَهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ (هود/۳۵)
(مشرکان) می‌گویند: «او [=محمد (ص)] این سخنان را بدروغ به خدا نسبت داده است! « بگو: «اگر من اینها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم، گناهش بر عهده من است؛ ولی من از گناهان شما بیزارم!»

وَأَوْحِي إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ (هود/۳۶)

به نوح وحی شد که: «جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد! پس، از کارهایی که می‌کردند، غمگین مباش!
وَأَصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ
مُغْرَقُونَ (هود/۳۷)

و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز! و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن، که (همه) آنها غرق شدنی هستند!»

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (هود/۳۹)
بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد، و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد!»

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا
مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (هود/۴۰)

ترجمه مرسوم: (این وضع همچنان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان ما فرا رسید، و تنور جوشیدن گرفت؛ (به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) - مگر آنها که قبلا وعده هلاک آنان داده شده [=همسر و یکی از فرزندان]- و

همچنین مؤمنان را! « اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند! وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (هود/۴۱) او گفت: «به نام خدا بر آن سوار شوید! و هنگام حرکت و توقف کشتی، یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است!»

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (هود/۴۲)

و آن کشتی، آنها را از میان امواجی همچون کوهها حرکت میداد؛ (در این هنگام)، نوح فرزندش را که در گوشه‌ای بود صدا زد: «پسرم! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش!»

قَالَ سَأُوۡىٓ اِلٰى جَبَلٍ يَّغۡصِمُنِي مِنَ الْمَآءِ ۗ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (هود/۴۳)

گفت: «بزودی به کوهی پناه میبرم تا مرا از آب حفظ کند!» (نوح) گفت: «امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند!» در این هنگام، موج در میان آن دو حایل شد؛ و او در زمره غرق‌شدگان قرار گرفت! وَقِيلَ يَا اَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَآءُ اَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَآءِ وَقُضِيَ الْاَمْرُ وَاَسْتَوَتْ عَلٰى الْجُودٰى وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظّٰلِمِيۡنَ (هود/۴۴)

و گفته شد: «ای زمین، آبت را فرو بر! و ای آسمان، خودداری کن! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این هنگام)، گفته شد: «دور باد قوم ستمگر (از سعادت و نجات و رحمت خدا!)»

برداشتهای ما پیرامون واقعه طوفان زمان نوح (ع)

۴- از کاربرد واژه ارض یک احتمال هم این است که (با توجه به اینکه کروی بودن زمین حداکثر ۳۰۰ سال است مطرح و مقبول عام شده است، اکثر مردم، ما

قبل آن زمین را تخت می دانستند) لذا کلمه ارض نسبت به فهم مردم اعصار پیشین و عوام این عصر انتخاب شده بوده که یعنی تا جایی که چشم کار می کرد آب همه جا را فرا گرفته بود (مصدر دید را بین النهرین بگیریم چون کاربرد این واقعه برای فهم مردم این منطقه است و اگر نه انسانهای سایر تمدنها که در مقدمات دین دست و پا می زدند و می زدند .

۵- در واقعه حضرت نوح (ع) الله یکبار دیگر عالم خلق انسانی را حداقل در حوزه جغرافیایی توحیدی بازنشانی (ریست) کرد و جمعیت‌های انسانی تحت نفوذ انبیا الهی را دوباره از نزدیک صفر، بازسازی می کند طبق آنچه رسیده تعداد انگشت شماری بوده اند ولی باز هم نسبت‌های غیر رحمی داشته اند احتمال منطقه ای بودن طوفان نوح بسیار زیاد است زیرا اطلاق کلمه (ارض) بر یک منطقه وسیع جهان در قرآن مکرر آمده است چنانکه در سرگذشت بنی اسرائیل می خوانیم: **وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ** (الأعراف/۱۳۷) و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت؛ و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخهای مجلل) می ساختند، و آنچه از باغهای داربست‌دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم.

۶- حمل حیوانات در کشتی نیز ممکن است به خاطر این باشد که در آن قسمت از زمین، نسل حیوانات قطع نگردد، بخصوص اینکه در آن روز نقل و انتقال حیوانات از نقطه‌های دور دست کار آسانی نبود

۷- این نکته نیز قابل توجه است که طوفان نوح به عنوان مجازات آن قوم سرکش بود، و ما هیچ دلیلی در دست نداریم که دعوت نوح به سراسر زمین رسیده باشد، اصولا با وسائل آن زمان رسیدن دعوت یک پیامبر (در عصر خودش) به

همه نقاط، بسیار بعید به نظر می رسد.

۸- یک دلیل علمی دیگر : اگر قرار بوده آب کل سطح زمین را پوشانده باشد یعنی ارتفاعات هیمالیا با ۸۸۰۰ متر را ، هم می پوشانده که در اینصورت به مناطق پست یا مثلا با ارتفاع ۱ متر از سطح دریا فشار بسیار زیادی آمده بوده ، که همه چیز را پودر می کرده ، لذا اینکه خیلی از آثار قدیمی هستند می توان تلقی کرد که ارتفاع آب تا آن حد بالا نرفته بوده است.

۹- می دانیم ، می توان قدمت ارض را (با زمانسنج عرفی این جهانی) بسیار قبل تر از خلقت آدم (ع) تخمین زد، حتی میلیونها سال قبل. به علاوه می دانیم تاریخ دین توحیدی به کمتر از ۶۰۰۰ سال می رسد ، فرضیه داروین در مورد اطوار (طوری به طور دیگر شدن) را در عالم خلق (جماد و نبات و حیوان و نسناس و حتی در مورد جسم انسان) چگونه این دو را با هم جمع می کند ؟ جواب : تنها یک راه وجود دارد ، که یکی را ابطال کند ، عمر میلیون ساله زمین را که همیشه دست زد به دهها دلیل علمی، تنها راهی که می ماند کذب خواندن دومی است ، که اتفاقا مورد نظر ثروتمندان و صاحبان اموال و قدرتهای مادی است. البته آنها تا جایی که بتوانند از مذهب سواری بگیرند ، از این کار دریغ نمی کنند ، مثلا القاء باورهای مذهبی به عوام و کارگرانشان. تا در کار دزدی نکنند و شورش نکنند ، به مصیبتهایی که سرشان می آورند، صبر کنند و ...

البته بهترین راه حل آن هم بالا بردن معرفت عوام و اقشار پایین جامعه طبقاتی آنهاست (جامعه اسلامی ضمن قبول مالکیت خصوصی درجه ۲ جامعه ای بی طبقه است) و این وعده صادق که

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ (الأنبياء/۱۰۵) در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان

شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد!»

وَتَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ (القصص/۵)

ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!

برداشت منطقی از واقعه کشتی نوح و جمع کردن حیوانات این است که برای اینکه به مشکل ازدواج محارم بر نخورده باشند می‌بایست از هر حیوانی حداقل دو عدد نر و دو عدد ماده یعنی ۴ عدد بوده باشند، تا در روند تناسل نسل دوم به دو جفت مستقل رسید.

ایراد بنی اسرائیلی که ممکن است به این نظر گرفته شود اینکه : مگر کشتی نوح چقدر بزرگ بوده که از هر نوع حیوانی ۴ عدد (دو زوج نر و ماده) را در خود جای داده باشد ؟
جواب :

۱- اگر بنا باشد فرض کنیم که طوفان نوح کل کره زمین را در بر گرفته و کل میلیونها گونه جانوری را نوح از هر کدام یک جفت جمع کرده است در اینصورت آن کشتی به قدری بزرگ بوده است که حتی علم و تکنیک امروز ما هم قادر نیست آن را بسازد چه برسد به آن عصر

۲- اگر آب گرفتن زمین را ، زمین جغرافیایی حول و حوش نهضت پیامبران توحیدی بگیریم، که شاخصشان نوح (ع) بوده که زمینی به وسعت خاور میانه تا قفقاز را شامل می شده خوب گونه های جانوری این محدوده هم محدود بوده اند به نسبتی می توان تخمین زد چه تعدادی حیوان حاضر بوده اند .

۳- از طرفی چنانچه با فرضیه داروین جلو برویم (البته صرفا از منظر انسان به عنوان فاعل شناسا ، چون داروینیسم از منظر هوشمندی فاعل اراده کننده تغییر ، کاملا بی مایه است) اطوار خلقت برخی گونه های جانوری از مواقع میلیونها سال قبل بوده، یعنی مثلا سیر تکوین خلقتی مار هیپوتون با بیشتر از ۴ متر طول با مار آبی با ۲۰ سانتی متر طول از حدود ۲ میلیون سال پیش جدا شده است لذا همه آن وقایع ، ربطی به ماجرای ۶۰۰۰ ساله ندارد حال اگر نظر ۱ را بپذیریم که از هر گونه از هر نوع جانوری فقط ۱

جفت نر و ماده بوده و گونه های موجود (با مواردی که در این ۵۰۰۰ ساله منقرض شده اند فعلا کاری نداریم) پس باید بپذیریم یک جفت نر و ماده از گونه مار آبی یک جفت نر و ماده از گونه مار هیپتون و یک جفت نر و ماده از گونه مار ۳ و ... که در اینصورت به قدر گونه های اصلی امروز از هر نوع حیوانی، باید حداقل یک جفت جمع می شد ، حالا آنها باید مسئله جایدهی در کشتی را حل کنند؟؟ سوال دوم که باید جواب دهند : مسئله نسل بعدی شان است . داروینستها ، جواب ما را بدهند ، چطور از یک زوج نسل بعدی به وجود آمده و آن هم با این تنوع گونه ها ؟ مگر اینکه بگویند: اینجا هم خدا استثنا قائل شده و به همه حیوانات نسل دومشان گفته ، علی رغم غریزه ای که در وجودتان گذاشته ام(نعوذ بالله) از دواج محارم کنید ؟

۴- ولی اگر واقعه کشتی نوح را محدوده جغرافیای مشخص بین النهرین بگیریم با توجه به فقر گونه های جانوری که در این محدوده مشخص است (به نسبت آفریقا ، آمریکای جنوبی یا ...) موضوع کاملا قابل درک و شدنی می نمایاند .

۵- در مورد سرزمین بین النهرین مثلا فیل نیست که بخواد ۴ عدد آن را در کشتی اش سوار کند و کلی جا لازم داشته باشد تازه بر فرض هم که فیل بوده ، کی گفته آن ۴ عدد بالغ بوده اند ؟ ممکنه ۴ عدد بچه فیل بوده اند چون هدف بقای نوع است و می توانستند تا بلوغشان صبر کنند ، نه اینکه بلافاصله پس از پایین آمدن از کشتی شروع به مجامعت کنند .

۶- به این می رسیم که کشتی نوح توان حمل ۴ عدد از هر گونه اصلی جانوری را داشته است .(البته گونه های محدود در جغرافیای محدود)

۷- یک احتمال در مورد ۱۲۴۰۰۰ نبی این است که از آنجائیکه از سرنوشت بخش اعظمی از آنها و اقوامشان ، اطلاعی در دست نیست شاید به این بر می گردد که آنها در این واقعه گم شده اند . یعنی هدف عذاب زمان نوح (ع) ، اقوام انسانی این محدوده بوده اند نه گونه های جانوری. لذا این جنبه

از آن واقعه عظیم، ارزش تامل بیشتری دارد.

۸- علم ژنتیک ثابت کرده صفات توارث در مولود نر و ماده ای از دو خانواده جدا میلیونها برابر بیشتر از صفات توارث مولودی است که والدین اش از یک نر و ماده باشند (صفات توارث ازدواج غیر محارم میلیونها برابر بیشتر از صفات توارث ازدواج محارم) است و این بهجت و رنگارنگی در طبیعت نشان از این دارد که حالت اول بوده نه دوم

قیاس نسل دوم بعد از ماجرای کشتی نوح با نسل دوم بعد از هبوط
اگر این را درست بدانیم (که در کشتی نوح ۴ عدد، ۲ نر و ۲ ماده از هرگونه
بوده است) چطور ممکن است قائل شویم که الله در ماجرای نوح اینگونه عمل
کرده ولی در ماجرای هبوط فقط یک زوج را هبوط داده است.

راه حل منطقی حل مسئله توالد نسل دوم انسانها (جهت برنخوردن به ازدواج محارم)

اگر مسئله خلقت اولین نسل انسانها حل نشود مشکل ازدواج محارم نیز حل نمی شود این مشکل در مورد نسل اول همه حیوانات (و حتی گیاهان) هم حل نخواهد شد نسل اول حیوانات چگونه خلق شدند و چند عدد بوده اند؟
عقل و منطق سالم حکم می کند حداقل تعداد لازم از هر نوع مخلوق حیوانی
توسط خداوند در نسل اولشان باید ۴ بوده باشد دو خانواده مستقل باید بوده
باشد که فرزندان آنها بتوانند با هم ازدواج کرده و به مشکل ازدواج محارم بر
نخورند.

فرضیه شجره و ماجرای هبوط و حل مسئله منشا قبائل بدوی

بر اساس تحقیقات تمدن پژوهان روی قبائل بدوی عصر حاضر، پی می بریم آنها در طول قرن‌ها اصول اولیه اجتماع از قبیل رئیس قبیله و پوشش عورت و تقسیم کار و پرستش (ولو بت) که بین همه آنها مشترک است را حفظ کرده اند در حالیکه بعد مسافت و فاصله قاره‌ها و دریاها تقریباً محال است که فرض کنیم اینها با هم در ارتباط بوده اند.

فاصله جدا شدن قاره آمریکای شمالی و جنوبی از سرزمین مادری اوراسیا را به میلیون سال تخمین می‌زنند یعنی این نظریه که آدم و حوا یا دسته‌های انسانی همگی فقط در یک نقطه خاص هبوط کرده اند صادق نیست.

اگر فرضیه شجره را بپذیریم (دستگاهی که نقشه ژنوم انسان را می‌گیرد و از مواد اولیه مثلاً گل خشک، محصولی به نام جسم انسانی را تولید می‌کند) می‌توان گفت

در ماجرای هبوط نه یک زوج (آدم و حوا) که جمعیت‌هایی هبوط کرده اند، جمعیت‌هایی در دسته‌های حداقل ۴ نفره ۲ مرد نسل اولی و ۲ زن نسل اولی (با سازو کار خلقت جسمانی جنتی) که اینها قبل از هبوط تقسیم شده اند و در نقاط مختلف ارض هبوط کرده اند. و اولین قبائل (کمونها) را تشکیل داده اند. اگر نظریه شجره (دستگاه) را بپذیریم "اهبطوا" اینگونه معنا می‌شود: چون جمع است (بیشتر از ۲ نفر) الله جمعیتی را مخاطب خود قرار داده است که حی و حاضر بوده اند.

چون این واژه در آیه *أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ (البقرة/۶۱)* به کار رفته، که مخاطب الله، قوم بنی اسرائیل با چند هزار نفر بوده است و شباهت مضمونی آیه با ماجرای هبوط اول، این ظن قوی می‌شود که دسته‌های انسانی (انسان‌هایی حی و موجود و حاضر و مخلوق) مخاطب بوده اند.

از این منظر، نظر برخی از مفسرین که جمع بودن اهبطوا را شمولش به

نسلهای آینده تعریف می کنند، محل اشکال است چون بر فرض که این آیه نبود یا قبل از نزول قرآن مردم از کجا باید می دانستند که مخاطب خدا در آیه هبوط هستند؟

می توان گفت این جمعیت همراه آدم و حوا در ماقبل هبوط، زمانی که آدم و حوا درگیر موضوع تقرب به شجره(دستگاه) بوده اند ، در حال تکوین جسمی و روحی بوده اند ولی به هر حال به خاطر حکمی که خدا در مورد آدم و حوا (به عنوان نماینده نوع انسان) صادر کرد ،مجبور به هبوط شده اند .

سوال : آیا آن جمعیت حق اعتراض دارند ؟

جواب : وقتی در یک جمعیتی بهترین آن جمعیت دچار خطایی می شود پس انتظار وقوع خطاهای مشابه یا بالاتر از سایرین جمعیت بدیهی است. پس حکمی که حاکم حق در مورد آن بهترین ها می کند، قابل تسری به سایرین می شود، چه، اگر قرار بود تک تک مورد آزمایش و حکم قرار می گرفتند نتایج بسیار بدتری نصیبشان می شد .

۲ وقتی بهترین ،جمعیتی ناخالصی دارد وجود ناخالصی در همه آن جمعیت بدیهی است لذا حکم تزکیه به کل آن جمعیت به جاست .
با این تحلیل می توان ادعا کرد :

انسانها در پهنه ارض توزیع شدند برخی به دلیل نداشتن سلسله پیامبر و نبی به صورت قبیله های بدوی و بلا تغییر در آمده اند . و به این ترتیب مسئله چرایی انسانها در قبائل بدوی حل می شود . (البته با جنایات و نسل کشی هایی که کشورهای اروپایی در سرزمینهای بومیان آفریقایی و آمریکایی و استرالیایی ، مرتکب شده اند ، بسیاری از اطلاعات آن حوزه ها از دست رفته است)

این حقیقت که تمدنهای مطرح و شاخص بشریت ، از منطقه جغرافیایی متمرکز توحیدی ،(مرکز تلاقی ۳ قاره)سرچشمه گرفته است و اینکه این منطقه به خاطر زحمات و تلاشهای سلسله انبیا الهی شناخته می شود می توان برداشت کرد علت برتری این تمدنها نسبت به قبائل بدوی در نعمت هدایت الهی در سلسله انبیا نهفته است .پس پروردگارا شکرست به خاطر اینکه ما را در

جغرافیای توحیدی به دنیا آوردی روشنگری در این موضوعات را وظیفه خود بدانیم تا خداوند اینگونه علیه ما شکوه نکند :

وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (الأعراف/۱۰)
ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم؛ و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می کنید!

نسبت تعداد پیامبران با بیشترین زمانی که تخمین زده می شود هبوط اتفاق افتاده

اگر زمان هبوط آدم و حوا و همراهان را ۶۰۰۰ سال بگیریم و تعداد انبیا و پیامبران الهی را ۱۲۴۰۰۰ بگیریم با تقسیم این دو بر هم می شود، ۲۰/۷ نفر در یک سال و اگر هر کدام اینها را حداقل ۲۰ سال عمر رسالت در نظر بگیریم) در حالیکه انسانهای زمان نوح نبی بیش از ۱۰۰۰ سال عمر می کردند) می شود سالی حداقل ۴۰۰ نبی حاضر و حی برای هدایت بشر بوده اند این تعداد نبی فقط زمانی توجیه دارد که هر کدام یا هر تعدادی از آنها (دوتایی، ۳تایی) به یک دسته انسان (شعوبا و قبائل) تعلق پیدا کرده باشند. یعنی تعداد حداقل قبائل اولیه می بایست حدود ۱۰۰ بوده باشد.

تعمیم فرضیه شجره (دستگاه توالد جنتی) به سازوکار خلقت همه مخلوقات می دانیم دانه در گیاهان بر اثر لقاح هاگ یا پرچم های نر و ماده تولید می شود یعنی شجر (درخت نر) پرچم نر تولید کرده و شجره پرچم ماده که لقاح این دو منجر به دانه می شود و میوه، دانه را پوشش می دهد کلمه شجره به نوع مونث اشاره دارد یعنی درختی که زاینده گی تولید دانه را دارد. شجر دانه

تولید نمی کند و لذا درختان نر میوه ای ندارند (تکنیک پیوند و ... را فعلا کار نداریم)

در مورد سنگها (عناصر خاکی) کانون های زاینده کانی های معدنی (کانسارها) بالاخره توسط مکانیزمی خلق شده اند و ...
و حتی با تعمیم بیشتر می توان شجره را به دستگاه تولید نخستین و مداوم همه نباتات و حیوانات و حتی ملائک نسبت داد .

انسان ابزار ساز , خدای ابزار ساز

همه ما کارگاه های کوچک آهنگری را دیده ایم یک استاد کار آهنگر با همه زحمتی که بکشد, می تواند در روز ۵ تا ۱۰ عدد چاقو بسازد .

اما همین کار را , اگر با یک دستگاه پرس و یک دستگاه ساب , بخواهد انجام دهد می شود روزی ۱۰۰۰ عدد چاقو

و می دانیم در آینده اثلا استاد کار لازم نداریم چون ماشینهای سی ان سیو روباتها و کامپیوتر ها , این کار را برایمان انجام می دهند و شاید میلیون عدد چاقو در یک روز تولید کنند .

پس ابزارها, در کنار انسان , تعداد واحد کار , اندازه کار و نوع کار را بالاتر می برند یعنی در ازای صرف زمان انسانی واحد , ارزش کار بالاتری را به وجود می آورند .

کدام هوشمندانه تر است , کسی که می خواهد نیاز همه مردم یک کشور بلکه جهان را به چاقو تامین کند , برود به روش سنتی و روزی ۵ عدد تولید کند یا برود ابزاری بسازد که روزی یک میلیون عدد ساخته شود .

چطور ما این تعقل و منطق و هوشمندی را برای انسان قائل هستیم ولی برای خدایی که انسان را خلق کرده قائل نباشیم !

پس قطعا خدای ابزار ساز ابزارهای خلقت اتوماتیک جسم انسانها را خلق کرده

بوده است .

حجم کارها وقتی زیاد می شود لاجرم ابزار سازی واجب می شود .
 قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّ عُدُنَا فِي مَلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ
 نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا افْتَحْ
 بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (الأعراف/۸۹)

اگر ما به آیین شما بازگردیم، بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ
 بسته‌ایم؛ و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم مگر اینکه خدایی که پروردگار
 ماست بخواهد؛ علم پروردگار ما، به همه چیز احاطه دارد. تنها بر خدا توکل کرده‌ایم.
 پروردگارا! میان ما و قوم ما بحق داوری کن، که تو بهترین داورانی!

پس به هوشمندی الله، زبان ستایش باز کنیم و بگوئیم سبحان الله

شجره طیبه، شجره خبیثه و معنای جدیدی از توحید افعالی

با پیش زمینه ای که از این فرضیه به چنگ ذهن می آید، می توان گفت :
 شجره طیبه یعنی شجره (دستگاهی) که محصولاتش طیب و طاهر است و شجره
 خبیثه یعنی شجره(دستگاهی) که محصولاتش خبیث و پلید و ناپاک است. لذا
 سوالات مربوط به اینکه اعمال امثال معاویه و یزید و ... به الله بر می گردد یا
 نه توجیه منطقی تری پیدا می کند

یعنی در مورد شجره خبیثه با توجه به آیه وَاسْتَفْزِرُ مِنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ
 وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُمْ وَمَا
 يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (الإسراء/۶۴) هر کدام از آنها را می توانی با صدايت تحريك
 كن! و لشكر سواره و پيادهات را بر آنها گسيل دار! و در ثروت و فرزندانشان شركت
 جوی! و آنان را با وعده‌ها سرگرم كن! -ولی شیطان، جز فریب و دروغ، وعده‌ای به
 آنها نمی‌دهد-

که امثال نام برده شده محصول دستگاه خبیثه ای هستند که شیطان در آن مشارکت کرده) در اینصورت ، می توان گفت اراده آن افراد خبیث به شیطان بر می گردد نه به خداوند و در نهایت اراده و فعل آنها که تابع اراده شیطان عینیت

می یابد از طریق اجازه ای که الله به شیطان داده است (الی یوم

المعلوم) به الله می رسد لذا مسئله توحید افعالی هم در این مورد حل می شود (اینکه منشا و مسیر اراده شر به شیطان می رسد نه به الله و الله هیچگاه اراده شری، نکرده و نمی کند و نخواهد کرد و سنت الهی تبدیل بردار و تحویل بردار نیست و این سنتها ذیل صفات الله و اسماء الحسنی تعریف می شوند و در یک کلام همه امور و کارهایی که در دنیا اتفاق می افتد به اراده الله است و الله والی بر حق و بلا منازع همه زمانها و همه مکانها است(قبل و بعد از قیامت)

سوال آیا خداوند (نعوذبالله) با انسانها بازی می کند (لهو و لعب)؟

سوال چرا "الله" از بین میلیونها گونه شجره(دستگاه) فقط این نوع خاص را حد گذاشته است ؟ جواب اسرائیلیاتی : چون می خواسته انسان را امتحان کند و اگر بی ملاحظه تر ، بگوییم چون (نعوذبالله) آزار داشته و می خواسته انسان را از جنت بیرون(دک) کند و مصداق قاعده ای که می گوید انسان را از هر چه منع کنی بیشتر به آن جذب می شود این بازی را با انسان کرده است .

این اراجیف کلا غلطه ، تهمته (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ (الصف/۷)) ما که در حیات ارضی هستیم الله بسیاری از تهدیدات علیه ما را بدون اینکه ما کوچکترین اطلاعی از آنها داشته باشیم دفع می کند (ساختار پیچیده سیستم دفاعی بدن انسان که کاملا خودکار و غیر ارادی خدمت می کنند)و) حتی دو فرشته محافظ مامور برای هر شخص (چطور ممکن است در جنت چنین کاری با اشرف مخلوقات خودش بخواد بکند

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ

رُسُلْنَا وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ (الأنعام/۶۱)

او بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع)، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و آنها (در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان)، کوتاهی نمی‌کنند.

لَهُ مَعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (الرعد/۱۱)

برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از قوانین و حوادث (که به امر الله در همه دنیا جاری است) حفظ می‌کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند! و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت!

از طرفی بیزاری از مخلوق نوعی ضعف است که به هیچ وجه با صفات الله قابل جمع نیست. لذا کسانی که این گونه اسرائیلیات را به خداوند رحمان و رحیم می‌بندند، از کفار بدترند.

برداشتهایی در مورد شجره

جوابی که به ذهن بنده رسید: ۱- آدم و حوا ع در بین انبوه نعمات جنت و انواع میوه ها و ... با این درخت خاص شناخت داشته اند، یعنی احتمالاً این درخت (دستگاه) در دوره ای از تکوین انسان نقش داشته، لیکن اکنون که انسان کاملی از لحاظ جسمی شده است، نزدیکی اش به این درخت موجب مفسده ای برایش می‌شود، لذا تقرب به آن را منع کرده ۲- نظر دیگر این است که این درخت برای همه ساکنین جنت ممنوع بوده، نه فقط برای انسان و از طرفی تمایلات متکبرانه در گروهی از انواع ساکنین جنه یعنی شیطان وجود داشته که

احتمال خیانت آنها به انسان و وسوسه و آسیب رساندن به انسان می رفته است ، لذا خدا پیش دستی کرده قبل از تحریک شیطان ، انسان را مطلع و واکسینه کرده و چون باز احتمال می داده ، که خود انسان ممکن است چموشی کند و دچار غرور شود این موضوع را در غالب حکم لازم الاجرا به انسان ابلاغ کرده است .

التقاط تحقیقات دیرین پژوهان و تحقیقات تمدن پژوهان

محققان تمدن شناسی کهن عمر تمدن بین النهرین را به زحمت ۶۰۰۰ سال برآورد کرده اند و اگر خاستگاه هبوط اولین نبی و همراهانش را در این منطقه جغرافیایی، در نظر بگیریم از لحاظ تاریخی تقریباً مطابقت دارد یعنی هبوط آدم (ع) و همراهانش با **آغاز تمدن بشری پیشرو**، در بین النهرین در یک مقطع زمانی رخ داده است .

مواردی که ماقبل این تاریخ ها به عنوان فسیل انسانی معرفی می کنند

- ۱- اولاً بسیار نادر است ۲- ممکن از گونه ای از میمونها بوده باشند که نسلشان منقرض شده باشد ۳- ممکن است از نسل نسناس ها بوده باشند (که در همه این حالات تحقیقات ژنتیکی در مورد نوع آنها راهگشاست) ۴-

اگر هم صاحب درجه ای از هوشمندی بوده باشند (استناد به برخی نقاشی های غار) فاقد نفخه روح خدایی و ویژگیهایش بوده اند. در نهایت بررسی آنها صرفاً در عالم خلق و اطوار میکروبی حوزه جسم مادی انسان قابل توجیه است لیکن در عالم جعل (معنا) که خاص انسانهای مخلوق از آدم (ع) به بعد است محلی از توجه ندارند . و شروع و صفر، تحولات علمی و معرفتی و به تبع کمالات نفسانی در مورد انسان را، باید از زمان خلقت انسان در جنت و هبوط آن در ارض، حدود ۶۰۰۰ سال پیش بررسی کنیم .

سوال با توجه به اینکه تحقیقات دیرین پژوهان مشخص کرده با بررسی

مناطق جغرافیایی متعدد از چین گرفته تا آفریقا تا آمریکای مرکزی مایاها به یک نحله اولیه ثابت نرسیده اند که مثلا سایر نحله ها با انشعاب از آن خانواده مرکزی و اولین خانواده، ایجاد شده باشند و سایر گمانه ها، یک نتیجه می توان گرفت که هبوط فقط شامل آدم و حوا نبوده، بلکه قبل از هبوط تعداد زیادی انسان با همان فرآیند خاص جنت خلق شده بودند و پس از خطای آدم و حوا و اتمام حجت خداوند، همگی با هم از جنت رفتند.

فرضیه شجره و درک مفهومی جدید از هبوط

اینکه : الله دسته های انسانی را حداقل ۴ نفره در حوزه های متعدد جغرافیایی کره زمین توزیع کرد و (آدم و حوا (ع) و همراهانشان را که حداقل (۱ زوج خانواده) ۱ نفر مرد و ۱ نفر زن دیگر نیز می شده اند در منطقه بین

النهرین یا سرزمین فلسطین هبوط داده است و با در نظر گرفتن آیه

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (الحجرات/۱۳)

ترجمه مرسوم : ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست،)

گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

ابتدای آیه از لحاظ زمانی، به ما قبل از هبوط بر می گردد، ترجمه پیشنهادی : ای مردم ما خلقت جسمانی نوع شما انسانها را (هر کدام، تک تک) از دو

جنس متفاوت ۱ مذکر و ۱ مؤنث ایجاد کرده ایم. یعنی ترجمه فوق که می

گوید ما همه شما را از یک مرد و زن آفریدیم غلط است)

ادامه ترجمه : پس از اینکه (کُم) همه شما را خلق کردیم (پس از هبوط)

در قالب شعوبا و قبائل (شعبه‌ها و قبیله‌ها) در زمین جعل کردیم (کاربرد جعل در اینجا وقتی کنار فرضیه عالمین موازی (غیب و الشهاده) قرار می‌گیرد معنای جدیدی به همدیگر می‌دهند که فعلاً ...)

می‌توان زمان این اقدام (جعل شعوب و قبائل) را هنگام هبوط برآورد کرد. و با این تفسیر می‌توان گفت مرجع (کُم) دسته‌های انسانی (حداقل ۲ مرد ۲ زن) قبل از هبوط است. به نوعی به نظر می‌یاد این سخنرانی الله قبل از عملیات هبوط بوده باشد که لتعارفوا را بر تیم‌های انسانی الزام می‌کند و میزان قطعی معرفی می‌کند، (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) که همان سنجش متر کرامت نزد الله است و راه طی مدارج آن را هم تقوای گروهی مشخص کرده است.

بررسی فرضیه شجره از حیث تمدنی

با جمع آیات

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر/۲۹) (ص/۷۲)

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید! و إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۳۰) (به خاطر بی‌اور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند! ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقیقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

می‌توان اینگونه برداشت کرد که :

احتمالاً، انسانی که ملائک فکر می‌کردند ویژگی (فساد و خونریزی) دارد با

انسان مورد نظر الله که صاحب (وَتَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي) است ۲ انسان جدا هستند .

یعنی اگر هم ، فسیلهایی با قدمت بیش از ۶۰۰۰ سال پیش (که تاریخ تخمینی هبوط نسل اول مخلوقات انسانی به زمین هستند) در نقطه ای از کره زمین کشف شود (با فرض درست بودن روش علمی آن) مربوط به دسته از سنساسها بوده است(که فاقد نفخه روح انسی) بوده اند و از آنجائیکه نسلشان منقرض شده مطالعات آنها و تاریخ قبل از ۶۰۰۰ سال پیش فقط در حد دیرین شناسی جانوری ارزش دارد و اثبات کردیم که از لحاظ ژنتیکی که داروینست ها ، سعی می کنند ، گذشته انسان را (قبل هبوط) به میمون ربط دهند ، اشتباه کرده اند و جسم میمون یا انسان از ابتدا هم ۲ موجود جدا بوده اند .

کسانی که همه علوم انباشه بشری را (در فنون و طبیعیات) حاصل فکر و تجربه ی خود بنیاد انسان می دانند(اکسپریمنتالها) هم خطا می کنند(از طرفی می خواهند انتزاعیات علوم و معرفت (عالم جعل) را هم به تبع آن تعریف کنند که محال است) و قطعاً ، حدافل بنی آدم (ع) در بین النهرین (جغرافیای ادیان توحیدی) از نعمت هدایت(انفسی و معرفتی) برخوردار بوده اند.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ(البقرة/۳۸) گفتیم: «همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

مصدق آیتی هدایت : فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أُخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أُخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ(المائدة/۳۱)سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار

خود) پشیمان شد.

مصدق رسل : **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ** وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (الأنعام/۸۴) و اسحاق و یعقوب را به او [= ابراهیم] بخشیدیم؛ و هر دو را هدایت کردیم؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم؛ و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم)؛ این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم!

ضمنا فاصله علمی، معرفتی، ادراکی بین قبائل بدوی یا اتلا همه سایر تمدنها با تمدن بین‌النهرین (که معروف به سرزمین انبیا و رسل است)، قابل قیاس نیست که نشان دیگری است که هبوط و سلسله رسل و کل ماجراهای عهد صحت داشته است

در بین همه تمدنهای بشری همواره شاخص و قله، تمدن توحیدی بین‌النهرین بوده است. اکتشافات علمی عالم خلق (فیزیک و شیمی و ریاضی و تجربی و طب) و عالم جعل (علوم انسانی و ما حوله) همواره از این منطقه نشات و قوام پیدا کرده است.

اگر هم بتوان قطب تمدن ماتریالیستی و پاگانستی غرب را (که زمانی، کانونش مصر بوده سپس به یونان رفته، سپس به روم رفته، سپس به فرانسه رفته، سپس به پرتغال رفته، سپس به اتریش رفته، سپس به انگلیس رفته، سپس به آمریکا رفته را) رقیب تمدن توحیدی معرفی کنیم، به راحتی می‌توان دید که رفتار تمدنی غرب تا قبل از سال ۱۶۰۰ میلادی کاملا تبعی بوده است و در واکنش به مظاهر جدید تمدن توحیدی بدیل ارائه می‌داده است. (و به قول فیلسوفان نشان، وظیفه فیلسوف تبیین آنچه در جامعه رخ داده است می‌باشد) نه ایجاد تغییرات مصلحانه جدید در جامعه، در حالیکه سخنان و اعمال پیامبران دقیقا بر عکس این بوده است یعنی اعتراض به انحرافات جامعه و هدایت آنها به صلاح و پیشرفت و تعالی تا سر حد شهادت) و پس از این

تاریخ تا اکنون هم ، اگر فیلسوفان خود را پیش انداخته و موردی را مطرح کرده اند ، بیشتر برای بشر ، امام ضلالت بوده اند ، نه امام هدایت ، یعنی محصول تمدنشان بیشتر از آنکه به صلاح جامعه بشری منجر شود به فساد آن انجامیده است .

(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (الروم/۴۱) فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند!)

با نگاه ارزشمدار به تمدنهای مطرح بشری ، و عمل به آیه لتعارفوا ، و آیه (و اتخذه عدو ، شیطان را دشمن بگیرید) و اینکه کار شیطان و جنودش فساد در زمین است تا آبروی انسان را نزد خداوند ببرند (به این مناجات با خدای عالمین، می رسیم که : ای خدای ظاهر و باطن (شهاده و غیب) ، سمعا و طاعتا ، امروز شعبه ها و قبائل، اردوگاه تمدن غرب را می شناسیم و بر تلاشهایی که برای مسخر کردن عالم ماده کرده اند ، اشراف پیدا می کنیم و از تلاشهایی که برای فساد فی الارض به تبعیت از صهیونیزم باطل، کرده اند تبری می جوئیم و در این راه ، تنها تو را ولی و سرپرست خود انتخاب می کنیم .

در همین راستا اختلاف فاحش معرفت و فرهنگ بین النهرین با سایر تمدنهای سایر نقاط جغرافیایی زمین بیانگر این است که تمدن توحیدی و یژگی ممتازی نسبت به دیگران داشته و آن تمرکز دهها هزار نبی و رسول در این جغرافیای محدود بوده است لذا به راحتی می توان دست قادر و مقتدر خدا را در جغرافیای توحیدی و امت توحیدی (بنی آدم (ع)) نسبت به ایجاد تمدن بین النهرین و بعد از آن تمدن جهانی مشاهده کرد .

حتی اگر تمدن هژمون غرب امروز را بررسی کنیم بسیاری از انگاره های آن ،ولو تحریف شده و انحرافی از آن تمدن سامی و یهود و مسیحیت و اسلام ریشه گرفته است . و اگر دانشمندان یهود را از تمدن غرب بگیرند هیچ چیزی از آن باقی نمی ماند . و چون تمدن غرب توانسته همه سایر تمدنها را به غیر از جامعه

هجری شیعه، مطیع خود کند و برتری خود را به آنها ثابت کند، نتیجه می‌گیریم انسان چه بخواند چه نخواهد همواره در مغناطیس توحید زیست کرده است و هیچ خدایی غیر از خدای واحد وجود ندارد. لا اله الا الله امید است با زمین خوردن انگاره‌های اسرائیلیاتی سیاهچالهای معرفتی بر بشر امروز بسته شود و خداوند راه حل‌های مصائب امروز بشریت را یکی پس از دیگری به ما تعلیم دهد.

هنوز هم کانونهای اصلی مدعیان علم و معرفت در جغرافیای بین‌النهرین است کل تاریخ و وقایع مهم از دیر باز، غالباً در این محدوده واقع شده بود. و تاریخ سایر سرزمینها، تقریباً نکته قابل‌عرضی ندارند.

توصیفات قرآن در مورد یهود و متون آنها موسوم به اسرائیلیات:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و... (المائدة/۸۲) بطور مسلم، دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (البقرة/۱۲۰) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یاورى از سوى خدا برای تو نخواهد بود.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا

بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْخَرْبِ أُطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (المائدة/۶۴) و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دستهایشان بسته باد! و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می‌بخشد! ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید. و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکندیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت؛ و برای فساد در زمین، تلاش می‌کند؛ و خداوند، مفسدان را دوست ندارد.

أَفْتَطَمُّعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (البقرة/۷۵)

آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مَسْمُوعٍ وَرَاعِنَا لِيَا بِالسِّنِّيهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء/۴۶) بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف می‌کنند؛ و (به جای اینکه بگویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم»)، می‌گویند: «شنیدیم و مخالفت کردیم!» و (نیز می‌گویند): بشنو! که هرگز نشنوی! و (از روی تمسخر می‌گویند): راعنا [= ما را تمحیق کن!] تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند. ولی اگر آنها (به جای این همه لجاجت) می‌گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک کنیم)»، برای آنان بهتر، و با واقعیت سازگارتر بود. ولی خداوند، آنها را بخاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است؛ از این رو جز عده کمی ایمان نمی‌آورند.

فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (المائدة/۱۳) ولی بخاطر پیمان‌شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند؛ و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند؛ و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آنها درگذر و صرف‌نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد!

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذَرُوا وَمَنْ يَرِدِ اللَّهَ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهَ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (المائدة/۴۱) ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین سازند! و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می‌دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده‌اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می‌کنند، و (به یکدیگر) می‌گویند: «اگر این (که ما می‌خواهیم) به شما داده شد (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد)، بپذیرید، وگرنه (از او) دوری کنید!» (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی‌درپی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواست دل‌هایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوایی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.

گویی خداوند جزوه باز از ما امتحان می‌گیرد، با قضاوت در مورد کارهای یهود قوه عقلانی و درجه ایمانی خود را بالا ببریم.

آیات اخاهم و فرضیه شجره و خلقت نخستین انسانها

آیات : وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ.. (الأعراف/۶۵) وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ ... (الأعراف/۷۳) وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ... (الأعراف/۸۵) وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ ... (هود/۵۰) وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ... (هود/۶۱) برادری از قوم خودشان...

طبق این فرضیه می توان گفت ریشه هر قوم به یکی از دسته های انسانی اولیه (حداقل ۲ مرد ۲ زن) که همراه آدم (ع) و در نقطه جغرافیایی دیگر، هبوط کرده اند می رسد، چون اشکالات هر قوم خاص بوده و گویا چنان ریشه ای بوده که حاضر بودند نابود شوند، ولی خود را اصلاح نکنند، از طرفی فاصله زمانی این اقوام با قوم حضرت آدم (ع) اینقدر نبوده است که اگر بر فرض ریشه آنها به آدم (ع) برسد بتوان اختلافات تا این اندازه بزرگ و متفرق بین آنها را ایجاد کند. یک شاهد دیگر نیز وجود دارد تصویری که کریستف کلمب از بومیان آمریکای لاتین در بدو ورودش به ما داده است (صلح جو، بی دین و عریان و بدوی...) یعنی، گذشت بیش از چند هزار سال تغییری در فطرت بشری آنها ایجاد نشده است و ...

به علاوه این آیات در قرآن نوعی تفکیک را بین اقوام انسانی نشان می دهد و هیچ جای قرآن اشاره نشده همه اقوام با هم برادر بوده اند یا همه اقوام از یک پدر و مادر بوده اند.

حتی در سطحی بالاتر در هیچ کجای قرآن در مورد نژادهای بشری به نسبتهای رحمی، (برادران یا خواهران از یک مادر) اشاره نشده است که مثلا دلیلی باشد که ریشه های نژاد زرد آسیایی با نژاد سفید اروپایی با نژاد سیاه آفریقایی با نژاد سرخ آمریکایی و نژادهای سامی خاور میانه ای به یک والد و والده برسد، اگر از شر اسرائیلاتی که اصرار دارد همه اقوام و نژاد های بشر را الزاما به آدم و حوا وصل کنند خلاص شویم، می توانیم بگوئیم از ابتدای هبوط قبائل و نژادهای مختلفه به وجود آمده اند، نه در مسیر و به مرور زمان. (با تلقی داروینی از این طور به آن طور) که در اینصورت هبوط دسته جمعی افراد (حداقل ۲ مرد ۲ زن) ثابت می شود.

مخاطب محترم خود قضاوت کند، سطح این مباحث را با مبحث از این طور به آن طور داروینی به عنوان بدیل و گزینه ضد آن، قضاوت‌های ما زندگی ما را شکل می‌دهد. برایتان آرزوی زندگی زیبایی را دارم که همه چیز را زیبا ببینید. ان شا الله.

اگر دوره اخیر را به دلیل بالا رفتن ظرفیت تفکر انسانها دوره ای بدانیم که تغییرات فرهنگی و فکری را مردم خیلی سریع جذب و هضم و عملیاتی می‌کنند، از طرفی عمر ادیان ابراهیمی مستقر در جغرافیای توحیدی (بین النهرین) ۴۰۰۰ سال بدانیم تحت هیچ محاسبه ای نمی‌توان این حجم عظیم اختلافات فرهنگی را توجیه کرد چون تغییرات فرهنگی و معرفتی بسیار کند پیش می‌رود و مقاومت اقوام در برابر تغییر همواره وجود داشته است، آنگونه که هنوز تعالیم ارسطو بعد از ۳۰۰۰ سال بر ریشه های دانش فلسفه و معرفت غرب، حاکم است.

آیه ابویکم

هیچ جای قرآن اشاره نشده همه مخلوق نوع بشر، از ۱ پدر و مادر هستند. آیات ابویکم در قرآن

(۱) *يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خِطِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (النساء/ ۱۱)*

خداوند در باره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث)، از آن

اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است). (همه اینها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندان، کدامیک برای شما سودمندترند! - این فریضه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است.

(ابویه به معنی پدر و مادر به کار رفته است)

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبُوبِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/۲۷)

ترجمه مرسوم : ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند!

(مخاطب آیه بنی آدم یعنی نسل آدم (ع) است، ابویک قطعا به آدم و حوا اشاره دارد) اگر از عینک، فرضیه شجره به آیه نگاه کنیم، برداشت می‌شود چون خداوند یا ایها الانسان، یا، یا ایها الناس، نگفته است به نوعی الله در این آیه با مخاطب خاص بنی آدم (ع) سخن می‌گوید، لذا "اخرج ابویکم" قطعا ماجرای شجره و آدم و حوا (ع) بر می‌گردد، اگر چه مخاطب خاص، آیه بنی آدم هستند، اما گویی، الله، با همه انسانها به طور عام، کلام می‌گوید.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَّبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَبِتَمِّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبُوبِكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (يوسف/۶)

و این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند؛ و از تعبیر خوابها به تو می‌آموزد؛ و

نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کند، همان‌گونه که پیش از این، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است!»

در این آیه ابویک به معنای جمع مکسر اب (پدر) یا سلسله پدران معنی می‌دهد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ
 آمِنِينَ (یوسف/۹۹)

و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت، و گفت: «همگی داخل مصر شوید، که انشاء الله در امن و امان خواهید بود!»

وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ
 قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِنَ الْبَدْوِ
 مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ
 الْحَكِيمُ (یوسف/۱۰۰)

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی بخاطر او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبلا دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد! و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته می‌داند)، صاحب لطف است؛ چرا که او دانا و حکیم است!

در آیات سوره یوسف (ع) اشاره ابویکم به پدر و مادر محل اشکال است چون طبق اخبار رسیده، می‌دانیم که حضرت یوسف مادرشان را در کودکی از دست داده بودند. پس کاربرد ابویه در این آیه غیر از پدر و مادر است، شاید پدر و دایه اش، شاید پدر و پدر بزرگش، شاید پدر و سایر بزرگان قومش و؟؟؟

طبق آیات اعراف ۱۲۷ و یوسف ۶، معنی دوم کلمه "ابویکم" از آنجاییکه الله ضمیر "کم" را برای انتقال مفهوم انتخاب کرده (شما بیش از دو مرد)،

بر خلاف اکثر مفسرین که در قسمت اول آیه ، ابوی را به آدم و حوا (ع) ترجمه و تفسیر کرده اند، به نظر بنده ابوی جمع مکسر (اب) پدر به معنای پدران است ، در این صورت معنی آیه می شود آنگونه که پدران شما چند مرد (سر سلسله هر یک از شما مردان) (از قبیله های متفاوت) ، سران ابتدایی قبائل بشری) ، را از جنت بیرون کرد یعنی هر قبیله ، (حداقل دو خانواده (دو زوج)) از جنت هبوط پیدا کرده اند، از این به بعد ضمیر به (آن دو غایب) تغییر می کند، که قطعاً اشاره نمادین است به آدم و حوا به عنوان مستندی ، که مخاطب کاملاً با واقعه آن آشناست .

آیات آبائنا و بررسی فرضیه نخستین انسان ، ها

آیات وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا لَهُمْ لَّا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (البقره/ ۱۷۰)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم.» آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا آبَائِهِمْ لَّا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (المائدة/ ۱۰۴)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید!»، می گویند: «آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است!»؛ آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می کنند)؟!

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ

لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (الأنعام/۱۴۸)

بزودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می‌گویند: «اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما؛ و نه چیزی را تحریم می‌کردیم!» کسانی که پیش از آنها بودند نیز، همین گونه دروغ می‌گفتند؛ و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو: «آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید؟ پس آن را به ما نشان دهید؟ شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید، و تخمینهای نابجا می‌زنید.»

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ (الأعراف/۲۸)

و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: «پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است!» بگو: «خداوند (هرگز) به کار زشت فرمان نمی‌دهد! آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟!» و ...

با توجه به آیات فوق که در مورد استدلال‌های کافران به دعوت پیامبران بیان شده، می‌توان ادعا کرد این اختلاف به نسل اول آنها می‌رسد.

"آباء"، در مشرفترین حالت، یعنی سلسله پدران و "نا" یعنی تک تک که در کنار هم قرار گرفته ایم و جمع ما را شکل می‌دهد، اگر برای این دو کلمه استقلال قائل شویم معنای آبائنا می‌شود: سلسله پدران نفر ۱ از جمع ما و سلسله پدران نفر ۲ و ... که وقتی نفرات یک و دو و ... کنار هم و در موضع واحد، قرار می‌گیرند، موضع خود را با آبائنا بیان می‌کنند. که می‌توان برداشت کرد که جد اولی نفر ۱ با جد اولی نفر ۲ با ... متفاوت بوده اند.

در آیات زیادی وقتی الله طبق وعده خود انبیائی را برای هدایت به سوی اقوامی مرسل می‌کرد جوابی که اکثرا می‌دادند این بود که خیر، ما به سنت ابائنا پایبندیم. با توجه به زمانی که این حرف را می‌زدند نسبت به مبدا زمانی هبوط که فاصله نسبتاً کوتاهی می‌شده به نظر می‌یاد نسل پدرانشان را غیر از نسل آدم (ع) می‌انگاشتند که در اینصورت باز هم فرضیه هبوط دسته جمعی تعدادی دسته انسانی در نقاط مختلف جغرافیایی تأیید می‌شود.

بیان استدلالی برای حکمت ارسال رسل

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (نوح/۲۶)

نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار!

پس مسئله ایمان به الله واحد و احد به قدری پایه ای و مهم و مبنایی است که به خاطر آن تعدادی از انسانهای کافر (که در آن زمان بسیار کم هم بوده اند و نسبت به کل مخلوقات ارضی عددی به حساب نمی آمدند) نابود شوند. پیامبر خدا درخواست و دعا می کند که الله حتی یک نفر کافر را در ارض باقی نگذارد باید علت اینکه بعد از عذاب نوح (ع) هم همچنان کفر در ارض رواج پیدا کرده را، بررسی کنیم. اگر از وجه عالم معنا نگاه کنیم به این می رسیم که کفر و ایمان امری مرتبط با اختیار و انتخاب است که اینها هم متاثر از شناخت و معرفت می باشد. یعنی انسانهای مختار ولو اینکه فرزندان پیامبر خدا هم باشند ممکن الخطا هستند (نه اینکه برخی می گویند جایز الخطا، یعنی انسانها اجازه خطا کردن ندارند ولی به خاطر اختیارشان، امکان خطا وجود دارد. نتیجه غلط نشانه، نیت و عمل غلط است، ممکن الخطایی فقط برای یکبار توجیه می شود و در صورت تکرار، اراده عمدی به میان می آید که قطعاً مجازات هم در پی دارد) (اگر از وجه عالم ماده نگاه کنیم احتمالاً گروه های کافر دیگه ای زنده مانده بوده اند، که به اشاعه کفر پرداخته اند. (چون قرآن، این آیه را از زبان نوح (ع) ، نقل قول می کند و اثلا نشانه ای از اینکه خداوند آن را تأیید کرده باشد یا حکم و نظر او هم این بوده باشد، برداشت نمی شود. یا اینکه واقعا بعد از طوفان نوح دیارالبشری از کافران زنده نبوده باشد، تأیید نمی گردد) با کنجکاو در مورد شیوع کفر، حتی بعد از واقعه طوفان زمان نوح(ع)، به این می رسیم که: آن دعا، دعای نابه جایی بوده، یعنی برای اصلاح دنیا، نابود کردن انسانهای کافر آن و (و حذف فیزیکی) روش غلطی است، گویی با این

لحن بیان، خداوند می‌خواهد بفهماند، که ای مدعیان اصلاح‌گری در جامعه، درخواست حذف فیزیکی کافران یکبار توسط بزرگی، مطرح شد و ما با اجابت کردن آن دعا (ولو در قسمتی محدود از سرزمین بین‌النهرین)، آن واقعه و نتیجه‌اش را مایه درس برای شما قرار دادیم، همانطور که آن تجربه ناموفق بود، درخواستهای مشابه بعدی هم غلط است. این دعا و درخواست را از لیست درخواستهایتون (دعاهاتون) حذف کنید. شاید راه حل جایگزین این باشد که: (با توجه و تاکیداتی که قرآن بر فکر، علم، و عقل نموده است) باید سطح معرفت و علم توحیدی را بالا برد تا انسانها با استفاده از قدرت انتخاب خود مدارج تسلیم در برابر حق (مسلمانی) و ایمان را طی کنند.

اتفاقات بعد از نوح (ع) نشان داد (اشاعه کفر): این ایده (صفر شدن زمین از کافران) برای دومین بار شکست خورده، یکبار زمانی که آدم (ع) و همراهانش به ارض آمدند (نسل اول انسانها که با توجه به آیه قالوا بلی قطعاً همه مومن بوده‌اند) و متأسفانه گناه برادرکشی فرزندش قابیل، واقع شد، یکبار هم عذاب زمان نوح (ع) که به قولی تنها به تعداد انگشتان دست همراه او ماندند. نتیجه اینکه: موحد و مومن شدن عامه مردم با زور و نابود کردن و از صفر شروع کردن نمی‌شود.

اینجاست که حکمت سلسله انبیا تا نبی خاتم و اوصیا تا قائم آل محمد (ص) عیان می‌شود. که قوه اختیار انسانها، فقط باید با علم و حکمت و معرفت توحیدی، قانع شود نه زور و جور و جبر.

اگر هدف خلقت را مسلمان شدن نوع بشر در نظر بگیریم (بشر جایگاه خدادادی‌اش در دستگاه خلقت حق، را بشناسد و طبق وسعتی که از الله گرفته انجام تکلیف نماید) و از طرفی آن را در پایه‌ای‌ترین شاکله فرهنگ تمدنی جستجو کنیم، می‌فهمیم، مسئولیت انبیا و اوصیا و زعما این بوده و هست، که آن روح جماعت را مومن کنند (باذن الله)، مومن نگه دارند (باذن الله)، درجات ایمانی‌شان را ارتقا دهند (باذن الله). در اینصورت قاطبه مردم مومن می‌شوند و تغییر نسلها هم در ایمان ساکنین مکان و زمان تغییری ایجاد نمی‌کند. و

اهداف پروژه خلقت محقق می شود. ان شا الله .

اگر ارض را منطقه ای مسطح، حوزه نفوذ نوح (ع) بگیریم و اگر همراهان نوح (ع) را مومن ترین انسانهای آن عصر بگیریم که احتمال خطا در آنها وجود نداشته، با توجه به اشاعه کفر حتی بعد از طوفان نوح، فقط یک حالت می توان متصور شد که احتمالاً کفر قبائل دیگر بشری (خارج از حوزه جغرافیایی طوفان) موجب زنده ماندن جریان کفر شده است. که در اینصورت هم تائید دیگری است بر وجود حداقل یک قبیله دیگر، غیر از قبیله نوح (ع). یعنی هبوط دسته جمعی و خلقت اولیه حداقل ۲ زوج انسان

فرق اخراج و هبوط

طبق آیه فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (البقرة/۳۶) پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آیدید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»

و در آیه

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (البقرة/۶۱)

و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت:

«آیا غذای پست‌تر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

در اهبطو مصر، نوعی سرکوفت و گله در کلام الله قابل دریافت است. فقط در مورد آدم و حوا فعل اخراج استفاده شده و در مورد جمیعا (که شامل "بعض‌ها" دسته‌های انسانی، طایفه جن و شیطان) می‌شود فعل هبوط استفاده کرده است. که در این صورت می‌توان گفت: خود شیطان و طایفه اش و تابعینش هم مجازات، پاپوش درست کردن برای انسان (توئطه علیه او) را چشیده‌اند و نتیجه اینکه جنت از مخلوقات مختار، مغرور و متکبر و مشکل‌دار خالی شد.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنَمَتُّهُنَّ ثُمَّ يَمَسُّهُنَّ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (هود/۴۸)

(به نوح) گفته شد: «ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت‌هایی که با تواند، فرود آی! و امت‌های نیز هستند که ما آنها را از نعمتها بهره‌مند خواهیم ساخت، سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می‌رسد، چرا که این نعمتها را کفران می‌کنند!»

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (الأعراف/۱۳)

گفت: «از آن (مقام و مرتبه‌ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی!

از سوی دیگر، اگر مقام خلیفه الهی در جنت را نسبت به همه مخلوقات، جن و ملائک و مجردات و احتمالا سایر جماعات انسانی قبول داشته باشیم، یک احتمال هم این است که اخراج نسبت به این مقام صورت گرفته باشد.

اگر فرض کنیم اهبطوا جمیعا نسبت به مخاطب آدم (ع) تا قیامت تعلق گرفته باشد، سوال: در این بین و ۵ رسول اولی العزم، ۱۴ نور عصمت، انبیاء (۱۲۴۰۰۰ نبی) و پیامبران و صالحین و هم قرار داشته اند، بعید به نظر می رسد لحن خداوند در مورد مصادیق اشرف مخلوقاتش با لحنی که، نسبت به بنی اسرائیل بهانه گیر، بوده یکی باشد. لذا جمیعا را باید به آدم (ع) و انسانهای حی و حاضر و طوایف جن و شیطان تعبیر کرد. (با توجه به شباهت موضوعی دو آیه و کاربرد کلمه هبوط بعید نیست قوم آدم (ع) در جنت، همچون قوم بنی اسرائیل بهانه گیر و ظالم به نفسهاشون بوده باشند که در این صورت کل قضیه جور دیگری می شود و در نتیجه خام شدن و فریب خوردن آدم و حوا (ع) با وعده ملک و خلود قابل تصور می شود و ...)

چون جنت محل غرور و فریب و دروغ و ... نیست لذا وقتی این سوات باطنی، رو می یاد و عیان می شود الزاما باید محیط پاک را تخلیه کرده و به تزکیه خود پردازند.

همه ۷ میلیارد انسانهایی که الان در کره خاکی هستند (با فرض عمر حداکثر ۱۵۰ ساله) اثلا حضور در جنت را تجربه نکرده اند که بخواهد هبوط در موردشان صدق کند. اینها حداکثر از ۱۵۰ سال پیش به شرف خلق نائل شدن لذا اهبطوا جمیعا به تعداد انسان بیشتر از دو تا، در نسل اول انسان ها بر می گردد و نه همه مخلوقات انسی آدم (ع) تا ازل

یک برداشت دیگر این است که هبوط را فرود آمدن از مقام خلیفه الهی به مقام مادون آن تعریف کنیم و نه تغییر مکان فیزیکی که با توجه به وجود اسوه های حسنه در هر عصر، (اوتاد زمین و صدیقین و صلحا و اولیاء الله) این فرض محل اشکال است.

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ

اگر فرض کنیم، هبوط امری در عالم جعل بوده و نه در عالم خلق در اینصورت یعنی جنت ارضی، که آدم و حوا (ع) بوده اند، با همین ارض فعلی یکی بوده است، لیکن خدمه (با فهم امروز از روباتهای خدمتگذار) که گوش به فرمان آن دو (یا طبق این فرضیه آنها) بوده اند، حضور داشتند و همچون جنت پس از قیامت که همه کارها را ملائک خدمه، برای جنتیان انجام می دهند. انجام وظیفه می کردند

أَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (البقرة/۳۶)

پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! و ... آیه برای مخاطب حال، اول سرگذشت ۲ نفر را بیان می کند (آدم و حوا که گمراه شدند)، بعد جمعی را مخاطب قرار می دهد "ضمیر و در اهبطوا" (بیش از ۲ نفر) و ... لذا دو حالت دارد یا مخاطبانش منحصر جمعاً از انسانها هستند و ۲- یا جمعی از جن و انس

اینکه می گوید بعضکم لبعض، یعنی حداقل ۲ گروه از نوع بعض (که نمی دانم چیست) هستند، و البته هر گروه بیش از یک نفر است، که با این محاسبات هم می شود حداقل ۲ گروه ۲ نفره یعنی ۴ نفر، هبوط کرده اند.

برداشتی از سوره الرحمن که تصویری از کیفیت سازوکار خلق جنتی را به انسان می دهد

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (الرحمن/۱۴) انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید،

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (الرحمن/۱۵) و جن را از شعله‌های مختلط و

متحرک آتش خلق کرد!

اینکه الله خلقت انسان و جن را پشت سر هم می آورد برداشت می شود خلق هر دو را در جنت ماقبل هبوط، اشاره دارد در اینصورت صلصال و مارح دو ماده جنتی اند.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (الرحمن/۱۹) ترجمه مرسوم : دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند؛ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ (الرحمن/۲۰) در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند (و به هم نمی آمیزند)!

خُرْجٌ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (الرحمن/۲۲) از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می شود. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (الرحمن/۲۳)

ترجمه مرسوم : پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید (شما ای دو نوع جن و انس)؟!

می دانیم خلق انسانها در جنت کاملا متفاوت از خلق جسم انسان در زمین است (در ارض از راه مجامعت جنسی مرد و زن با آلات تناسلی ممکن است) اگر آیات فوق را با نیت درک فرآیند و سازوکار تولید جسم انسانها در جنت ، بررسی کنیم . می توان به ایده هایی رسید که فعلا گذر می کنیم. می خواهیم برسیم به اینکه خلق ۱ انسان نخستین نبوده بلکه خلق چندین انسان نخستین(نسل اولی)، بوده است.

استثناء خلقت انسان در ما بعد از هبوط حضرت عیسی (ع)

استثنا تولد حضرت عیسی (ع) که جسم مبارکشان در ارض و ما بعد از هبوط و در جاییکه سازوکار خلقت متفاوتی از سازوکار خلقت جنتی دارد ، بسیار قابل تامل است .

اعجاز آنجاست که جسم مبارک ایشان به ظاهر(و واقعا) با کروموزومهای یک

والد ساخته شد (خلق شد) قرآن این واقعه را آیت خلق آدم (ع) به عنوان اولین مخلوق از نوع انسان معرفی می کند //

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران/۵۹)

مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.)

يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ و ... ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنابر این، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! ... (النساء/۱۷۱)

ما از سازوکار مادی خلقت عیسی مسیح (ع) (شکل گرفتن جسم مادی اش) بی اطلاعیم، الله صرفاً بیان نموده که عیسی کلمه خداست که آن را به مریم القا نموده است و روحی شایسته از طرف او بوده حال اینکه ۱- کلمه چیست؟ نمی دانیم ۲- اینکه القا چگونه بوده؟ نمی دانیم ولی می دانیم که عیسی همچون همه انسانها برخوردار از جسم زمینی و روح الهی بوده است. لذا این موضوع را همچون یک جعبه سیاه و سر بسته تصور می کنیم و به داخلش کاری نداریم (شاید روزی خداوند علمش را به ما یاد داد) ولی به خروجی آن فرآیند به عنوان یکی از آیات الهی ایمان می آوریم و ...

وقتی خلقت آدم (ع) برای خدا کاری ندارد، پس چرا برخی فکر می کنند نعوذ بالله، خداوند از خلق تعداد بیشتری انسان ناتوان بوده، یا خسته می شده یا قصد اذیت کردن داشته (این همه، مصداق تهمت به الله است و ظلم به اوست)

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ

وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي
وَتُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ
عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ
مُبِينٌ (المائدة/ ۱۱۰)

(به خاطر بیابور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتیم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست!»
به اذنی یعنی همه اتفاقات و اعجازات با اجازه و اذن الله صورت گرفته است .
نه اینکه آن حضرت از پیش خودش دارای چنین قدرتی بوده است .

بررسی فرضیه خلقت نخستین انسان ها از منظر سایر شرایع دین توحید
با بررسی شریعت موسی(ع) و شریعت عیسی (ع) با جغرافیای طبیعی و آیه
لتعارفوا ,

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ
أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (الحجرات/ ۱۳)

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

می توان گفت ، وجود تفاوت‌های ظاهری بین نژادهای مختلف انسانی از شرق آسیا بگیرد تا فلات ایران و آفریقای و بومیان آمریکا و اختلافات فیزیکی بسیار زیاد بین نژادهای انسانی وجود دارد (صرفاً از نظر جسمانی بررسی می کنیم هر چند، می دانیم ،جسم و روح تعامل نزدیکی با هم دارند،) طبق منطق داروین‌یست‌ها ، از طور به طوری دیگر شدن تا (به یک جفت انسان رسیدن) به میلیونها سال وقت نیاز دارد که اثلاً با زمان ۵۰۰۰ ساله (تخمین زمان هبوط) مطابقت ندارد . ولی اگر با منطق حسناایزم بررسی کنیم این تغییرات جسمی از ابتدا به صورت نهادهینه شده در این نژادها وجود داشته است و ابتدا را برای نسل اول هر نژاد ، انسانهای خلق شده در جنت و زمان هبوط به زمین قرار دهیم و اینکه در زمان هبوط دسته های انسانی با نژاد های مختلف (از نظر جسمانی) در مناطق جغرافیایی مختلف هبوط کرده اند . که فاقد ارتباط رحمی(خویشاوندی) قبلی با یکدیگر بوده اند .

بعد مسافت

با توجه به آیات زیر

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ
وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ(الرعد/۴۱)

آیا ندیدند که ما پیوسته به سراغ زمین می‌آییم و از اطراف (و جوانب) آن کم می‌کنیم؟! و خداوند حکومت می‌کند؛ و هیچ کس را یارای جلوگیری یا رد احکام او نیست؛ و او سریع الحساب است!

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ
نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ(الأنبياء/۴۴)

ما آنها و پدرانشان را (از نعمتها) بهره‌مند ساختیم، تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد)؛ آیا نمی‌بینند که ما پیوسته به سراغ زمین

آمده، و از آن، می‌کاهیم؟! آیا آنها غالبند (یا ما)؟!

و نقشه‌های هوایی، که در عصر حاضر از جو به سوی زمین، گرفته شده است. تائید کننده آیات فوق می‌باشد، اینکه قاره آمریکای شمالی چند میلیون سال پیش به خشکی بزرگ زمین یعنی اوراسیا، از قسمت اروپائیش وصل بوده است همینطور قاره آمریکای جنوبی، به قسمت آفریقائیش، وصل بوده و ...

در یکپارچه بودن زمین، در چند ده میلیون سال پیش، تردیدی نیست و تاریخ حدودی هبوط انسانها (حدود ۶۰۰۰ سال پیش) نشان می‌دهد، به احتمال قریب به یقین، هبوط مکانی انسانهای اولیه، توزیع شده در کل جغرافیای جهان (همه قاره‌ها) بوده است نه صرفاً نقطه ای خاص در بیت المقدس

سوالات مربوط به قبائل بدوی

از وجود انسانهایی در ۵ قاره و بعد مسافت دریایی بسیار بالا، برداشت می‌شود

۱- قاعدتا انسانهای نخستین از نسل ۴۶ کروموزومی، نمی‌توانستند این مسیر را طی کرده باشند.

۲- اینکه با بررسی قبائل بدوی به این میرسیم که اکثر آنها هر چقدر هم که بدنشان لخت باشد حداقل عورات خود را می‌پوشانند و این رفتار اشتراک زیادی با رفتار انسان نخستین دارد. (آدم و حوا، وقتی می‌خواستند خود را با برگ جنتی بپوشانند) ... بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ... (الأعراف/۲۲) و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند.

نتیجه اینکه، این قبائل اگر چه به دلیل استضعاف فکری در سطح، مقدماتی از شعور و معرفت و اجتماعیات قرار دارند ولی به هر حال ۴۶ کروموزومی اند و

انسانند. لذا وقتی در معرض هدایت قرار بگیرند به سرعت حتی در طول یک نسل به جامعه انسانی بر می گردند و به هر حال ریشه قبائل بدوی بالاخره باید از یکجایی شروع شده باشد، آنها قطعاً فرزندان آدم (ع) نیستند، چون سطح معارفی که در آدم (ع) در ابتدای خلقتش، نهاده شده بود (مکالمه ها و اسماء الهی و شرح وقایع ابتدای خلقت) بسیار بسیار پیچیده تر و پیشرفته تر از انسان های قبائل بدوی امروز است و به تبع فرزندان آدم (ع) هم، به همان میزان سطح ادراک، بلکه بالاتر را بروز داده اند (موضوع مکالمه هایبل و قابیل و ندامت قابیل از اشتباهش و ..)، لذا، فقط یک راه می ماند، اینکه برای قبائل بدوی هر ناحیه جغرافیایی، یک والد و یک والده جدای از آدم و حوا (ع) وجود داشته است. که در اینصورت باز هم این فرضیه، مبنی بر خلقت تعداد بیشتر از دو نفر، (آدم و حوا (ع)) در نسل اول نوع انسان تأیید می گردد. البته این خط پژوهشی قابلیت تعریف صدها پروژه تحقیقاتی را دارد که ...

فرضیه خلقت نخستین انسانها و بررسی تمدنی

تمدن شناسان با بررسی کانون نخله های بشری چندین مکان را روی کره زمین به عنوان اولین تجمعات بشری مطرح کرده اند نه یک مرکز را مثلاً ۱- مایاها و اینکاها در آمریکای مرکزی با ۲- چین با ۳- بین النهرین یا ۴- قفقاز ۵- فلات ایران و ...

چرا مثلاً مردم شرق آسیا از هر فرقه ای آیینی وجود دارد ولی از توحید اثری نیست چرا آفریقا مملو از سحر و جادوگری است (حدافل تا ۲۰۰ سال پیش) چرا در آمریکای جنوبی قبائل بدوی و استرالیا و ... به هر حال اثری از توحید نیست ولی در بین النهرین برعکس همه چیز حول توحید یا کفر می گردد. قُولُوا أَمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (البقرة/۱۳۶)

بگویند: «ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).»

یعنی همه سلسله انبیاء یک کلام را می‌گفتند و فرقی بین کلام موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص) نبوده است. **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** (آل عمران/۱۹)

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

یعنی معارف حوزه های مختلف جغرافیایی (خارج از سرزمین پیامبران) هم سنخیتی با مسائل توحیدی نداشته اند، لذا این ظن را بر می‌انگیزاند که شاید اثلا از ابتدا از نسل حضرت آدم (ع) نبوده اند که باز تائیدیه ای دیگر است بر اینکه خلقت انسان های نخستین در جنت بوده و دسته های انسانی در نقاط مختلف کره زمین، هبوط کردند.

ارتباط این فرضیه با کلمه "اولین" در قرآن

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعْبِ الْأَوَّلِينَ (الحجر/۱۰) ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم.

سَنَّةُ الْأَوَّلِينَ (الحجر/۱۳) أساطيرُ الْأَوَّلِينَ (النحل/۲۴) آبائنا الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/۲۴)

أَبَاءَهُمْ الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/۶۸) أَبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/۲۶) خُلِقَ
 الْأَوَّلِينَ (الشعراء/۱۳۷) وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/۱۸۴) زُبْرُ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/۱۹۶)
 أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (الصفات/۷۱) وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (الزخرف/۸) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ
 فِي الْأَوَّلِينَ (الزخرف/۶) أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ (المرسلات/۱۶)

أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا
 وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأنعام/۲۵)

پاره‌ای از آنها به (سخنان) تو، گوش فرامی‌دهند؛ ولی بر دل‌های آنان پرده‌ها
 افکنده‌ایم تا آن را نفهمند؛ و در گوش آنها، سنگینی قرار داده‌ایم. و (آنها بقدری
 لجوجند که) اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که
 وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند، کافران می‌گویند: «اینها
 فقط افسانه‌های پیشینیان است!»

وَإِذَا تُلْتَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءَ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا
 أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأنفال/۳۱)

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می‌شود، می‌گویند: «شنیدیم؛ (چیز مهمی
 نیست)؛ ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می‌گوییم؛ اینها همان افسانه‌های اولین
 ها است!» (ولی دروغ می‌گویند، و هرگز مثل آن را نمی‌آورند.)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رَبِّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (النحل/۲۴)
 و هنگامی که به آنها (کافران) گفته شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟»
 می‌گویند: «اینها (وحی الهی نیست)؛ همان افسانه‌های دروغین پیشینیان
 است!»

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/۸۳)
 این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده؛ این فقط افسانه‌های پیشینیان
 است!»

وَقَالُوا **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** اَكْتَتَبَهَا فِيهَا تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (الفرقان/۵)

و گفتند: «این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده، و هر صبح و شام بر او املا می‌شود.»

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَنْغِثَانِ اللَّهَ وَيَلْكَ آمِنْ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** (الأحقاف/۱۷)

و کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند)! و آن دو پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است اما او پیوسته می‌گوید:» اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!

إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ آيَاتِنَا قَالَ **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** (القلم/۱۵)، (المطففين/۱۳)

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است!»

این عبارت جوابی است که اقوام قبل از زمان پیامبر(ص) در پاسخ به دعوت مرسلین می‌دادند: یعنی یک چیزهایی در ذهنشان هست و به آنها رسیده بوده ولی برای رد آنها، آنها را افسانه(دروغ و خیالی) می‌خواندند (نکته: فرد یا قومی که این جواب را داده دارای فهم و شعور تشخیص داستان از واقعیت و به تبع راست از دروغ بوده است که اگر زمان این مکالمه را حداقل ۳۰۰۰ سال پیش بگیریم نشان می‌دهد که **(در مورد راستی و درستی) کیفیت فهم** (نه اندازه فهم) انسان ۳۰۰۰ سال پیش به اندازه کیفیت فهم و تشخیص انسان امروز بوده است تنها تفاوت انسان امروز با انسان آن دوره در کمیت و کیفیت اطلاعات خلقی، سایر موجودات و ظواهر تکنولوژی است ولی هوشمندی و اینتلیجنس (صدق و کذب و حق و باطل و ...) هر دو انسان ولو با گذشت ۳۰۰۰ سال، یکی بوده است.

سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ

الْأَوَّلِينَ (الأنفال/۳۸)

به آنها که کافر شدند بگو: «چنانچه از مخالفت باز ایستند، (و ایمان آورند)، گذشته آنها بخشوده خواهد شد؛ و اگر به اعمال سابق بازگردند، سنت خداوند در باره اولین، درباره آنها هم جاری می‌شود (و؛ حکم نابودی آنان صادر می‌گردد).

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (الحجر/۱۳)

(اما با این حال،) آنها به آن ایمان نمی‌آورند؛ روش اقوام اول نیز چنین بود!

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ

الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (الكهف/۵۵)

و چیزی مردم را باز نداشت از اینکه -وقتی هدایت به سراغشان آمد- ایمان بیاورند و از پروردگارش طلب آمرزش کنند، جز اینکه (خیره‌سری کردند؛ گویی می‌خواستند) سرنوشت پیشینیان برای آنان بیاید، یا عذاب (الهی) در برابرشان قرار گیرد!

اینکه سنتهای الهی (ما به آن قانون الهی می‌گوئیم) قطعی و لایتغیر در زمان و مکان است، را به انسانها گوشزد می‌کند یعنی باز خورد خداوند به کفر این زمان با باز خورد ایشان در مورد اولین‌ها تغییری نکرده و در هر صورت نابودی است.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر/۴۳)

آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و (عذایهای دردناک آنان) را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی!

شِيعَ الْأَوَّلِينَ

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيعِ الْأَوَّلِينَ (الحجر/۱۰)

ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امت‌های نخستین فرستادیم. قرار دادن این آیه در کنار آیه جعلنا شعوبا و قبائل به روشنی، هبوط دسته‌ها و شعبه‌های انسانی را در نسل اول، انسانها مشخص می‌کند.

أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (الصافات/۷۱)

و قبل از آنها بیشتر پیشینیان (نیز) گمراه شدند! "اولین" جمع مکسر است یعنی چندین نفر مرد یا زن نسل اول. اگر این گفته آنها را (که فاصله کمتری با ریشه‌های خود یعنی نسل اول انسانهای هبوط شده داشته‌اند) قبول کنیم خود این افراد و اقوام هم قائل بودند که اولاً ریشه قوم آنها چندین نفر بوده است ثانیاً اعتقادات آن چند نفر متفاوت از قوم یکدیگر بوده است، لذا صرفاً به فرزندان آدم (ع) ختم نمی‌شده است این هم می‌تواند دلیلی باشد که همراه آدم (ع) (در عرض ایشان) انسانهای دیگری طبق مکانیسم خلقت جنتی بوده‌اند و همراه آدم (ع) به زمین هبوط کرده‌اند

آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/۲۴)

جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر بودند گفتند: «این مرد جز بشری همچون شما نیست، که می‌خواهد بر شما برتری جوید! اگر خدا می‌خواست (پیامبری بفرستد) فرشتگانی نازل می‌کرد؛ ما چنین چیزی را هرگز در پدران اول خود نشنیده‌ایم!

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمْ الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/۶۸)

آیا آنها در این گفتار نیندیشیدند، یا اینکه چیزی برای آنان آمده که برای پدران

اول آنها، نیامده است؟!

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (الشعراء/۲۶)

(موسی) گفت: «او پروردگار شما و پروردگار پدران اول شماست!»

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ (القصص/۳۶)

هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: «این چیزی جز سحر نیست که بدروغ به خدا بسته شده؛ ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده‌ایم!»

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (الدخان/۸)

هیچ معبودی جز او نیست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست!

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (الصافات/۱۲۶)

خدایی که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست!»

خُلِقَ الْأُولِينَ

إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلِقَ الْأُولِينَ (الشعراء/۱۳۷)

(مشرکان گفتند) این همان روش (و افسانه‌های) اول‌ها، است!

وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ (الشعراء/۱۸۴)

و از (نافرمانی) کسی که شما و اقوام اول را آفرید بپرهیزید!»

زُبُرِ الْأُولِينَ

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ (الشعراء/۱۹۶)

و توصیف آن در کتابهای اولین نیز آمده است!

لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ (الصافات/۱۶۸)

«اگر یکی از کتابهای پیشینیان نزد ما بود،

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأُولِينَ (الزخرف/۶)

چه بسیار پیامبرانی که (برای هدایت) در میان اقوام پیشین فرستادیم؛

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأُولِينَ (الزخرف/۸)

ولی ما کسانی را که نیرومندتر از آنها بودند هلاک کردیم، و داستان پیشینیان گذشت.

الْأُولِينَ

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولِينَ (الواقعة/۱۳)

گروه زیادی (از آنها) از امتهای نخستینند،

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولِينَ (الواقعة/۳۹)

که گروهی از امتهای نخستینند،

قُلْ إِنَّ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ (الواقعة/۴۹)

بگو: «اولین و آخرین،

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأُولِينَ (المرسلات/۱۶)

آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم؟!

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولِينَ (المرسلات/۳۸)

(و به آنها گفته می‌شود): امروز همان روز جدایی (حق از باطل) است که شما و پیشینیان را در آن جمع کرده‌ایم!

اولاً ترجمه کلمه اولین به پیشینیان یا نیاکان اشکال دارد ، یک سوال جدی که باید از همه مترجمین کلام الله پرسید این است که، چرا اصرار دارند به جای کلمات قرآن که کاملاً مفهوم و مشخص است ، یک معادل دیگر

پیدا کنند و جایگزین کنند ، ببینید چقدر معنی آیه با این دو کلمه ترجمه ای تغییر می کند ،

در قرآن برای مفهوم پیشینیان اصطلاح " اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ " به کار رفته است و برای نیاکان " اَبَاءَ " به کار رفته است ، اینکه الله این لغات را در آیه مورد نظر گزینش نکرده ، دقیقا به معنای آن است که معنای کلمه اولین متفاوت از آن کلمات است، اثلا به قدری کلمه "اول" واضح است که به هیچ برگردانی

در زبان پارسی ، نیاز ندارد .

و یک توصیه کلی به همه مخاطبان قرآن ، سعی کنید قرآن را با کلماتی که خداوند انتخاب کرده است فهم کنید ، یعنی بی واسطه مترجم ، از مکالمه الله با خودتان لذت ببرید .

و بالاخره این همه تاکید روی کلمه اولین ، بی دلیل نیست ، برداشت می شود از همان اول ، زمان هبوط ، چندین قوم تشکیل شده بودند ، نه صرفا یک قوم (به سرپرستی آدم (ع)) . اگر همه انسانها از یک قوم پدید آمده بودند ، در اینصورت درست تر این بود که الله می گفت " اول " (قوم واحد) و آن را جمع نمی بست .

که در اینصورت ، این هم تائیدی دیگر است بر فرضیه خلقت نخستین انسان ،ها

تفاوت مواد خام اولیه و مواد ترکیبی از آنها

یک مثال ساده اینکه مثلا نفت ماده اولیه برای ساخت میلیونها کالای پلاستیکی است و تقریبا با قیمت رایگان عرضه می شود (لیتری ۵۰۰ تومان) اما وقتی همین ماده اولیه ارزان ، تجزیه شده و در ترکیب با سایر عناصر باز هم ارزان به کالاهای الکترونیکی تبدیل می شود قیمتش حتی به میلیون برابر می رسد . پس نقشه ترکیبی مهم است ، همانکه اروپائیان ، بنا دارند ، اقتصادشان را بر آن بازتعریف کنند (اقتصاد دانش بنیان)

حالا بررسی ارزش مواد اولیه جسم انسان منفردا و ارزش جسم انسان پس از ترکیب آنها را بررسی می کنیم.

اگر جسم انسان را مهندسی معکوس کنیم و تجزیه کنیم که بفهمیم مواد تشکیل دهنده اش چیست، به این جواب می رسیم ، با علم فیزیک و شیمی امروز به تعدادی عناصر خاکی از قبیل (سدیم و منگنز آهن مس و پتاسیم و ...) به علاوه مقدار زیادی آب (که ترکیب ۲ عنصر هیدروژن و اکسیژن) است ، که قیمت ریالی آن شاید ۱۰ هزار تومان نشود یعنی کاملا بی ارزش .

آنچه به جسم انسان ارزش می دهد به عنوان گرانترین کالای فیزیکی جهان (طوری که برخی صهیونیست ها برای فرار از مرگ به ساخت قطعات یدکی برای جسم هایشان ، رو آورده اند و میلیاردها دلار هزینه می کنند) ترکیب آن عناصر با هم است یعنی انسان بودن انسان (از لحاظ جسمی) به مواد اولیه آن نیست به ترکیب آن مواد با هم است و از آن مهمتر به نقشه ترکیب است، اگر قبول کنیم که الله همواره حساسترین کارها را خود انجام می داده و باقی امور را به کارگزاری از ملائک و نباتات و جمادات واگذار می کند، به این می رسیم که الله ،طراح ترکیب جسم انسان بوده (ساختار کروموزومها و ژنوم انسانی) (به کیفیت روح اثلا وارد نمی شویم) و سپس کارگزاری این فرمول ترکیب را به شی مجسم تبدیل می کرده اند .

اگر با نگاه فرآیندگرای (ساینس زده) ببینیم ، دستگاه (شجره)خاصی در جنت هست، که نقشه رشته های کروموزومی و ژنتیک انسان (یا هر حیوان دیگر) را می گیرد و با عناصر اولیه خاکی (آهن ، مس ، سدیم ، و ...) جسم انسانی را می سازد و تحویل می دهد، در اینصورت مهم این است که چه نقشه ای (برنامه ای) به دستگاه داده شود ، شاید منظور از وَحَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا ، این باشد که ، نقشه ژنوم جسم حوا از روی نقشه ژنوم جسم آدم (ع) برداشت شده است . (به علاوه تغییرات جزئی فقط یک کروموزوم) اگر عینا گرفته بود که دستگاه مربوطه ، مجدد آدم (ع) تحویل می داد نه حوا(ع).

و یک نکته دیگر اینکه ، اگر تفاوت ، جسم مرد با زن را یک بگیریم ، تفاوت

روحیات مردانه از روحیات زنانه ۱۰۰ است. یعنی صرفاً تفاوت جزئی در اندامهای جسمانی زن و مرد باعث مستقل بودن آنها نیست، بلکه تفاوت روحیات آنها است که آنها را از یکدیگر متمایز می‌کند. به همین دلیل، درک سازوکار خانواده در حد اعجاز است.

چرا الله مدام ناچیز بودن انسان را به رخ می‌کشد

چرا الله مدام روی خاک بودن ماده اولیه انسان‌ها و ماء مهین تاکید می‌کند.
 أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (المرسلات/۲۰) آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم،

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ (الأنعام/۲) او کسی است که شما را از گل آفرید؛
 وقتی این آیات را کنار آیه وَاذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...
 (البقره/۳۰) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.....

و آیه وَاذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا... (البقره/۳۴) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛...
 و آیه فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/۷۲)
 هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»

به پارادوکس بر می‌خوریم!؟

آن خوار دیدن انسان، به جسم انسان بر می‌گردد (علی‌رغم این همه عجائیبش) و آن درجه متعالی خلیفه الهی و مسجود فرشتگان واقع شدن، به روح انسان بر می‌گردد، اینجاست که نقطه آغازین بشر برای شناخت روحش و ویژگی‌هایش شروع می‌شود، آنچه به انسان بزرگی می‌دهد نه جسمش (هرکولها در خدایان موهومی یونان باستان و بادی بیلدینگ کارها) بلکه روحش (شرح

صدر ، شغاف ، قلب و فواد) می باشد . اینجاست که می بینیم مهمترین کارکرد کل کائنات ، ارتقا درجه روحانی انسانهای زنده است و اگر نه کل کارهای مفید و غیر مفید مادی، که همه انسانها با هم، در همه دوران ، انجام داده اند و می دهند به اندازه ۱ دقیقه کار خورشید ارزش ندارد و...

و این مهم ، جز با ابزار عقل و در حیطة علم و معرفت توحیدی به دست نمی آید

حالا دلیل توجه دادن سایر آیات قرآن به مباحث عقلی و معرفتی و روحانی را می فهمیم و... ، برای همه شما و خودم توفیق در این عرصه را آرزو می کنم و...

فرضیه خلقت انسان ها و مراتب نفس در آیه خلقکم من نفس واحده

با این فرضیه و آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا(النساء/۱)

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، بپرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

اگر بخواهیم، زمان را بعد از هبوط در نظر بگیریم، که کاملاً بی معنی می شود یعنی بعد از هبوط اولین انسان خلق شده و ... که غلط است ولی اگر بخواهیم صرفاً ، از جهت سازوکار دنیوی (ما بعد از هبوط) به آیه نگاه کنیم می شود :

با لحاظ علوم و کشفیات جدید ، " نفس " را نقشه ترکیب ژنوم انسانی معنا می کنیم به این نتیجه می رسیم که خلق زوجش از روی این نقشه ژنوم صورت گرفته (اینکه جنس زن هم مثل جنس مرد دارای ۲۳ رشته کروموزومی است نه مثل میمون با ۲۶ رشته کروموزومی) و سپس بعد از آن هم خلق رجالا کثیر و نسا کثیر (از طریق سازوکار جنتی یا زمینی تولید مثل) از روی همان نفس اولیه (نقشه ترکیب ژنوم ۴۶ رشته کروموزومی) صورت گرفته است .

سوال : چرا در آیه فوق کلمه کثیر به کار رفته است نه جمیعا ؟

مخاطب آیه ، یا ایها الناس است یعنی خطاب به همه نفرات از نوع انسانها . اگر کلمه جمیعا بود ، ترجمه می شد ، همه انسانهای روی زمین ، از همان یک نفس واحده و زوجه اش ، خلق شده اند ، ولی وقتی کثیر به کار رفته ، نکته ای نهفته دارد ، یعنی الباقی انسانها ، از کثیر تا جمیع (همگی انسانها) طور دیگری خلق شده اند .

نکته اینجاست خطاب به همه انسانها گفته می شود که همگی از نفس واحده اید (نفس را در بعد جسمی ، نقشه ژنوم واحد و یکتا و انحصاری بگیرید و روح را هم که اطلاعاتی راجع بهش نداریم فعلا کنار می گذاریم) تا اینجا نگه دارید در ادامه آیه می فرماید از آن نفس واحده (نقشه ژنوم اولیه) زوجه اش را خلق کردیم . حالا یک ترکیب جدید ساخته شد ، زوجیت نفس واحده (نقشه ژنوم اولیه) به علاوه زوجه ۱ ، حالا ادامه آیه وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا کَثِیرًا وَ نِسَاءً (و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت) یعنی مردان و زنان کثیر بعدی به نسل این زوج (این دو نفس مذکر و مونث) بر می گردد نه نفس واحده به تنهایی .

آیه هیچوقت به زوج واحده اشاره نکرده است ، یعنی نگفته زوجی که از نفس واحده (نقشه ژنوم اولیه) خلق شده ، زوجه واحده و یکتایی بوده است .

حال اگر خداوند از همان نفس واحده (نقشه ژنوم اولیه) ، زوجه دیگری خلق

کند به نام زوجه شماره ۲ ، با توجه به ادامه آیه ، یعنی زوجیت این دو و (وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً) و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت)) نسلی ساخته می شود که از لحاظ پدری مشترک و از لحاظ مادری فرق دارند و همینطور زوجه شماره ۳ ، زوجه شماره ۴ و ... البته می دانیم در مورد آدم (ع) به کرات از "زوجها" (زوجه اش، همسرش) استفاده شده است . و نه ازواجها (همسرانش) ،

لذا اطلاق نفس واحده به آدم (ع) غلط است و اثلا سوال چرا در آیه مستقیماً گفته نشده ، همه شما خلق شده اید از آدم و زوجه اش؟؟

اگر هم نفس را روح بگیریم ، نفس واحد می شود یک روح واحد . و از آنجائیکه در مورد کیفیت روح، علمی به ما داده نشده ، از کنکاش بیشتر صرفنظر می کنیم و روح را یک جعبه بسته در نظر گرفته ، از بیرون آن بررسی می کنیم ، در نتیجه روح واحد را (از لحاظ کارکردی) معنا می کنیم : روحیات واحد (مشترک) احساسات واحد (مشترک) معیارهای فطری واحد (اینکه فکر و گفتار و کردار خوب، همه جای دنیا ، خوب است و بالعکس بدها ، همه جا، بد هستند)، معیارهای آرامش و سکونت قلبی واحد و البته پرداختن به مباحثی از جمله اینکه آیا روح مذکر و مونث دارد و ... اشکال دارد و باید تفکر را حد زد ، کیفیت روح ، اینکه از چه ماده ای ساخته شده ، فراتر از درک انسان است و پرداختن به آن جایز نیست.

نتیجه اینکه ، منظور خداوند از نفس واحده ، شخص آدم (ع) نیست ، این فرضیه می گوید نفس واحده ، به احتمال زیاد ، همین نقشه ژنوم نوع انسان است . (اینکه همه ۸ میلیارد نفر انسان روی زمین ۴۶ کروموزومی اند)

کاربرد فعل خلق در عبارت خلق زوجها

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا

حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ
مِنَ الشَّاكِرِينَ (الأعراف/۱۸۹)

ترجمه مرسوم : او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می‌داد؛ و چون سنگین شد، هر دو از خداوند و پروردگار خود خواستند «اگر فرزند صالحی به ما دهی، از شاکران خواهیم بود!»

در اکثر آیات خلقکم من نفس واحدہ، توضیح ذکر شده، کفایت می‌کند. در برخی از آیات، باید زمان ماقبل از هبوط، یا ما بعد از هبوط را از بطن آیه استخراج کرد

مثلا در این آیه کاملا مشخص است که زمان آیه برای زندگی ارضی است " سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می‌داد؛ و چون سنگین شد،... " چون در جنت و زمان آدم و حوی که آمیزش به شکل ما بعد الطبیعه مطرح نبوده، دردی در کار نبوده و..

کاربرد فعل جعل در عبارت جعل زوجها

هم در آیه بالا، زمان ما قبل از هبوط است جعل به کار رفته و هم در آیه زیر ما بعد از هبوط شاید توجیه اش تقدیر الهی، ازدواج های مقدر شده،

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَقْبَابًا بَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (النحل/۷۲)

خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌هایی به وجود آورد؛ و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می‌آورند، و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟!

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (الشعراء/۱۶۶)

و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده است رها می کنید؟! (حقا) شما قوم تجاوزگری هستیدا»

با توجه به

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآتَى تُصْرَفُونَ (الزمر/۶)

او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه، می بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!

قرآن به نوعی بین فعل "خلق" و فعل "جعل" فرق قائل شده است، یعنی محل و موضوع کاربرد هر کدام فرق می کند، در امور مادی، ظاهری، دیدنی از فعل خلق استفاده شده و در امور معرفتی و علمی، باطنی، و مقدرات از فعل جعل استفاده شده است.

یعنی کاربرد کلمه جعل برای امور مادی غلط است: پس از عمل لقاح و تشکیل (خلق) سلول اولیه جسم (متشکل از ۲۳ کروموزوم مرد و ۲۳ کروموزوم زن) مراحل تکوین جسم، یکی بعد از دیگری طی می شود. متخصصان علم طب دریافته اند که تعیین جنسیت جنین از ماه ۴ به بعد قابل تشخیص است لذا خلق در ما بعد از هبوط، می تواند در یک سطح به کروموزومها بر گردد، در یک سطح به تعیین جنسیت بر گردد (و به تبع جسم کامل)، فعل جعل در حوزه مباحث معنایی و باطنی مربوط است مثلا جعل روحيات زنانه یا روحيات مردانه، یا انتخابهای مختلف و ... (که البته موضوعات عالم جعل همواره بحث بر انگیز هستند و صاحب نظران مختلف، بسته به معیارها و شاخص های مورد قبولشان، نظر می دهند)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبِّينَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبِّلُوهَا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتَّقَىٰ وَيَتَوَقَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْدَالِ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (الحج/۵)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم)؛ بعد شما را بصورت طفل بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می‌میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می‌رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند! (از سوی دیگر، زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویاند!

نفس واحده و خدای نمونه ساز

استادکار ماهر معمولا یک نمونه محصول را به کمال، و بی عیب و نقص، به عنوان مدل و نمونه، تولید می‌کند و بقیه محصول را از روی آن در تیراژ می‌سازد.

به عبارت دیگر کارخانه محلی است که از یک کالا (کیفیت و نوع واحد) به تیراژ بسیار زیاد تولید می‌کند. کالای شماره یک میلیون دقیقا با کالای شماره ۱ از لحاظ ابعاد و جنس مواد و ویژگی‌های ظاهری مطابقت دارد و...

یعنی یک محصول را و فرآیند تولید آن را ، یکبار می سازند و از آن به بعد کپی پیست (قابل توجه آنهاست که می خواهند کارخانه دار بشوند) و اثلا کلمه کار، به معنای تکرار کردن است ، یعنی به کسی می گویند، کار می کند که از یک الگوی ثابت و کیفی مشخص ، به تعداد زیاد انجام دهد و...

حالا با این پیش فرض ذهنی آیه زیر را بررسی کنید
 مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (لقمان/۲۸) آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست!

البته خدای کامل الصفات ، در مورد خاص انسان علاوه بر این متد یک طراحی خاصی نیز روی هر یک از انسانها انجام می دهد (اختصاصی) خطوط سر انگشتان

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسْوَىٰ بِنَانَةِ (القيامة/۴)

آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم!
 تصویرگری چهره

هُوَ الَّذِي يَصَوِّرْكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آل عمران/۶)
 او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آنچنان که می خواهد تصویر می کند. معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست.
 سبحان الله ، الحمدلله ، لا اله الا الله ،الله اكبر

آیت ترتیب و توالی توالد ارضی برای درک ترتیب و توالی ، توالد جنتی .
 أَوْ يَرْوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (شوری/۵۰)
 یا (اگر بخواهد) پسر و دختر -هر دو- را برای آنان جمع میکند و هر کس را بخواهد عقیم می گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است.

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ

لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (الزمر/۶)

او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه، می‌بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟!

به خوبی نشان می‌دهد که الله (نعوذبالله) بلا تشبیه همچون راننده یک خودرو (دستگاه خلقت و ابزارهای موجود در عالم را مدیریت می‌کند به طوریکه در نهایت اراده همه چیز به خواست او منتهی می‌شود. در مسئله توالد تصمیمات اساسی به خواست خداست ولو در ظاهر کار با ابزار آلت تناسلی و محیط رحم انجام شود. در این آیه اگر (سازوکار توالد ارضی ما بعد هبوط) یعنی، همین سازوکار شکل‌گیری جسم انسان را مبنای خلقت انسان بگیریم، یعنی توسط ابزارها و ماشین تناسلی، در محیط رحم جسم مادر (که ذهن هوشیار خود مادر کوچکترین اطلاعی از ترتیب و تقدم و کیفیت مراحل فرآیند ندارد و ابزارهای تناسلی اش اتوماتیک و غریزی و از قبل برنامه ریزی شده عمل می‌کنند) می‌توان همین مراحل را برای خلقت نخستین انسان یا انسانها در جنت (در دستگاه رحمی خاص) در نظر گرفت.

شاهکلید شماره ۱ قرآنی در جهت تائید فرضیه، خلقت نخستین انسان، ها،

آیه بسیار کلیدی در رسوا کردن اسرائیلیات :

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ
إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (هود/۴۰)

ترجمه مرسوم : (این وضع همچنان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان ما فرا رسید، و تنور جوشیدن گرفت؛ (به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و

ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) - مگر آنها که قبلا وعده هلاک آنان داده شده [= همسر و یکی از فرزندان] - و همچنین مؤمنان را!« اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند! معنای صریح آیه: از هر جفتی دو تا برگیر (نه یکی) عمده ترجمه ها متأثر از اسرائیلیات معنای نا حقی را به قرآن حمل کرده اند جالب اینجاست که در ترجمه انگلیسی هم مشخصا به ۲ جفت از هر حیوان اشاره می کند.

load upon the ship of each [creature] **two mates** and your family

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَّوَحَيْنَا فَاذًا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (المؤمنون/۲۷)

ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد، و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن؛ و همچنین خانوادهات را، مگر آنانی که قبلا وعده هلاکشان داده شده [= همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی هلاک خواهند شد. (یک جفت غلظه ، دو زوج درسته)

شاهکلید ۲ قرآنی در جهت تائید فرضیه خلقت نخستین انسان ها، وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الرعد/۳)

ترجمه مرسوم : و او کسی است که زمین را گسترده؛ و در آن کوهها و نهلهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوهها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز

می‌پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می‌کنند! در فارسی کلمه جفت هم برای دو نمونه کاملاً مشابه هم به کار می‌رود و هم برای خانواده (مرد و زن) ، اگر جفت به معنی دوتایی کاملاً یکسان ترجمه شود با صراحت باید گفت ترجمه دو جفت غلط است بلکه کلمه خود قرآن دو زوج (نر و ماده) کاملترین است و اثلاً نیازی به ترجمه و همسان‌گزینی فارسی ندارد . که در نتیجه همه مسائل اسرائیلاتی باطل می‌شود ، که فرزندان آدم و حوا ، ازدواج محارم نداشته‌اند .و... سوال : آیا این آیه شامل انسان هم می‌شود ؟ اگر نه و اگر قبول کنیم که ۲ زوج شرط کمال است ،چرا سایر مخلوقات که دون انسانند باید ۲ زوج باشند ولی انسان که اشرف مخلوقات است یک زوج .

شاهکلید شماره ۳ خلقت نخستین چهارپایان از ۸ زوج اولیه

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خُلُقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُصِرُّوْنَ (الزمر/۶)

ترجمه مرسوم : او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه، می‌بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟!

با توضیح قبل ، ترجمه خلق زوجه ،از باقیمانده گل غلط است ، اثلاً همچنین چیزی در آیه وارد نشده و مترجم بر اساس تصورات خودش این را در ترجمه اضافه کرده است ، و در مورد زوجها ، فعل جعل (که در حوزه عالم معنا و طراحی است) به کار رفته یعنی منظور آیه از نفس واحده ، خلق جسمانی کامل نفر اول نیست بلکه به خلق اولین نقشه ژنوم کامل (طراحی ۴۶

کروموزوم مردانه (اشاره دارد , حالا " جعل زوجها " یعنی نقشه طراحی ژنوم (۴۵+۱ کروموزوم زنانه) از روی آن صورت گرفته است(از روی نقشه کروموزومی آدم (ع) , نقشه کروموزومی حوا را جعل (به نوعی بازطراحی) کرد .) , (حوزه فعل جعل , در عالم معنا می باشد, نه خلق از گل و عناصر مادی و ...) , اگر دو کلمه خلق و جعل و حوزه های کارکرد هر کدام را درک کنیم , جواب مسئله راحت جا می افتد.

اشکال به داروینیسیم از موضع متدولوژیستی (روش شناسی)

فرضیه داروین , در مورد طوری به طور دیگر شدن انواع , یک اشکال اساسی دارد , که زمان شروع معلوم نیست , گم است و خیلی احمقانه در سایه متدولوژیستی (بررسی روشمند) این موضوع را پنهان می کنند . (می گویند روش این طور به آن طور شدن مهم بوده و به اولش و هدفش و اراده هوشمند پشتش کاری نداریم) (به ما قبل و ما بعدش کاری نداریم خود روش مهم است) البته در سطح روش هم نتوانسته اند فرضیه خود را اثبات کنند و همواره بطلانش اثبات شده است

در آیه قبلی (زمر/۶) مشخصا اعلام شده است

(اولا برای شما انسانها) , انعام و حیوانات خوراکی حلال , خلق شده اند .

ثانیا الله ۸ گونه از انعام (چهار پایان خوراک انسان) به صورت زوج زوج (خانواده مذکر و مونثی) خلق کرده است (می تواند مبنایی برای شروع رده بندی جدیدی از , گونه های جانوری باشد)

فرق نزول و انزال

با توجه به آیه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (القدر/۱)** ما آن [=قرآن] را در شب قدر نازل کردیم! که در شب قدر یکبار قرآن یکبار به طور کامل بر پیامبر (ص) نازل شده است یکباره و یکجا

در حالیکه نزول، حالت تدریجی و خرد خرد دارد. **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (الفرقان/۳۲)** و کافران گفتند: «چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟!» این بخاطر آن است که قلب تو را بوسیله آن محکم داریم، و (از این رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم. در این آیه اشاره شده که آیات تدریجی نازل شده اند (با توجه به توضیح بالا خلق انعام در جنت بوده و به شکل دفعی (انزل) و یکباره به ارض آمده اند. نه طوری به طور دیگر و تدریجی

نزول آنها به صورت زوج زوج بوده ۲ خانواده (نر و ماده) و تعداد نوع آنها هم ۸ عدد بوده ولی اینکه تعداد کل این موجودات چند تا بوده مشخص نشده است. ولی حداقل باید ۸ ضربدر ۴ به تعداد ۳۲ عدد بوده باشد و حداکثر چند میلیون می‌توانسته باشد.

با توجه به مطلب "زوجین اثنین در کشتی نوح" اینجا هم می‌بایست از هر نوع حداقل ۲ زوج (۴ عدد) نزول کرده باشد.

بیولوژیستهای شیعه و انقلابی اگر بتوانند رده بندی جانوری انعام (۴پایان خوراک انسان) را به ۸ گروه عمده ابتدایی تنظیم کنند، خود به خود رده بندی های داروین باطل می‌شود.

و طبق همین مدل به احتمال زیاد می‌شود، موجودات دریایی، حشرات، باکتریها و ... را هم به ۸ نوع اولیه، بازرده بندی، کرد. که ان شا الله هدایت خداوند به پژوهشگران مربوطه می‌رسد.

استفاده از مدل " ۸ نوع اولیه " برای معارف عالم جعل

تعریف زنجیره معرفت بشری (ارتباط علوم دینی و علوم انسانی و علوم طبیعی) در صورت اثبات ریشه های ۸ گانه درخت خلقت (مثلا در مورد انعام توسط بیولوژیستها) ، چون قبل از آن برای ما حل شده است (اراده خلق الهی برای ما حجت است) و بعد از آن هم، اخبارش اعلام شده است (قیامت و آخرت) می توان ادعا کرد کلیات زنجیره معرفت بشری، از منظر ما (شیعه پیرو ولایت خدا و رسول و ۱۲ امام معصوم و اولی الامر بر حقشان) کامل می گردد و از این به بعد، تلاشها به جزئیات و تفاسیر، آن معطوف می گردد. مشخص شدن ابتدا و وسط و آخر معرفت، به نوع انسانها، نقشه اندیشه را جهت "تکامل" عرضه می کند. (البته تکامل با تعریف قرآنی آن و نه تعریف مترجمان داروینیسست)

فرضیه نخستین انسانها و حورالعین

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (الدخان/۵۴) اینچنین اند بهشتیان؛ و آنها را با «حور العین» تزویج می کنیم!

۱- اگر زمان این آیه را قبل از هبوط و در جنت بگیریم سوال: آیا آن موقع حورالعینی خلق شده بود؟ اگر آری چرا آدم (ع) احساس سکونت نمی کرده؟ اگر نه که هیچ. اینکه چرا آدم (ع) با حورالعین احساس سکونت نمی کرده شاید چون آنها مجردات بوده اند و (مثل روباتهای جنسی که امروزه در تمدن غرب به طراحی و ساخت رسیده، علی رغم کمالشان، در تجهیزات تناسلی و لوازم لذت) ظرف لذت شهوانی انسان را اشباع و در نتیجه دلزده کرده است. که در اینصورت مدعیان بهشت که طمع به حورالعین دارند متنبه شوند) و برای همین خداوند برای او از جنس خودش زوجه ای را خلق کرد که سکونت را بینشان جعل کند. ممکن هم هست که حورالعین، اثلا در دسترس آدم (ع) نبوده است که این با آیه حیث شیئتما جور در نمی یاد. اگر هم حورالعین بوده و در دسترس آدم (ع) هم بوده و آدم (ع) هم با او زوجیت تشکیل داده

سوال ؟ آیا نتیجه اش صرفا لذت آدم (ع) بوده یا فرزندی هم شرف خلق پیدا می کرده ؟ در صورت وجود نوزاد سرنوشت بچه ها چه می شده ؟...

۲- اگر زمان این آیه را بعد از هبوط بگیریم : که با مطالعه آیات پیشینی مربوطه مورد تأیید است ، یعنی حورالعین برای بهشتیان (سرافراز از آزمون دنیا) خلق شده است یا می شود . و کیفیت آن هم نا مشخص است، فقط اینقدر معرفی شده که زوجیت با آنها بسیار مقبول است . به هر حال تناقضی با فرضیه خلقت نخستین انسان ،ها و هبوط دسته ای آنها به ارض ندارد .چه بسا سازوکار خلقت آنها را با آنچه در این فرضیه بیان شد ،قابل تبیین باشد .

دلیل تنوع انواع گیاهی در قرآن (آنچه داروین‌یست ها زینت نظریه خود می دانند)

داروین‌یست ها هدف فرضیه شان را ، توجیه تکثر و تنوع گونه ها در روی کره زمین معرفی می کنند و به خیال خودشان ، این فرضیه ، آنها را از تکثر موجود به وحدت اولیه در فهم می رساند (تثلیث آرخیا ، یوکاریوتا و باکتیریا) حال ببینیم قرآن چه می گوید :

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (ق/۷)

ترجمه مرسوم : و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌هائی عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز در آن روپاندیم،

اصلاح ترجمه . از هر زوجی در آن، گیاه بهجت آوری روپاندیم . (بهجت آور بودن گل ها به زوج بودن بر می گردد نه به نوع) تأیید نظریه طوری به طوری دیگر شدن در بعد میکرو ، در مورد نباتات ، از زوج فعلی (طور فعلی) گیاهی بهیج (بهجت آورتر) (طور دیگر به سمت اصلاح) روپاندیم . یعنی تنوع و بهجت موجود را باید از حیث صفات درون خانوادگی یک نوع بررسی کرد و نه، ترکیب نوع خانواده گونه ۱ با نوع خانواده گونه ۲. یعنی اصل هر نوعی

(مثلا خلقت اولین نوع ۱) با حکمت خداوند شرف خلق پیدا کرده و یکتا است . و از آن به بعد همه تغییر میکروبی که اتفاق افتاده اصل آن نوع را تغییر نداده , بلکه تغییرات جزئی در فرع آن را باعث شده است و این راز باطل کردن سحر داروینییست هاست . در بررسی های تطبیقی ژنوم انسان و میمون بررسی شد که محال است نوع درخت ژنی یک نوع قابل تبدیل به درخت ژنی نوع دیگر شود . و هر نوع به طور یکتا خلق شده است لیکن توجیه تغییرات میکرو نوع ها, به این بر می گردد که آنها صفات درون خانوادگی هستند لیکن ماهیت و نوع هیچگاه تغییر نمی کند .

شاهکلید شماره ۴ قرآنی "زوجین" در تائید فرضیه خلقت نخستین انسان ها,

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (الذاریات/۴۹)

ترجمه مرسوم : و از هر چیز دو جفت آفریدیم, شاید متذکر شوید! (زوج و جفت به معنی زن و شوهر , مذکر و مونث , نر و ماده)

از این واضح تر امکان ندارد به صراحت خداوند اعلام می کند در موقع خلقت اولیه هر شی ای از آن زوجین, ۲ زوج , ۲خانواده آفریدیم ۲ (نر و ماده) که نسل بعدی شان به ازدواج محارم و ... منتهی نشود و تنوع صفات توارث به اکثر میل کند .

اگر فقط این آیه بود کفایت می کرد مشخصا در مورد انسان با در نظر گرفتن خلقت حداقل ۲ زوج همه مسائل حل می شود .

اینکه از اعمال زوج دوم (حتی زوج های دیگر از آدم و حوا) در جنت به ما گزارش نرسیده شاید چون فرصت ابراز وجود پیدا نکرده اند و یا به محض خلقت هبوط صورت گرفته یا عضو قوم آدم (ع) و تابع او تعریف می شدند لذا فعل امامشان ملاک بوده یا افعالی داشته اند ولی نکته قابل توجهی برای ما نداشته که خدا بیان کند یا ممکنه طبق قواعد و سنتها و قوانین, خداوند در جنت بهره مند بوده اند و هیچ کاری هم به شجره (دستگاه) خاص نداشته اند, و

پس از خطای آدم (ع) به مصداق مثل (هنگام آتشسوزی خشک و تر با هم می سوزد) همراه آدم (ع) مجبور به هبوط شدند و...
 ممکن است مصداق مکر الهی و امتحان او، بوده باشد برای همه علمایی که تا این لحظه ادعای فضل و علم می کردند ولی به جای قرآن خود را اسیر اسرائیلیات و فلسفه مبتنی بر آن، کرده بودند .
 به هر حال آدم حوا (ع) به تنهایی هبوط نکرده اند و کسان دیگری هم از نوع بشر آنها را همراهی کرده اند .

شاهکلید شماره ۵ قرآنی

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (النجم/۴۵) و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید...
 فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَأَكِيهَةٍ زَوْجَانِ (الرحمن/۵۲) در آن دو، از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر)! از هر میوه ای ۲ زوج آفرید.
 فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (القيامة/۳۹) و از او دو زوج مرد و زن آفرید!
 وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (التكوير/۷) و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد،

شاهکلید شماره ۶ قرآنی

در تأیید فرضیه خلقت نخستین انسانها در مستقیم و صریحترین بیان ممکن
 أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (القيامة/۳۶) آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟!
 أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى (القيامة/۳۷) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟!

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى (القيامة/۳۸) سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت،

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (القيامة/۳۹) و از او دو زوج مرد و زن آفرید!

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى (القيامة/۴۰) آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

آیات فوق را می توان در ۲ زمان ترجمه کرد قبل از هبوط و بعد از هبوط . با بررسی آیات در زمان قبل از هبوط سازوکار کلی خلق انسان می رسیم . نطفه (نقشه کروموزومی جسم) انسان که در داخل دستگاهی رحم مانند قرار داده می شود (مثلا شجره (دستگاه) خاص که انسان نمی بایست به آن نزدیک می شد) سپس در داخل آن شجره (دستگاه) طبق مراحل خون بسته و سویت انجام شده و پس از این مرحله از ماده ای که وجود داشته خداوند ۲ زوج ۲ خانواده (یعنی مرد و زن خانواده ۱ و مرد و زن خانواده ۲) آفریده است . جمعا ۴ نفر در ۲ خانواده مستقل

اگر زمان آیه بعد از هبوط معنا شود و زوج را ۲ عدد همسان ترجمه کنند ۱- اشکال می گیریم : چرا گفته ۲ تا ۲ قولو درست تر این بوده که گفته شود ۴ قولو ؟ ۲- چرا مذکر و مونث آورده است ؟ پس زوج زن و مرد ۱ و زوج زن و مرد ۲ درستتر است .

و به همین دلیل قطعا زمان این آیه مربوط به خلقت انسانهای نخستین در جنت بوده است. ۲ زوج ۲ تا زن و مرد

یعنی فعل مضارع است ، یعنی این فرآیند چندین بار ادامه داشته است یعنی دسته های ۴ تایی متشکل از ۲ زوج

با استقرار جزء به کل، می توان گفت که همه حیوانات اولیه (مثلا انعام، خوراک انسان ، ۸ نوع پایه ای) هم طبق این فرآیند به تعداد مکفی یک زوج به علاوه یک زوج (یا به عبارتی یک خانواده + یک خانواده) (۴ تایی) خلق شده اند .

یک اشکال ممکن است وارد شود و آن اینکه زوجین به ذکر و انثی بر می گردد

یعنی دو دسته کلی مرد و زن جواب اینکه در آن صورت باید گفته می شد زوج الذکر و الانثی و نیازی به ین تشبیه (دو تایی کننده) نبوده. و دیگر اینکه این همه آیات دیگر که به دو زوج (خانواده) اشاره دارد، خود به خود این اشکال را باطل می کند.

با کنار هم دیدن این آیه و آیه " خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ " نکته بسیار جالب به چنگ ذهن می آید اینکه، در این آیه به صراحت و روشنی می توان فهمید که نفس واحده به نطفه بر می گردد نه به حضرت آدم (ع)، تازه بعد از خلق نطفه است که الله از آن جعل می کند (قرار می دهد) دو زوج مذکر و مونث را (۲ تا مذکر و ۲ تا مونث)

فرضیه خلقت نخستین انسان‌ها و امه (جامعه شناسی)

در قرآن برای امه دو اصطلاح آمده است ۱- لکل امه (برای هر امتی) و ۲- امه واحده

لکل امه

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأنعام/۱۰۸)

(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبدا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند! اینچنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است؛ و آنها را از آنچه عمل می کردند، آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد).

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (الأعراف/۳۴)

برای هر قوم و جمعیتی، زمان و سرآمد (معینی) است؛ و هنگامی که سرآمد آنها

فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا
يظَلْمُونَ (یونس/۴۷)

برای هر امتی، رسولی است؛ هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، بعدالت در میان آنها داوری می‌شود؛ و ستمی به آنها نخواهد شد!

قُلْ لَأَأْمَلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ
فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (یونس/۴۹)

بگو: «من (حتی) برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم، (تا چه رسد برای شما!) مگر آنچه خدا بخواهد. (این مقدار می‌دانم که) برای هر قوم و ملتی، سرآمدی است؛ هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود)، نه ساعتی تأخیر می‌کنند، و نه پیشی می‌گیرند!

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ
فَالِهَكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (الحج/۳۴)

برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم، تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهارپایانی که به آنان روزی داده‌ایم ببرند، و خدای شما معبود واحدی است؛ در برابر (فرمان) او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم‌شوندگان را.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ
لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ (الحج/۶۷)

برای هر امتی عبادتی قرار دادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند؛ پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند! بسوی پروردگارت دعوت کن، که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می‌پویی).

اولاً موضوعات مطروحه در حوزه عالم جعل (باطن و معنا) است و نه عالم خلق و ثانیاً به صراحت امه‌امه بودن انسانها و تفکیک آنها از این حیث مشخص است. برای هر کدام از شما (اقوام ابتدایی (بعض)، آیین و طریقه روشنی قرار

دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه شما (اقوام ابتدایی) را امت واحدی قرار می‌داد؛ (لیکن چند امت قرار داده) ولی خدا می‌خواهد شما (هر یک از اقوام ابتدایی) را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر (قومی بر قوم دیگر) سبقت جوید! (در سطح کلان قومیتی) بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید (محکمه ای که هر یک از اقوام را محاکمه می‌کند)؛ به شما خبر خواهد داد.

امه واحده

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (یونس/۱۹)

(در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (درباره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌شد (و سپس همگی به مجازات می‌رسیدند).

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (الأنبياء/۹۲)

این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف)؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید!

با بررسی آیات پیش و پس از ۵۲ /مومنون دریافت می‌شود برای دوره ما بعد از هبوط و اختلافات احزاب، انسانی است

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (المائدة/۴۸)

و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوسهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جوید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

اینکه می‌فرماید: **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً** "جعل" فعل گذشته است با مبدا نامعلوم با تلافی این فرضیه و در نظر گرفتن زمان ما بعد هبوط برای این آیه به این می‌رسیم که الله انسانهای خلق شده در جنت را موقع هبوط در یک امه واحد جعل نکرده است. و در امه‌های متعدد جعل کرد است (قرار داده است)

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
وَلَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (النحل/۹۳)

و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ (و همه را به اجبار وادار به ایمان می‌کرد؛ اما ایمان اجباری فایده‌ای ندارد!) ولی خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می‌کند! (به گروهی توفیق هدایت داده، و از گروهی سلب می‌کند!) و یقیناً شما از آنچه انجام می‌دادید، بازپرسی خواهید شد!

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ
وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (شوری/۸)

و اگر خدا می‌خواست همه آنها را امت واحدی قرار می‌داد (و به زور هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری سودی ندارد)؛ اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می‌کند، و برای ظالمان ولی و یاور نیست.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۗ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (هود/۱۱۸)

و اگر پروردگارت می‌خواست، همه مردم را یک امت (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می‌داد؛ ولی آنها همواره مختلفند...

اینکه این آیات اشاره می‌کند "اگر" خدا می‌خواست شما را در یک امت واحد قرار می‌داد یعنی این کار را نکرده است و مردم در امه‌ها و تلوایحا قوم‌های متعدد قرار داده است. که لازمه آن هم این است که نسل اول آن امه‌ها و قوم‌ها مستقل از یکدیگر بوده باشند.

آیه: وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا ۗ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (یونس/۱۹) (در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (درباره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌شد (و سپس همگی به مجازات می‌رسیدند).

۲ حالت ممکن است یا زمان آیه برای ما قبل از هبوط است که همه انسانهای خلق شده در جنت دارای یک دین و رویه واحد بوده‌اند یا زمان آیه مربوط به بلافاصله نسل اول بعد از هبوط است که دین و معارف ایمانی و عهدی که از دسته‌های انسانی گرفته شده بود، واحد بوده است. حالت دیگری هم هست که مورد نظر تفسیر نمونه است که به صورتی موید تحلیل، ارائه شده است: این آیه به تناسب بحثی که در آیه قبل در زمینه نفی شرک و بت پرستی گذشت اشاره به فطرت توحیدی همه انسانها می‌کند و می‌گوید: ((در آغاز همه افراد بشر امت واحدی بودند)) و جز توحید در میان آنها آئین دیگری نبود (و ما کان الناس الا امه واحده).

این فطرت توحیدی که در ابتدا دست نخورده بود با گذشت زمان بر اثر افکار کوتاه و گرایشهای شیطانی، دستخوش دگرگونی شد، گروهی از جاده توحید منحرف شدند و به شرک روی آوردند و طبعاً جامعه انسانی به دو گروه مختلف تقسیم شد گروهی موحد و گروهی مشرک (فاختلّفوا).

بنابراین این فرضیه دلیل به وجود آمدن امه‌های مختلف بشری را نیز توجیه

می کند و یک نتیجه تبعی اینکه شرک (خدایی غیر از خدای واحد را در مقام خدایی دانستن حالا هر چیزی از قبیل پول، مقام، بت، علم و گاو و ...) در واقع یکنوع بدعت و انحراف از فطرت است، انحرافی که از مشتی اوهام و پندارهای بی اساس سرچشمه گرفته است. لذا در مناظره با مشرکینی که هنوز نور قلبشان خاموش نشده است حجت بیاورید که، کدام بهتر است؟ ایمان ما به خدای احد و واحدی که اینگونه با کلامش عقل را مدهوش خود می کند یا ایمان شما به اسباب بازیهایی که او خلق کرده است؟

پیامبران و امه واحده

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (المؤمنون/۵۱)

ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید آگاهم.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (المؤمنون/۵۲)

و این امت شما امت واحدی است؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس، از مخالفت فرمان من بپرهیزید!

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (المؤمنون/۵۳)

اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند، و هر گروهی به راهی رفتند؛ (و عجب اینکه) هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند!

اگر این آیه را کنار آیه إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آل عمران/۱۹)

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و

علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است. و آیه قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (البقره/۱۳۶)

بگویید: «ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).»

قرار دهیم به این معنی می‌رسیم که پیروان راستین همه پیامبران و صالحان و صدیقین عالم عضوی از یک امه یا امه واحده هستند. و با این تعریف نظام مرکزگی کشورها و قومیتها و نژادها و تمدنها به کلی باطل می‌شود و مرکزگی جدیدی برای نظام بین الملل قابل تعریف می‌شود و...

کفار و امه واحده

وَأُولَئِكَ أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (الزخرف/۳۳)

ترجمه مرسوم اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شدند خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقفهایی از نقره و نردبانهایی که از آن بالا روند،

ترجمه غلطه خلقت انسان از ماقبل هبوط بر اساس امه واحده بوده است)

امه واحده به معنی : خلق و خو و رویه و فطرت و روحیه و مبانی ارزشی و دین و باطنیات مشترک و وجدان جمعی مشترک به عنوان مثال انسانهای عادی با خنده یکی به خنده می افتند و با گریه یکی به گریه می افتند چیزی که رسانه ای ها به هنر انتقال احساسات یاد می کنند (خداوند می فرماید اگر این حالت مشترک نبود ، که عمل یک انسان (میوه) فاسد به باقی مردم سالم هم سرایت می کند ، (جعبه میوه را هم فاسد می کند) یعنی برای جلوگیری از این سرایت ، به کافران مقدار زیادی ، طلا و نقره و برج های چند طبقه می دادم، نه به این دلیل که به آنها علاقه مندم ، چون از آنها بیزارم با این اسباب بازیها مشغولشان می کنم تا دور باشند و شرشان دامن الباقی را نگیرد و البته در قیامت سر و کارشان با ملائک عذاب است و...

معنی که برای ما دارد این است که فریب ظواهر و مزخرفات (باطن پوک و تزئینات ظاهری) دنیاپرستان (و پول پرستان) را نخوریم .

به هر صورت با توجه به معنی امه واحد در آیه نباید آن را به معنای از یک خانواده بودن (یا از یک رحم بودن) همه نژادهای انسانی کره زمین ترجمه کرد.

در آیه ۵۲ مومنون هم با این معنی به کار رفته است و به رسولانش متذکر می شود که دین و رویه همه شماها یکی است .

ماجرای بعضکم لبعض

با بررسی آیاتی که کلمه بعض در آن به کار رفته است نتایج جالبی می توان گرفت :

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (البقرة/۳۶)

پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند،

بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»

فَهَرَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ
وَلَوْ لَأَنَّ اللَّهَ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْعَالَمِينَ (البقرة/۲۵۱)

[۱۵۲] اسپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند. و «داوود» نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر «طالوت» بود، «جالوت» را کشت؛ و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد.

وَإِذَا لَفُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا
فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (البقرة/۷۶)

و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می گویند: «ایمان آورده ایم.» ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده)، می گویند: «چرا مطالبی را که خداوند (در باره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی فهمید؟!»

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ
وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ
مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيْنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ
كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (البقرة/۲۵۳)

بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد؛ و به عیسی بن مریم، نشانه های روشن دادیم؛ و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم؛ (ولی فضیلت و مقام آن

پیامبران، مانع اختلاف امته‌ها نشد.) و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند؛ (اما خدا مردم را مجبور نساخته؛ و آنها را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارده است؛) ولی این امته‌ها بودند که با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند؛ (و جنگ و خونریزی بروز کرد. و باز) اگر خدا می‌خواست، با هم پیکار نمی‌کردند؛ ولی خداوند، آنچه را می‌خواهد، (از روی حکمت) انجام می‌دهد (و هیچ‌کس را به قبول چیزی مجبور نمی‌کند).

۴ عدد طلایی ، یک واقعیت علمی

هرگاه چهار اسید آمینه با تمام حالات ممکن بهم پیوندند، ۲۴ مولکول متفاوت تشکیل می‌شود. و اگر ۱۷ اسید آمینه متفاوت به همین طریق پیوند یابند، فقط عده مولکولهای مرکب از ۱۷ مونومر متفاوت که در نوع خود بی‌نظیرند به ۳۵۶ تریلیون می‌رسد. بدیهی است که اگر از هر اسید آمینه بیشتر از یک مولکول به کار رفته باشد، عده حالات ممکن بسیار بیشتر خواهد شد. اما معجزه اینجاست که سلول زنده، از پروتئین‌های بسیار متفاوتی که از یک مجموعه اسید آمینه ممکن است ساخته شود فقط تعداد نسبتاً کم و گزینش یافته‌ای را که نیاز دارد، می‌سازد.

الفبای حیات چهار حرفی است. این حروف که a, t, c و g هستند کلمات سه حرفی حیاتی را می‌سازند. این سندی است مهم که ساینتیست‌ها (دانشمندانی که فقط به حواس ۵ گانه بشری و تجربه تکرار پذیری وقایع معتقدند) به آن دست پیدا کرده‌اند و قطعاً با "زوجین اثنین" دو زوج یا ۴ فرد، ارتباط دارد. و... لذا از ایشان بابت زحمتهایشان قدر دانی می‌کنیم.

تکامل از دید داروینیست ها و شیعه

تکامل نزد داروینیست‌ها بر اساس ، اصل بقای اصلح (البته ترجمه رایج غلطه و برگردان درست تر Survival of the fittest ، بقای قویتر است) به موجودی تعلق می گیرد که بر شرایط تحمیلی محیط ، خود را تغییر دهد ، غالب شود به اصطلاح در سازگاری با شرایط از بقیه انواع قویتر و سریعتر عمل کند و البته فقط جنبه مادی و جسمی را می بینند و هیچ توضیحی برای تغییرات روحی ندارند و حتی برای طفره رفتن از آن منکر روح می شوند و ...

چه موقع انسان لیاقت سجود ملک را پیدا می کند؟

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر/۲۹)

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

۱- زمانی که کالبد جنتی اش کامل شد (سویت)؟ یا ۲- زمانی که پس از تکمیل جسم، روح خدا در آن نفخه شد؟

لذا ارزش انسان به روحش است . و جسم انسان فرع و تابع، اصلی به نام روح است .

مثال : جوانمرد و دلاوری را در نظر بگیرید که در دفاع از جامعه اش در برابر ظالم ۲ پای خود را از دست داده است، آیا اکثر جامعه او، برای او ارزش بیشتری قائلند؟، یا برای جوان سالم ولی ول انگار؟، پس ارزش انسان به کمال جسمی نیست و کمال روحی ، موجب ارزش است که البته در آزمایشگاه این جهان و مرحله به مرحله باید اثبات شود.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: خداوند آدم را آفرید و ما اهل بیت را در نسل او قرار داد و به خاطر کرامت ما فرمان سجده صادر کرد، پس مسجود قرار گرفتن آدم، برای خداوند عبودیت بود و برای آدم احترام، زیرا ما در صلب او بودیم!***تفسیر نورالثقلین***.

الطاف الهی، زمینه ی مستعد لازم دارد. تا به ظرفیت های مادی پرداخته نشود نفخه روح الهی ، در آن ممکن نیست. «فاذا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

روح، در بدن همه ی جانداران هست ولی تعبیر «روحی» مخصوص انسان است که از شرافت ویژه ای برخوردار است. (نفخت فیه من روحی) سجده بر انسان، به خاطر بعد روحی اوست نه جسمی او. «نفخت فیه من روحی فقعو» سجده بر آدم، چون به فرمان خداست، بندگی خداست نه بندگی آدم. «فقعو له ساجدین» (سجده مظهر بزرگداشت و کرامت و قبول خلافت آدم (که در طول اراده الهی است) است نه پرستش او به عنوان بدیلی در برابر پرستش خداوند.

و به همین دلیل است که در شیعه، احترام به همه انسانها (ابتدائاً) لازم و واجب است، چون نفخه ای از روح خدا در او جریان دارد.

با این توضیحات، پرداختن بیش از این حد به خلقت مادی انسانها، مقهور مکر خدا شدن، (رد شدن در امتحان اش) است و تکرار همان اشتباهی است که ملائک هم کردند (وقتی صرفاً، ظاهر خاکی آدم (ع) را دیدند و از امور باطنی او غفلت کردند). راه نجات از این امتحان الهی، پرداختن به نامکشوفات غیبی باطن انسان است. لذا پژوهشهای علوم جعل در اولویت انسانها باید قرار گیرد. و یک پیشنهاد اینکه، در تقسیم کار بین المللی برای اکتشاف معارف دستگاه عظیم خلقت الهی، می توان پرداختن بیشتر به موضوع جسم را تا حد بررسی مولکولی به گروه ساینتیستهای، عموماً غربی وا گذارد و انرژی نیروهای پژوهشگر داخلی را معطوف ساماندهی معارف عالم جعل، (که مصیبت امروز ۸ میلیارد انسان است) قرار داد.

فرضیه خلقت نخستین انسانها و آیه یختصمون در ملا اعلی

در آیه (ص ۶۹) به صراحت اعلام شده این خبر (خلقت انسان) به قدری عظیم بوده که ملائکه (به احتمال زیاد با سرکردگی و علو طلبی ابلیس) در مورد آن

حالت خصمانه گرفتند

(یک منذر : مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (ص/۶۹) من از ملاً اعلیٰ (و فرشتگان عالم بالا) به هنگامی که (درباره آفرینش آدم) مخاصمه می‌کردند خبر ندارم!)

و الله مدبر و کامل الصفات ملائکه را از سرکرده شورش پس می‌گیرد ، لذا با قاطعیت حکم می‌کند

(إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (ص/۷۱) و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می‌آفرینم! فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/۷۲) هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»)

بی توجه به هر گونه ان قلت (حرف) و اعتراضی از سوی آنها " زمان معین می‌کند " که هر گونه تخطی از زمان اجرای حکم مساوی عدم است ، لذا فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (ص/۷۳) در آن لحظه حساس ، همه فرشتگان سجده کردند ، و اتفاقاً ، ابلیس به تله افتاد و تنها ماند و همگان کفر شیطان را عیان دیدند (چون خداوند که می‌دانست او کافر شده بود) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (ص/۷۴) جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! حالا ورق برمی‌گردد و ملائکه ای که در یک وقتی (به سرکردگی شیطان) در حد مخاصمه با خدا صحبت می‌کردند ، (رویشان کم شده و) حقیقت را می‌بینند و شاهد محکمه الهی هستند .

فرضیه خلقت نخستین انسانها و شناخت مفهوم مکر الله

(مکر خداوند و اصول کلی امتحانات او در ماجرای خلقت آدم (ع) بدین صورت بوده که : مخاطبانش را به ظاهر امور توجه می‌دهد (خلقت جسم از گل) و قسمت‌های باطنی را بر آنها غیب می‌کند (می‌پوشاند) سپس اطاعت پذیری را

از آنها مطالبه می کند ، نه طلب اطاعت و عبادتی که فرعونها با جمیع صفات و اسماء خبیثه شان به اجبار می طلبند،(فرعون فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى(النازعات/۲۴) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!») بلکه طلب اطاعت و عبادتی که از جانب الله ، جامع صفات حسنا، صورت می گیرد نه برای اینکه ذاتش نیاز دارد، بلکه به دلیل اینکه بندگان ظرفیت و وسعت خود را افزایش دهند تا لایق ربوبیت سطح بالاتر الهی شوند.(رضایت خدا در روند ارتقاء دادن ظرفیت بندگان و به تبع ارتقاء ظرفیت دستگاه خلقت حاصل می شود)

همین مدل آزمون، در دنیا مدام در حال تکرار است ، مثلا فرد به ظاهر کوچک را می بینید ، قضاوت می کنید او ضعیف است ، ولی وقتی به میدان مبارزه می رود ، فرد ظاهرا قوی هیکلی را شکست می دهد (مثلا عمر بن عبدود را به زمین می کوبد . به درک واصل می کند) یا همچون داوود (ع) با یک قلاب سنگ ، طالوت ، فرعون بزرگ دورانشان را شکست می دهد و... و بالعکس ، شخص به ظاهر اندیشمند و با پرستیژی را می بینید ، که قضاوت می کنید او انتهای دانشمندان است ، ولی وقتی چند سوال ساده از او می پرسید ، از جوابهای احمقانه اش ، شوکه می شوید، مثل خیلی از غربگراهای کشور که قشر خود را ، منور الفکر یا روشنفکر، خطاب می کنند و... یا مثلا کسانی را می بینید که ریش و ظاهر و حالت انقلابی به خود می گیرند و نام خود را اصلاح طلب می گذارند ، و شما در مورد ظاهر آنها و اسمشان قضاوت نیکی می کنید ، ولی در عمل ، سر بزنگاهی که باید اصلاح کنند ، فتنه می کنند که همگان ، به افساد بودن آن صحنه می گذارند و یا فردی پیشانی سیاه کرده و حزب الهی نما را می بینید که ...

لذا به هوش باشیم ، آزموده را دوباره و صدباره آزمودن خطاست . محال است از یک سنت و قانون خداوند در شرایط یکسان ، دو نتیجه بیرون بیاید .

محکمه الهی پس از وقوع امری خارج از حکم الهی

بازجویی خداوند: قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (ص/۷۵) گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده نکنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)»

و الله اینچنین اعتراف می‌گیرد، زمانی که شیطان می‌گوید: قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (ص/۷۶) گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

و بدون اینکه در این مرحله حقیقت آدم (ع) را تبیین و افشا کند، اینچنین حکم می‌کند:

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (ص/۷۷) فرمود: «از آسمانها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی!»

و اینچنین نطق همه را می‌برد و قهاریت خود را به رخ همه ملائک و همه مخلوقات می‌کشد و حاکمیت بلامنازع خود را بر هست و نیست تثبیت می‌کند (و با خشم بر سر شیطان فریاد می‌زند): وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِيَّايَ يَوْمَ الدِّينِ (ص/۷۸) و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود!

و حالا وقت آن است که از آدم بخواهد اسماء حسنی را بگوید تا همه پی به حکمت "حکم سجود بر آدم" ببرند.

و پس از این تحقیر سراسری، و آن حکم سنگین، انتظار می‌رفت شیطان توبه کند، نادم شود و استغفار کند، ولی به خود اجازه می‌دهد از الله درخواستی غیر معمول می‌کند:

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِيَّايَ يَوْمَ يَبْعَثُونَ (ص/۷۹) گفت: «پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می‌شوند مهلت ده!»

کاملاً عیان است که هنوز از تکبرش نسبت به خدا دست بر نداشته و برای خدا زمان تعیین می‌کند.

با گفتن "رب" با نهایت موذی‌گری به شاهدان محکمه (ملائکه) القا می‌کند

که من تحت ربوبیت خدا این شدم . شماها هم که تحت ربوبیت خدا هستید آخر کارتان این است .

در واقع برای فرار از عذاب (به خیال خودش حيله می زند و) عبارت " رب " را به کار می برد و اگر نه هنوز از مقام تکبر بر خدا، خودش را پایین نیاورده و اگر نه می گفت *إِن هِيَ إِلَّا فِتْنَتِكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِينَا فَاعْفُ رَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْعَافِرِينَ* (الأعراف/۱۵۵) این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست؛ که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می سازی؛ و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می کنی! تو ولی مایی، و ما را بیمارز، بر ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگان!

نه اینکه در فکر انتقام باشد .

اینکه برای خدا زمان تعیین می کند می خواهد نشان دهد که "حرف من " تو خدا ،در خدمت من و تابع من ، باید باشی و با من باید تعریف شوی نه بالعکس.

فانظرنی یعنی پس مهلتم بده به نوعی برای خدا خط و نشان می کشد انگار که بگوید (حالا که کار به اینجا رسید و تو مرا به خاطر انسان به این حقارت انداختی پس به من مهلت بده که بهت نشان دهم اشتباه می کردی و من درست می گفتم)

شیطان با این خواسته عملا انسان را وسیله ای برای ضربه زدن به الله فرض کرده و در پس انتقام از انسان ،انتقام از خدا را نهفته دارد. اصرار گروههای شیطان پرستی(شیطانیزم) به اهانت به الله از اینجا نشات می گیرد . (کافران و مشرکین نهایتا الله را به عنوان خدا قبول ندارند ولی معاندین متکبر، برای اینکه بگویند ما لیاقت خدایی داریم به خیال خامشان با اهانت به خدا، می خواهند او را پایین بیاورند .

شیطان احمق است ، هنوز متوجه نشده که تمام این مجازات به خاطر تکبر خودش بوده، نه موجودی به نام انسان و لذا می خواهد از انسان انتقام بگیرد .

و نکته جالب اینکه ملائکه ای که برای خلقت آدم (ع) ان قلت(بهانه) آورده

بودند، (که خدا بی خیال شو ما خودمان تقدیست می کنیم و تسبیحت می کنیم و ... و انسان خونریزی می کند و فاسد هست و ...) چرا قبل از اینکه شیطان جسارت کند با او به محاجه بر نخواستند؟، چرا قبل از اینکه خداوند، بخواهد شروع به سخن کند، حداقل یک ملک نبود که شیطان را سر جایش بنشانند؟ به عبارت دیگر، چرا باید خود الله مستقیماً طرف حساب شیطان قرار می گرفت؟، یعنی در بین ملائک هیچ کس بالاتر از شیطان نبود، که نفس شیطان را بگیرد، چنین جسارتی واقع نشود و... (نتیجه اینکه اول مظلوم عالم خود خداست، چرا از بین همه مخلوقات که خلق کرده است، تک تک یا جمعی، بر علیه ظلم و ناحق، قیام نمی کنند و...)

و در ادامه خداوند حکیم و کامل الصفات چنین حکم می کند: قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (ص/۸۰) فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی، اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (ص/۸۱) ولی تا روز و زمان معین!»

خداوند که از ذات متکبر شیطان، آگاه است می داند که او توبه نکرده است و اصلاح نشده است، لذا دوباره می زند به برجکش (تا وقتی من بگویم نه تو) از این پاسخ می فهمیم مشکل شیطان مشکل (منم تویی) بوده است و اگر سیر اتفاقات را با این محور به عقب بر گردانیم حقایق جدیدی دستگیرمان می شود.

الله با این پاسخ به ما می فهماند رحمت واسعه اش تا چه حد است، شیطانی که به این درجه از خبثت رسیده که برای خدا شاخ و شانه می کشد، را مهلت می دهد. (ما انسانها کار به این نداشته باشیم که آیا خدا فسادهای بعدی جهان را می داند یا نمی داند اینکه شیطان از اشتباهش بر می گردد یا بر نمی گردد) به این توجه کنیم که شیطان از خدا مهلت خواست و خدا به او مهلت داد (در نتیجه: در حکومت ولایت برحق و بلامنازع خداوند، هیچ انسانی ولو به خبثت شیطان نباید از رحمت الله ناامید شود. قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (الحجر/۵۶) (ابراهیم) گفت: «جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می شود؟!»

در ادامه شیطان که به درستی قول الله ایمان کامل دارد و گویی فهمیده حریف خدا نمی شود همه خشم و کینه خودش را بر سر انسان می ریزد و قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (ص/۸۲) گفت: «به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد،

عزت و نفوذ ناپذیری خدا را مورد قسم قرار می دهد (اینکه هر چه تلاش کرد از خدا نقطه ضعف (آتو) بگیرد نتوانسته، و این صفت خدا برایش بسیار برجسته بوده است)

گویا بین این دو مکالمه خداوند ابعدی دیگر از اسرار انسان را برای اهل جنت عیان کرده بوده ، چون شیطان به این شناخت رسیده که ، اولاً انسان فقط جسم خاکی نیست و طرف حسابش یک نفر به نام آدم نبوده ، بلکه جمعیتی است (اجمعین) و دوم اینکه انسان می تواند اغوا شود.

اینکه شیطان از واژه اغوا(یعنی فریب،به غی فرستادن ،نابود کردن) استفاده کرده یعنی کاملاً این واژه را درک می کرده و احتمالاً به تکنیکهای آن کاملاً مسلط بوده ، حتی نسبت به دیگران جنتی اعمال می کرده (یعنی جایگاه والایی که می گویند در جنت داشته(۶۰۰ سال عبادت و ملک مقرب از دید جنتیان) را با این وسیله کسب کرده بوده ، نه اینکه واقعا موجود متقی و مومنی بوده) مگر می شود کسی حد بالای قربت به الله را داشته باشد و از تقوا ، بی بهره باشد مگر می شود کسی متکبر باشد و ادعای تقوا کند .

اینکه گفته اجمعین یعنی علاوه بر مشکل تکبر مشکل طمع هم داشته ، اجمعین ، گویی علیه همه انسانها ، تیغ کشیده است ، آیه بعد إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (ص/۸۳) مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!»

گویا در فاصله این دو آیه خداوند انسانهای خاصی را نمایان کرده یا ویژگیهایی از بندگان مخصوصش را عیان کرده است. که شیطان با کمی خضوع نسبت به آن انسانهای خاص ، از ادعای خود (اجمعین) عقب نشینی می کند .و برای عباد (بندگان) آن هم از نوع خالص شده اش ، استثناء قائل می شود.

اگر آوردن این کلام شیطان را، از طرف خداوند به عنوان تائیدش در نظر بگیریم یعنی شیطان خود را قادر به اغوای هر کس خارج از عباد الله می دیده است و... اینک شیطان اعتراف می کند توانایی اغوای گروهی از انسانها را ندارد، یعنی شیشه تکبرش ترک برداشته است.

شیطان نگفته هیچ یک از عباد را نمی توانم اغوا کنم بلکه گفته، از بین کسانی که مدعی عبادت تو خدا هستند، فقط کسانی که مخلص شده باشند، را نمی توانم اغوا کنم. با توجه به آیاتی که خلص (اخلاص) به کار رفته است می توان گفت، اخلاص در دین و برای خدا معنی دارد و ما اخلاص تنها و خنثی نداریم.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ
وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (النساء/۱۴۶)

مگر آنها که توبه کنند، و جبران و اصلاح نمایند، به (دامن لطف) خدا، چنگ زنند، و دین خود را برای خدا خالص کنند؛ آنها با مؤمنان خواهند بود؛ و خداوند به افراد باایمان، پاداش عظیمی خواهد داد.

مخلص به معنی کسی که با اراده خود، خود را خالص کند، نه اینکه کسی یا چیزی از بیرون و با فشار، او را خالص کند. به عبارتی تاکید بر اتیک (اخلاق) درونی و اصلاح از درون و... به جای مورالیته (فشار قوانین اخلاقی از بیرون، از سوی حکومت و...).

ممکن است خیلی ها ادعای عبادت کردن بکنند (متدولوژی پرستش) ولی معبود (چه چیزی یا چه کسی) برایشان گم باشد، شیطان اعلام می کند، فقط روی عباد خدا، آن هم از نوع مخلصش، نفوذی برای اغوا ندارد.

گویی شیطان اعلام کرده، زورم به عباد واقعی خدا نمی رسد. پس از این شاخ و شونه کشیدن پر طمطراق شیطان در محضر اهل جنت، خداوند می فرماید:

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (ص/۸۴) فرمود: «به حق سوگند، و حق می گویم،

جدیت و قاطعیت در این رجز حماسی موج می زند.

در این آیه خداوند ملاک حق را، دیکته می کند. یعنی هر کس به حق گراید تو شیطان، قادر نیستی بر او غوایت اعمال کنی و نابودش کنی. و حق آن است که من خدا تعیین کردم (دیکته کرده ام) و من خدا می گویم نه آنکه تو یا هر کس دیگری بگوید (دیکته کند).

کسی که حق گرا باشد، قطعاً باطل را دفع می کند و عبادت خدا چیزی جز این نیست و نکته دیگر اینکه، راه مخلص شدن این است که هر کجا باطلی دید آن را بزند و هر کجا حقی دید به آن بگراید. یعنی حقگرایی شرطی جامع تر از آنی است که شیطان گفته است.

مضاف بر اینکه حق گرایی علاوه بر اینکه راه نفوذ شیطان را می بندد پله های تعالی درجات ایمانی است.

و سپس الله می فرماید : **لَأْمُلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ** (ص/۸۵) که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهیم کرد!»

خشم و غضب الهی را در این آیه کاملاً می توان درک کرد، (به طور قطع، دسته ای از مغضوب علیهم، همینها هستند) این جمله آخرین کلام خدا با شیطان بوده است و او را از درگاه خود بیرون می اندازد.

عقل انسانها آنقدر موسع شده است که بتواند بین دیکتاتوری (به عنوان متد و روش) با فرعونیت یا ولایت بر حق، فرق قائل شود. و بین جهت خشم و غضب در دیکتاتوری فرعونی با جهت خشم و غضب در ولایت الله فرق قائل شود. پذیرفتن ولایت الله و الرسول و اولی الامر، مدل جایگزین شیعه برای ساختار سیاست دو قطبی مدرنیته (قرمز، آبی، جمهوری خواه، دموکرات و ... که در آن مردم را به این وا می دارند که یا این را انتخاب کن یا آن را) است. اینکه با همه این فرصتهایی که به عنوان رب به شیطان داد او همچنان از تکبر خود پایین نیامده، حجت برایش تمام شد و قطعاً جهنم وعده گاهش است.

نوع انسان اگر به هوشمندی خود می نازد باید از این تجربه، درس بگیرد. نیاید روزی که خداوند مجبور شود این عبارت را در مورد نوع انسان هم به کار

ببرد. ان شاءالله

(تکبر بزرگترین دردی که امروزه ، گلوی بشریت را گرفته و مدعی آن ، اینکه در مانیتاریزم (اصالت فایده ، جرمی بنتام) انسان امروز همه چیز را برای خود و در جهت منافع دنیایی خود می خواهد، باشد که خداوند هدایت‌مان کند) سرنوشت پیروان، تابع سرنوشت رهبران است ، لذا هر کس ولایت و فرماندهی و آقایی شیطان را بر خودش بپذیرد و آنچه او می گوید، بگوید و آنچه او می خواهد ، بخواهد و آنچه او می کند، بکند ، عملاً هیچ فرقی با شیطان ندارد تابع او به شمار می رود و سرنوشت او را پیدا خواهد کرد .

"هم" در این آیه به پیروان شیطانیزم از نوع انسان هم بر می گردد . کسانی که حقگرا نباشند یا به قول شیطان غیر از عباد خدا که در حال خالص کردن خود هستند، همه سایرین ، جهنمی خواهند شد . و همچنین مدعیان عباد خدا که تلاشی جهت خالص کردن خود نمی کنند نیز باید متذکر شوند.

وجود رحم خاص در سازوکار جنتی خلقت انسان

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (الأعراف/۱۱)

ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود. اگر فقط زمان جنتی را در نظر بگیریم : ضمیر(کم) همان تعداد انسانهایی است که در جنت تا آن موقع از طریق سازوکار جنتی خلق شده بوده اند.

اگر هم هر دو زمان ،جنتی(قبل از هبوط) و دنیوی (بعد از هبوط) را در نظر بگیریم، یعنی (کم) به خلق همه انسانهای اول و تا آخر ،هم در سازوکار جنتی، هم در سازوکار دنیوی بر می گردد. آنگاه، با کنار هم گذاردن این آیه هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَأِ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(آل عمران/۶) او کسی

است که شما را در رحم (مادران)، آنچنان که می‌خواهد تصویر می‌کند. معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست. مسئله ارحام پیش می‌آید. ۱- اگر ارحام و تصویر گری را در قسمتی از مراحل خلق دنیوی جسم انسان، بگیریم یعنی قبل از آن نطفه جایی دیگر و زمانی دیگر تصویر گری نشده است، پس الزاما (کم) در آیه اعراف ۱۱ نشان می‌دهد که (همان تعداد انسانهایی اند که در جنت، تا آن موقع، (عرضه نماینده شان، آدم (ع) به ملائک) از طریق سازوکار جنتی، خلق و تصویر گری شده اند) اثبات دیگری بر فرضیه خلقت نخستین انسانها است. ۲- اگر این آیه را برای همه انسانهای اول تا آخر معتبر بدانیم پس باید بپذیریم که آدم (ع) در جنت، دارای تصویری (چهره ای) بوده است (که قطعا بوده است)، معلوم میشود چهره ایشان در جایی تصویرگری شده است، و آنجا طبق این آیه به اسم رحم به ما شناسانده شده است و چون کم به ارحام بر می‌گردد یعنی برای هر کس، یک رحم می‌باشد. این هم دلیل دیگری است بر اینکه سازوکار جنتی دارای نوعی خلقت رحمی بوده است.

نسناس: فرانسیس دارک دانشمند اروپایی می‌گوید: دکتر لوییس لی کی و همسرش، قریب سی سال برای یافتن فسیل‌های بشر ما قبل تاریخ، (مبنای تاریخ از نظر آنها، قبل از نوشته‌های هرودوت یونانی است که با مبنای تاریخ ما، هیبوط متفاوت است) به شرق آفریقا رفتند. هنگام کاوش ناگهان به جمجمه‌ای برخوردند که صاحب جمجمه در حدود دو میلیون سال قبل می‌زیسته و بر خلاف تئوری برخی‌ها پوزه‌ای شبیه میمون نداشت بلکه صورتی پهن و مسطح و دارای ساختاری کاملا متفاوت با بدن میمون‌ها بود. بر فرض که این را به نسناس‌ها مرتبط کنیم در حد بررسی جانوری، ارزش تامل دارد. زیرا، تاریخ تقریبی نوع انسان فعلی، حداکثر ۶۰۰۰ سال را نشان می‌دهد. و هزاران مقبره انسانی کشف شده است که همگی این طول زمان را تأیید می‌کنند نه میلیون سال را.

تشبیه خلقت آدم (ع) و عیسی (ع)

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران/۵۹) مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.)

تراب در درجه اول به آدم (ع) بر می‌گردد و اگر نه آیه می‌گفت خلقهما من تراب سپس به جهت مثال به عیسی (ع) بر می‌گردد. یعنی طبق توضیحات گفته شده که الله نقشه ژنوم جسم انسان را تهیه و به شجره (دستگاه) ابلاغ کرد تا از مواد اولیه ناچیز (تراب) ترکیب جسمانی آدم (ع) را بسازد احتمالاً همانطور نقشه ژنوم عیسی (ع) را به طریق اعجاز در رحم مریم (ع) القاء کرده و باقی سیکل تولید جسمانی را، رحم مریم (ع) طبق کارکرد رحمی انجام داده است.

این مثل دلالت بر بی پدر بودن حضرت عیسی (ع) همچون بی پدر بودن آدم (ع) دارد و باید اتفاقاً عکس مثل را بیشتر مورد توجه قرار داد تا ظاهر مثل را. اینکه بالاخره بچه‌ای بدون پدر به دنیا آمده، اعجاز خداوند را نشان می‌دهد و این موضوع قطعی اتفاق افتاده (با دید تجربه‌گرایی) پس همین خدا قبلاً هم قادر بوده آدم (ع) را بی پدر خلق کند. و در اینصورت خلق نسل اول انسانها در سازوکار جنتی خلق، بی پدر بوده است. (مبادا عمل حرام زنا را در این موضوع خلط دهید، همان تهمت ناروایی که بزرگان بنی اسرائیل به مریم (ع) در مورد مولودش وارد کردند. زنا زاده قطعاً یک پدر، نامردی، داشته است که لیاقت حیوان بودن را هم نداشته است، چون تقریباً هیچ حیوانی از مسئولیت فرزند خویش تا حد بلوغ، فرار نمی‌کند)

عیسی (ع) از مادری پاک زاده شد (وَأَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (الأنبياء/۹۱)) و به یاد آور زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او و فرزندش [= مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم! (که از فرج و رحم مادی خود همچون

قلعه ای حصن و محافظت می کرد. برداشت می شود آدم (ع) هم (به جهت تشبیه تمثیلی که آورده شده است) در خلقت جنتی خود از رحمی پاک آفریده شده است (شاید این رحم با آن درخت (دستگاه) در ارتباط بوده است) خداوند در این آیه خلقت آدم (ع) را (با توجه به حصن فرج مادر) به نفخه روحانی خود مرتبط کرده و در اینصورت شاید سازوکار جنتی خلقت هم اینگونه باشد که در رحمی پاک نفخه روح خدا در آن انسان جنتی را خلق می کند.

فرضیه ای در مورد کارکرد روح و نه چستی روح

با توجه به اینکه (نعوذ بالله) کم و زیاد شدن کیفی و کمی راجع به ذات خداوند امکان ندارد، لذا نفخه از روح را اگر بتوان با آیات امروزی (اکتشافات کامپیوتری) توضیح داد می شود گفت: نرم افزاری که می شود روی میلیونها و میلیاردها سخت افزار کامپیوتری نصب کرد، بدون آنکه نرم افزار اصلی تغییر و تحولی روی دهد نرم افزار: (نفس روح خدا با همان قابلیت ها در صفات) و سخت افزار: جسم جنتی قبل از هبوط یا جسم دنیوی (مادی) انسان لیکن نرم افزار اصلی که مال خداست دست نخورده و لایتغیر باقی است ولی نرم افزارهای انسانی در معرض انواع امتحانات و ویروسها قرار گرفته متعالی (عینی کردن صفات الله و قابلیت های نهادینه شده) یا خاسر (فاصله گرفتن و بعید دور شدن) رفتن از جایگاه صفات متعالی الهی و نزدیک شدن به جایگاه شیطان (می شوند). ویریدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يَضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (النساء/۶۰) اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بیفکند.

شاهکلید ۵ قرآنی خلقت نخستین حیوانات

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلَذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمُّ الْأُنثَيَيْنِ أَمَا
اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (الأنعام/۱۴۳)

ترجمه مرسوم : هشت جفت از چهارپایان (برای شما) آفرید؛ از میش دو جفت،
و از بز دو جفت؛ بگو: «آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده، یا ماده‌ها را؟ یا آنچه
شکم ماده‌ها در برگرفته؟ اگر راست می‌گویید (و بر تحریم اینها دلیلی دارید)،
به من خبر دهید!»

ترجمه غلطه از میش (نر) ۲ عدد و از بز (نر) ۲ عدد به صراحت آیه می
گوید ۲ نر آفریده ۲ نر که منجر به تولد نمی‌شود پس قطعاً هر نری یک ماده
هم داشته یعنی ۴ عدد از هر نوع (انعام ۴ پای خوراک انسان) خلق شده
است.

و ۸ نوع یعنی در نسل اول حداقل ۳۲ عدد مخلوق شده‌اند.

وَمِنَ الْأَيْلِيلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمُّ الْأُنثَيَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ
عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ (الأنعام/۱۴۴)

ترجمه مرسوم : و از شتر یک جفت، و از گاو هم یک جفت (برای شما آفرید)؛
بگو: «کدامیک از اینها را خدا حرام کرده است؟ نرها یا ماده‌ها را؟ یا آنچه را
شکم ماده‌ها در برگرفته؟ یا هنگامی که خدا شما را به این موضوع توصیه کرد،
شما گواه (بر این تحریم) بودید؟! پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که
بر خدا دروغ می‌بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ‌گاه
ستمگران را هدایت نمی‌کند»

ترجمه غلطه از شتر نر ۲ عدد و از (بقر) گاو نر ۲ عدد خلق شده بگو کدام
یک از دو نر یا کدام یک از دو ماده (اولین‌ها) را خدا تحریم کرده است .
یعنی هر حکمی در مورد اولین‌ها، خداوند صادر کرده باشد در مورد بقیه هم
مصدق دارد و چون در مورد اولی‌ها حکم به حرمت هیچکدام از ۴ تایی اولی

داده نشده پس هیچ کدام از نسل آنها نیز حکم تحریم ندارد .
 فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ
 فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَاطْنَيْنِ وَأَهْلِكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي
 فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ (المؤمنون/۲۷)

ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد، و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن؛ و همچنین خانواده‌ات را، مگر آنانی که قبلاً وعده هلاکشان داده شده [= همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی هلاک خواهند شد.

ترجمه غلطه در امتحان طوفان نوح (ع) که همچون ریست کردن جانداران (در محدوده سرزمینی مورد نظر) بوده است برای حفظ حیات جانوری پس از طوفان ۴ عدد (۲زوج) لازم بوده است و این هم نشانه ای دیگر که ابتدای خلقت هم، جانداران دوجفت، دوجفت، ... مخلوق می شده اند .

یک درس بزرگ برای بیولوژیست های شیعه انقلابی

این آیات، یک راهنمایی برای بیولوژیست های شیعه دارد اینکه اگر روزی خداوند این توان را به آنها داد و به شرطی که مراجع عالیقدر شیعه با لحاظ همه جوانب امر، با توکل به الله، اذن طراحی موجودات جانوری و مخلوقات جدید را دادند (البته کاملاً در چهارچوب دستگاه خلقت خداوند و رعایت قوانینی که او، وضع کرده است) باید از نمونه اولیه، حداقل ۴ عدد طراحی کنند. دو نر و دو ماده، تا در نسل بعدی، فرزندان آن دو خانواده بتوانند بدون اشکال شرعی و عقلی (ازدواج محارم) و احتمال قریب به یقین بدون اشکال طبیعی، تولید مثل خود را انجام دهند. شاید علت شکست آزمایشات بیولوژیکی این حوزه، تا این لحظه، غفلت از این نکته بوده است.

شاهکلید شماره ۶ قرآنی در مورد خلقت نخستین گیاهان

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الرعد/۳)

و او کسی است که زمین را گسترده؛ و در آن کوه‌ها و نهرهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوه‌ها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می‌پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!

کاربرد اثنین در آیات دیگر قرآن الهین اثنین

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (النحل/۵۱)

ترجمه مرسوم : خداوند فرمان داده: «دو معبود (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبود (شما) همان خدای یگانه است؛ تنها از (کیفر) من بترسید!»

ترجمه جدید : اگر با نگاهی که بر زوجین اثنین داشتیم بخواهیم به این آیه ورود پیدا کنیم ترجمه می‌شود (نعوذ بالله) دو خانواده خدایی و اگر فضای فکری غالب بشر را تقسیم شده بر دو جهان زمین و آسمانها، فرض کنیم به عبارتی معنای آیه می‌شود

"خانواده خدایی آسمان و خانواده خدایی زمین "

حال از یک طرف با مراجعه به ایلپاد و ادیسه هومر که متن پایه فلسفی غرب است و اسطوره‌هایی که در آن کتاب آورده شده است فرض پایه شان این است که در آسمان یک خدا(پدر) و یک ملکه وجود داشته و فرزندان آنها هم همگی حکم خدایی دارند و ... و از طرف دیگر به همان مردم گفته می‌شود حکومت زمین باید در اختیار یک خانواده به عنوان فرمانروا (شامل یک پدر (شاه) و یک مادر (ملکه)) قرار داشته باشد . وهمچون فرعون که گفت :

قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى

الطَّيْنِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (القصص/۳۸) فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر بگیرم؛ هر چند من گمان می‌کنم او از دروغ‌گویان است!»

لذا با توجه به این ۲ انحراف عظیم در دستگاه معرفت بشری خداوند این آیه را می‌آورد که

ترجمه جدید آیه : حکم الهی : ای مردم یک خانواده (زوج زن و مرد) خدایی در آسمان و یک خانواده (زوج زن و مرد) خدایی در زمین. را به عنوان خدا نگیرید همانا خدای شما خدای واحد است از ادعاهای آنها دچار رهب نشوید. (نگذارید بترساندگان) که در این صورت این آیه مدخلی می‌شود جهت ورود به مباحث حاکمیت (فرعونی و ولایی) در قرآن.

بدینوسیله دلیل سلسله فرمانروایان فرعونی با انتقال حکومت از پدر به پسر باطل می‌شود. و نظام حاکمیت ولایی تنها بدیل درست و موجه عقلی و شرعی، مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

کاربرد کلمه الهین در قرآن

به غیر از مورد بالا فقط در یک مورد دیگر کلمه الهین به کار رفته است.

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ الْهَيْبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاَمُ الْغُيُوبِ (المائدة/۱۱۶)

و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و

مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانیها باخبری. لذا تثلیث مسیحی پدر پسر(عیسی)، روح القدس، که پایه معرفت تمدن غرب روی آن بنا شده باطل است. فلسفه هگلی تز، آنتی تز، سنتز باطل است. تثلیث داروینی آرخیا، باکتریا، یوکاریوتا باطل است. تثلیث اید، ایگو، سوپر ایگو فرویدیسم باطل است. تثلیث مقننه و مجریه و قضائیه منتسکیوی باطل است ...»

کاربرد اثنتین در قرآن (دو بار به موصوف مونث)

قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (غافر/۱۱)

آنها می‌گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی؛ اکنون به گناهان خود معترفیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد؟»
می‌دانیم زمان آنطور که برای ما معنی دارد برای خداوند، معنی ندارد، لذا مخاطب این آیه ما انسانها می‌باشیم، و آیه خبر از آینده (با معیار زمانی ما) می‌دهد یعنی خبر از اتفاقی که، هنوز نیافتاده (چون هنوز قیامتی بر پا نشده) است. حال بررسی آیه

۱- حیات اول در دنیا و روال معمول سازوکار توالد ما بعد هبوط است و ۲- مردن اول در دنیا (اگر به مرگ عادی باشد در دوران کهولت جسمی) با از کار افتادن سیستمهای بیولوژیک جسمی، اتفاق می‌افتد (در مورد روح فقط می‌توان گفت، روح از جسم انقطاع حاصل می‌کند، چون روح نابود نمی‌شود، مظلوف از ظرف خود خارج می‌شود). ۳- زنده شدن دوم در دوره قیامت است

(که فعلا برای ما انسانها غیب است) ۴- سوال اینجاست مردن دوم، قضیه اش چیه؟ آیا پس از دوباره حیات جسمانی پیدا کرده در قیامت، ما دوباره میرانده می شویم؟ به چه دلیل؟ بعدش چی؟

ارتباط موت و حیات و جسم و روح

می دانیم وقتی یک معلول مثلا دست (جسمانی) خود را، از دست می دهد گویی، نسبت به آن دست، موت واقع شده، ولی در ادراکات و احساسات و روحیات او تغییری به وجود نیامده یعنی آن فرد کس دیگری نشده، همان فرد قبلی است نتیجه اینکه، کسر شدن عضو جسمانی از یک انسان، هویت و روح او را تغییر نمی دهد (کم نمی کند)، گویی آن دست، دستگاهی بوده که از کار افتاده، اپراتور آن دستگاه آسیبی ندیده است، به همین دلیل، معلولان عزیز (که حقی بر گردن سالم الجسم ها دارند) یکی از بهترین دلایل وجود روح هستند و در یک کلام، خاموش و روشن شدن اجزا داخلی جسم (تا سطح سلول) ظاهر، ماجراست و در اصل موت و حیات، با روح است، روحی که کار اصلی و تعریف اصلی، انسان بودن، انسان به آن بر می گردد.

سوال بررسی این فرضیه در حیطه کدام علم جا می گیرد؟

اگر عالم را از حوزه اندیشه، مرز بندی کنیم در بالاترین سطح می رسیم به ۱- اندیشه های دین توحید (با ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و دین واحد پیامبران اولوالعزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام اجمعین) و سایر اندیشه ها، یعنی ما دو نوع پارادایم اندیشه بیشتر نداریم ۱- پارادایمی که به نسبتی حول میدان مغناطیسی الله، جهان را فهم می کند و ۲- هر چه هست غیر آن

البته در جهان امروز از لحاظ اندازه، کمیت و تعداد اندیشه‌ها، بیش از ۹۵ درصد اندیشه‌های بشری، از زمین فکری توحید (شریعت یهود، شریعت مسیح، شریعت اسلام) استخراج شده است پس با سایر مصادر اندیشه کاری نداریم.

نکته: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** (آل عمران/۱۹) دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است.

قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (آل عمران/۸۴)

بگو: «به خدا ایمان آوردیم؛ و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده؛ و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم.»

لذا دین، نزد الله یکی است و آن هم دین تسلیم شدن در برابر حق (اسلام). به یهودیت و مسیحیت و اسلام پیامبر خاتم شریعه گفته می‌شود و در نتیجه کاربرد کلمه ادیان غلط است. لذا هر چند، ذهنمان، سالها عادت کرده این واژه به کار برد، ولی باید اصلاحش کنیم.

تمام اندیشه‌های مدرن غرب اگر چه به ظاهر الحادی اند ولی توسط اندیشمندان یهودی و با انگاره‌های شریعت یهود (ولو تحریفی) تولید می‌شوند. نظام اندیشه بشری (تقسیم بندی و تخصصی کردن فهم و کاربرد از دانش) و مرزبندی دانش موجود، غالباً توسط دانشمندان یهود تعریف شده است، چنانکه یکی از آنها می‌گوید: در افتخار یهود همین بس که، جهان یهودی می‌اندیشد.

با اشراف بر تاریخ شکل‌گیری نظام اندیشه یهود، به این می‌رسیم که آنها فهم خود از دنیا را بر درخت فلسفه سوار کرده اند و فلسفه‌ای که مهمترین نظریه پردازانش یهودی بوده اند، مشخص است که چیست. شاید بتوان گفت فلسفه

, تلمود, خدایان مادی و دنیایی (حاکم های یهود) است .
 لذا چون درخت فلسفه اشکالات اساسی دارد , (و به تبع دکترهای فلسفه دان
 PHD (philosophy of doctorate) محصولات آن نیز که نظام فعلی
 تقسیم دانش و شغل و نظامات مربوطه اداره جامعه است همگی مشکل دارند .
 لذا این فرضیه , با عینک نظام فعلی اندیشه , قابل محصور کردن و تخصصی
 کردن نیست .

از آنجائیکه تنها مدعی و معارض فلسفه , نظام حکمت بنیان , مبتنی بر قرآن و
 احادیث اهل بیت (ع), متعلق به تمدن شیعی - ایرانی است , و این تمدن
 بالاخره باید تعریف خود را از نظام فهم و اندیشه بشری ارائه دهد , لذا این
 فرضیه در این مختصات باید سنجیده شود .

مغز کلام اینک : آوردن درس هایی از رشته های فعلی : فیزیک و شیمی و
 ریاضی و زیست شناسی و طب و طبیعیات و باستانشناسی و تمدن پژوهی و
 سیاست و اقتصاد و اجتماعیات و در توجیه و تفسیر این فرضیه می تواند به
 بازچینی جدیدی از درخت علم منتهی شود که موضوعات رشته های فعلی
 تجزیه شده و مجدد در نظام جدید اندیشه بازتعریف می شود .

شاید یک متفکر فلسفه اندیش (چه در سرزمین ایران , چه غرب, چه هر کجای
 دنیا) این فرضیه را یک موضوع میان رشته ای خطاب کند, ولی قطعا یک
 متفکر حکمت اندیش (چه در سرزمین ایران, چه غرب, چه هر کجای دنیا) این
 فرضیه, را یک موضوع فرارشته ای می بیند .

به عبارت دیگر , این فرضیه ترکیبی است از برخی اکتشافات و تجربیات و
 اختراعات نظام دانشگاهی ساینس بنیان و نظریات اجتهادی جدید نظام
 حوزوی, یعنی تهیه این فرضیه و کاربرد آن محصور به صرفا دانشگاه یا صرفا
 حوزه علمیه نمی شود .

امید است در بستر نظریاتی از این دست , اتحاد موضوعی بین مکان های علم
 حوزه و دانشگاه به وجود بیاید و بالاخره به یک نظام اندیشه حکمت بنیان واحد
 برسیم .

نتیجه تبعی : امید است با حل مسائل مرتبط با خلقت نخستین انسانها , بار بزرگ آن از دوش حوزه های علمیه و دانشگاهها برداشته شود و ظرفیت آنها آزاد شود تا قادر باشند به جای پرداختن به دانش فلسفی موهوم (مملو از انگاره های تحریفی یهود) , آن انرژی را صرف کشف عالم خلق و عالم جعل کنند , یعنی باز شناخت جایگاه هر موجود در عالم خلق , و باز شناخت هر معنا در عالم جعل , تا بدینوسیله راه حل‌های زندگی های عینی بشر را پاسخ دهند, خدا را چه دیدید , شاید روزی قادر شدیم , جنت موعود ما بعد از قیامه را , خودمان , قبل از قیامت, بسازیم .یعنی ممکنه ???

با قبول این فرضیه ترجمه ای که از آیات قرآن شده است و به تبع تفسیر آنها تغییرات زیادی پیدا خواهد کرد .

در این مجال سعی شد بیشتر از تمرکز بر تولید معارف , روش تفکر , پرسش,راه حل یابی ,قبله یابی, عرضه گردد امید آنکه مورد استفاده جهادگران عرصه معرفت توحیدی, قرار بگیرد .

تقابل کریشنیسم با داروینیسم

آنچه امروز در مجامع علمی جهان جا افتاده تقابل دو گروه عمده CREATIONISM خلقت گرا ها علیه داروینیسم است

بر فرض که خلقت گرا های غربی غالب شدند . بعدش چی ؟ پیروان این فرقه می خواهند ثابت کنند که این خلقت بوده نه تصادفی , خوب قبول , بعدش چی ؟ آیا تلاشهای آنها باعث شده که الله بیشتر شناخته شود یعنی آیا کریشنیسم به خدانشناسی , و به تبع تعالی انسانها منتهی شده است؟ , یا فقط خلقی بودن جهان را ثابت می کنند و تمام , و باز رکود و رخوت و خواب؟ بر فرض که کریشنیستها غالب شوند , کشیشان و دکانداران مسیحی می

خواهند بگویند، حالا که جهان خلقی است پس مردم به سمت ما بیایید و حرف ما را گوش بدهید و احتمال همان دیکتاتوری از طریق مذهب زمان قبل از رنسانس وجود دارد. همان که مارکس از آن به عنوان افیون توده ها نام می برد و...

در واقع بسیاری از داروینیست ها (غیر از ثروتمندان که داروینیسیم برای آنها وسیله ای برای تحمیق توده ها در جهت اهدافشان است) برای اینکه به آن دوران بر نگردند، حاضر نیستند خلقت را قبول کنند، بسیاری از داروینیسیتها چون از کشیشان و سلطه آنها بر دین بیزارند حاضر نیستند، زیر بار بروند.

راه حل این است که به جای مخلوق، توجه همه را به خالق (و اراده اش) جلب کنیم. تا با همدیگر، رمز خلقت را کشف کنیم.

به جای مفعول به فاعل (و اراده اش) توجه کنیم، که معنای فعل را درک کنیم، به جای موجود به واجد (به وجود آورنده) توجه کنیم تا معنای وجود را بفهمیم، به جای شیء محصور شده در شرایط، به محاصره کننده آن شیء با شرایط (و اراده اش) توجه کنیم، تا تغییرات خلقی و جعلی در شرایط را ادراک کنیم. به جای طبیعت که قانون خدا را اجرا می کند به قانونگذار (الله و اراده اش) توجه کنیم تا مفهوم قانون را درک کنیم. و...

ما باید انتخاب کنیم بین

۱- نظر شخص داروین به عنوان فاعل فرضیه تطور و تابعان آن فرضیه، ۲- نظر و اراده الله به عنوان فاعل خلقت، به نوعی می شود آنچه داروین گفته است (که همه چی خود به خودی و تصادفی، بوده است) در برابر آنچه الله گفته است. (که همه چیز را من خدا، خلق کرده ام)

اگر به کل تاریخ علم نظری ببیندازیم، به این می رسیم که از عالم واحد، دو طرحواره از علم و معرفت وجود دارد ۱- طرح واره مومنین متوکل به خداوند ۲- طرح واره داروینیسیت های تابع کلام و خواست شیطان

البته اگر دانشمندی آزاد و آزاده باشد با بحث منطقی و عقلی به راحتی پی به

حقیقت می برد و نیازی به هیچ منازعه سطح بالاتری نیست .
 تعریف حقیقت این است, نه آنچه من می گویم یا نه آنچه تو می گویی یا نه
 آنچه او می گوید یا نه آنچه ما می گوئیم یا نه آنچه شماها می گوئید , یا نه
 آنچه آنها می گویند بلکه آنچه خدا می گوید , آنچه از اوامر و سنتها و قوانین
 وضع کرده است که قبل از همه انسانها بوده , الان جاری و ساری است و در
 آینده هم تا قیامت برقرار است .

همه انسانهایی که این تعریف از حقیقت را قبول کنند , با یکدیگر تفاهم کامل
 دارند .

ما از بیولوژیستهای داروینی بابت زحمات و تلاشهای بسیاری که انجام داده اند,
 تشکر می کنیم لیکن ما در برابر شرک داروینیسم وقتی بخواهد بدیلی در برابر
 توحید الله باشد , به دشمنی به پا می خیزیم و قیام می کنیم چون نتیجه
 داروینیسم دقیقا به نفع شیطان است , شیطان است که انسان را ضعیف و ناچیز
 و همین طوری و اشتباهی و تصادفی و بدبخت و پست تر از حیوان می خواهد و
 در واقع این کلام اوست , که منشا انواع را , حتی انسان , به موجودی به ناچیزی
 باکتريا وصل می کند .

حال آنکه خدای خالق همه چیز , همه ملانک را وادار به سجده بر انسان کرد و
 انسان را در جایگاه خلیفه و جانشین خود به بقیه مخلوقات معرفی کرد .

حال انتخاب با شماسست یک یا دو ؟ شما که هستید ؟۱- موجودی تصادفی
 و... یا ۲- مخلوق , خالقی به نام الله با جایگاه عظیم در دستگاه خلقت
 در پاسخ به این سوال تامل کنید , این سوال , و باور تابع آن , مهمترین مسئله
 زندگیتان است. آرزو می کنم بتوانید به جواب برسید .

چرا نام حُسْنًا ایسم انتخاب شده است

خدا را چگونه می شود شناخت؟ آیا باید توجه مردم را به ماهیت و چیستی و کیفیت و ابعاد و مواد اولیه ذات خداوند جلب کرد؟ که موضوع پایه فلسفه یهود و غرب است؟ (سوال از وجود) (که صراحتاً در قرآن از آن منع شده ایم) که البته موضوعی عبث و بی خودی است. چون هیچگاه یک محاط کوچک نمی تواند بر محیط خود (که بسیار بزرگتر از اوست) اشراف پیدا کند. یا اینکه خدا را با صفاتش و آیاتش بشناسیم، هر چقدر که می توانیم. صفات در قرآن با نام اسماء حسنی نامیده شده است.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأعراف/۱۸۰)

و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند، و شریک برایش قائل می شوند)، رها سازید! آنها بزودی جزای اعمالی را که انجام می دادند، می بینند! پس بهترین نام برای این فرضیه که هم فاعلیت خلقت را القا کند و هم به صفات خداوند توجه دهد و نه چیستی ذات او، کلمه حُسْنَى است.

ابطال نتیجه ای که داروینیسیم می خواهند بگیرند "بقای اصلح"

اثبات شد که هر چیزی در عالم جای مشخص و انحصاری و یونیک دارد که قابل تبدیل شدن به یکدیگر نیست. (نوع ها به یکدیگر تبدیل نمی شوند ولی در داخل هر نوع، تیره های متفاوت می توانند وجود داشته باشد)

"بقای اصلح" ترجمه غلطی است و در اصل مفهوم Survival of the fittest "بقای اقوی" (بقای قویتر) منظور بوده است، این فرضیه معتقد است که در جهان، آن به آن نزاع و درگیری وجود دارد و در این نزاع هر طرف که قویتر

باشد باقی می ماند و ضعیفتر از بین می رود و ... که نقد های زیادی به آن وارد شده است اما اجمالا آیا تبدیل شدن انواع زیر به یکدیگر ، یعنی بقای اقوی ؟

مورچه به سوسک به موش به گربه به سگ به گوسفند

آیا نوع ۲ نسبت به نوع ۱ بقای بهتر و بیشتری دارد ؟

یا اینکه هر موجودی در جای یونیک و انحصاری خودش بهترین است هر موجودی در قسمتی از چرخه طبیعت کاری را انجام می دهد .
و وقتی چرخه در تعادل کامل می باشد ، که همه اجزا آن به درستی سر جای خودشان چیدمان شده باشد .

فرضیه داروین آشفستگی زاست ، چون می خواهد بگوید، قبلا همه چیز از تبدیل نوعی به نوعی دیگر به وجود آمده و در حال هم این تغییرات نوعی به نوع دیگر جریان دارد و در آینده هم این تغییرات نوعی ادامه خواهد داشت .لذا هیچ ثابتی در دنیا وجود ندارد و همه چی رو هواست .

فرضیه حسنائیسم آشفستگی زداست ، نظم دهنده است چون بیان می کند، هر چیزی (نوعی از موجودات) یک جای مشخص در دستگاه خلقت دارد . و دقیقا کاری را می کند که برای آن جایگاه طراحی شده است . و چون آن جایگاه در دستگاه خلقت ثابت است ، موقعیت آن نوع مخلوق هم ، ثابت است و همه این ثابتها، به ثبات الله ، توکل دارند .

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (الأنبياء/۲۲)

اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می شدند (و نظام جهان به هم می خورد)! منزه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند!

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (النمل/۶۰)

(آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را

آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغهایی زیبا و سرورانگیز رویانندیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبود دیگری با خداست؟! نه، بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می‌دهند!

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْهَ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (النمل/۶۱)

یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای آن کوه‌های ثابت و پابرجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند؛ با این حال) آیا معبودی با خداست؟! نه، بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند (و جاهلند)!

و به طور کلی هر جماد و نبات و حیوان و جن و ملک و انسی باید در جای خودش باشد .

تابعان داروینیسیم سیاسی ، آن فرضیه را دستمایه و دلیل شقاوتهای خود توصیف می کنند .

دزدی و مکر و دروغ ، پیمان شکنی ، مذاکره غدارانه ، (وعده هایی دروغی که عمل نمی کنند) و همه بدیهایی که ما فطرتا می شناسیم، یعنی انجام عملی خارج از جایگاهش ، که نباید بشود ، ظاهر فریبی است و حق نیست و تبعاتی دارد .

بیایید بت پول را بررسی کنیم :

آیا پولدار اصلح است ، یا پولداری نشانه اصلح بودن است .

چه تعداد انسان پولدار (و رباخوار معتقد به اینکه، خدای پول هرگز نمی خواهد) می شناسید که بویی از انسانیت نبرده اند و هست و نیست ضعفا را برای خود مصادره می کنند البته کاملا مطابق قانون عرف و حکومتی و صد البته مخالف امر و سنت و قانون خدا ؟

چه تعداد انسان شریف غیر پولدار (و غیر رباخوار) می شناسید که با زحمت ، و کار مفید عینی ، و عملی درآمد کسب می کنند و صرف خانواده و اقربین و ...

می‌کنند؟

صلاح چیست؟ صلح کدام است؟ آیا اراده گروه اول که همه جوره نظم همه چیز را به هم می‌زنند و نظام طبقاتی نحسی را به وجود آورده اند، مصداق اصلح بودن است.

لذا حق با ۹۹ درصدی است که علیه این ۱ درصد قیام کرده اند. (اشاره به جنبش وال استریت)

نتیجه اینکه همه داروینیستهای اقتصادی که معتقدند (هدف وسیله را توجیه می‌کند) و باید برای هدف تصاحب پول به هر وسیله خفت بار و زشت و ناروایی تن داد غلط می‌کنند. یعنی در عمل هم داروینیسم در زیر شاخه های اقتصادی و سیاسی و ... با شکست مواجه شده است. در مورد سایر بتها هم بررسی کنید به همین نتایج می‌رسید.

تعریف قرآن از صلح و اصلح

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (الحجرات/۱۰)

مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (محمد/۲)

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده - همه حق است و از سوی پروردگارشان - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را اصلاح می‌کند!

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

الظَّالِمِينَ (شوری/۴۰)

کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن؛ و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست؛ خداوند ظالمان را دوست ندارد!

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (الأعراف/۳۵)

ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند، (از آنها پیروی کنید؛) کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند (و در اصلاح خویش و دیگران بکوشند)، نه ترسی بر آنهاست و نه غمناک می شوند.

هر کس هر موجودی در موقعیتی که در آن قرار دارد اگر واقعا برای آن جایگاه خلق شده است، در موقعیت اصلح قرار دارد

آیا قرار بوده آهن جای پنبه را بگیرد؟ یا سنگ جای آهن را بگیرد؟ یا ... هر کدام در جایگاهی که در نظام خلقت دارند، اصلح و بهترین اند و هیچ موجودی نمی تواند جای آنها را بگیرد.

اگر گرفت، ۲ حالت دارد یا عین آن موجود شده یا خرق عادت و معجزه شده که دومی بسیار به ندرت و انحصارا به اذن الله است و توسط ولی امر اطلاع رسانی می شود و ... پس الا و لابد هر موجود و مخلوقی، یک جایگاه خلقی یونیک و انحصاری را اشغال می کند.

داروین ایسم، باطل است و تبعیتش جهل است.

أَيُّهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (الأنعام/۱۵۰)

و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت

ایمان ندارند و برای خدا شریک قائلند، پیروی مکن! حق و باطل دو بدیل در عالم جعل (معنا) است ملاک و پایه و اصل حق ثابت و تغییر ناپذیر است، حال اگر موضوعی انتزاعی، یا فرضیه ای یا نظری یا فرمولی بر خلاف آن (حق) را ادعا کند و دهها و صدها بار شکستش ثابت شود، آنها حکم ابطال پیدا می کنند. در اینصورت اگر کسی از آنها تبعیت کند قطعاً به همان نتایج شکست بر خورد می کند، لذا عقل حکم می کند از امر باطل نباید پیروی کرد، و اگر پیروی صورت گرفت به آن شخص (ضد عاقل) می گویند یعنی جاهل.

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (الأنعام/۱۱۱)

(و حتی) اگر فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم، و مردگان با آنان سخن می گفتند، و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم، هرگز ایمان نمی آوردند؛ مگر آنکه خدا بخواهد! ولی بیشتر آنها نمی دانند!

عقل و کار بست آن

در مورد عقل که کلمه ای قرآنی است تعاریف مختلفی شده است، لیکن بهترین تعریف را فقط باید از آیاتی از قرآن که این کلمه در آن به کار رفته است استخراج کرد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (الحج/۴۶)

آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می شود.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا
يَعْقِلُونَ (يونس/۱۰۰)

(اما) هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او)! و پلیدی (کفر و گناه) را بر کسانی قرار می‌دهد که نمی‌اندیشند. روایات بدون عقل و قرآن به کار نمی‌آید همانطور که به کار گذشتگان نیامد

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (یوسف/۲)

ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و ببیندیشید)!
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَفَلَا
تَعْقِلُونَ (یوسف/۱۰۹)

و ما نفرستادیم پیش از تو، جز مردانی از اهل آبادیها که به آنها وحی می‌کردیم!
آیا (مخالفتان دعوت تو)، در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش
از آنها بودند چه شد؟! و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است! آیا فکر
نمی‌کنید؟!

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ وَصُنُوفٌ غَيْرٌ صُنُوفٍ
يَسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ (الرعد/۴)

و در روی زمین، قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند؛ و (نیز)
باغهایی از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه
می‌رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجیب‌تر آنکه) همه آنها از یک آب سیراب
می‌شوند! و با این حال، بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم؛
در اینها نشانه‌هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می‌گیرند!

وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (النحل/۱۲)

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند!

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (النحل/۶۷)

و از میوه‌های درختان نخل و انگور، مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می‌گیرید؛ در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می‌کنند!

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (الفرقان/۴۴)

آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!

وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (القصص/۶۰)

آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است؛ و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيْنَهُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (العنكبوت/۳۵)

و از این آبادی نشانه روشنی (و درس عبرتی) برای کسانی که می‌اندیشند باقی گذارديم!

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبَ بِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (العنكبوت/۴۳)

اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند.

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِّ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (العنكبوت/۶۳)

و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرستاد و بوسیله آن زمین را پس

از مردنش زنده کرد؟ می‌گویند: «الله!» بگو: «حمد و ستایش مخصوص خداست!» اما بیشتر آنها نمی‌دانند.

وَمِنْ آيَاتِهِ يَرْيَكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (الروم/۲۴)

و از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می‌کند؛ در این نشانه‌هایی است برای جمعیتی که می‌اندیشند!

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (الروم/۲۸)

خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید)، این برده‌های شما هرگز در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم شریک شما می‌باشند؛ آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد شرکای آزاد خود بیم دارید؟! اینچنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند شرح می‌دهیم.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (یس/۶۲)

او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟!

و در انتهای این بخش مناجاتی از علامه حسن زاده آملی

خدایا به آن کس که عقل داده ای ، چه نداده ای ؟

و به آن کس که عقل نداده ای ، چه داده ای؟

مقایسه داروینیسیم با تشیع از وجه کیستی؟

وقتی سخن از کیستی باشد الزاما پرسش از صفات آن کس، به میان می آید، گویی شخص (هویت انسانی) چیزی نیست جز لیست و درجه صفاتش.

وقتی الله را به عنوان مرکز لایتغیر و ثابت کل هستی فرض (و سپس عین یقین، علم یقین، حق یقین، ورد یقین) کنیم، شاخصها و مترهای صفات مشخص می شود: فاعلیت، حاکمیت، عاملیت، تقدیر کنندگی، تصمیم گیرندگی و ... ۱۰۰۱ صفت خدا

داروینیسیم ها با پرداختن افراطی به پرسش از چیستی خلقت، همیشه از زیر بار جواب دادن به سوال از کیستی خالق طفره رفته اند، و چنان سر خود (و همچنین مردم را) را با اسباب بازی مخلوق گرم (غافل) می کنند، که در جواب، خیلی بچه گانه همه چیز را به تصادفی بودن، ربط می دهند، از آن طرف مبلغان دین در همه شرایع آن، خیلی مواقع، زحمت فکر کردن و عرق فکری ریختن را به خود نمی دهند و علی رغم دستور الله به کشف عالم و تسخیر آن، همیشه از زیر بار پرسش از چیستی طفره می رفته و می روند و جوابهای، ساده انگارانه تحویل مخاطبانشان می دهند که به هیچ وجه در تراز پاسخ های سایننتیست ها نیست، لذا عوام، همواره متحیرند که بالاخره تابع کلام کدام گروه بشوند و عمر و امکانات و تواناییهای خود را در کدام راه خرج کنند و از کدام گروه تقلید کنند. (حرفهای روشنفکر مابانه را به دور بریزید، همه انسانهای همه جای دنیا در همه زمانها، در حال تقلید از مرجع تقلیدی هستند (کسی یا گروهی یا حزبی یا مکتبی، خواننده ای، بازیگری، رقاصی، پزشکی، بزرگی و ... فرعونی یا ولی امری متوکل به ولایت الله) لذا این دو دسته باید مکمل همدیگر شوند (و همدیگر را کامل کنند) نه اینکه با روحیه تقابل و تضاد، در صدد اثبات خود و انکار دیگری برآیند. تا انرژی ها به جای هدر رفتن، به یک جهت بسیج شود، تا ان شا الله سازمان علمی که باید الباقی ۲۵/۲۷ علوم دنیا را کشف کند طراحی و ساخته شود. ان شا الله

بیائید برای تحقق این امر دعا کنیم .

خداشناسی در کلام الله

و حالا شما مخاطب ارجمند، که تا اینجا کتاب را آمده اید ، امیدوارم ، شرح صدر لازم را برای اینکه، مخاطب این آیات از کلام خدا قرار بگیرید ، کسب کرده باشید .

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (النساء/۸۲)

آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (الأنعام/۳۲)

زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزگارند، بهتر است! آیا نمی‌اندیشید؟!

قُلْ لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (الأنعام/۵۰)

بگو: «من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است؛ و من، (جز آنچه خدا به من پیام‌زده)، از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام؛ تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!»

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونَنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (الأنعام/۸۰)

ولی قوم او [= ابراهیم]، با وی به گفتگو و ستیز پرداختند؛ گفت: «آیا درباره خدا با من گفتگو و ستیز می‌کنید؟! در حالی که خداوند، مرا با دلایل روشن هدایت کرده؛ و من از آنچه شما همتای (خدا) قرار می‌دهید، نمی‌ترسم (و به من زبانی

نمی‌رسانند! مگر پروردگرم چیزی را بخواهد! وسعت آگاهی پروردگرم همه چیز را در برمی‌گیرد؛ آیا متذکر (و بیدار) نمی‌شوید؟!

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (الأعراف/۱۶۹)

پس از آنها، فرزندان‌ی جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند؛ (اما با این حال،) متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می‌دهند) و می‌گویند: «(اگر ما گنه‌کاریم توبه می‌کنیم و) بزودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می‌گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می‌افکنند). آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند، و) جز حق نگویند، و آنان بارها آنرا خوانده‌اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟!

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (یونس/۳)

پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر کار (جهان) پرداخت؛ هیچ شفاعت‌کننده‌ای، جز با اذن او نیست؛ این است خداوند، پروردگار شما! پس او را پرستش کنید! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (یونس/۱۶)

بگو: «اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شما نمی‌خواندم؛ و خداوند از آن آگاهتان نمی‌کرد؛ چه اینکه مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ و هرگز آیه‌ای نیاوردم؛) آیا نمی‌فهمید؟!»

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يَدَّبُرُ الْأُمُورَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (يونس/۳۱)

بگو: «چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟» بزودی (در پاسخ) می‌گویند: «خدا»، بگو: «پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید)؟!

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (هود/۲۴)

حال این دو گروه [= مؤمنان و منکران]، حال «تابینا و کر» و «بینا و شنوا» است؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟! آیا پند نمی‌گیرند؟!

يَا قَوْمِ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (هود/۵۱)

ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من، تنها بر کسی است که مرا آفریده است؛ آیا نمی‌فهمید؟!

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (يوسف/۱۰۹)

و ما نفرستادیم پیش از تو، جز مردانی از اهل آبادیها که به آنها وحی می‌کردیم! آیا (مخالفان دعوت تو)، در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است! آیا فکر نمی‌کنید؟!

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (الإبراهيم/۴۲)

گمان مبر که خدا، از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است! (نه، بلکه کیفر) آنها را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن (به خاطر ترس و وحشت) از حرکت بازمی‌ایستد...

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (النحل/۱۷)

آیا کسی که (این گونه مخلوقات را) می‌آفریند، همچون کسی است که نمی‌آفریند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (طه/۸۹)

آیا نمی‌بینند که (این گوساله سامری، که امروزه نماد وال استریت است) هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهد، و مالک هیچ گونه سود و زبانی برای آنها نیست؟!

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (الأنبياء/۱۰)

ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آن است! آیا نمی‌فهمید؟!

أُولَئِكَ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (الأنبياء/۳۰)

آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؛ و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم؟! آیا ایمان نمی‌آورند؟!

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (الأنبياء/۴۴)

ما آنها و پدرانشان را (از نعمتها) بهره‌مند ساختیم، تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد)؛ آیا نمی‌بینند که ما پیوسته به سراغ زمین آمده، و از آن (و اهلش) می‌کاهیم؟! آیا آنها غالبند (یا ما)؟!

أَفَلَا لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (الأنبياء/۶۷)

اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟! وَأَقْدُ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

أَفَلَا تَتَّقُونَ (المؤمنون/۲۳)

و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم؛ او به آنها گفت: «ای قوم من! خداوند یکتا را پرستید، که جز او معبودی برای شما نیست! آیا (از پرستش بتها) پرهیز نمی‌کنید؟!»

وَهُوَ الَّذِي يَحْيِي وَيَمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (المؤمنون/۸۰)

و او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند؛ و رفت و آمد شب و روز از آن اوست؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

سَيَقُولُونَ لَلَّهِ قُلٌّ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (المؤمنون/۸۵)

بزودی (در پاسخ تو (کائنات برای کیست؟)) می‌گویند: «همه از آن خداست! بگو: «آیا متذکر نمی‌شوید؟!»

وَمَا أوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (القصص/۶۰)

آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است؛ و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (القصص/۷۱)

بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خدا می‌تواند روشنایی برای شما بیاورد؟! آیا نمی‌شنوید؟!»

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (القصص/۷۲)

بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی‌بینید؟!»

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (السجده/۴)

خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز [= شش دوران] آفرید، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکر نمی‌شوید؟!

أُولَئِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (السجده/۲۶)

آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرن پیش از آنان زندگی داشتند هلاک کردیم؟! اینها در مساکن (ویران شده) آنان راه می‌روند؛ در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک مجرمان)؛ آیا نمی‌شنوند؟!

أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَا نَسُوقُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (السجده/۲۷)

آیا ندیدند که ما آب را بسوی زمینهای خشک می‌رانیم و بوسیله آن زراعتی می‌رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می‌کنند؛ آیا نمی‌بینند؟!

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (یس/۳۵)

تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است! آیا شکر خدا را بجا نمی‌آورند؟!

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (یس/۶۸)

هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش می‌کنیم (و به ناتوانی کودکی باز می‌گردانیم)؛ آیا اندیشه نمی‌کنند؟!

وَأَلَّهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (یس/۷۳)

و برای آنان (مردم) بهره‌های دیگری در آن (حیوانات) است و نوشیدنیهایی گوارا؛ آیا با این حال شکرگزاری نمی‌کنند؟!

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (الجماعه/۲۳)

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد/۲۴)

آیا آنها در قرآن تدبر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟!

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (الذاریات/۲۱)

و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی‌بینید؟!

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (الغاشیة/۱۷)

آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟!

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (العادیات/۹)

آیا نمی‌داند در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می‌شوند، یا اهل کتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (آل عمران/۶۵)

ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می‌کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می‌نمایید)؟! در حالی که تورات و انجیل، بعد از او نازل شده است! آیا اندیشه نمی‌کنید؟!

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (المائدة/۷۴)

یا به سوی خدا باز نمی‌گردند، و از او طلب آمرزش نمی‌کنند؟ (در حالی که) خداوند آمرزنده مهربان است

آرزو و دعا می‌کنم همه شما رهروان صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ باشید نه رهروان صِرَاطِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ و نه رهروان صِرَاطِ الضَّالِّينَ

ابطال داروینیسیم

پیوست ۱ ابطال داروینیسیم صفات اکتسابی و دراز شدن گردن زرافه!

نظریه لامارک بیان می‌کند موجودات زنده از هر عضوی که بیشتر استفاده می‌کنند آن عضو قویتر میشود و رفته رفته تخصص یافته تر میشود و از هر عضوی که کمتر استفاده شود یا استفاده نشود، آن عضو ضعیف شده یا در طول زمان از بدن آن موجود حذف میگردد به طور مثال یک بوکسور که از دستهای خود زیاد استفاده می‌کند دستان قویتر و درشتتری نسبت به دیگران دارد یا پاهای فوتبالیستها قویتر است یا بسکتبالیستها قد بلندی دارند به نظر لامارک چون از این اندامها بیشتر استفاده میکنند ان اندام قویتر شده است لامارک ظن (حدس) میزند که قد زرافه ها اول به بلندی قد زرافه های کنونی نبوده است یعنی به مرور زمان بر اثر بالا کشیدن بدن برای خوردن برگ های بالای درختان نسل به نسل بر قد زرافه افزوده شده است یا مارها نیز مانند موجودات شبیه به خود پا داشته اند اما هیچگاه مار برای حرکت از پاها استفاده نکرد و پا از بدن مارها حذف شد.

صفات یا اکتسابی هستند یا ارثی ، صفات اکتسابی را در گذر زمان، خودمان کسب می‌کنیم اما صفات ارثی از پدر یا مادر به ما ارث می‌رسند مانند رنگ پوست و چشم و

داروین به اشتباه فکر می‌کرد که ویژگی‌های به ارث رسیدنی هم به استفاده یا عدم استفاده مربوط بوده است، و اینکه ویژگی‌هایی که توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش کسب می‌شود به فرزندانش منتقل می‌شود. داروین به دنبال نمونه های دیگری بود. مانند پرندگانی که از روی زمین تغذیه می‌کنند پاهای قوی تری به خاطر تمرین بدست می‌آورند، و بال‌های ضعیف تری به دلیل پرواز نکردن بدست می‌آورند تا آنجا که بطور مثال شتر مرغ اصلاً

نمی‌توانست پرواز بکند، این اشتباه (به ارث رسیدن ویژگی‌های کسب شده) خوانده می‌شود و بخشی از فرضیه قلب ماهیت گونه‌ها بود که در سال ۱۱۱۸ هجری شمسی توسط ژان لامارک ارائه شد. در اواخر قرن ۱۹ میلادی این نظریه به لامارکیسم شهرت یافته بود، بیان می‌کرد که ویژگی‌های کسب شده توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش قابل به ارث رسیدن هستند. داروین پیشنهادهای غیر موفق ارائه داد که سعی در توضیح نحوه عملکرد لامارکیسم داشت. در سال ۱۲۵۹ هجری شمسی، آزمایش‌های آگوست ویسمن نشان داد که تغییراتی که در یک شخص به دلیل استفاده یا عدم استفاده به وجود می‌آیند نمی‌توانند به ارث برسند. این باعث شد که نظریه لامارکیسم طرفدارانش را به تدریج از دست بدهد.

می‌گویند: انتخاب طبیعی فرایندی است که در طی نسل‌های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می‌شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می‌دهند. این فرایند از مکانیسم‌های کلیدی تکامل محسوب می‌گردد. درون یک جمعیت از موجودات زنده، تنوع ژنتیکی سبب می‌شود که در زیستگاه کنونی آن جمعیت، بعضی از افراد گروه برای بقا و زاد و ولد احتمال موفقیت بیشتری نسبت به دیگران داشته باشند. انتخاب طبیعی یکی از بنیان‌های اساسی زیست‌شناسی است. این واژه توسط چالز داروین در کتاب معروفش "اصل انواع" یا "خاستگاه گونه‌ها" در سال ۱۸۵۹ معرفی شد. لامارک بر این عقیده بود که صفات اکتسابی می‌توانند به نسل‌های بعدی منتقل شوند یعنی اگر زرافه‌ای در طول عمرش ۳ سانتیمتر بر طول قدش (افزایش قد نسبت به والدین خود در سن مساوی) اضافه شود در موقع به دنیا آمدن فرزندش قد فرزند ۳ سانتیمتر نسبت به روز اول تولد خودش بلند تر خواهد بود. و این افزایش قد در نسل‌های بعدی نیز صورت می‌گیرد و قد زرافه طی سالیان درازی به این حد میرسد.

لذا لامارک معتقد بود: که تغییر گونه‌ها، نتیجه برهم کنش بین آنها و محیط اطرافشان است. اصول نظریه لامارک عبارتند از: ۱- موجودات زنده ذاتاً استعداد

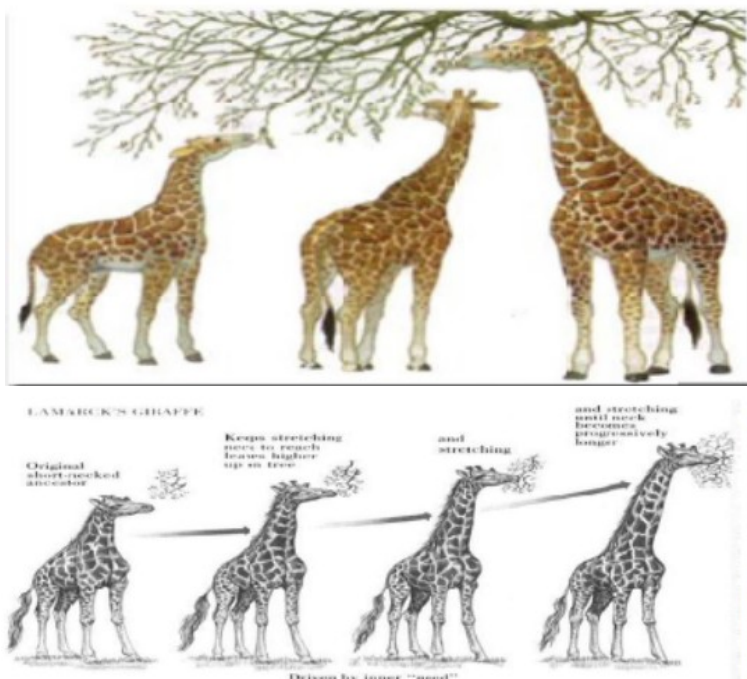
سازش با محیط دارند . ۲- سازش موجودات زنده در جهت افزایش توان حیاتی و کارایی آنهاست . ۳- صفات اکتسابی تبدیل به صفات ارثی می شوند (که ابطال شد) مثلاً : داستان را اینگونه می گویند که گردن اجداد زرافه کوتاه بود و آنها برای رسیدن به برگ درختان مرتباً گردن خود را بالا می کشاندند ، زرافه های نسل بعدی هم به دلیل کاهش گیاهان سطح زمین مجبور بودند گردن خود را بالاتر بکشند و همین کوشش موجب افزایش طول گردن آنها شده است و این سازش هر بار به نسل بعد منتقل می شد (ارثی شدن صفات اکتسابی) و سرانجام تجمع این سازشها در طول نسل های مکرر موجب پدید آمدن زرافه های کنونی با گردن های دراز شده است.

فرضیه داروین در مورد پیدایش زرافه های گردن شامل مراحل زیر است : اجداد زرافه های امروزی در گذشته های دور احتمالاً گردنهایی به طول نامساوی داشتند و این تفاوتهای ژنتیکی (ارثی) بوده است یا به عبارتی تفاوتهای فردی بین افراد یک گونه بوده ، که منشاء ژنتیکی داشته اند (هر چند داروین نتوانست علت این تفاوتهای فردی را توضیح دهد)

رقابت و انتخاب طبیعی سبب پیروزی نسل زرافه های گردن دراز که در استفاده از منابع موفق تر از گردن کوتاه ها بوده اند شد. تا آنکه بالاخره فقط زرافه های گردن دراز باقی ماندند.

امروزه فرضیه لامارک بدلیل ضعف هایی که دارد رد شده است . البته دانشمندانام ویسمن این کار را انجام داد او با آزمایشهای خود بر روی چند نسل موش متوجه شد . صفات اکتسابی هیچگاه قابل انتقال به نسل بعدی

نیستند. یعنی بر خلاف فرضیه لامارک صفات اکتسابی به ارث نمی رسند . واهیمان، زیست شناس قرن ۱۹ لامارکسیم را باطل ساخت ، او نشان داد از تولید مثل موشهایی که دمشان را بریده اند، موشهای دارای دم طبیعی ایجاد می شود.



البته برای رد فرضیه لامارک مثال قوس کف پای انسان، را می زنیم. انسان ها بر اساس نظر داروینیستها : ۵.۴ میلیون سال است که بر روی پا های خود راه می روند. با این همه فشاری که بر قوس کف پای انسان در طول زندگی اعمال می شود طبیعتا حتی اگر یک میکرون این قوسی کم شود و این به فرزندان منتقل شود لذا در طی زمان ۵.۴ میلیون سال انتظار می رود که این قوسی به طور کامل از بین برود. اما چرا چنین نشده است؟ چگونه است که تلاش زرافه برای رسیدن به برگ های بالایی درختان باعث دراز شدن گردنشان شده است. اما این همه فشاری که بر روی قوس کف پای انسان وارد می شود نتوانسته است که قوس کف پای انسان را از بین ببرد؟!

در مورد فرضیه داروین نیز این سوال مهم پیش می آید که تناسب بین اعضای بدن همیشه وجود دارد. یک انسان بلند قد تمام اعضای بدنش به طور متناسب بلند تر است و اینگونه نیست که این تناسب وجود نداشته باشد. آیا در بین

میلیاردها انسانی که وجود دارد انسانی که گردنش به طور غیر متناسب بزرگ تر باشد، دیده شده است. آیا در بین موجودات یک گونه تا کنون دیده اید که تعدادی از آن‌ها دارای گردن بلند و تعدادی دیگر با گردن کوتاه متولد بشوند تا در شرایطی که رقابت بوجود بیاید، گردن بلندها در رقابت برای بقا پیروز شوند؟! چرا فقط گردن زرافه‌ها دراز شده است و گردن هیچ حیوان دیگری دراز نشده است. بزها نیز از برگ درختان تغذیه می‌کنند، پس چرا بزهای گردن دراز در این رقابت باقی نمانده‌اند؟!

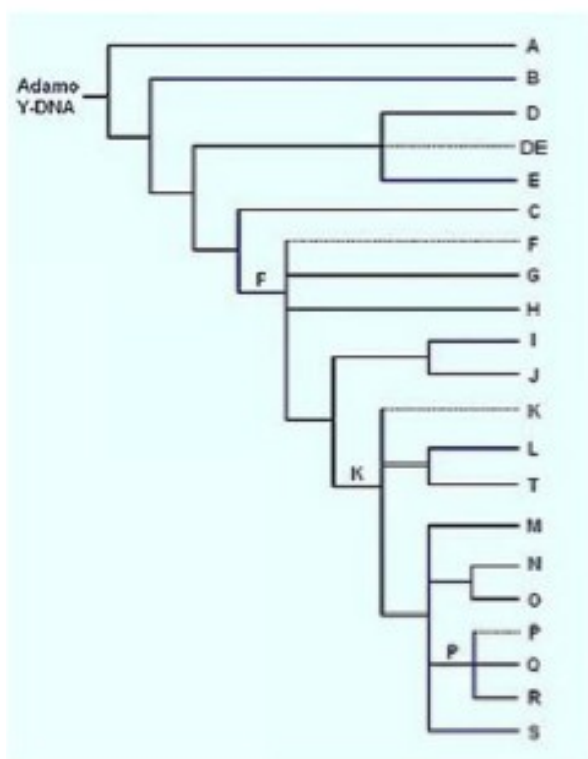
از طرف دیگر گردن یک عضو است که در طول قد در مقایسه با سایر اعضای بدن نقش بسیار کمی دارد. به این معنا که طبیعتاً زرافه‌هایی که دارای پاهای بلند تر بوده‌اند می‌بایست در این رقابت پیروز می‌شده‌اند، نه آنهایی که دارای گردن کمی بلند تر بوده‌اند.

همانطور که ملاحظه می‌فرمائید: نه فرضیه لامارک و نه فرضیه داروین، هیچکدام نمی‌توانند حتی دراز شدن گردن زرافه را توجیح کند. برآستی وقتی تصور قادر به پاسخ‌گویی به سوال ساده‌ای همچون علت افزایش گردن زرافه‌ها نیست. چگونه می‌تواند مکانیسم پیچیده حیات را پاسخ گو باشد؟؟؟

همچنین جهش‌ها برای بقا می‌بایست هماهنگ باشند. مثلاً جهش نمی‌تواند باعث دراز شدن گردن زرافه شود زیرا اگر این جهش به تنهایی اتفاق بیفتد زرافه به علت نرسیدن خون به مغزش نمی‌تواند زنده بماند و لذا این جهش می‌بایست همراه با جهش بزرگ شدن قلب این جاندار هم باشد. یعنی چندین جهش می‌بایست به صورت هماهنگ اتفاق بیفتد. تا آن جهش بتواند سودمند باشد. پس سوالی که پیش می‌آید این است: آیا اول گردن زرافه دچار جهش شد یا اول قلبش دچار جهش شده است؟ پس کدام یک بر دیگری مقدم بوده است؟!

پیوست ۲ ابطال داروینیسیم بررسی دی ان ای

ولز با آنالیز دی ان ای انسانهای مختلف که در نقاط مختلف زندگی می کنند نشان داد است که تمام انسانهای امروزی ۴۶ کروموزومی بوده و البته طبق نظر او ، همه انسانها از نسل یک فرد هستند .(ما در قرآن کنفس واحده را داریم که طبق توضیحات ارائه شده ، منطق محکمتری است) این فرد را کروموزوم Y آدم ، می شناساند در نمودار زیر می توانید انشعاب شدن کروموزومهای جنسی تمام مردم دنیا که زیر شاخه هایی از Y کروموزوم آدم هستند را مشاهده کنید .

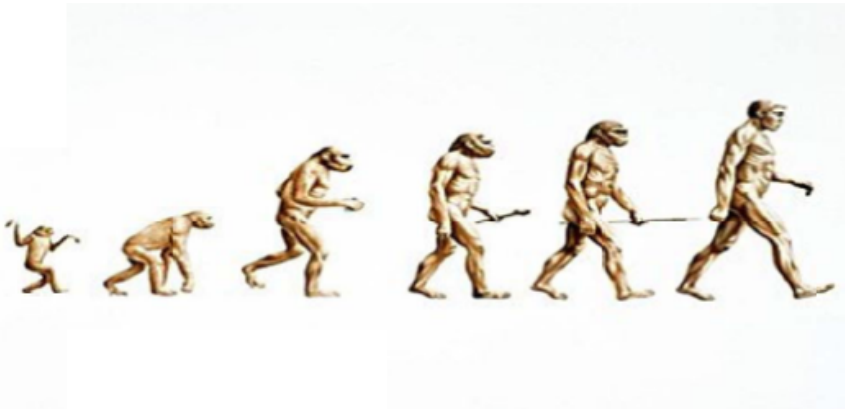


چگونه است که تطورگرا ها ۵.۴ میلیون سال پیش از انشعاب انسان از نیای مشترکش سخن می گویند اما تمام افراد این انشعاب در طی فاصله زمانی ۵.۴ میلیون سال تا (طبق ادعای ولز، ۹۰ هزار سال پیش) به طور کامل از بین رفته

است (یعنی تمام افرادی که در این انشعاب هستند ، افرادی که قرار بوده انسانهای امروزی را بسازند مرده اند و فقط یک نوع باقی مانده است!) در حقیقت می بایست : تنها و تنها یک نفر از این انشعاب به صورت کاملاً گزینشی باقی مانده باشد تا تمام انسانهای امروزی از آن منشعب شوند ؟ آیا این شبیه یک جوک خنده دار نمی باشد؟!

در ژنتیک انسانی آدم رنگین تن ۷ جدیدترین نیای مشترک (ج . ن . م) تمامی انسانها از طرف پدری است (بدین معنی که اگر تنها در امتداد خط پدری در درخت خانوادگی به گذشته برگردیم ، ج . ن . م نقطه ای است که تمامی این خطوط به هم می رسند)

این موضوع فرضیه تطور را با یک بن بست بزرگ مواجه می سازد و البته با فروپاشی تطور در مورد انسان ، کل فرضیه داروین فرو خواهد ریخت .



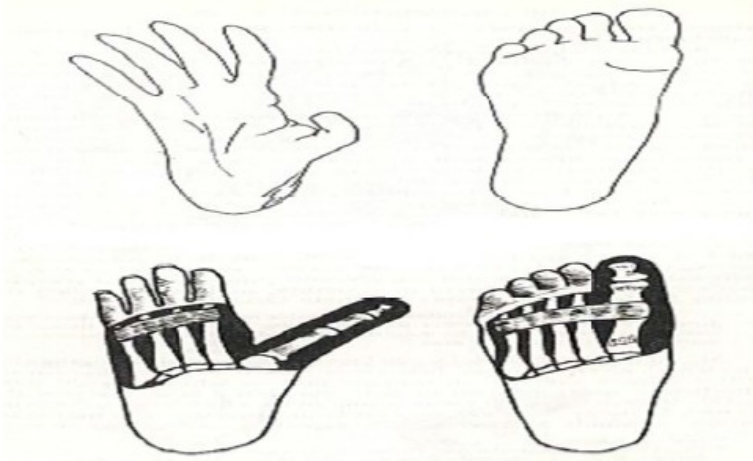
محیط به هیچ وجه نمی تواند به طور گزینشی عمل کرده و فقط نسلهای بیابینی را منقرض کند و از طرف دیگر اگر ایجاد گونه های جدید در اثر سازگاری بیشتر با محیط بوده است ، پس چرا همین محیط ، نسلهای سازگارتر را ، آن هم به صورت گزینشی ، از بین برده است ؟!! به عبارت دیگر : آیا محیط چیزی را که خود آفریده ، منقرض می کند و آن هم به صورت گزینشی !!!

تکامل و تغییر در موجودات برای سازگاری بیشتر بوده است و یا برای انقراض

!!! اگر این تغییر در اثر افزایش سازگاری بیشتر بوده است ، پس چرا گونه هایی که در جهت سازگاری بیشتر با محیط، شامپانزه منشعب شده اند از خود شامپانزه قدرت سازگاری کمتری داشته اند ؟!!! می پرسیم : چرا گونه ها تغییر کرده اند ؟ می گویند برای سازگاری با محیط و تحت تاثیر محیط !!! می پرسیم پس چرا منقرض شده اند ؟!!! مگر نه اینکه تحت تاثیر همین محیط ، و در اثر سازگاری بیشتر تغییر کرده اند !!!

چرا موجوداتی که از شامپانزه باهوشتر بوده اند منقرض شده اند ؟!!! مگر هوش باعث افزایش سازگاری با محیط و بقا نمی شود ؟؟؟ پس چرا شامپانزه ای که هوش کمتری داشته اند باقی مانده است و آن موجودات باهوش تر منقرض شده اند؟

اما چرا ساختار پا تغییر پیدا کرده است ؟! داروینیست ها می گویند : محیط عامل این تغییر می باشد : و در نتیجه راه رفتن بر روی دو پا ، دست های انسان نسبت به پاهایش به تدریج کوتاه تر گشته و در پاها نیز تغییرات بزرگی به وقوع پیوسته است . در میمونها ، کف پا همواره (فاقد قوسی) و انگشتان پا بسیار دراز است و انگشت شست پا مانند انگشت شست دست در کنار قرار دارد . در اجداد قدیمی ما ، به تدریج در زیر پا قوسی ، به وجود آمد ، که این قوسی اهمیت بزرگی در وضع قائم انسان داشته است و انگشت شست پا نیز در بین سایر انگشتان کلفت تر گردیده و با انگشتان دیگر در یک صف قرار گرفته است .



سوال این است که اول قوس کف پا به وجود آمد و به وضع قائم انسان کمک کرد ، یا راه رفتن بر روی دو پا باعث ایجاد تغییرات شده است؟! پس کدام یک مقدم بر دیگری بوده است؟!

آیا انسانی وجود دارد که پای شبیه به شامپانزه داشته باشد ؟ خیر ... در حقیقت این بدین معنی است که در طی ۵.۴ میلیون سال پیش هیچ عضوی از زیر شاخه انسانی دچار جهشی نشده است که پای او را به پای شبیه به شامپانزه تبدیل کند زیرا اگر این اتفاق فقط در یک عضو از میلیاردها عضوی که در طی این مدت زندگی می کرده اند اتفاق افتاده بود اکنون باید به زیر شاخه هایی از انسانها برسیم که پای شبیه شامپانزه ، اما بدنی شبیه انسان داشته باشند .اما چرا چنین نشده است؟! همین موضوع در مورد شامپانزه نیز صدق می کند . آیا شامپانزه ای وجود دارد که در اثر جهش دارای پای شبیه به انسان باشد ؟ خیر ... این بدین معنی است که در طی ۵.۴ میلیون سال پیش هیچ عضوی وجود نداشته است که بدنی شبیه شامپانزه ولی پای شبیه انسان داشته باشد . زیرا اگر این جهش فقط و فقط یکبار ، در یکی از اعضای خانواده شامپانزه ها اتفاق می افتاد اکنون می بایست زیر شاخه ای از شامپانزه ها وجود

داشته باشند که پای شبیه انسان و بدنی شبیه شامپانزه داشته باشند . اما چرا چنین نشده است ؟!

آیا جنس ضعیفی چون بافت مغزی می تواند جنس سختی همچون جمجمه را بزرگ کند , ولی در طی همین فاصله زمانی , آن همه فشاری که به پای انسان وارد می شود نمی تواند که قوس کف پای انسان را از بین ببرد ؟!

نکته بسیار مهم تغییر در نسبت اندازه و ابعاد مغز به ابعاد بدن می باشد و این یعنی عضوی از بدن به صورت اختصاصی بزرگ تر شده است . در صورتی که در فرآیند گزینش جنسی , طبیعتا فرد با مغز و جمجمه بزرگتر می بایست هیكل بزرگتر هم داشته باشد .

داروینیست ها می آیند و شباهتهایی ظاهری بین جانوران مختلف پیدا می کنند سپس ادعا می کنند که این شباهتها نشانه انشعاب آنها از هم است و مثلا فلان حیوان, ریشه مشترک دارند که در طی زمان از هم منشعب شده اند ... اما سوال من این است که موز و خیار هم نیای مشترک دارند ؟ هندوانه چه شباهتی با انار دارد ؟! اگر وجود شباهتهایی جزئی در میان جانوران راهی برای اثبات تکامل (تطور) است . پس طبیعتا نبود هیچگونه شباهت در میان گیاهان مختلف , راهی است که فروپاشی کامل داروینیسم را فراهم می کند .

بررسی نژادی

کلمب و یارانش پس از ۳۵ روز سفر سخت , پا به جزیره ای زیبا و سرسبز از مجمع الجزایر باهاما (آمریکای مرکزی) گذاشتند .

رفتار بومیان آمریکائی با تازه واردان دوستانه و صلح جویانه بود . کلمب در نامه ای به فردیناند و ایزابلا درباره ساکنان جزیره می نویسد : این مردم دین ندارند و حتی بت نمی پرستند . بسیار نجیبند و نمی دانند بدی چیست , هیچ نوع

سلاحی ندارند ، نه یکدیگر را می کشند و نه از هم سرقت می کنند .

اینجاست که حکمت آیه لتعارفوا را می توان فهمید

چگونه است که بومیان زودتر از کریستف کلمب وارد قاره آمریکا شدند ؟ فاصله زیاد قاره آمریکا با سایر قاره ها را این بومیان با چه وسیله ای طی کرده اند ؟ این بومیان در چند سال قبل کاری را کرده اند که کلمب با کشتی های جدید برای اولین بار و بعد از آن همه سختی و در طی سفری ۳۵ روزه انجام داده است ؟

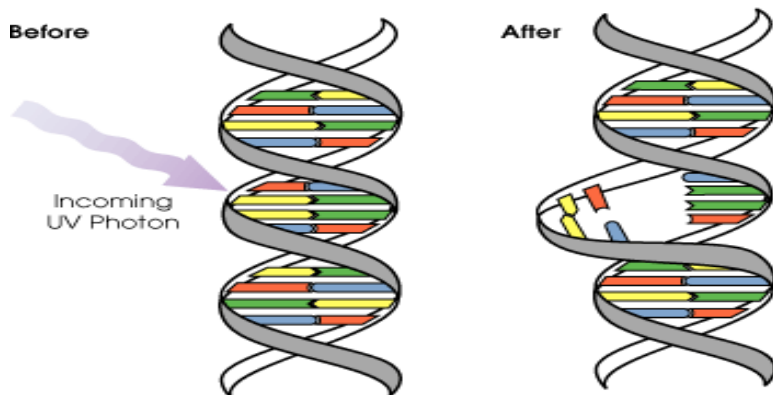
بومیان استرالیا به ساکنان اولیه قاره استرالیا گفته اند که از دهها هزار سال پیش از ورود اروپائیان به این سرزمین در آنجا زندگی می کرده اند .

با ورود سپید پوستان و دیگر مردمان به سرزمین استرالیا ، ساختار زندگی بومیان که طی هزاران سال دست نخورده باقی مانده بود به شدت دچار دگرگونی شد . امروز بومیان همراه با دیگر ، گروههای قومی و نژادی ، در مناطق مختلف استرالیا زندگی می کنند و تا حدودی سنتها و روش زندگی خود را حفظ کرده اند.

خلقت گراهای مسیحی ، تغییرات میکرونی در موجودات را در اثر شرایط مختلف محیطی قبول دارند . در حقیقت آنها معتقد اند که آفریدگار، یک انسان به نام حضرت آدم آفریده است و این انسان ، میلیونها و بلکه میلیاردها سال هم که بگذرد باز هم انسان باقی خواهد ماند . اما از همین یک انسان ، انسانهای مختلفی با رنگها و چهره های مختلف منشعب می شود ، در حقیقت تغییرات ایجاد شده در اثر محیط بسیار ناچیز می باشد . اما در همه این انسانها تعداد کروموزومها یکسان است و ساختار کلی بدن کاملاً مشابه می باشد . به این معنا که حضرت آدم هم ۴۶ کروموزوم داشته است . و میلیاردها سال بعد نیز انسانها همین تعداد کروموزوم را خواهند داشت .

پیوست ۳ در ابطال داروینیسیم جهش یا موتاسیون

تکامل گراها می گویند: منشا تغییرات هستی، تغییراتی است که بر حسب تصادف در ساختار ژنتیکی موجودات بوجود می آید. خصوصیتی که توسط این تغییرات بوجود می آید، توسط مکانیزم انتخاب طبیعی تعیین میشود بهمین خاطر موجودات تکامل میابند. با بررسی دقیقتر این داستان، در واقع، به نبودن یک چنین مکانیزمی پی خواهیم بُرد زیرا نه انتخاب طبیعی ونه تغییرات مطرح برای تکامل موجودات کوچکترین تاثیری بر این ادعا که نوعها تکامل یافته اند و تبدیل بیکدیگر شده اند ندارد.



جهش یا موتاسیون یک تغییر ژنتیکی است که صفات زیستی بعضی از افراد یک گونه را تغییر می دهد. به عبارت دقیق تر، جهش ها، تغییراتی در توالی DNA هستند. جهش ها می توانند در هر ناحیه ای از DNA رخ دهند. در موارد نادر ممکن است تغییر خود بخودی در قسمتی از DNA رخ دهد. این تغییر که جهش نامیده می شود، ممکن است تغییر در رمز ایجاد نموده و به تولید یک پروتئین ناقص منجر شود. بیشتر جهش ها از نظر ارزش بقاء زیان آور یا بی فایده اند، مجموعه کامل ژن های موجود در یک فرد، باید ترکیب متوازنی را بوجود آورده باشند. بنابراین اگر بسیاری از این ژن ها جهش پیدا کنند، احتمال اینکه توازن موجود برقرار بماند بسیار اندک خواهد بود. از این رو به ندرت، جهش ها باعث ایجاد تغییرات مفید در ژن ها می شوند.

تغییرات ژنتیکی تصادفی در تولید مثل‌های بعدی بیش از آنکه مفید باشد مضر است. و حتی جهشهایی که در سلول‌های سوماتیک رخ می‌دهند و به زاده‌های بعدی منتقل نمی‌گردند، نیز برای جاندار مضر می‌باشند. حتی گفته می‌شود که همان‌طور که قبلاً تصور می‌شد، سرطان اغلب ناشی از جهشهایی در سلول‌های سوماتیک است.



در نتیجه موتاسیون اطلاعات جدیدی به دن.آ. افزوده نمیشود بخشهایی که اطلاعات ژنتیکی را در بر دارد این بخشها از جایشان کنده شده، تخریب شده و یا به بخشهای مختلف دن.آ. منتقل میشوند. اما مطلقاً به هیچ وجه موتاسیونها، بیک موجود زنده یک عضو و یا خصوصیت جدیدی اضافه نمیکند. فقط باعث آنورمالی می‌شوند مثلاً، پا از پشت و یا گوش از شکم در آید.

تطور گرایان با تشخیص این امر که انتخاب طبیعی هیچ عملکرد تکاملی ندارد مفهوم جهش را در قرن بیستم وارد فرضیه ی خود کردند. جهش‌ها تغییر شکل‌هایی هستند که همچون تشعشعات، در اثر عوامل خارجی در ژن موجودات زنده به وجود می‌آیند. تکامل گرایان (تطور گرایان) ادعا می‌کنند که این تغییر شکل‌ها باعث تکامل موجود زنده می‌شوند. اما یافته‌های علمی این ادعا را رد می‌کنند، زیرا تمام جهش‌های قابل مشاهده و مؤثر، فقط اثرات تخریبی بر روی موجودات زنده داشته‌اند. تمام جهش‌هایی که در انسان رخ داده، منجر به ناهنجاری‌های جسمی و روحی مانند منگولیسم، زالی، کوتولگی یا بیماری‌هایی مانند سرطان می‌شوند. دلیل دیگری که جهش نمی‌تواند باعث ایجاد

موجود زنده ی دیگر شود ، آن است که جهش اطلاعات ژنتیکی به موجودات نمی دهد. جهش ها مانند بر خوردن ورق های بازی ، باعث پخش تصادفی اطلاعات ژنتیکی می شوند . به عبارت دیگر، هیچ گونه اطلاعات جدید ژنتیکی در پی جهش ها حاصل نمی شود.

اما فرضیه تطور، مدعی است که اطلاعات ژنتیکی موجودات زنده، با گذشت زمان افزایش می یابد. برای مثال در حالی که یک باکتری ساده ۲۰۰۰، نوع مختلف پروتئین دارد ، یک انسان ۱۰۰۰۰۰ نوع، مختلف پروتئین دارد ،بنابر این یک باکتری دقیقا" باید ۹۸۰۰۰ پروتئین جدید را کشف کند تا به انسان تبدیل شود.

به هیچ وجه امکان ندارد که این ساختار های پروتئینی با جهش به وجود آیند زیرا جهش ها نمی توانند چیزی به dna اضافه کنند. هیچ تعجبی وجود ندارد که تا کنون حتی یک جهش هم مشاهده نشده است که باعث تولید اطلاعات ژنتیکی یک موجود زنده شود. پیرپال گراسه، رئیس سابق آکادمی علوم فرانسه ، به رغم آنکه خود نیز یک تطور گراست، اعتراف کرد: /اهمیتی ندارد که چه مقدار جهش انجام میگیرد، مهم این است که این جهش ها هیچ نوع تکاملی را به وجود نمی آورند .

مگس میوه، بهترین نمونه آزمایشگاهی برای بررسی تکامل می باشد زیرا در هر روز تولید مثل می کند و لذا در یک سال می توان ۳۶۵ نسل آن را مورد بررسی قرار داد. ده ها سال بود که تکامل گرایان آزمایش های جهشی را روی مگس های میوه انجام میدادند ، چون این مگس ها به سرعت تکثیر و به سادگی دچار جهش می شدند. این مخلوقات میلیون ها بار و به طرق مختلف جهش می یافتند ، اما حتی یک جهش سودمند هم اتفاق نیفتاد. اعتراف امیل گوپینو داروینیسست که می گوید: «جهش ها زایدی تصادف می باشند ولی چگونه می توان از یک سلسله تصادف، عضوی جدید بدست آورد که با روابط بی شماری که این عضو لازم دارد، هماهنگ باشد».

شصت سال است که ژنتیک شناسان در چهار گوشه دنیا برای اثبات تئوری خود

مگسهای میوه را پرورش میدهند. اما حتی یک نوع و حتی تغییر یک انزیم را نیز رسد نکرده اند. یک متحقق بنام مایکل پیتمان، ناموقی آزمایشات بر روی مگسهای میوه (fly fruit) را چنین توضیح میدهد: ژنتیک شناسان بی شماری مگسهای میوه را نسلهای متمادی تحت موتاسیونهای بی شماری قرار دادند. خوب آیا در نتیجه، یک تکامل، ساخت مگسی کاملتر بوجود آمد؟ متأسفانه خیر. تعداد اندکی از این موجوداتی که توسط ژنتیک شناسان بوجود آمد توانست در شرایط معمولی زندگی کنند. در واقع تمام مگسهایی که تحت موتاسیون قرار گرفتند یا مُردند یا سقط و یا نیروی تولید مثل خود را از دست دادند. برای خود انسان هم وضعیّت بهمان شکل است. موتاسیونهای رصد شده بر روی انسانها، تمامشان مُضرّ بودند.

انواع جهش:

می توان جهش‌ها را بسته به این که چه تاثیری بر فنوتیپ موجود زنده وارد می کنند، به سه دسته تقسیم نمود:

جهش‌های مضر (detrimental): به جهش‌هایی گفته می شود که شایستگی فرد را کاهش می دهند. جهش‌های مضر غالباً از جمعیت حذف می شوند زیرا انتخاب طبیعی بر علیه افرادِ واجدِ این گونه جهش‌ها عمل می کند.

جهش‌های خنثی (neutral): جهش‌های خنثی آنهایی هستند که تاثیرات فنوتیپیکِ آنها نه سودمند است و نه مضر و معمولاً توسط انتخاب طبیعی تحت تاثیر قرار نمی گیرند و به عنوان نتیجه یک شکاف ژنتیکی ممکن است در جمعیت باقی بمانند یا از بین بروند.

جهش‌های مفید (beneficial): جهش‌های سودمند آنهایی هستند که آلل‌های حاصله به دلیل اینکه سازگاری فردِ حاملِ جهش را افزایش می دهند، باقی می مانند. نهایتاً این جهش‌ها تمایل دارند که در جمعیت تثبیت شوند. طی فرایند تثبیت، یک آلل جایگزین آلل دیگری می شود.

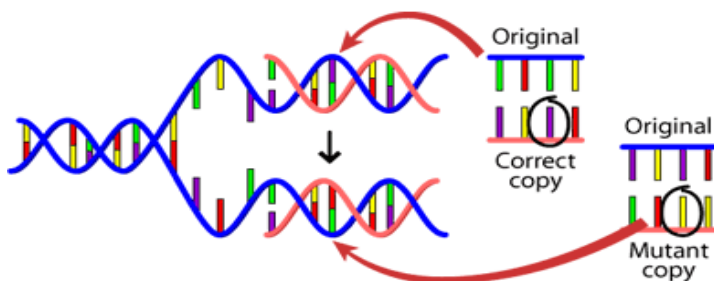
بیشتر جهش‌ها از نظر ارزش بقاء زیان آور یا بی فایده اند، مجموعه کامل ژن‌های موجود در یک فرد، باید ترکیب متوازنی را بوجود آورده باشند. بنابراین

اگر بسیاری از این ژن‌ها جهش پیدا کنند، احتمال اینکه توازن موجود برقرار بماند بسیار اندک خواهد بود. از این رو به ندرت، جهش‌ها باعث ایجاد تغییرات مفید در ژن‌ها می‌شوند.

از طرف دیگر برای ایجاد یک عضو جدید برای اولین بار نیاز است که اطلاعات مربوط به ساخت آن وجود داشته باشد و با جهش نمی‌توان اطلاعات جدید را بدست آورد. همانطور که در شکل زیر مشاهده می‌کنید. جهش یا باعث حذف اطلاعات، تکرار اطلاعات، برعکس کردن اطلاعات و جایگزینی اطلاعات می‌شود.

عوامل جهش:

۱- جهش در اثر اشتباه در کپی سازی دی ان ای:



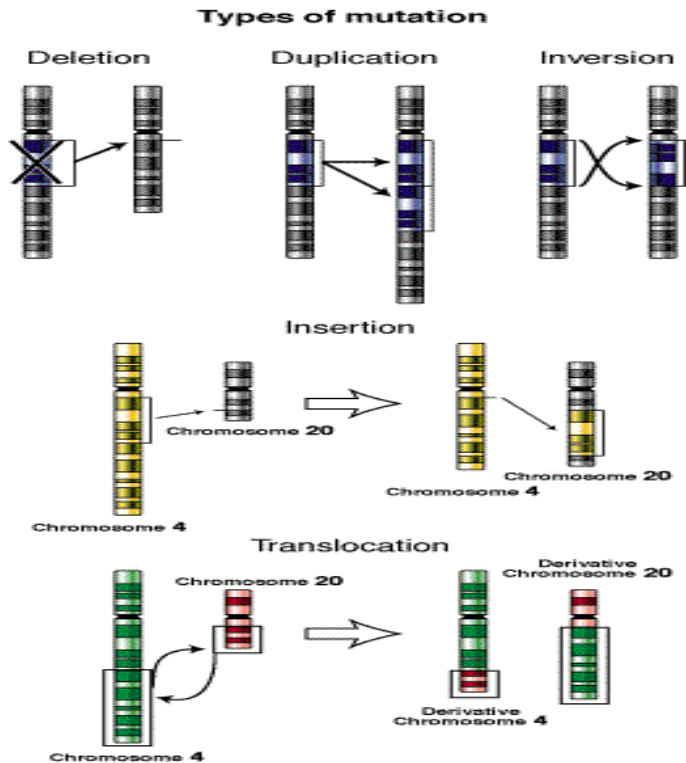
۲- جهش در اثر عوامل خارجی:

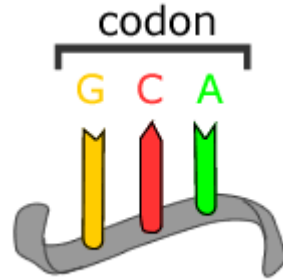
پرتوهای فرابنفش، پرتوهای ایکس و مواد شیمیایی از عوامل جهش‌زا هستند. پرتوهای فرابنفش با طول موج ۲۶۰ نانومتر بوسیله بازهای dna به شدت جذب می‌شوند و این امر به ایجاد تغییرات شیمیایی در رشته dna می‌انجامد معروفترین و شناخته شده‌ترین اثر پرتو فرابنفش بر روی بازهای رشته dna این است که موجب ایجاد پیوندهای دو تایی (دیمر) بین مولکول تیمین مجاور هم می‌شود نسخه برداری غیر طبیعی از این قسمت‌ها که حاوی تیمین دیمر است موجب جهش خواهد شد.

بسیاری از ارگانیس‌م‌ها دارای آنزیمهای ترمیم کننده‌ای هستند که می‌توانند آسیبهای ناشی از پرتو را ترمیم کنند علاوه بر این، پرتو فرابنفش می‌تواند

موجب تغییرات دیگر در رشته dna شود ولی چگونگی وقوع این اثر گذاری مشخص نیست. پرتوهای یونیزه کننده ، مانند پرتو ایکس و پرتو اتمی ، نیز جهش‌زا هستند و چگونگی عمل آنها متفاوت است این پرتوها می‌توانند در بازهای رشته dna موجب تغییرات شیمیایی شوند و یا باعث شکسته شدن رشته dna یا حذف یک یا چند باز از رشته گردند.

انواع جهش





1 codon = 1 amino acid

اگر اطلاعات موجود در دی ان ای را در نظر بگیرید:
انواع جهش را می توان به صورت زیر در نظر گرفت:
۱- جایگزینی (substitution):

CTGGAG CTGGAG
CTGGGG CTAG

۲- حذف (deletion): ۳- وارد کردن (insertion):

~~The fat cat sat~~ CTGGAG
hef atc ats at CTGGTGGAG

۴- فریم شیفت (frameshift): ۵- دو برابر شدن (duplication):

جهش همانند تیری است که در تاریکی رها می شود و این امری تصادفی است که مشخص نمی کند این تیر به کجا اصابت خواهد کرد و چگونه یک ژن را تغییر می دهد.

براستی آیا می توان از جهش انتظار ایجاد قوس کف پا را داشت؟! برای ایجاد این قوسی کدام اطلاعات و چگونه می بایست تغییر کنند؟! آیا از مواد شیمیایی و پرتوهای بنفش می توان انتظار داشت که این تغییر را بوجود بیاورند؟! اگر می توان از این امواج چنین انتظاری داشت پس لابد می توان در آزمایشگاه نیز پای انسانی را از نسل شامپانزه ها بوجود آورد. آیا چنین جهشی در طبیعت و یا در آزمایشگاه دیده شده است؟!

آیا می توان از جهش ایجاد مکانیزم های پیچیده ای همچون مغز و قلب و چشم

و ... را انتظار داشت؟! دقت در مکانیزم های ایجاد کننده جهش از جمله: مواد شیمیایی و پرتوهای ماورای بنفش و پرتو ایکس نشان دهنده میزان انتظاری است که می توان از جهش داشت. جهش همانند غلط های املائی یک تایپیست و یا تکرار دوباره یک پاراگراف و یا جابجایی مطالب یک فصل با فصل دیگر است که نه تنها نمی تواند ایجاد کننده اطلاعات باشد، بلکه نابود کننده اطلاعات نیز می باشد. لذا از جهش می توان حذف یک عضو یا جابجا در آمدن یک عضو را انتظار داشت .

همچنین جهش ها برای بقا می بایست هماهنگ باشند. مثلا جهش نمی تواند باعث دراز شدن گردن زرافه شود زیرا اگر این جهش به تنهایی اتفاق بیفتد زرافه به علت نرسیدن خون به مغزش نمی تواند زنده بماند و لذا این جهش می بایست همراه با جهش بزرگ شدن قلب این جاندار هم باشد. یعنی چندین جهش می بایست به صورت هماهنگ اتفاق بیفتد. تا آن جهش بتواند سودمند باشد.

پیوست ۴ در ابطال داروینیسیم فسیل زنده (گذر میانی)

اگر واقعاً نوعها بطور تدریجی از نوعهای دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فرمهای گذر میانی دست نمیابیم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده دقیقاً و بطور کامل سر جای خود میباشد؟ میبایستی تعداد بیشماری از این فرمهای گذر میانی باشند فقط چرا در لایه های بیشمار کُره زمین مدفون شده و آنرا نمی یابیم... چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالات نمی باشند؟

تنها بیان داروین در مقابل این بن بست بزرگ این بود، دلیل فسیل برای آن دوران ناکافی است. ادعا کرده بود که اگر ثبت فسیلها دقیقاً بررسی شوند مطلقاً به دلایل فرمهای گذر میانی خواهند رسید. تکامل گرایان با باور به پیشگویی داروین، از اواسط قرن نوزدهم بطور چشم گیری برای یافتن فرمهای گذر میانی

در چهار گوشه دنیا به بررسیهای فسیل پرداختند. در حالیکه، اصلاً به چنین فرمهای گذر میانی برخورد نشد. تمام یافته های بدست آمده از بررسیها و حفاریها، برخلاف انتظار تصور گرایان، نشانگر اینست که تمام موجودات یکدفعه و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص پدیدار شده اند. تکامل گرایان (تطور گرایان) با سعی و کوشش در اثبات تئوری خود با دست خودشان تئوریشان را مردود کرده بودند. فسیل شناس معروف انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه یک تطورگرا میباشد این حقیقت را چنین اعتراف میکند: مسئله ما اینست که با بررسی دقیق اطلاعات ثبت شده فسیلها چه در سطح انواع باشند و یا گروهها، بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی کره زمین تشکیل گروهها را میبینیم. فسیل شناس دیگری بنام مارک سزارنک چنین تفسیر میکند: بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه اطلاعات ثبت شده فسیل بوده است... این اطلاعات ثبت شده به هیچ وجه آثار فرمهای گذر میانی داروین را به میان نگذاشته است. نوعها یک دفعه بوجود می آیند و باز یک دفعه نابود می گردند و این حالت غیر قابل انتظار، حمایت از اینکه نوعها از طرف پروردگار بوجود آمده اند را ثابت میکند.

چرا در طبیعت هیچ گونه بینابینی، و فرم های گذر میانی، قابل مشاهده نیست؟! چرا در طبیعت بیشمار گونه بینابینی که در حال تبدیل شدن به گونه دیگر باشند قابل مشاهده نیست؟

چه لزومی دارد که تکامل گراها (تطور گراها) بدنبال فسیل باشند؟ آیا در همین مقطع زمانی نیاستی فرم های گذر میانی در طبیعت باشند؟ آیا تطورگراها در فسیل های کشف شد، به فرم های گذر میانی رسیده اند؟

چگونه محیط فقط یک گونه را به گونه دیگر تبدیل می کند ولی گونه های دیگر که در همان زمان در همان طبیعت بوده اند دچار تغییر نمی شوند؟! آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟! آیا محیط می تواند به صورت گزینشی فقط بر یک جاندار تغییرات را بوجود بیاورد و سایر جانداران را بدون تغییر بگذارد؟ در حقیقت وقتی به گذشته برمی گردیم به هیچ وجه نباید به فسیل مشابه

موجودات امروزی برسیم. زیرا وجود فسیل های موجود زنده، نشان می دهد که این موجودات در طی این زمان طولانی هیچ تغییری نکرده اند و ثابت باقی مانده اند و این با فرضیه تطور مغایرت دارد.

منابع:

http://www.harunyahya.com/other/farsi/book/evolution_deceit/evolution_deceit_۷.php

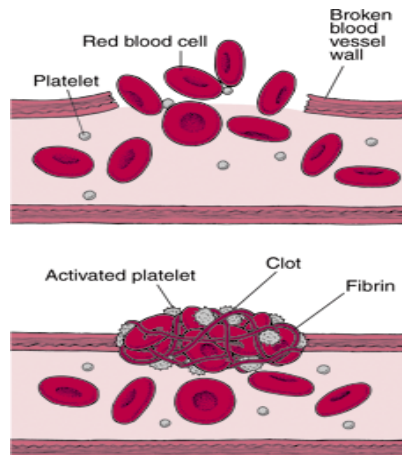
<http://www.harunyahya.com/evolutiondeceit۰۴.php>

پیوست ۵ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت انعقاد خون و پپچیدگی غیر قابل انکار آن

وقتی قسمتی از بدنتان را می برید ، زندگی شما وابسته به توانایی انعقاد خون قبل از خروج کامل آن از بدنتان است .

خون رفتار کاملا ویژه ای را دارد. وقتی یک مخزن مایع مانند قوطی شیر و یا مخزن گازوئیل سوراخ می شود، مایع شروع به نشت کردن می کند. هرچند سرعت نشتی بستگی به لزجت سیال دارد اما تمام سیال با گذشت زمان تخلیه خواهد شد و هیچ مکانیزمی که جلوی این نشتی را بگیرد وجود ندارد. اما وقتی قسمتی از بدن بریده می شود، انعقاد خون باعث رفع نشتی خون از قسمت بریده شده می شود.

پلاکت‌ها، اجزای کوچک مسطحی هستند که در خون وجود دارند و از بقیه سلول‌های خونی بسیار کوچک ترند. وظیفه اصلی پلاکت ها کمک به جلوگیری از خونریزی شدید به هنگامی است که در قسمتی از بدن



جراحی رخ داده است. آنها عامل اصلی بند آمدن خون می باشند! هنگامی که یکی از راه های جریان خون دچار پارگی می شود پلاکت ها در آنجا جمع می شوند و بطور موقت مانع از خونریزی شدید می شوند. در واقع نقش آنها تسریع انعقاد خون می باشد. برآستی اگر خون فاقد این ویژگی بود با یک زخم ساده تمام خون از بدنمان خارج می شد!

پلاسماها حامل سلولهای خون هستند. آنها ترکیبی از پروتئین، نمک و آب هستند و توانایی حمل مواد غذایی، مواد آلی، هورمونها و سلولهای خون را در مسیر جریان خون دارند. از وظایف مهم پلاسما کمک به پلاکت ها برای در کنار هم ماندن و لخته شدن خون هنگام خونریزی می باشد. (برای درک بهتر شما می توانید پلاکت ها را به آجر و پلاسما را به سیمان و عمل جلوگیری از خونریزی را به درست کردن یک دیوار با آجر و سیمان تشبیه کنید).

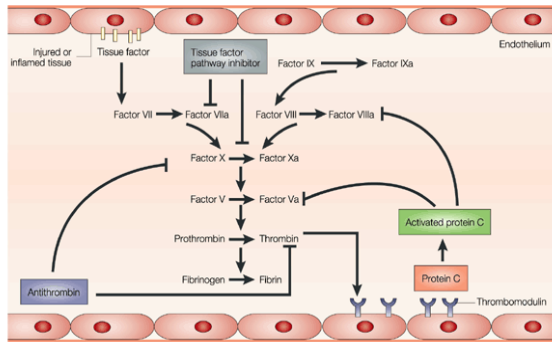
پیشرفت های بیوشیمی نشان می دهد که انعقاد خون مکانیزم بسیار پیچیده ای می باشد. که از اجزاء مختلفی تشکیل شده است و نبود یکی از این اجزاء و یا اشکال در یکی از آنها باعث می شود که انعقاد خون در زمان یا مکان مناسب انجام نشود.

در حدود ۲ تا ۳ درصد پروتئین در پلاسمای خون، شامل پروتئین پیچیده ای به نام فیبروزن می باشد. پروتئین فیبروزن باعث ایجاد فیبر می گردد. سایر پروتئین های موجود در خون، مکان و زمان انعقاد خون را تعیین می کنند.

فیبروزن از شش پروتئین زنجیره ای تشکیل شده است. میکروسکوپ های الکترونیکی نشان می دهند که فیبروزن یک مولکول میله ای شکل است که در انتها دارای دو و در وسط دارای یک برآمدگی گرد می باشد. فیبروزن تا زمانی که در بدن بریدگی و یا زخمی ایجاد نشود در پلاسما به صورت محلول وجود دارد. به خاطر شکل مولکولی فیبروزن این پروتئین باعث ایجاد یک مش پروتئینی همانند تور ماهی گیری می شود و سلول های خونی را به دام می اندازد و باعث انعقاد خون در محل بریدگی می شود.

ترومبین پروتئینی دیگری است که در انعقاد خون موثر است. ترومبین در ابتدا

به صورت غیر فعال می باشد که به آن پروترومبین می گویند. پروترومبین نمی تواند فیبروزن را بشکافد و به فیبرین تبدیل کند. اما زمانی که بریدگی بوجود می آید، پروتئینی به نام استارت فاکتور، پروترومبین را می شکافد و به ترومبین فعال تبدیل می کند و سپس ترومبین فعال شده و فیبروزن را به فیبرین تبدیل می کند. همچنین پروتئینی به نام اکسلرین باعث افزایش فعالیت پروتئین استارت فاکتور می شود. پس اکسلرین با فعالتر کردن استارت فاکتور، شکافتن فیبروزن را سریعتر می کند. لذا انعقاد مناسب خون، به عملکرد این دو پروتئین مجزا، بستگی دارد.



Nature Reviews | Drug Discovery



مکانیزم انعقاد خون یک مکانیزم فوق العاده پیشرفته است و در حدود بیست آنزیم مختلف در انعقاد خون موثر هستند و هر کدام وظیفه مشخصی را دارند. به طور خلاصه می توان گفت که عوامل و فاکتورهای زیر در انعقاد خون موثر

i (fibrinogen) و ii (prothrombin) و tissue factor و calcium و v (proaccelerin, labile factor) و vi و vii (stable factor, proconvertin) و viii (antihemophilic factor a) و ix (antihemophilic factor b or christmas factor) و x (stuart-prower factor) و xi (plasma thromboplastin antecedent) و xii (hageman factor) و xiii (fibrin-stabilizing factor) و von willebrand factor و prekallikrein (fletcher factor) و high-molecular-weight kininogen (hmwk) (fitzgerald factor) و fibronectin و antithrombin iii و heparin cofactor ii و protein c و protein s و protein z و protein z-related protease inhibitor (zpi) و plasminogen و alpha γ -antiplasmin و tissue plasminogen activator (tpa) و urokinase و plasminogen activator inhibitor-1 (pai1) و plasminogen activator inhibitor-2 (pai2) و cancer procoagulant



سوال این است که ماده چگونه پی به اهمیت ایجاد مکانیزم انعقاد خون برده است و چرا این خاصیت را در خون ایجاد کرده است؟! آیا براستی می توان ایجاد چنین مکانیزم پیچیده ای را با انتخاب طبیعی و تکامل ناشی از گذر زمان توجیه کرد؟!

دکتر میسائیل بح در کتاب: "جعبه سیاه داروین" می گوید: آیا تا کنون کسی توانسته است بگوید که این سیستم بیوشیمی بسیار پیچیده از چه ناشی شده است؟ انعقاد خون یک نمونه از پیچیدگی های موجود در بدن است که فرضیه داروین را به آرامی سرنگون می کند.

منابع: <http://delusionofevolution.blogfa.com/post-۲۰.aspx>

<http://en.wikipedia.org/wiki/coagulation>

پیوست ۶ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت , سوسک بمب افکن:



سوسک بمب افکن حشره ای است که تحقیقات زیادی درباره آن انجام شده است. ویژگی قابل توجه ای که این حشره دارد این است که از روشهای شیمیایی برای محافظت از خود در برابر دشمنان استفاده می کند. حشره در لحظه های خطر برای دفاع از خود پراکسید هیدروژن و هیدروکینون را که در بدنش ذخیره شده است به طرف دشمن پرتاب می کند.

قبل از شروع نبرد، ساختارهای بخصوصی که موضع ترش‌حی نامیده می‌شوند ترکیبی از این دو ماده شیمیایی را می‌سازند. این ترکیب در محفظه جداگانه‌ای که محفظه ذخیره شده نامیده می‌شود قرار می‌گیرد. این قسمت به قسمت دومی متصل است که محفظه انفجار نامیده می‌شود. این دو قسمت توسط عضله تنگ شونده از یکدیگر جدا شده‌اند. هنگامی که حشره‌ها با خطر مواجه می‌شوند، درحالی‌که به‌طور هم‌زمان عضله‌های تنگ شونده را شل می‌کنند، ماهیچه‌های محفظه انفجار را که احاطه کرده است فشرده و باعث می‌شود تا مواد شیمیایی موجود در اتاق ذخیره، به سمت اتاق انفجار منتقل شود. مقدار زیادی حرارت رها شده و تبخیر صورت می‌گیرد. بخار رها شده و گاز اکسیژن فشار را بر روی دیواره‌های محفظه انفجار می‌بندند و این ماده شیمیایی به سمت دشمن از طریق دریچه‌ای که به بیرون از بدن سوسک منتهی می‌شود پرتاب می‌گردد. این ماده شیمیایی با شدت ۵۰۰ پالس بر ثانیه و دمای ۱۰۰ درجه سانتیگراد از بدن این جاندار خارج می‌شود. برای محققان باعث شگفتی است که چگونه یک حشره قادر است، بدون آنکه ضرری شامل حالش شود مکانیسم پر قدرتی را در خود نگه‌داری کند تا به اندازه کافی برای چکاندن ماشه ماده شیمیایی قوی باشد. هیچ‌شکی نیست که وجود و کارکرد این مکانیسم، پیچیده‌تر از آنست که به خود حشره نسبت داده می‌شود. همچنین این مسئله مورد بحث است که چگونه سوسک بمب افکن چنین دستگاهی را در بدن کوچک خود که در حدود ۲ سانتی‌متر است جای می‌دهد در حالی که افراد متخصص آنرا فقط می‌توانند در آزمایشگاه‌های پیشرفته تولید کنند.

تنها حقیقت بارزی که می‌توان از این مطلب استنتاج کرد این است که این حشره نمونه ملموسی از رد فرضیه تکامل (تطور) می‌باشد زیرا برای یک چنین مکانیسم شیمیایی پیچیده‌ای غیر ممکن است که توسط یکسری تغییرات تصادفی شکل گرفته و به نسل بعد انتقال داده بشود. حتی یک نقص کوچک یا عیب در قسمتی از این دستگاه می‌تواند حیوان را بی‌دفاع کرده به

طوری که خیلی زود کشته و یا منفجر شود. بنابراین تنها توضیح این است که سلاح شیمیایی در بدن حشره یکدفعه و بدون هیچگونه نقص به وجود آمده است.

منابع:

http://www.failedsuccess.com/index.php?/weblog/comments/bombardier_beetle

پیوست ۸ ابطال داروین‌سیسم تکامل گیاهان

تکامل در شاخه گیاهان نیز به راحتی مورد تردید و چالش روبرو می شود. و طبیعتاً رد فرضیه تطور در شاخه گیاهان می تواند باعث فروپاشی کامل فرضیه تطور می گردد و تکامل، در شاخه جانوران را نیز با چالش مواجه می کند آیا برآستی می توانید شباهتی بین ساختار گیاهان مختلف یافت؟ چگونه می توان تصور کرد که موز و خیار و انگور و انار و گیلان و پیاز و سیر و هندونه و گردو و بادام و پسته و هویج و سیب زمینی و پرتقال و سیب و گوجه و انجیر و توت و زردآلو و کاهو و بامیه و کلم و ... با گذر زمان به هم تبدیل و یا از هم منشعب شده و یا دارای ریشه مشترک باشند... چگونه محیط اطلاعات موجود در دی ان ای، سلول گیاهان را برای ایجاد و انشعاب گیاه جدید تغییر داده است؟ آیا محیط می تواند این اطلاعات را، تغییر بدهد؟ آیا این گیاهان اصلاً شبیه هم هستند؟! مثلاً پیاز چه شباهتی با انگور دارد؟ تطورگرها می آیند و شباهت هایی بین جانوران مختلف پیدا و ادعا می کنند که این شباهت ها نشانه انشعاب آنها از هم است و مثلاً فلان حیوان و فلان حیوان ریشه مشترک دارند که در طی زمان از هم منشعب شده اند... اما سوال ما این است که موز و خیار هم نیای مشترک دارند؟ هندوانه چه شباهتی با انار دارد؟! اگر وجود شباهت های جزئی در میان جانوران راهی برای اثبات تکامل

(تطور) است. پس طبیعتا نبود هیچگونه شباهت در میان گیاهان مختلف، راهی است که باعث فروپاشی کامل تطور می گردد.

پیوست ۹ ابطال داروینیسیم بدون تغییر چرا؟

با بررسی فسیلهای به دست آمده از بسیاری از حیوانات امروزی سوال مطرح می شود چرا هیچ گونه جهشی در طی این زمان طولانی در این جانوران اتفاق نیفتاده است؟!

چرا محیط در طی این زمان طولانی هیچ گونه تغییری در این جانوران ایجاد نکرده است؟!

اگر محیط و جهش می تواند ایجاد کننده عضو جدید در یک جاندار باشد، پس چرا موربانه در طی این زمان طولانی همچنان کور و نابیناست؟! آیا موربانه نیازی به حس بینایی و شنوایی ندارد؟! چرا محیط و جهش برای این جاندار این عضوهای حیاتی را نمی تواند بسازد؟ بیولوژیست های خلقت گرا معتقدند که موربانه در ۱۰۰ میلیون سال پیش کور و نابینا بوده است و یکصد میلیون سال دیگر هم که بگذرد محیط و جهش و گذر زمان نخواهد توانست برای این جاندار حس بینایی و شنوایی ایجاد کند.

بدون تغییر! چرا؟!

magnolia



gar fish





plectreuridae spider



پیوست ۱۰ ابطال داروینیسیم قوس کف پا

چرا قوسی پا در انسان در طی این مدت طولانی، از بین نرفته است؟!!!! آیا این همه زمان، برای ایجاد این تغییرات کافی نیست؟!!! (داروینیسیمها برای توجیه تطور دست به دامن زمان طولانی ۱.۵ میلیون ساله می شود و شروع انسان را آن موقع می گذارند حال آنکه مبنای تاریخی ما برای انسان هبوط اولین انسانها همراه آدم و حوا در حدود ۷۰۰۰ سال پیش است)

در شکل زیر ردپای انسانی که ۱.۵ میلیون سال پیش زندگی می کرده قابل مشاهده است. این نشان می دهد که ساختار پای انسان ها در طی این فاصله زمانی هیچ گونه تغییری نکرده است.

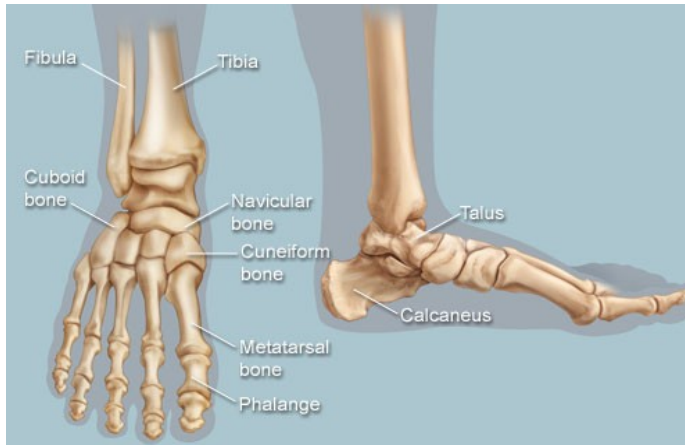
طبیعتا هر عامل محیطی که باعث ایجاد تغییرات می شود می بایست بازگشت پذیر باشد، اما چرا تکامل (تطور) بازگشت پذیر نیست. برای مثال هر عاملی که باعث ایجاد قوسی در پا شده است و در راست قامتی انسان تاثیر گذاشته است می بایست به مرور زمان و تحت تاثیر همان محیط و با از بین رفتن عوامل موثر بر آن ، دوباره به حالت اول برگردد.

انسان مدت مدیدی است که بر روی دو پا راه می رود چرا این فشار های محیطی، (وزن بدن انسان) این قوسی را در طی این مدت از بین نبرده است؟!!!! آیا همین عامل محیطی دستاویز تطورگراها ، برای ایجاد تغییرات در گونه ها نیست؟!!!! آیا همین عوامل نیست که تطورگراها به واسطه آن تغییرات باور نکردنی را توجیه می کنند و حتی تبدیل شدن از گونه ای به گونه دیگر را امکان پذیر می دانند و برای مثال می گویند: وال، خرسی بوده که برای شکار در آب به این شکل در آمده است؟!!

این همه تغییرات در ساختمان یک جاندار را باور کنیم پس چرا این تغییرات در پای انسان ایجاد نشد؟!!!! آیا این زمان کم است؟! پس اگر بخواهید چنین زمان طولانی را برای ایجاد تغییرات در نظر بگیرید چگونه می خواهید این همه تغییرات را در گونه ها بوجود بیاورید؟

قوس کف پا نقش بسیار مهمی در راست قامتی انسان دارد. چرا و چگونه این

قوسی بوجود آمده است؟! انسان روزگار مدیدی است که بر روی دوپای خود راه می‌رود. شاید این وزن بدن، مهم‌ترین عامل در از بین بردن این قوس نیست. زیرا با فشاری که بدن به پا وارد می‌کند طبیعتاً می‌بایست، این قوسی از بین برود. سوال این است: چرا در طی این مدت، این قوسی از بین نرفته است؟! یعنی همان عواملی که قوس را بوجود آورد و باعث راه رفتن شامپانزه بر روی دو پایش شد همان عوامل می‌بایست از آن موقع تا حالا این قوسی را از بین ببرد. آیا ممکن است که محیط ایجاد کننده قوس باشد، اما وقتی این قوسی ایجاد شد دیگر محیط نتواند قوسی را از بین ببرد.



اگر جهش عامل ایجاد این تغییر شکل بوده است. چگونه است که دیگر مشابه این جهش، در هیچ شامپانزه‌ای اتفاق نیفتاده تا ما شاهد شامپانزه‌هایی باشیم که پاهایی شبیه به انسان دارند. و از طرف دیگر میلیاردها انسان وجود دارند چرا جهشی باعث نمی‌شود که یکی از این میلیاردها انسان پایی شبیه به یک شامپانزه داشته باشد. آیا میلیاردها انسان احتمال وقوع را افزایش نمی‌دهد؟! از طرفی دیگر محیط چگونه تشخیص داده است که ایجاد قوسی برای حرکت و راست قامتی مفید است؟!

منابع:

<http://www.custance.org/old/animal/ch۳a.html>

پیوست ۱۱ ابطال داروینیسیم با اثبات اراده خلقت

احتمال ایجاد یک پروتئین بصورت تصادفی

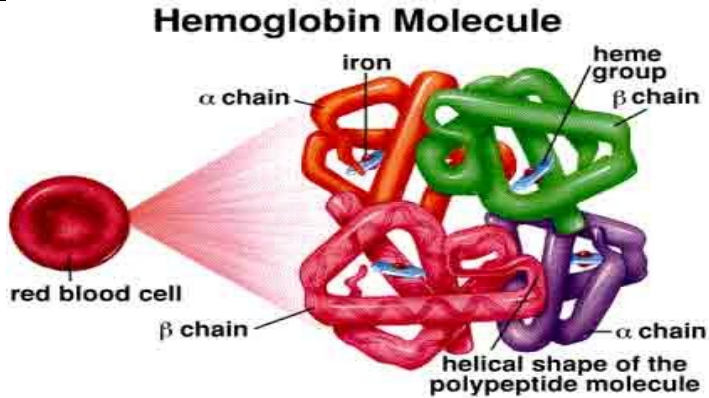
پروتئینها، نقش مهمی را در زندگی ما ایفا می کنند. برای مثال: هموگلوبین، انتقال دهنده اکسیژن در درون بدن و انسولین، کنترل کننده مقدار شکر جذب شده از خون و آمیلاز، هیدرولیز کننده نشاسته به مالتوز می باشد .

۲۰ نوع آمینو اسید پایه انواع پروتئین ها را تشکیل می دهند.

پروتئینها، زنجیره‌های خطی یا پلیمرهایی هستند که از ترکیب اسیدهای آمینه حاصل می‌شوند. اسید آمینه‌ها ، حروف الفبایی پروتئینها را تشکیل می‌دهند (۲۰ حرف- ۲۰ نوع اسید آمینه) و چون امکانات بالقوه نامحدودی در طرز توالی و طول زنجیره اسید آمینه‌ها در تولید پروتئینها وجود دارد، از اینرو انواع بی‌شماری از پروتئینها نیز می‌توانند وجود داشته باشند .

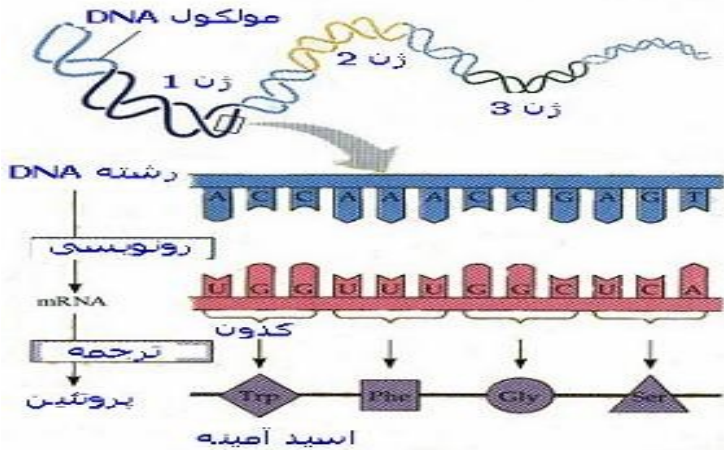
پروتئینها از تعداد زیادی اسید آمینه ساخته شده‌اند .این اسیدهای آمینه توسط پیوندهای پپتیدی به یکدیگر اتصال یافته و زنجیر طولی را ایجاد می‌کنند. با توجه به اینکه در جانداران انواع و اقسام پروتئینهای مختلف وجود دارد تعجب آور نیست که در سنتز زنجیره‌های پلی پپتیدی تنها ۲۰ نوع اسید آمینه مختلف شرکت می‌کند. ولی باید توجه داشت اگر یک زنجیره پلی پپتیدی را که دارای ۵۰ اسید آمینه است در نظر بگیریم تنها با تغییر ترتیب قرار گرفتن این اسیدهای آمینه می‌توان سنتر ۲۰۵۰ زنجیر پلی پپتیدی را پیش بینی نمود.

هرگاه چهار اسید آمینه با تمام حالات ممکن بهم پیوندند، ۲۴ مولکول متفاوت تشکیل می‌شود. و اگر ۱۷ اسید آمینه متفاوت به همین طریق پیوند یابند، فقط عده مولکولهای مرکب از ۱۷ مونومر متفاوت که در نوع خود بی‌نظیرند به ۳۵۶ تریلیون می‌رسد .بدیهی است که اگر از هر اسید آمینه بیشتر از یک مولکول به کار رفته باشد، عده حالات ممکن بسیار بیشتر خواهد شد. اما سلول زنده، از پروتئین‌های بسیار متفاوتی که از یک مجموعه اسید آمینه ممکن است ساخته شود فقط تعداد نسبتاً کم و گزینش یافته‌ای را که نیاز دارد، می‌سازد .



هموگلوبین انسان که یک پروتئین کروی با وزن مولکولی ۶۸۰۰۰ است باید چهار زنجیر اسید آمینه بطور مناسبی تجمع یافته باشد تا هموگلوبین فعالی تشکیل شود. اگر در هموگلوبین یک اسید آمینه نادرست در موضع معین قرار گیرد، نمی‌تواند اکسیژن را در گردش خون منتقل کند. فقط تغییر یک اسید آمینه خاص از ۱۴۶ اسید آمینه موجود در یک تک زنجیر هموگلوبین سبب بیماری کم خونی می‌شود.

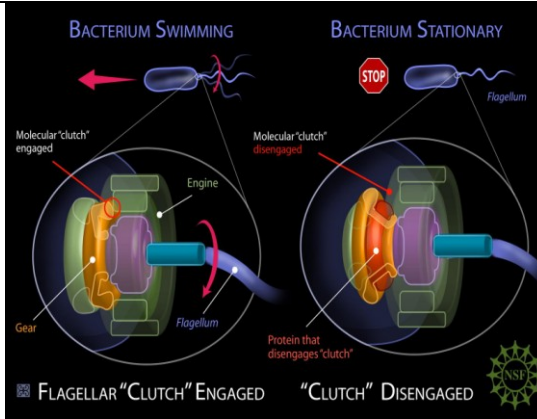
پروتئین‌های بدن پی در پی تجدید می‌شوند و این عمل با سنتز مجدد اسید آمینه موجود در بدن صورت می‌گیرد. بررسی عمر متوسط اسیدهای آمینه‌ای که اجزای ساختمانی پروتئین‌ها هستند یا به گفته دیگر، زمانی که طول می‌کشد تا بدن پروتئینی را در یک بافت تعویض کند، با استفاده از اسیدهای آمینه‌ای که ایزوتوپ رادیواکتیو دارند امکان پذیر شده است. برای فرآیندی که باید بسیار پیچیده باشد، تعویض بسیار سریع است. فقط چند دقیقه پس از آنکه اسیدهای آمینه رادیواکتیو در بدن حیوانات تزریق شود، پروتئین رادیواکتیو را می‌توان یافت.



هر موجود زنده انواع پروتئینهای خاص خود را دارد تعداد حالت‌های ممکن قرار گرفتن اسید آمینه‌ها در یک پروتئین به میلیارد میلیارد حالت می‌رسد ، با وجود این ، پروتئین‌های خاص یک موجود زنده معین در حدود چند دقیقه سنتز می‌شود dna . موجود در سلول ، حامل کد سنتز پروتئین است. یعنی ترتیبی که بازها در مولکول dna دارند اطلاعات مورد استفاده برای سنتز پروتئین‌ها را فراهم می‌سازد .

پیوست ۱۲ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت هوشمند ساخت موتوری با بازده ۱۰۰ درصد

به نظر شما آیا تا کنون ماشینی ساخته شده است که بازده آن ۱۰۰٪ باشد؟ خیر بشر تا کنون نتوانسته است چنین ماشینی را بسازد و حتی کارآمدترین ماشین‌هایی که به دست بشر ساخته شده است حداقل مقداری از انرژی را به صورت حرارت یا ... هدر می‌دهند. اما جالب است بدانید که خداوند قادر و عالم ، ماشینی را کاملاً هنرمندانه آفریده است که بازدهی آن نزدیک به ۱۰۰٪



است (۹۹۹۹۹۹/۰).

این ماشین حیرت آور چیزی نیست جز باکتری تاژک! حرکت در اکثر گونه های باکتری توسط ماشین مولکولی پیچیده ای به نام تاژک انجام می شود که در آن مقدار بسیار زیادی پروتئین مختلف به کار رفته است که اصلی ترین آنها پروتئین فلاژین می باشد. این نانو ماشین حیرت آور تا ۳۰۰ دور بر ثانیه چرخش دارد و نیروی گشتاور آن برابر با ۱۴۰۰ پیکونیوتن نانومتر بر ثانیه (۱۴۰۰ piconewton-nms) می باشد.

همانطور که: در شکل بالا مشاهده می کنید زمانیکه تاژک باکتری در جهت خلاف عقربه های ساعت می چرخد. (counter clock wise = ccw) باکتری رو به جلو حرکت می کند اما زمانیکه تاژک باکتری در جهت عقربه های ساعت (clock wise = cw) بچرخد باکتری در جای خود شروع به ملق زدن می کند (tumble) سپس بار دیگر تاژک شروع به چرخش در خلاف جهت عقربه های ساعت می کند که در این حالت باکتری را به جلو می راند.

در ۲۳ ژون ۲۰۰۸ آقای kearns و همکاران در قسمت بازال تاژک باکتریایی پروتئینی را شناسایی کردند که آن را مسئول از حرکت ایستادن تاژک باکتری اعلام کردند.

این پروتئین epse نام دارد و مکانیسم عمل آن مانند کلاج اتوموبیل است. اگر بخواهیم به طور بسیار خلاصه و ساده توضیح دهیم، موتور اتوموبیل در نهایت

نیروی گردشی خود را به جعبه دنده انتقال می دهد که جعبه دنده در نهایت این نیرو را چرخ ها انتقال میدهد. کلاچ نیز می تواند ارتباط بین موتور و جعبه دنده را قطع کند و در نتیجه موتور کار می کند ولی نیروی آن به چرخ ها انتقال پیدا نمی کند.

پروتین epse که در قسمت بازال تاژک باکتریایی قرار دارد نیز چنین وظیفه ای بر عهده دارد به این صورت که زمانی که باکتری به جایی گیر کند و یا اینکه نیاز باشد که باکتری از حرکت بایستد ارتباط بین قسمت هوک و موتور تاژک را قطع می کند در نتیجه اگرچه بخش موتور می چرخد اما تاژک حرکتی ندارد.

باکتری تاژک، یک موتور میکروسکوپی بسیار پیشرفته می باشد. که شامل ۴۰ پروتئین اختصاصی است که هر کدام از آنها همانند یک قطعه از یک موتور پیشرفته عمل می کنند. این قطعات همچون: روتور (rotor)، استاتور (stator)، شافت محرک (drive-shaft)، اتصالات (u-joint)، ملخ (propeller)، کلاچ (clutch)، گیربکس مستقیم و معکوس (two gears forward and reverse)، بوش (یاتاقان) و ... می باشند. این موتور پیشرفته با وزن بسیار ناچیز، شامل سیستم خنک کننده با آب و همچنین سنسورهای پیشرفته می باشد. میسائیل بیج (michael behe) در کتاب (darwin's black box) می گوید: باکتری تاژک نمی تواند در اثر تحول ناشی از گذر زمان بوجود آید. باکتری تاژک یک سیستم کاملا پیشرفته است که از اجزاء متعددی تشکیل شده که تمامی این اجزاء در ارتباط با هم می باشند و در صورت نبود یک جزء کل سیستم از کار می افتد.

پیوست ۱۳ ابطال داروینیسیم محیط و تاثیرات گزینشی آن
چرا محیط به صورت گزینشی عمل می کند. اگر تغییرات قابل توجه در محیط، ایجاد کننده گونه های مختلف است و تغییرات محیطی قابل توجه باعث ایجاد

گونه‌های جدید می‌شود، چرا این تغییرات بر یک گونه اثر می‌گذارد و بر گونه‌های دیگر که در همان زمان زندگی می‌کرده اند تاثیر نمی‌گذارد. چرا می‌بایست عنکبوت در ۳۱۰ میلیون سال پیش همان ساختمان امروزی را داشته باشد اما در طی همین زمان گونه‌های دیگر تحت تاثیر همان محیط از گونه‌ای بگونه دیگر تبدیل شوند ولی یگ گونه ثابت و بدون تغییر باقی بماند. آیا محیط می‌تواند رفتاری گزینشی داشته باشد؟ در شکل زیر می‌توانید تصویر بزرگترین عنکبوت را که به تازگی پیدا شده است، مشاهده کنید. این فسیل مربوط به ۱۶۵ میلیون سال پیش می‌باشد. البته این فسیل مربوط به بزرگترین عنکبوت می‌باشد اما قدیمی‌ترین فسیل عنکبوت مربوط به ۳۱۰ میلیون سال پیش است.



در شکل زیر تصویر فسیل مورچه ای که ۹۵ میلیون سال پیش زندگی می‌کرده نشان داده شده است. همانطور که در این شکل می‌بینید ساختمان بدن این مورچه همانند مورچه‌های امروزی است و در طی این مدت طولانی، هیچ گونه تغییری نکرده است.

در شکل زیر تصویری از یک سنجاکک نشان داده شده است. این فسل مربوط به ۱۱۴ میلیون سال پیش است. همانطور که می‌بینید ساختمان بدن سنجاکک در طی این سالها تغییری نکرده است.



آیا محیط می تواند تاثیرات گزینشی بر روی جانوران بگذارد؟ چگونه محیط به صورت گزینشی، یک گونه را به گونه های جدید تبدیل می کند اما سایر جانوران که در همان محیط قرار دارند، بدون تغییر باقی می مانند؟!

منابع:

[http://www.newscientist.com/blogs/shortsharpscience/۲۰۱۱/۰](http://www.newscientist.com/blogs/shortsharpscience/۲۰۱۱/۰۴/biggest-fossil-spider-found.html)

[۴/biggest-fossil-spider-found.html](http://www.newscientist.com/blogs/shortsharpscience/۲۰۱۱/۰۴/biggest-fossil-spider-found.html)

<http://www.sciencephoto.com/media/۱۷۱۶۹۸/enl>

پیوست ۱۴ علت انقراض نسل های بینابینی به صورت گزینشی

توسط محیط

محیط به هیچ وجه نمی تواند به صورت گزینشی عمل کرده و فقط نسل های بینابینی را منقرض کند. و از طرف دیگر اگر ایجاد گونه های جدید در اثر سازگاری بیشتر با محیط بوده است، پس چرا همین محیط : نسل های سازگار تر را، آن هم به صورت گزینشی، از بین برده است؟! به عبارت دیگر: آیا محیط چیزی را که خود آفریده، منقرض میکند و آن هم به صورت گزینشی!!! تکامل (تطور) و تغییر در موجودات برای سازگاری بیشتر بوده است و یا برای انقراض بوده است؟! اگر این تغییر در جهت افزایش سازگاری بیشتر بوده است، پس چرا گونه هایی که در جهت سازگاری بیشتر با محیط از شامپانزه منشعب شده اند از خود شامپانزه قدرت سازگاری کمتری داشته اند؟!!!!

می پرسیم: چرا گونه ها تغییر کرده اند؟

می گویند: برای سازگاری با محیط و تحت تاثیر محیط !!!

می پرسیم: پس چرا منقرض شده اند؟! مگر نه اینکه تحت تاثیر همین محیط، و در جهت سازگاری بیشتر ، تغییر کرده اند !!!

چرا موجوداتی که از شامپانزه باهوش تر بوده اند منقرض شده اند!!!! مگر هوش

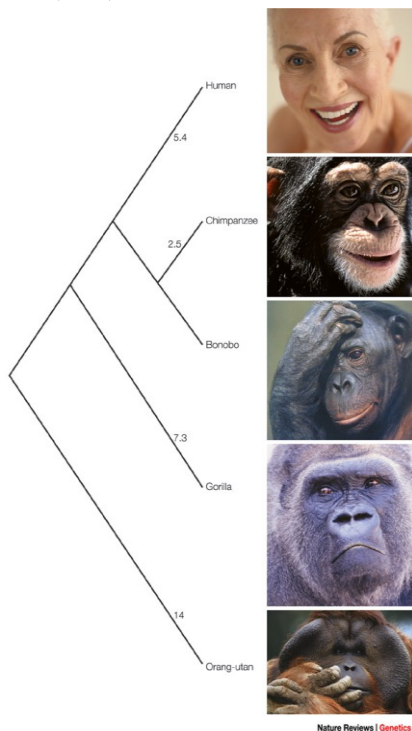
باعث افزایش سازگاری با محیط و بقا نمی شود؟؟؟ پس چرا شامپانزه ای که

هوش کمتری داشته اند باقی مانده است و آن موجودات باهوش تر منقرض شده است؟

چرا موجوداتی که از شامپانزه متکامل تر (باهوش تر و قویتر) بوده اند به صورت گزینشی، منقرض شده اند!!!! مگر آن موجودات بینابینی، متکامل تر و سازگار تر با محیط نبوده اند؟! پس چرا شامپانزه ای که نسبت به آنها از تکامل پائین تری برخوردار بوده، باقی مانده است ولی موجودات سازگارتر (باهوش تر و ...)، منقرض شده اند؟ آن هم به صورت گزینشی؟

چرا تطورگراها به دنبال فسیل های بینابینی هستند؟ چرا این گونه های و نسل

پیوست ۱۵ ابطال داروینیسیم عدم امکان آمیزش انسان و میمون! چرا؟!



نقل قولی از یک پروفیسور تطور گرا:

فرض کنید شما در ساحل اقیانوس هند در جنوب سومالی رو به سمت شمال بایستید و با دست چپ، دست راست مادرتان را بگیرید. به همین شکل مادرتان هم دست مادرش یعنی دست مادربزرگ شما را بگیرد. مادربزرگ شما هم دست مادرش را بگیرید و این زنجیره همینطور به سمت غرب امتداد یابد. این زنجیره راهش را از کرانه اقیانوس هند به سوی بوته زارهای نواحی مرزی کنیا ادامه می دهد. فکر می کنید چه قدر باید به راهنما ادامه دهیم تا به جد مشترکمان با شامپانزه ها برسیم؟ این مسیر به طرز شگفت آوری کوتاه است. اگر برای هر

شخص یک متر جا در نظر بگیریم، ما در کمتر از پانصد کیلومتری ساحل به جدّ مشترکمان با شامپانزه‌ها می‌رسیم.

خوب، بر طبق سخن، هر نسلی می‌بایست با نسل قبلی آمیزش کند، تا امکان ایجاد نسل جدید وجود داشته باشد. و البته که این زنجیر می‌بایست پیوسته و فاقد هرگونه انفصال و جدایی باشد. مطمئناً در انتهای این زنجیر به یک مادر بزرگ مشترک می‌رسیم که از این مادر بزرگ، دو فرزند کاملاً متفاوت بوجود آمده است که نه تنها خودشان بلکه نسل‌های بعد از آنها نیز نمی‌توانند با هم آمیزش کنند!!! اما چطور این مادر بزرگ مشترک، دوکاره(انسان ساز و شامپانزه ساز) شده است و در طی این مدت طولانی بر فرض ۵.۴ میلیون سال، هیچ کدام از این مادر بزرگ‌ها دیگر دوکاره نبوده‌اند تا شاهد دهها گروه انسان مختلف باشیم که هر گروه تنها بتواند با افراد همان گروه، آمیزش کند!

تطور گراها می‌گویند در ۵.۴ میلیون سال پیش، انشعابی در نیای مشترک اتفاق می‌افتد و یکی از این انشعاب‌ها به شامپانزه امروزی و یکی از آنها به انسان امروزی ختم شده است. مفهوم این سخن این است که اگر ما نسل انسان و شامپانزه را به عقب ببریم به یک نقطه مشترک (نیای مشترک) می‌رسیم. طبیعتاً می‌بایست این نقطه مشترک یک عضو (پدر و مادر یا حداقل مادر) باشد. به همین دلیل تطور گراها می‌گویند انسان و شامپانزه پسر عموهای هم هستند.

تطور گراها به(جد مشترک-نیای مشترک) معتقدند. و به این نقطه مشترک: " انشعاب بزرگ" می‌گویند. این نقطه مشترک نهایتاً یک عضو(یا اعضائی) است که می‌بایست دارای اولاد (progeny) و فرزندان باشد که یکی از این فرزندان به شامپانزه امروزی و فرزند دیگر به انسان امروزی ختم می‌شود. یعنی نهایتاً انسان و شامپانزه می‌بایست در این عضو (پدر و مادر (parent) یا حداقل مادر) اشتراک داشته باشند و در این حالت باید بپذیریم که این عضو، دارای فرزندان است که این فرزندان آنقدر با هم اختلاف ژنتیکی دارند که امکان آمیزش میان آنها و نسل‌های بعد از آنها وجود ندارد و این موضوعی کاملاً غیر ممکن است.

سوال این است : آیا انسان و شامپانزه می توانند با هم آمیزش بکنند؟ اگر می توانند آمیزش (به صورت آزمایشگاهی یا طبیعی) بکنند، نام این گونه بینابینی چیست؟ اگر نمی توانند آمیزش بکنند دلیل این موضوع چیست؟



مطمئناً تصور گراها نمی توانند دلایل محیطی را عامل این عدم آمیزش بدانند، زیرا در طی آن زمان فرضی (۵.۴ میلیون سال از نقطه انشعاب) هیچ گونه تغییری در انسان ها بوجود نیامده است. و تمام انسان های روی زمین می توانند با هم آمیزش کنند(گذر زمان و محیط های مختلف نوع آنها را تغییر نداده است)... مثلاً یک ایرانی می تواند با سرخ پوست آمریکایی و یک ژاپنی می تواند با سیاه پوستان و یک اروپایی می تواند با یک مصری آفریقایی، آمیزش کند. و دارای فرزند شوند.

و محیط به هیچ وجه نتوانسته است کوچکترین تاثیری بر روی آمیزش بگذارد و اکنون تمام این انسان‌ها می‌توانند با هم آمیزش کنند. شامپانزه‌ها نیز در همان فاصله زمانی و در همان طبیعت و محیط بوده‌اند و امروزه همه شامپانزه‌ها می‌توانند با هم آمیزش کنند و داری فرزند شوند، لذا محیط در این فاصله زمانی نتوانسته است بر آمیزش شامپانزه‌ها نیز تغییری ایجاد کند. بنابراین وقتی انسان و شامپانزه نمی‌توانند با هم آمیزش کنند و گونه بینابینی را بسازند لذا این عدم آمیزش می‌بایست در نقطه انشعاب بوجود آمده باشد، یعنی از یک عضو (مادر) دو فرزند کاملاً متفاوت زائیده شود که نه تنها خودشان بلکه نسل‌های بعد از آن‌ها هم نتوانند با هم آمیزش کنند که این موضوعی کاملاً غیرممکن است. اگر عامل محیطی باعث این تغییر نیست و این تغییر در نقطه انشعاب بوجود آمده است. این موضوع چگونه امکان پذیر است که از یک مادر دو فرزند(نسل انسان و نسل شامپانزه) بوجود بیاید که نه تنها این فرزندان نمی‌توانند با هم آمیزش کنند بلکه امکان آمیزش نسل‌های بعدی هم وجود نداشته باشد. آیا امکان پذیر است که از یک عضو (مادر)، دو فرزند متفاوت بوجود بیاید؟ و چرا این اتفاق فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده است. چرا انسان و شامپانزه مانند جدشان (نیای مشترک) دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز) نبوده‌اند. چرا نباید این انشعاب بارها و بارها و در نقاط مختلف کره زمین اتفاق بیفتد تا ما شاهد وجود گونه‌های بینابینی و ده‌ها گروه انسان مختلف باشیم. چرا این اتفاق فقط و فقط یک بار افتاده است؟

پیوست ۱۶ ابطال داروینیسیم انشعابی که فقط یک بار اتفاق افتاد

چرا انشعاب از نیای مشترک در ۵.۴ میلیون سال پیش اتفاق می افتد و دیگر این انشعاب اتفاق نمی افتد. آیا نباید این انشعاب ها و جدا شدن ها به تدریج و در فواصل زمانی مختلف در شامپانزه و انسان اتفاق بیفتد!!! به این معنی که انسان و شامپانزه همانند جد مشترکشان که دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز!!!) بوده ، آنها نیز دوکاره از آب در بیایند و نوع های مختلف از انسان بوجود بیایند؟!!

آنچه تعجب آور است این است که تطور گراها بدون اینکه به این موضوع توجه بکنند ادعا می کنند که این اتفاق تنها و تنها یک بار اتفاق افتاده است. اما یک قانون می بایست تکرار پذیر باشد . آیا ما می توانیم منکر قانون جاذبه شویم؟ خیر .. زیرا این قانون در همه جا قابل مشاهده است و تکرار پذیر است و به اصطلاح تاریخ مصرف ندارد . اما تطور گراها می خواهند ما قانونی را باور کنیم که فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده و دیگر تکرار نشده است. اگر امروز گونه های مختلفی از انسان وجود داشت، می شد باور کرد که این انشعاب بارها و بارها اتفاق افتاده است .

چرا تطور گراها بدنبال فسیل نسل های بینابینی هستند؟ آیا این خود نشان نمی دهد که این انشعاب فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده است! چرا ما نبایستی شاهد وجود گونه های بینابینی در طبیعت باشیم؟

چرا شامپانزه ها نبایستی همانند جدشان که شاخه ای از آن منشعب شده است و به انسان امروزی ختم شده است. بازهم در نقاط مختلف زمین و در فواصل زمانی مختلف شاخه هایی از آنها منشعب شود تا ما شاهد وجود گونه های بینابینی باشیم و نیازی نباشد که بدنبال فسیل بگردیم .

در حقیقت یک قانون می بایست ، تکرار پذیر باشد و تاریخ مصرف نداشته باشد اما گویا تطور، قانونی است که فقط یک بار اتفاق افتاده است .

چرا تطور گراها بدنبال فسیل ها هستند؟! با توجه به تکراری بودن این فرایند، آنها می توانند گونه های بینابینی را در طبیعت پیدا کنند، و نیازی نیست که

خودشان را برای پیدا کردن فسیل‌ها به زحمت بیندازند. چرا که به طور مداوم این انشعاب در فواصل زمانی متفاوت در حال تکرار بوده است. به عبارت ساده تر شامپانزه‌ها در فواصل زمانی صد‌ها ساله نسبت به هم، همانند نیای مشترکشان انشعاب پیدا کرده و لذا در هر عصری انواع گونه‌های بینابینی می‌بایست وجود داشته باشند. آیا ما در طبیعت گونه‌های بینابینی را می‌بینیم؟! بایست وجود داشته باشند. آیا ما در طبیعت گونه‌های بینابینی را می‌بینیم!؟

پیوست ۱۷ ابطال داروینیسیم تطور در مقیاس میکرونی

امروزه بشر به پیشرفت‌های بسیار بزرگی رسیده است. سوالی که وجود دارد این است که: آیا ناپیوستی تطور در مقیاس‌های بسیار کوچک قابل مشاهده و اندازه‌گیری باشد؟ آیا با پیشرفت‌هایی که در علم صورت گرفته است نمی‌توان تغییرات ژنتیکی کوچک در گونه‌ها را به ثبت رساند؟! آیا تطور گراها تاکنون توانسته‌اند، تغییرات بسیار کوچک در یک گونه را که علامت و نشانه‌ای برای تبدیل شدن به گونه دیگر باشد به ثبت برسانند؟! آنچه سوال برانگیز است این است که با پیشرفت‌های صورت گرفته، انتظار می‌رود که تغییرات کوچک در یک گونه قابل اندازه‌گیری و ثبت شدن باشد. یعنی این فرایند تبدیل شدن از یک گونه به گونه دیگر در مقیاس میکرونی قابل اندازه‌گیری باشد تا تطور گراها بتوانند نمونه‌ای عملی برای ادعایشان داشته باشند!!!! آیا ناپیوستی از بین میلیون‌گونه موجود حداقل یک گونه، علائم و نشانه‌هایی از تبدیل شدن به گونه دیگر را در مقیاس میکرونی (micro evolution) داشته باشد؟! و نشان‌دهنده ایجاد تغییرات بزرگ (macro evolution) در یک گونه و تبدیل شدن آن به گونه دیگر باشد.

در کره زمین میلیون‌ها گونه مختلف وجود دارد. با توجه به اینکه تطور مختص به یک گونه خاص نمی‌باشد و از طرف دیگر تطور مربوط به زمان خاصی نیز نمی‌باشد لذا طبیعتاً می‌بایست در هر مقطع زمانی، شاهد نشانه‌هایی از فرایند تطور در یکی از گونه‌ها باشیم. آیا تطور گراها توانسته‌اند نشانه‌ای

هرچند کوچک از تغییرات در یکی از این میلیون گونه، را پیدا کنند. به عبارت دیگر در یکی از میلیارد عضو از میلیون گونه مختلف، نشانه هایی از ایجاد تغییرات بسیار کوچک و تبدیل شدن از یک گونه به گونه دیگر را به ثبت برسانند!!!!!! (آیا وقت آن نشده به عظمت خالق این دستگاه عظیم تسلیم شویم و او را به یکتایی و کبریایی تسبیح کنیم؟؟؟)

در حقیقت وجود میلیون ها گونه مختلف، احتمال در حال وقوع بودن تطور را در یکی از گونه ها افزایش می دهد!! لذا اگر بر اساس قانون احتمالات بخواهیم در نظر بگیریم، در هر مقطعی از زمان می بایست شاهد وجود گونه های بینابینی باشیم!!!! مثلا: شامپانزه هایی که انگشت شست آنها در حال جابجا شدن است و قوسی کف پا در حال ایجاد شدن است. و خرس هایی که در حال تبدیل شدن به گونه هایی شبیه به وال هستند و....

مغله ای که تطور گراها به عنوان دستاویزی برای خود استفاده می کنند: زمان است. به این معنی که می گویند: میلیون ها سال زمان لازم است که یک گونه به گونه دیگر تبدیل شود. اما وقتی صحبت از میلیون ها گونه مختلف است طبیعتا در هر مقطعی از زمان می بایست شاهد نشانه هایی (هرچند کوچک) در یکی از گونه ها برای تبدیل شدن به گونه دیگر باشیم. آیا در این مقطع زمانی حتی یک گونه از میلیون ها گونه مختلف، در حال تطور نیست تا بتوانید نشانه هایی از آن را به ثبت برسانند!

خلقت گراها، تغییرات میکرونی را قبول دارند. مثلا تغییراتی که می تواند در منقار یک نوع پرنده ایجاد شود. اما آیا تا کنون تغییرات میکرونی که نشان بدهد یک گونه در حال تبدیل شدن به گونه دیگر است مشاهده شده است؟

پیوست ۱۸ ابطال داروینیسیم فسیلهای میان دوره ای

دوره کامبرین نقش اساسی و مهمی در تاریخ حیات بر روی زمین ایفا می کند. زمانی که اغلب گروههای بزرگ جانوران اولیه در قالب فسیل ظاهر شدند. این

حادثه گاهی (انفجار کامبرین) نامیده می‌شود به دلیل اینکه زمان کمی برای ایجاد آن طی شده است. در ابتدا تصور می‌شد که سنگهای این دوره حاوی اولین و قدیمی‌ترین فسیلهای جانوری است.

داروین ریشه نوعها را چنین بیان کرده است: اگر تئوریم درست باشد، تعداد بیشماری از نوعهای گذر میانی که رابط میانی نوعها میباشند حتماً میبایستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آنها را هم فقط از میان فسیلها میتوان یافت.

فسیلهای یافته شده از صخره های کامبرین مربوط به بی مهرگان ساختار پیچیده ای مانند حلزونها تریلوبیت اسفنجها، کرمها، شقایق دریایی، ستاره دریایی و غیره می باشد. جالب اینجاست که تمام این نوعهای مختلف از یکدیگر در آن واحد و بدون اینکه هیچ اجداد مشترکی داشته باشند پدیدار شده اند. بخاطر همین این اتفاق از آن به عنوان انفجار کامبرین یاد میشود. چطور ممکن است که دنیا در آن واحد مملو از گروههای خیلی متفاوت موجودات زنده شده، و با داشتن ساختارهای خیلی متفاوت بدون اینکه هیچ جد مشترکی داشته باشند بوجود آمده باشند؟

این سوالی است که تطور گرایان تا کنون نتوانسته اند به آن جوابی بدهند. یکی از پشتیبانان فلسفهٔ تطور در سطح جهان زیست شناس انگلیسی بنام ریچارد داوکینس، در ارتباط با این حقیقت که تزه‌های او را طرد و رد می کند چنین می گوید ... :قشرهای کامبرین، کهنترین قشرهایی که در آن گروههای اصلی بی مهرگان را یافته ایم می باشد. اینها علیرغم اولین بار پدیدار شدنشان، خیلی تکامل یافته بودند. انگار بدون داشتن گذشتهٔ ای، به همان صورت، به وجود آمده اند، گویی همانجا بوجود آمده اند. البته این پدیدار شدن آنی، کسانی را که به آفرینش خالق مقتدر و حاضر و ناظر و باقی اعتقاد دارند، بسیار ممنون می سازد.

در دوران کامبرین پدیدار شدن آنی تریلوبیتها، که دارای ساختار بسیار پیچیدهٔ چشمی هستند. بسیار تعجب آور است. این چشم با دارا بودن شبکهٔ چشم

مرگب که از صدها تنگه بوجود آمده و دارای سیستم جفت عدسی می باشد، فقط توسط یک مهندس اپتیک خوب تعلیم یافته و با استعداد می تواند گسترش داده شود.



پیوست ۱۹ ابطال داروینیسیم بررسی وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی!

بررسی صحت وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی!

هر چند جاپاها و وسایل دست ساز قدیمی فراوان فرضیه خلقت نخستین انسان‌ها را بهتر تأیید می کند اما در زیر فقط به بررسی تعدادی از این جاپاها می پردازیم. طبیعتاً صحت همین جاپاها و وسایل، برای تأیید نظریه ارائه شده و همچنین رد فرضیه تطور داروینی کفایت می کند.



Very Large Foot Print in Solid Granite- rugged mountain in the Cleveland National Forest.

جا پای بزرگ انسان با قدمت بسیار بالا بر روی یک گرانیتی (قاره آمریکا)



human and dinosaur foot print -paluxy river in glen rose texas

جاپاهای و وسایل قدیمی یافته شده از اهمیت بسیار زیادی برخوردار هستند. طبیعتاً تطور گراها به انکار این جاپاها خواهند پرداخت. البته تعداد این جاپاها به اندازه ای زیاد می باشد که نمی توانند تمام آنها را تقلبی بدانند. مثلاً در یکی از سایت های تطور گرا، به رد قدمت جاپاهای پیدا شده در جلن روز تگزاس (تصویر فوق) پرداخته شده است. و قدمت این جاپاها را بجای ۱۵۰-۱۲۰

میلیون سال، فقط ۳.۷ میلیون سال و هم قدمت لوسی در لاتولی می داند. there are of course several fully accepted cases of fossilised human footprints but they all date from before mary leaky's discovery of the 'lucy' footprint in laetoli, which is estimated at ۳.۷ million years old. this is currently the oldest un-refuted humanoid footprint on record. all other footprint from rock strata from before this date are considered hoaxes or coincidences. the following examples are a selection of accredited reports of human footprints (remains) in strata older than ۳.۷million years.

در متن فوق نویسنده، صحت جاپا را درست می داند اما قدمت آن را تنها ۳.۷ میلیون سال پیش، می داند اما نکته مهم این است که اکثر جاپاهای پیدا شده در آمریکا می باشند. و تطور گراها سفر انسان به این قاره را در حدود ۳۰ هزار سال پیش و آن هم در زمان عصر یخبندان می دانند. حال اگر قدمت این جاپاها را بجای ۱۵۰ میلیون سال فقط ۳.۷ میلیون سال پیش فرض کنیم. مشکلی که برای تطور گراها بوجود می آید این است که چگونه ممکن است که انسانها در ۳.۷ میلیون سال پیش در قاره آمریکا باشند؟! از طرف دیگر، در کنار جاپای پیدا شده جاپای یک دایناسور وجود دارد و این در حالی است که دایناسورها ۶۵ میلیون سال پیش منقرض شده اند. این تناقض را چگونه می توانند پاسخ دهند؟

چگونه ممکن است در ۳.۷ میلیون سال پیش و زمانی که قاره آمریکا از آسیا جدا بوده، انسان ها توانسته اند به این قاره سفر کنند؟ آیا در ۳.۷ میلیون سال پیش نیز یخبندان بوده است؟! پس ادعای تطور گراها مبنی بر انتقال انسان ها از تنگه برینگ در ۳۰ هزار سال پیش و در عصر یخبندان چه می شود؟! جالب است بدانید که این جاپا بر روی سنگی مربوط به دوره مزوزئیک می باشد. دوران مزوزئیک مربوط به ۶۵ تا ۲۵۰ میلیون سال پیش می باشد. البته مجددا یاد آوری می شود که این مطلب تحلیل، دانشمندان خلقتگرای

مسیحی است ، ما ممکن است قبول کنیم ، عمر گونه های جانوری و گیاهی (با استناد به فسیلهای مکشوفه) چند میلیون سال بوده ولی از نظر اسلام عمر نوع انسان فعلی که پس از هبوط به ارض شروع می شود ، حداکثر ۷۰۰۰ سال است . با ادله متعددی که ارائه شد . در صورت کشف آثار ما قبل از آن منتسب به انسانها ، تازه به شرط اثبات صحت آنها ، آنها را مربوط به نوع انسان فعلی نمی شناسیم . شاید همانطور که در برخی روایات آمده نسناس ها بوده اند ...

پیوست ۲۰ ابطال داروینیسیم پرواز برای چه؟

تطور گراها می گویند: خزندگان بزرگ خیلی زود از بین رفتند و برخی از آن ها کوشیدند که به پرواز درآیند (شاید به علت فرار از دست رقیبان بزرگ) . سپس خزندگانی پیدا شدند که می توانستند به یاری پر و بال، پرواز کنند . این جانوران به پرندگان امروزی تبدیل شدند.

اما حشرات اولین موجوداتی بوده اند که بال داشته اند. بهر حال باید تطور گراها دلیلی برای پرواز پیدا کنند:

۱- چیزی در آسمان بوده است و این جانورانی که روزگاری در زمین بوده اند می خواسته اند به چیزی که در آسمان وجود دارد برسند... (اما در لحظه شروع هنوز چیزی در آسمان نیست که بخواهند به آن برسند... حشرات برای چه بال در آوردند و می خواستند که به چه برسند؟!)

۲- از دست چیزی که در زمین بوده است به اصطلاح فرار می کرده اند... مثلا مارمولکی برای فرار از دشمنش بال در می آورد و شروع به پرواز می کند... اما آیا این تعقیب و گریز در میان جانوران زمان مشخصی دارد؟!

و حال چند سوال کلی

۱- آیا نیاز باعث ایجاد عضو جدید می شود؟!

۲- آیا نیاز و آن هم نیاز حیاتی، به یک جاندار فرصت تغییرات را در دوران حیاتش می دهد؟ آیا امکان انتقال این تغییرات به فرزند وجود دارد و یا قبل از اینکه زاد و ولد کند آن نیاز حیاتی ناپوشش می کند؟

۳- آیا جهش می تواند یک عضو جدید ایجاد کند؟ (میلیاردها انسان وجود دارد آیا انسان بال دار دیده اید؟ به طور کلی تر ... آیا انسانی که عضو جدیدی داشته باشد دیده اید؟ ... آیا میلیاردها انسان، احتمال وقوع را نباید افزایش بدهد؟

۴- آیا فرار از رقیبان و دشمنان ، چیزی است که محدوده زمانی مشخصی داشته باشد؟!

۵- بعد از اینکه پرندها و حشرات در آسمان پرواز کردند... طبیعتا سایر جانوران از آن زمان می بایست دلیل بیشتری برای پرواز داشته باشند تا بتوانند آنها را شکار بکنند... پس لذا جانوران زیادی در خشکی (در طی این فاصله زمانی) می بایست در حال تلاش برای پرواز باشند. آیا مارمولکی که بال در آورده باشد در طبیعت وجود دارد؟ چرا هیچ جانوری دیگر در حال تلاش برای رفتن به آسمان نیست؟



پر پرندها بزرگترین مشکل دارونیسم ها می باشد. چرا و چگونه پر پرندها بوجود آمدند؟!



آیا مکانیزم پرواز به این سادگی است؟! پرواز در آسمان یک مکانیزم بسیار پیچیده است که نیازمند یک طراح بینهایت هوشمند می باشد.

اینکه پاهای جلوی خزندگان چطور در نتیجه موتاسیون تبدیل به بال میشود از سوالاتی است که تا کنون اصلاً توضیحی نداشته است. غیر از این فقط داشتن بال برای موجودات خشکی که به پرندگان تبدیل شوند کافی نمیباشد. بعنوان مثال ساختار استخوانی پرندگان خیلی سبکتر از ساختار استخوانی موجودات خشکی میباشد ششهایش خیلی متفاوت چه از نظر کارکرد و چه از نظر ساختار می باشد. ساختار اسکلتی و ماهیچه ای متفاوتی دارند و سیستمهای گردش خون و قلب بسیار تخصص یافته دارند. این مکانیزمها یواش یواش یکجا جمع نمیشوند بنابراین تئوری تبدیل موجودات خشکی به پرندگان چیزی جز سفته نمی باشد.

ششهای مخصوص پرندگان:

ششهای پرندگان دارای ساختاری کاملاً متفاوت با خزندگان و پستانداران می باشد. ششها در پرندگان دارای ساختار " flow-through " می باشد اما در خزندگان ساختار ششها به صورت " in-out " می باشد .

ششهای پرندگان به صورتی می باشد که هوا از یک طرف وارد و از طرف دیگر خارج می شود. یعنی مجرای ورودی و خروجی متفاوت می باشد.

اما در خزندگان و پستانداران، ششها به گونه ای است که از همان مجرایی که هوا وارد ششها می شود از همان مجرا نیز خارج می شود. یعنی مجرای ورودی و خروجی مشترک می باشد.

مکانیزم تنفس در پرندگان کاملا متفاوت با خزندگان و پستانداران است. یک پرنده کوچک می تواند در دقیقه نزدیک ۲۵۰ بار تنفس کند. تا عمل اکسیژن رسانی به بافت های بدن در حین پرواز و در نتیجه مصرف زیاد انرژی تامین شود.

آیا تا کنون مرغ یا خروس یا شتر مرغی را دیده اید که بتواند پرواز کند. تطور گراها می توانند با به پرواز در آوردن یک مرغ فرضیه خود را ثابت کنند:

آیا نباید یکی از این جوجه مرغ ها، در اثر جهش شرایط لازم برای پرواز را داشته باشد؟! چرا از بین این همه جوجه حتی یکی هم نمی تواند پرواز کند؟
منابع:

<http://creation.com/the-evolution-of-feathers-a-major-problem-for-darwinism>

<http://creation.com/fancy-flying-from-advanced-aeronauti>

پیوست ۲۱ ابطال داروینیسیم افزایش سه برابری مغز

فعلا در این قسمت تنها ابعاد مغز و جمجمه و اختلاف آن در شامپانزه و انسان را مورد بررسی قرار می دهیم و بعدا تفاوت های ساختاری آن را مورد توجه قرار خواهیم داد و خواهیم گفت که ایجاد این تفاوت های ساختاری با گذر زمان غیر ممکن است.

مغز و جمجمه انسان بیش از سه برابر جمجمه و مغز شامپانزه می باشد؟ تطور گراها چگونه می خواهند بزرگ شدن مغز را توجیه کنند؟!

اما چه چیزی باعث این افزایش شده است؟ تطور گراها می گویند که: استفاده از

مغز باعث افزایش حجم جمجمه و مغز شده است. یعنی همان داستان استفاده از یک عضو و بزرگ تر شدن آن و در نتیجه به ارث رسیدن آن به فرزندان و تکرار این فرآیند ... یعنی با استفاده بیشتر از مغز ، جمجمه و مغز در حد میکرون بزرگ تر شده است و این به فرزندان منتقل شده است و در طی میلیون ها سال مغز انسان سه برابر مغز شامپانزه و نیای مشترکش شده است... همانطور که قبلا گفته شد اگر امکان به ارث رسیدن صفات اکتسابی بود طبیعتا قبل از مغز ، با آن همه فشاری که به قوس کف پای انسان وارد می شود ، قوس تنها به میزان یک میکرون (مقدار بسیار بسیار ناچیز) کم می شد و این به فرزندان منتقل می شد... می بایست در طی ۵.۴ میلیون سال ، این قوسی کاملا از بین می رفت!... چگونه است که این قوسی از بین نمی رود اما جمجمه همچون یک بادکنک بزرگ می شود و به ابعادی در حدود سه برابر ابعاد شامپانزه می رسد؟! آیا جنس ضعیفی چون مغز می تواند جنس سختی همچون جمجمه را بزرگ کند ولی در طی همین فاصله زمانی، آن همه فشاری که به پای انسان وارد می شود نمی تواند که قوسی کف پای انسان را از بین ببرد؟! این تناقض را چگونه می توان پاسخ داد؟

دوستان عزیز دقت کنند که موضوع افزایش همگون و یکنواخت تمام اعضای بدن نیست... بلکه موضوع این است که چرا ابعاد جمجمه نسبت به ابعاد بدن در انسان سه برابر شامپانزه است... در حقیقت تغذیه به طور کلی می بایست به مرور باعث بزرگتر شدن کلی شود و نه اینکه به صورت اختصاصی فقط جمجمه رانسبت به بدن بزرگ تر کند.

داروینیستها می گویند : در انتخاب جنسی، زن‌ها مردهای باهوش‌تر را ترجیح داده‌اند؛ و به این دلیل پیشرفت مغز به طور دیوانه واری به سمت بزرگ شدن رفته‌است.

چرا تنها و تنها شاخه ای از نیای مشترک که قرار است به انسان امروزی ختم شود چنین گزینشی را انجام داده است؟ چرا شامپانزه خانم ها ، شامپانزه های

باهوش تر را ترجیح نداده اند؟ اما آیا ابعاد مغز الزاما به معنی هوش بیشتر است؟ فعلا ما در این قسمت پرسیده ایم که چرا مغز انسان سه برابر مغز شامپانزه است؟ از طرف دیگر پژوهشگران تاکید می کنند ارتباط خاصی میان میزان توانایی مغزی انسان با حجم یا وزن آن وجود ندارد. همانگونه که مطالعه انجام شده روی مغز آلبرت اینشتین نشان می دهد ابعاد و وزن مغز او کمتر از حد متوسط بوده است. نکته بسیار مهم: تغییر در نسبت اندازه و ابعاد مغز به ابعاد بدن می باشد. و این یعنی عضوی از بدن به صورت اختصاصی بزرگ تر شده است. در صورتی که در فرایند گزینش جنسی، طبیعتا فرد با مغز و جمجمه بزرگ تر می بایست هیكل بزرگتر هم داشته باشد. سوال این است: که چرا این نسبت به هم خورده است؟ .

پیوست ۲۲ ابطال داروینیسیم از دریا به خشکی



این ماهی به نام کوئلاکانت (coelacanth) توسط تطور گراها به عنوان حلقه گمشده بین ماهیان و دوزیستان معرفی می شود. تطور گراها می گویند: روزی این ماهی تصمیم می گیرد!!! که در خشکی با باله های خود راه برود در نتیجه

تبدیل به یک دوزیست می شود.

در سال ۱۹۳۸ این ماهی در ماداگاسکار دقیقاً همانند فسیل های باقی مانده از آن پیدا شد. و مشخص گردید که این ماهی از باله های منحصر به فرد خود برای حرکت عمودی در دریا‌هایی با عمق بالا (همچون اقیانوس هند) استفاده می کند، نه به عنوان وسیله ای برای راه رفتن بر روی خشکی.

همچنین امروزه تعداد زیادی از این ماهی ها در اقیانوس هند زندگی می کنند و جالب است که در طی ۴۰۰ میلیون سال، جهش یا انتخاب طبیعی به هیچ وجه نتوانسته است کوچکترین تغییری در این ماهی ها ایجاد کند و ساختمان بدن آن ها دقیقاً مشابه فسیل های بدست آمده از آنها می باشد.



بنا به سناریوی تطور گرایان، ماهیان ابتدا به موجودات دوزیستی تطور پیدا کرده اند. اما همچنان که شما نیز گمان می کنید هیچ دلیلی که این سناریو را اثبات کند وجود ندارد. حتی یک فسیل که چنین چیزی را نشان دهد پیدا نشده است. نویسنده کتاب تطور و فسیل شناسی مهره داران، تطور گرای معروف روبرت ل. کارول این حقیقت را " که ما دارای فرمهای فسیلی گذرمیانی ماهیان و دوزیستان نمی باشیم " بدون خواست خودش هم که باشد مطرح می کند. فسیل شناس تطورگرا بنام کولبرت و مورالس در مورد قورباغه ها، سمندر ها و سسیلینها که سه گروه دوزیستی می باشند این تفسیر را می کنند: دلیلی بر اینکه موجودات دوزیستی دوران پالئوویک دارای جدّ مشترک بودند، وجود

ندارد. قدیمیترین فسیل قورباغه ها، سمندر ها و سیلینهای شناخته شده هیچ فرقی از نمونه های زیستی امروز ندارند و خیلی متشابه هستند. اما ۵۰ سال قبل از این به موجودیت فسیلی میان ماهی و دوزیستی باور داشتند. یک فسیل ماهی که سن تقریبی آن ۴۱۰ میلیون سال برآورد شده و نامش را کوئلاکانت گذاشته اند در خیلی از منابع تطور گرایان قطعاً بفرم یک گذرمیانی معرفی می شد. تطور گرایان کوئلاکانت را دارای یک ریه ابتدائی ساده، یک مغز تطور یافته، دارای یک سیستم گردش خون و سیستم هضمی آماده به خشکی رفتن، حتی دارای یک سیستم راه رفتن ابتدائی، میدانستند و آن را یک نمونه فرم گذرمیانی معرفی می کردند. این تفسیرها، بدون تردید تا پایان دوران ۱۹۳۰ در میان اهل علم مورد قبول بود. فقط در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۸ یک کشف جالبی در اقیانوس هند انجام شد. یک مورد از خانواده کوئلاکانت که بعنوان یک فرم گذرمیانی معرفی شده بود و ۷۰ میلیون سال پیش نسلش منقرض شده بود بطور زنده از اقیانوس بدست آمد! بدون تردید یک چنین کشفی از نظر تطور گرایان تأثیر شوک آوری داشت. فسیل شناس تطور گرا بنام ژل.ب. اسمیت گفته بود: " اگر با دایناسور روبرو می شدم اینقدر تعجب نمی کردم "

یک راهکار ساده و عملی برای تطور گراها وجود دارد. در حقیقت با توجه به اینکه این ماهی در دسترس می باشد لذا تطور گراها می توانند بررسی کنند که آیا این ماهی می تواند در خشکی زنده بماند و برای این کار کافی است به طور عملی این موضوع را بررسی کرده و نتایج آزمایش خود را منتشر کنند.

البته شاید تطور گراها می دانند که این ماهی خارج از آب هرگز زنده نخواهد ماند! و لذا همه جار و جنجالی که برای این شبهه به پا کرده بودند را هم، بی سر و صدا خاموش کردند و به شبهه ای جدید دست آویز شدند.

منابع:

<http://www.halleethehomemaker.com/۲۰۱۱/۰۳/creation-lazarus-taxa-come-forth>

پیوست ۲۳ ابطال داروینیسیم کریستف کلمب و کشف قاره آمریکا و تطورا!

کریستوف کلمب (۱۴۵۱-۱۵۰۶) سوداگر و دریانورد اهل جنوا در ایتالیا بود که شجاعانه به سمت اقیانوس اطلس حرکت کرد تا مسیر جدیدی به آسیا بگشاید که اتفاقاً خشکی بسیار بزرگ قاره آمریکا (که میلیونها سال قبل او خلق شده بود) برخورد و خبر این واقعه را به اروپا رساند و امروز اروپائیان به مردم دنیا می‌گویند، ما (کریستف کلمب) قاره آمریکا را کشف کرده ایم، گویی قاره آمریکا را از هیچ ساخته اند و... به هر حال او از طرف پادشاهی کاستیل (بخشی از اسپانیا) مأموریت داشت تا راهی از سمت غرب به سوی هندوستان بیابد، در سال ۱۴۹۲ میلادی با سه کشتی از عرض اقیانوس اطلس گذشت اما به جای آسیا به آمریکا رسید.

رفتار بومیان آمریکایی با تازه‌واردان دوستانه و صلح‌جویانه بود. کلمب در نامه‌ای به فردیناند و ایزابلا درباره ساکنان جزیره می‌نویسد: «این مردم دین ندارند و حتی بت نمی‌پرستند. بسیار نجیبند و نمی‌دانند بدی چیست. هیچ نوع سلاحی ندارند؛ نه یکدیگر را می‌کشند و نه از هم سرقت می‌کنند.»

چگونه است که بومیان زودتر از کریستف کلمب وارد قاره آمریکا شدند؟ فاصله زیاد قاره آمریکا با سایر قاره‌ها را این بومیان با چه وسیله‌ای طی کرده‌اند؟ این بومیان در چند سال قبل کاری را کرده‌اند که کلمب با کشتی‌های جدید برای اولین بار و بعد از آن همه سختی و در طی سفری ۳۵ روزه انجام داده است؟

توجیهات داروینستی

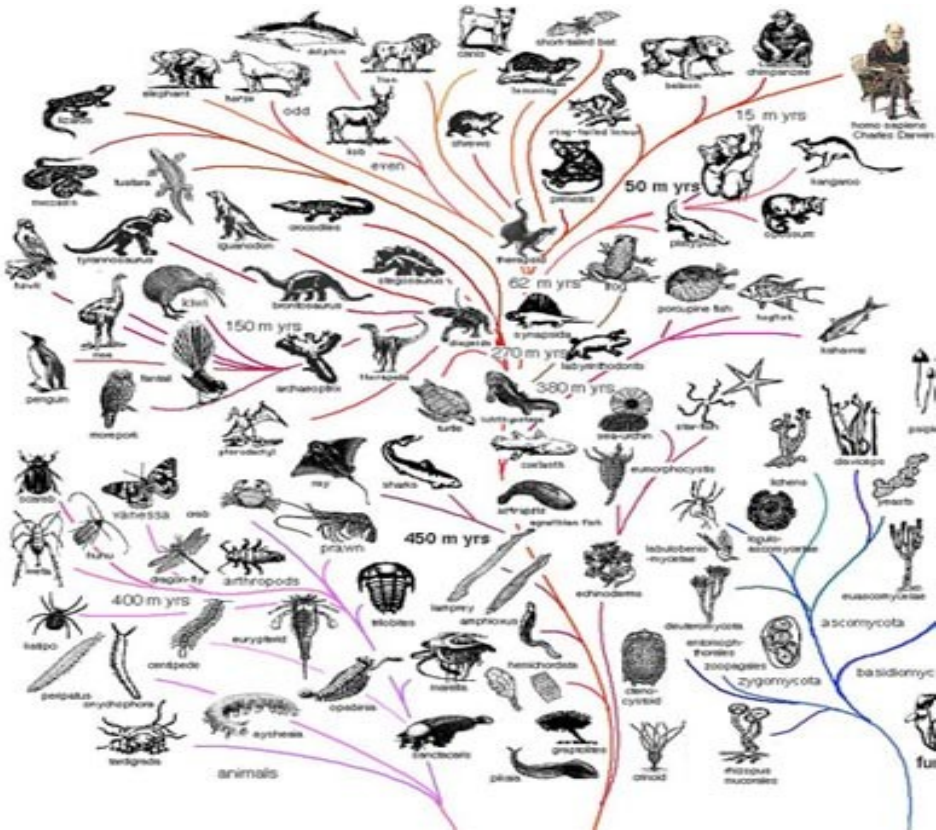
آنها ادعا می‌کنند: که در ۵.۴ میلیون سال پیش انسان‌ها از نیای مشترک منشعب شده‌اند و به دلایلی و به مرور زمان باهوش‌تر شده‌اند. اما چه زمانی این انسان‌ها آنقدر باهوش شده‌اند که توانسته‌اند کشتی بسازند که این فاصله زیاد را طی کنند و وارد قاره آمریکا شوند. طبیعتاً زمانی که به قول تطور‌گراها

انسان ها از نیای مشترک (۵.۴ میلیون سال پیش) منشعب شده اند ، می گویند : در آن زمان موقعیت خشکی ها را در دوران کرتاسه (cretaceous) و در ۶۵ میلیون سال به هم متصل بوده. و قاره آمریکای شمالی هنوز به سایر قاره ها متصل بوده است. و لذا حیوانات و انسانها می توانسته اند که وارد این قاره بشوند.

داروینییستها با بیان دلایلی همچون آسیایی نژاد بودن بومیان آمریکا (شامل اسکیموها و سرخپوستان)، ادعا می کنند که انسان ها با گذر کردن از تنگه ی برینگ (با عرض بیش از ۵۸ کیلومتر!) در ۳۰ هزار سال پیش و در عصر یخبندان که ارتباط آبی و اقیانوس بین این قاره ها یخ زده است توانسته اند که با عبور از راه یخی بوجود آمده، وارد قاره آمریکا شوند. تنگه برینگ، سیبری در آسیا را، از آلاسکا در قاره آمریکا جدا می کند. در آن زمان بر اثر یخ زدگی سطح اقیانوس در عصر یخبندان دو خشکی به هم متصل می شوند و شکارگران ساکن سیبری با گذر از این گذرگاه پا به قاره جدید نهاده و از آنجا در سراسر قاره جدید پخش شدند.

اما این فرضیه فاقد دلایل و شواهد مناسب می باشد و براستی چرا می بایست انسانها در عصر یخبندان به جای مهاجرت به نقاط گرمسیر به سمت شمال مهاجرت کنند و از قسمت های یخ زده خود را به آمریکا برسانند؟! چرا از آن مسیر بر نگشتند تا به دیگرانی هم خبر دهند و مسیر دو طرفه ای برقرار بماند ؟ چرا در یک جا متمرکز نشده اند و در کل قاره پخش شدند ؟ چرا انسانهای بومی آمریکا بت یا هر چیز دیگر نمی پرستیدند ؟ چرا ریشه های فرهنگی آسیایی را حفظ نکردند ؟ و دهها سوال دیگر . لذا این توجیهاات داروینیست ها را نیز رد و باطل می کنیم. و همچنان تاریخ عهد که همه انبیاء و اولیای الهی و همه صالحان و خوبان عالم به آن اعتقاد داشته اند را به عنوان واقعیت و حقیقت می پذیریم ، اینکه ما همینطوری و از زیر بته عمل نیامده ایم ، جایگاه عظیم در دستگاه خلقت الهی داریم و توانایی ها و تکالیفی بر عهده مان است ، خلقتی صورت گرفته ، هبوطی اتفاق افتاده و، قیامتی در پیش داریم و ...

پیوست ۲۴ ابطال داروینیسیم توهم تطور delusion of evolution



تطور گراها می گویند که نخستین سلول در زیر حجم عظیمی از آبهای گل آلود و بر اثر تابش نور و وزش بادهای سهمگین، به طور غیرارادی و ناگهان ظاهر شد. وقتی از آنها می پرسیم که چگونه چنین چیزی ممکن بوده، آنها می گویند که به شکل معجزه آسایی این اتفاق روی داده است. از آنها می پرسیم آیا می توانید در همان شرایط از مواد بی جان مواد زنده در آزمایشگاه بسازید، بی پاسخ می مانند و فقط یک سری فرضیات تخیلی را ارائه می دهند.

سپس وقتی می پرسیم که چگونه سلول لاشعور توانسته انسان ها، گیاهان و

حیوانات را حیات ببخشد، آنها با گفتن این که "اتفاقی" بوده، قضیه را جمع بندی می کنند. آنها یک الهه خیالی به نام شانس دارند و به راحتی این گونه استدلال های سفسطه آمیز را به میان می آورند. آنها می گویند که گل ها، گیلاس ها، پرتقال ها، خرگوش ها، ببرها، سگ ها، و از همه مهم تر انسان هایی که اتم را می شکافند و به سفر فضا می روند، به صورت اتفاقی خلق شده اند. حتی یک کودک دبستانی هم به این حرفها می خندد، اما کسانی که تحصیل کرده اند و استاد دانشگاه شده اند، آن را جدی می گیرند و برایش توجیه می سازند. این نشان می دهد که داروینیسیم چگونه به لحاظ ذهنی مردم را مسحور خود کرده است. اما پروردگار متعال امروز آن هژمونی را از بین برده، و مردم کم کم دارند حقیقت را مشاهده می کنند. داروینیسیم به زودی به تاقچه های پرغبار تاریخ سپرده می شود و مردم از این که چگونه اجدادشان یک عمر فریفته آن بودند، شگفت زده خواهند شد. و البته با فروپاشی داروینیسیم، خیمه ماتریالیست فرو خواهد ریخت. ان شا الله و بشر از شر فراعنه عصری (روتچیلدها ، راکفلر ها ، صهیونیستها ،اعضای آئیک ، ابر طبقه حزب داووس ، حزب فرماسونر جهانی ، کمیته ۳۰۰ و مافیای سینما هالیوود ، تراستها و کارتلها و انواع مافیایها ...) آزاد می شوند و به جایگاه اصلی خود در دستگاه عظیم خلقت نزدیکتر . ان شا الله

نتیجه گیری

ماتریالیست های امروز همان بت پرستان دیروز هستند. زمانی مردم جاهل از گل و آب مجسمه ای می ساختند و می گفتند این خدای ما است. و با خود فریبی، آن بت بی جان را که قادر به انجام کوچکترین کاری نبود، می خواستند به زور به عنوان خدا و آفریننده خود، به خود بباورانند. امروزه همان بت پرستی، پیشرفت کرده است و مدرنتر شده و به شکل دیگری در آمده است. اما باطن بت پرستی (عدم ایمان به الله و حیرانی) همان است، در حقیقت ماتریالیست ها و ماده گرایان می گویند که خدای آنها همان ماده و طبیعت است. خودشان را چیزی جز جسم مادی نمی بینند و نمی خواهند، برای گذشته و آینده خود و جهان هیچ ارزشی قائل نیستند، به انواع مشروبات الکلی و انواع فسادها پناه می برند تا نباشند و ... و خود را با فرضیات سکر آوری چون داروینیسیم مشغول می کنند، تا فطرت خداجوی خود را خفه کنند و علی رغم مطرح کردن صدها شبهه و گرفتن پاسخ منطقی و شکست ادعاهاشون، باز حاضر نیستند تسلیم حق شوند و...

لذا باید در انتخاب بین کلام داروینیستهها یا کلام الله دومی را انتخاب کنیم (انتخاب ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و انتخاب ۵ پیامبر اولی العزم، انتخاب ۱۲ امام معصوم، انتخاب همه صلحا، همه خوبان عالم، همه شهدا و همه صدیقین) چون نجات خودمان و جهان به این انتخاب بستگی دارد.

قُلْ أَعْبُدِ اللَّهَ أَعْبُدِي رَبَّكَ كُلَّ شَيْءٍ وَأَلَّا تَكْسِبُ كُلَّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (الأنعام/۱۶۴)

بگو: «آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبیم، در حالی که او پروردگار همه چیز

است؟! هیچ کس، عمل (بدی) جز به زیان خودش، انجام نمی‌دهد؛ و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود؛ سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد.

مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (الإسراء/۱۵)

هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند).

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (فاطر/۱۸)

هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد؛ و اگر شخص سنگین‌باری دیگری را برای حمل گناه خود بخواند، چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیکان او باشد! (تو ای پیامبر) فقط کسانی را (می‌توانی) بیم‌می‌دهی که از پروردگار خود در پنهانی می‌ترسند و نماز را برپا می‌دارند؛ و هر کس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش بازمی‌گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست!

إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (الزمر/۷)

اگر کفران کنید، خداوند از شما بی‌نیاز است و هرگز کفران را برای بندگانش نمی‌پسندد؛ و اگر شکر او را بجا آورید آن را برای شما می‌پسندد! و هیچ گنهکاری گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد! سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است، و شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه می‌سازد؛ چرا که او به

آنچه در سینه‌هاست آگاه است!

أَلَّا تَنْزُرُ وَازِرَةً وِزْرَ أُخْرَى (النجم/۳۸)

(آگاه باشید) که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد،

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (طه/۴۷)

و سلم و سلامت و آشتی و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می‌کند!

پایان